

مسجد مسجد

(پانچ مصلای امام خمینی تبریز)

تألیف

فقیر بزرگوار آیت الله الحاج میرزا اسماعیل الکوینی مدظلہ العالی

مسجد مسجد

(پانچ مصلای امام خمینی تبریز)

تألیف

فقیہ بزرگوار آیت اللہ الحاج میرزا اسماعیل الملکوتی مدظلہ العالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشخصات کتاب :

- ☐ نام کتاب : مسجد مسجد شد
- ☐ مؤلف : آية الله مسلم ملکوتی
- ☐ چاپ : اول
- ☐ تیراژ : ۳۰۰۰ جلد
- ☐ تاریخ چاپ : آبان ماه ۱۳۶۴
- ☐ قطع : وزیری
- ☐ حروفچین : ایوب بهنژادی
- ☐ چاپ : شفق
- ☐ حق طبع محفوظ است

تبریز

چه میدانی تبریز چیست؟ زرناب کیمیای کمیاب
(شهرگرا نمایه) و پناهگاه، که برمدینه السلام برتری
داده میشود و مایه سرافرازی مسلمانان است،
نهرهایش روان پیرامنش درختستان است. از
ارزانی نرخها و بسیاری میوه که مپرس جاموش
در میان شهر و نیکی‌هایش بشمار است (۱).

(۱) احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم - ابو عبدالله محمد ابن احمد مقدسی
بخش دوم ص ۵۶۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذى خص المساجد لنفسه (١) و نهى من
ان يدعى فيها معه غيره وجعل من منع من ان يذكر فيها
اسمه وسعى فى خرابها اظلم الناس (٢) و من على المؤمنين
بتخصيصهم لتعميرها (٣) وحفظها من الانهدام بدفع الناس
بعضهم ببعض (٤) و تقبل من خليفه و ابنه رفع قواعد
قبلتها (٥) واستجاب دعائه فى ذريته ببعث نبينا من ذريته (٦)
و انعم علينا باحياء مسجده بايدينا (٧) .
والصلوة والسلام على نبينا الذى اسس بنيان
مسجده من اول يوم على التقوى وامر بالقيام فيه (٨) وفيه
ربى رجالا يحبون ان يتطهروا والله يحب المتطهرين (٩)
و على آله الطيبين الطاهرين .

-
- | | |
|--------------------|---------|
| (١) سورة الجن : | آية ١٨ |
| (٢) سورة البقرة : | آية ١١٢ |
| (٣) سورة التوبة : | آية ١٨ |
| (٤) سورة الحج : | آية ٢٠ |
| (٥) سورة البقرة : | آية ١٢٧ |
| (٦) سورة ابراهيم : | آية ٢٠ |
| (٧) سورة التوبة : | آية ١٨ |
| (٨) سورة التوبة : | آية ١٠٨ |
| (٩) سورة التوبة : | آية ١٠٨ |

جلد اول
مسجد مسجد

فهرست مطالب

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
الف	اسم كتاب
ب	شناسنامه كتاب
ج	بسمله
د	تبريز
ز	مقدمه عربى
۱	الاية ۱۸ سورة الجن
۳	الاية ۱۱۴ سورة البقرة
۵	الاية ۴۰ سورة الحج
۷	الاية ۱۸ سورة التوبة
۹	الاية ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ سورة البقرة
۱۱	فصل فى بعض احكام المسجد
۱۳	مسئلة ۹۰۹ و ۹۰۳
۱۵	مقدمه

شش	مسجد مسجد شد
صفحه	عنوان
۱۷	بخش یکم
۱۸	بانی مسجد جامع علیشاه را بشناسیم
۱۸	آغاز زندگی
۱۹	عقیده و مذهب
۲۰	اخلاق و سجایا
۲۱	علیشاه دلاک حمام
۲۳	علیشاه سیمسار و دلال
۲۳	علیشاه مدیر عامل نساجی بغداد
۲۴	علیشاه در ملازمت سلطان
۲۴	علیشاه مدیر کل بنیاد مسکن و شهرسازی
۲۴	علیشاه وزیر محاسبات دیوانی
۲۵	همکار خواجه رشیدالدین
۲۵	الوزیر تاج الحق و الدین خواجه علیشاه
۲۶	ابن الحجر المنقری
۲۷	خواندمیر در کتاب دستور الوزراء
۳۶	آغاز اختلاف تاج الدین علیشاه با خواجه رشیدالدین
۳۹	علیشاه علناً بر علیه خواجه رشیدالدین فعالیت میکنند
۴۱	مقدمه عزل خواجه رشیدالدین

صفحه	عنوان
۴۱	عزل خواجه رشیدالدین و استقلال خواجه تاج‌الدین علیشاه
۴۲	مقدمات قتل خواجه رشیدالدین
۴۳	غارت اموال خواجه
۴۸	تخریب مؤسسات
۶۷	تاج‌الدین علیشاه جیلانی و امیرچوپان
۷۱	پسر خواجه علیشاه به وزارت میرسد
۷۱	یکی از فرزندان خواجه علیشاه محافظ و کوتوال قلعه سلطانیه میشود
۷۱	در عهدالسلطان غیاث‌الدین اولجایتو محمد بن ارغون
۷۲	مرگ خواجه تاج‌الدین علیشاه
۷۶	ذکر مدرسه عبدالقادریه خارج حصار یزد
۷۷	استدراک و اصلاح
۸۱	بخش دوم
	مسجد جامع علیشاه و مجتمع ساختمانهای او قبل از ویرانی
۸۲	برداشت از مشاهدات و مسانید
۸۳	صحن مزبور
۸۴	جوان مصری
۸۵	قسمت اول
۸۵	اما قسمت وسط

صفحه	عنوان
۸۶	قسمت سیم
۸۸	نقشه فرضی مسجد علیشاه و منضمات آن
۸۹	کسانیکه مسجد علیشاه را قبل از ویرانی مشاهده کرده یا از آن خبر داده اند
	۱- محمود بن محمد آقسرائی
	۲- ناصرالدین منشی کرمانی
۹۰	۳- ابن بطوطه
۹۳	در این گزارش چند موضوع قابل توجه است +
۹۴	حمدالله مستوفی قزوینی
۹۵	تاجر وینزی
۹۷	ابن الکربلای
۹۹	بخش سوم
	مسجد جامع تاج الدین علیشاه در دوره ایلخانان کوچک
۱۰۰	مسجد علیشاه در دوره ایلخانان کوچک
۱۰۰	خوافی در مجمل فصیحی
۱۰۲	تاریخ مغول نوشته
۱۰۲	میرخواند در روضة الصفا نوشته
۱۰۳	خواندمیر در حبیب السیر
۱۰۳	حافظ ابرو نوشته

صفحه	عنوان
۱۰۳	دائرة المعارف الاسلامیة
۱۰۴	در مدت پنج ماه ۱۷ روز
۱۰۵	سلطنت محمد خان
۱۰۶	خوافی در وقایع سال ۷۳۶ نوشته
۱۰۶	حافظ ابرو نوشته
۱۰۷	خوافی در مجمل فصیحی
۱۰۷	سلطنت طغانیمور
۱۰۸	دائرة المعارف الاسلامیة
۱۱۱	بخش چهارم
	مسجد جامع تاج‌الدین علی‌شاه در دوره چوپانیان
۱۱۲	مسجد جامع علی‌شاه در عهد ایلخانان دستنشانده چوپانیان یا در دوره چوپانیان
۱۱۴	خوافی در حوادث ۷۳۷ هـ آورده
۱۱۴	سلطنت سانی بیگ ۷۳۹ هـ تا اوایل ۷۴۱ هـ
۱۱۶	سلطنت شاه جهان تیمورخان
۱۱۷	خوافی در مجمل فصیحی در وقایع سال ۷۳۹ نوشته
۱۱۷	خوافی نوشته
۱۱۸	دائرة المعارف الاسلامیة
۱۱۸	ملخص حبیب‌السير و روضة الصفاء

صفحه	عنوان
۱۲۲	سلطنت سلیمان خان
۱۲۳	قتل شیخ حسن چوپانی در ۲۷ رجب ۷۴۴ هـ
۱۲۶	عالم بزرگ و نافذ الکلام عصر فتحعلی شاه
۱۲۸	اعوذ بالله من النفاق و الغفلة و الخذلان
۱۲۹	مسجد جامع علিশاه در عهد ملک اشرف در سال ۷۴۴ - ۷۵۶ هـ
۱۳۲	سال ۷۵۸ هـ . ق
۱۳۴	عزم سلطان اویس از بغداد بسوی تبریز
۱۳۷	اقامة نماز جمعه در مسجد جامع علিশاه
۱۳۹	بخش پنجم
	مسجد جامع تاج‌الدین علিশاه در دوره جلایریان
۱۴۰	مسجد جامع تاج‌الدین علিশاه در دوره جلایریان
۱۴۰	خواند امیر نوشته
۱۴۱	خوافی در حوادث ۷۶۰ هـ نوشته
۱۴۱	خواند امیر نوشته
۱۴۱	قزوینی در جهان آرا نوشته
۱۴۴	خوافی در وقایع ۷۷۶ مینویسد
۱۴۳	خواند امیر نوشته

فهرست مطالب	یازده
صفحه	عنوان
۱۴۳	مرآت البلدان ناصری نوشته
۱۴۳	کلاویخو در ۸۰۶ هـ به تبریز آمده
۱۴۴	دولتخانه منسوب بسلطان اویس
۱۴۵	ملاحشری در بیان پادشاهانی که قبرایشان در دارالسلطنه تبریز است نوشته
۱۴۵	محمد رضا الطباطبائی
۱۴۶	سلطان حسین
۱۴۷	سلطان احمد
۱۴۸	سلطان احمد
۱۴۹	لشکر توقتمیش خان قبیچاق تبریز را مورد حمله قرار داد
۱۵۰	عبدالرزاق سمرقندی
۱۵۱	غیب‌الله بن معروف
۱۵۵	مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه در تهاجم قبیچاق
۱۵۷	وقفیه ابواب‌البر خواجه کجچی
۱۶۳	منطقه مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه
۱۶۵	بخش ششم
	مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه در دوره تیموریان
۱۶۶	مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه در عهد تیموریان
۱۷۳	بازدید تیمور از مسجد جامع علیشاه

دوازده	مسجد مسجد شد
صفحه	عنوان
۱۷۴	سفر کلاویخو سفیر اسپانیولی به تبریز
۱۷۶	بخش هفتم
	مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه در دوره قراقویونلو
۱۷۷	مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه در عهد قراقویونلو
۱۸۰	قاضی قزوینی در جهان آرا نوشته
۱۸۴	حافظ حسین کربلای نوشته
۱۸۵	در دانشمندان آذربایجان آمده
۱۸۷	تأثیر مسجد جامع علیشاه در مجتمع مظفریه
۱۸۸	وقف نامه مظفریه
۱۹۱	فصل اول
	در بیان شرح املاک موقوفه‌ای که در داخل شهر تبریز واقع است
۱۹۸	فصل دوم
	در بیان موقوفاتی که در نواحی شهر سراه (سراب) از بلاد آذربایجان
	واقع است
۱۹۹	فصل سوم
	مشمول است بدو قسمت
۱۹۹	قسمت اول
۲۰۰	قسمت دوم

صفحه	عنوان
۲۰۳	فصل چهارم
	در بیان املاکی است که در کوره آذر بایجان در مواضع مختلف واقع شده است
۲۰۷	قسمت دیگری از وقف نامه راجع به موقوفات بالاصاله زن جهانشاه
۲۰۸	الف - املاك واقعه در تبریز و بلهجان
۲۱۴	ب - املاك موقوفه واقعه در ناحیه ویدهیر
۲۱۴	ج - املاك واقع در ناحیه مهران رود
۲۱۴	د - املاك واقع در ناحیه رود قات
۲۱۶	تولیت موقوفات ابنیه خیریه
۲۱۶	مصرف موقوفات
۲۱۷	بخش هشتم
	مسجد جامع تاج الدین علیشاه در دوره آق قویونلو
۲۱۸	مسجد جامع تاج الدین علیشاه در دوره آق قویونلو
۲۲۵	وصف کاترین وینزی از اوزون حسن
۲۲۵	وصف منجم باشی از اوزون حسن
۲۲۷	بازدید سفراء از ایران
۲۳۱	اولین جنگ ایران و عثمانی
۲۳۲	اوزون حسن بر علماء و مشایخ عنایت خاص داشت

چهارده	مسجد مسجد شد
صفحه	عنوان
۲۳۴	اوزون حسن تبریز را آباد میکند
۲۴۷	درباره وفات سلطان یعقوب
۲۴۷	سلطان یعقوب در عهد خود قصر هشت بهشت را بنا کرد
۲۴۹	توصیف مسجد جامع علیشاه
۲۵۷	بخش نهم
	مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه در دوره صفویه
۲۷۳	نام علی بن ابی طالب در اذان
۲۷۵	مجمع خواجه علیشاه در ۹۳۰ هـ معمور و دائر بوده است
۲۷۶	وصف بازرگان وینزی از مسجد جامع علیشاه
۲۸۱	شاه طهماسب جانشین شاه اسماعیل
۲۸۹	مسجد جامع علیشاه قلعه میشود
۲۹۷	پایان صفویه و نادر
۲۹۸	علت ویرانی مسجد جامع علیشاه
۲۹۹	تعریف از مسجد جامع علیشاه
۳۰۰	دولتخانه صفویه در تبریز
۳۰۴	محمد خان روی گردان میشود
۳۰۶	آمدن سلطان سلیمان در مرتبه ثانی
۳۰۷	آمدن سلطان خواندکار روم در مرتبه سیم

صفحه	عنوان
۳۱۱	مسجد جامع علিশاه بدست عثمانیها قلعه میشود
۳۱۲	مسجد جامع علিশاه در سنه ۹۹۳ هـ ینگی قلعه میشود
۳۱۵	ژنرال سرپرسی سایکس نوشته
۳۱۷	عالم آرای عباسی در سال ۹۹۳ مینویسد
۳۱۸	اسکندر بیگ مینویسد
۳۲۱	احداث قلعه در تبریز بعد از تخریب قلعه رومیان
۳۲۷	جغرافیای تبریز
۳۳۲	مسجد جامع علিশاه تخریب میشود
۳۳۳	غار ت تبریز بدست سلطان سلیم عثمانی
۳۳۴	قیام تبریزیان
۳۳۴	قیام مجدد تبریزیان
۳۳۵	قیام سوم تبریز
۳۳۵	شاهکار سوقالجیشی شاه عباس کبیر
۳۳۶	استعمال تفنگ در سپاه ایران
۳۳۷	مسجد علিশاه
۳۳۸	جملی کاری در سال ۱۱۰۵ از تبریز دیدن کرده
۳۳۹	اسکندر بیگ ترکمان در عالم آرای عباسی
۳۴۰	اسکندر بیگ ترکمان
۳۴۱	سیاحان و جهانگردان و خیانت آنها

و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله
احداً (۱)

مساجد مخصوص خدا است ، پس نباید با خدا
احدی غیر او را پرستش کنید .

و من اظلم ممن منع مساجد الله أن يذكر فيها
اسمه و سعی فی خرابیها اولئك ما كان لهم ان
یدخلوها الا خائفین لهم فی الدنيا خزی و لهم
فی الآخرة عذاب عظیم (۱)

چه کسی ستمکارتر از کسانی است که از بردن نام خدا در مساجد
او جلوگیری میکنند و سعی در ویرانی آنها دارند ، شایسته
نیست آنان جز با ترس و وحشت وارد این کانونهای عبادت
شوند ، بهره آنها در دنیا رسوائی و در سرای دیگر عذاب
عظیم است .

الذین أخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان
 يقولوا ربنا الله ولو لا دفع الله الناس بعضهم
 ببعض لهدمت صوامع وبيع وصلوات ومساجد
 يذكر فيها اسم الله كثيراً و لينصرن الله من
 ينصره ان الله لقوى عزيز (۱)

کسانی که به ناحق از خانه و لائۀ خود بدون هیچ دلیلی
 اخراج شدند جز اینکه میگفتند پروردگار ما الله است و اگر
 خداوند بعضی از آنها را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها
 و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در
 آن بسیار برده میشود ویران میگردد و خداوند کسانی را که
 او را یاری کنند (و از آئینش دفاع نمایند) یاری میکند ،
 خداوند قوی و شکست ناپذیر است .

انما يعمر مساجد الله من امن بالله و اليوم
 الاخر و اقام الصلوة و اتى الزكوة ولم يخش
 الا الله فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين (۱)

مساجد الهی را تنها کسی آباد میکند که ایمان به خدا و روز
 قیامت آورده و نماز را برپا دارد و زکوة را بپردازد و از
 چیزی جز خدا ترسد، ممکن است چنین گروهی هدایت یابند،

و اذيرفع ابراهيم القواعد من البيت واسماعيل
ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم

ربنا واجعلنا مسلمين لك ومن ذريتنا امة مسلمة
لك وارنا مناسكنا وتب علينا انك انت التواب
الرحيم

ربنا وابعث فيهم رسولا منهم يتلوا عليهم اياتك
ويعلمهم الكتاب والحكمة ويزكيهم انك انت
العزيز الحكيم (۱)

هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه (کعبه) را بالا
میردند (و می‌گفتند) پروردگارا از ما بپذیر توشنوا و دانائی.

پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان
ما امتی که تسلیم فرمانت باشد به وجود آور و طرز پرستش
خودت را به ما نشان ده و توبه ما را بپذیر، که تو تواب
و رحیمی.

پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن،
تا آیات تو را بر آنها بخواند و آنها را کتاب و حکمت
بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این
کار قادری).

فصل في بعض احكام المسجد

الثاني : لا يجوز بيعه (مسجد) ولا بيع آلاته
و ان صار خراباً ولم يبق آثار مسجديته ،
ولا ادخاله في الملك ولا في الطريق ، فلا يخرج
عن المسجدية ابدأً ، ويبقى الاحكام من حرمة
تنجيسه و وجوب احترامه (١)

مسئله ۹۰۹ - اگر مسجد خراب هم شود
 نمیتوانند آنرا بفروشند، یا داخل ملک
 و جاده نمایند (۱).

مسئله ۹۰۳ - اگر مسجدی را غصب کنند
 و بجای آن خانه و مانند آن بسازند، که
 دیگر بآن مسجد نگویند، باز هم بنا بر
 احتیاط واجب نجس کردن آن حرام و
 تطهیر آن واجب است (۲).

مقدمه

مسجد جامع خواجه تاج الدین علی شاه که امروزه موسوم به مصلی امام خمینی است، تاریخی پر حادثه و اتفاقاتی ناگوار و گوارا و سرگذشتی پر درد را پشت سر نهاده و در هر دوره بشکلی مخصوص و نامی مشخص ظاهر شده و در هر برهه از اعصار تغییرات و تبدلانی بدان راه یافته، گاهی معبدگاهی معصیتگاه و گهگاه نیز بصورت قتلگاه جلوه نموده، از مسجد تا گورستان و تالار دانس و میخانه و یا مزبله و جولانگاه حیوانات تنزل نموده، دست تعدی و تجاوز و غارت و غصب از اطراف و اکناف به ساحت قدسش چون بیت المقدس دراز شده و گاهی نیز مغازه تجار و کاراژ اتومبیل و پارک تفریح درآمده، حادثه‌های نادیدنی را دیده و بنامهای مختلف در طی قرون و اعصار گذشته نامگذاری شده، تا در این اوان بیرکت انقلاب شکوهمند اسلامی که انقلاب مساجد بود، برای احیاء مساجد این مسجد مقصوب و مخروب به نیز احیاء شده، همچون اوائل بنیانش مرکز تجمع و حضور مسلمین گشته و هر روز جمعه میعادگاه دهها هزار بنده مؤمن و مخلص و فداکار گردیده و نماز پر شکوه عبادی سیاسی جمعه در آن اقامه میگردد، متأسفانه چون

قسمتی از این سرگذشتها جهت اکثر برادران و حتی دست
 اندرکاران در امور بناهای تاریخی روشن نبود، بر آن شدیم
 اوراق مختصری از تاریخ مسجد جامع خواجه تاج‌الدین علی‌شاه
 را (که میتوان در شرائط کنونی و با توجه به ویژگیهایی که
 دارد، در ایران و بلکه در جهان بی‌نظیر دانست) از
 کتب معتبره و مسانید موثقه در اختیار عزیزان قرار دهیم.

والسلام علی من اتبع الهدی

بانی
مسجد جامع علیہ شاہ
راہ شناسم

بانی مسجد جامع علیشاه را بشناسیم

خواجه تاج‌الدین علیشاه تبریزی جیلانی (جیلان) با اتفاق همه‌مورخان و جهانگردان بانی مسجد جامع، علیشاه است که این مسجد در عهد صفویه یا در دوره قاجاریه نام ارک را بخود گرفت.

بانی مسجد در زندگی شخصی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی خود مراحل متعددی و مقاماتی متفاوت را از نشیب بفراز برعکس بنا خود (مسجد جامع) پیموده است. تا اینکه بمقام شامخ وزارت و عداوت عظماء نائل گشته است.

آغاز زندگی

خواجه علیشاه پسر ابی‌بکر اهل تبریز و ساکن محله مهادمهین (میارمیار) از محله‌های شهرستان تبریز، و پیرو مذهب اهل سنت بوده.

ظاهراً سبب نسبت وی به تبریز در نوشته‌های اهل تراجم این است که ایشان از موالید تبریز بوده و نسبت او به گیلان (جیلان یا جیلانی) در کلمات مورخان احتمال آن دارد که پدر یا مادرش از اهالی شریف گیلان زمین باشد و احتمال هم هست بعلمت ارتباط تجارتي او در زمان سیمساریش با مردم گیلان باشد، و شبیه این احتمال اخیر فعلاً نیز در میان اهل تبریز اصطلاحی متعارف و متداول است باین نحو که هر کس ارتباط تجارتي با شهری داشته باشد او را بآن شهر نسبت

میدهند . مثل استانبولچی و

ما از وضع شخصی پدر و مادر خواجه علیشاه اطلاعی در دست نداریم جز اینکه ابن حجر عسقلانی در الدرر الکامنه^(۱) و ابن عماد در شذرات الذهب^(۲) و ابن کثیر در البداية و النهاية^(۳) اسم پدر خواجه علیشاه را ابی بکر یاد کرده اند . تاریخ تولد خواجه علیشاه را نیز کسی ذکر نکرده لیکن ابن حجر سن ایشان را بهنگام مرگ نزدیک شصت یاده کرده و تاریخ مرگ وی در جمادی الثانی هفتصد و بیست و چهار هجری قمری اتفاق افتاده بنابراین باید تولد وی حدود سال ششصد و شصت و چهار هجری باشد .

عقیده و مذهب

تاج الدین خواجه علیشاه پیرو مذهب اهل سنت و مورد توجه بعضی از عرفا بوده .

ابن عماد^(۴) میگوید :

او سنی از دوستاران صاحب مصر (ملک ناصر) بوده .

ابن حجر عسقلانی^(۵) نوشته است :

او از محبان اهل سنت و مخلصان ملک ناصر بوده .

۱- الدرر الکامنه فی اعیان البیته الثامنه : جزء ۳ ص ۱۰۳-۱۰۴

۲- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب : جزء ۶ ص ۶۳

۳- البداية و النهاية : ج ۱۴ ص ۱۱۶

۴- شذرات الذهب : ج ۶ ص ۶۳

۵- الدرر الکامنه : ج ۳ ص ۱۰۳-۱۰۴

تکلمه الرجال : ج ۱ ص ۲۳۴

سید نورالله قاضی شوشتری^(۱) شهادت تاج‌الدین آوجی را به توطئه امراء و وزراء سنی مذهب نسبت میدهد و گویا تاج‌الدین خواجه علیشاه که در آن وقت یکی از متنفذین درگاه اولجایتو بوده در قتل تاج‌الدین آوجی بی‌دخالت نباشد. بنحوی که تفصیل آن خواهد آمد.

ابن الکربلائی نوشته است :

حضرت شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی را نسبت بمشارالیه (خواجه علیشاه) التفاتی بوده و قطعه‌ای در نصیحت وی گفته است .

نظام الملک تاج‌الدین علیشاه	نئی بیرون ز خاطرگاه و بیکاه
وزارت وزر باشد باش از آن دور	که تا باشی ز تردیکان درگاه
ز من بنیوش پند آصف صفاتا	که باشد کار تو بروفق دلخواه
رعیت راو لشکر را نکو داد	که تا آسوده باشد خاطر شاه
شب و روز تو باشد عید نوروز	جوانتر بخت تو هر سال و هر ماه
اگر این پند را دستور سازی	تمتع با شدت از عمر و از جاه

اخلاق و سجایا

نظریه‌ها در اخلاق و سجایای تاج‌الدین خواجه علیشاه متفاوت و متضاد است ، بعضی از اهل تراجم او را وزیر ضائب رای و با تدبیر و هنرور و مشیر و عدالت شعار و شرع‌پرور توصیف کرده‌اند^(۲) و بعضی گفته‌اند ایشان مرد بزرگوار و

۱- مجالس المومنین : ج ۱ ص ۵۱۸

اعیان الشیعه : ج ۱۴ ص ۱۷۷

۲- دستورالوزراء : ص ۳۲۱

جلیل‌القدر و متدین و اهل خیر بوده ، و خیال کرده‌اند شأن رفیع وی از آن عالمی‌تر است که در حین بیان عیان گردد^(۱).

وی را صاحب خیرات و مبرات یاد کرده‌اند و گویند علو همت او را از بنای عالی عمارت مسجد وی میتوان قیاس نمود^(۲) و مواردی از این قبیل اوصاف حمیده و خصائل حسنه ذکر کرده‌اند^(۳).

و عده‌ای برخلاف دیگران وی را آدمی بیسواد و عاری از فضل و درعین حال زیرک و مدیر تعریف نموده و از ضامین کلمات آنها استفاده میشود که خواجه علیشاه فردی است که در نیل به هدف و مقام از ارتکاب هیچ امری مضایقه نداشته است.

علیشاه دلاک حمام

علیشاه دلاک حمام بانی مسجد جامع علیشاه در بدو جوانیش ساکن در محله مهاده‌مین بوده است و در همین محله در گرمابه‌ای اشتغال بشغل دلاکی داشت و از این راه زندگی خود و خانواده‌اش را تأمین مینمود.

ملاحضی در روضه اطهار نوشته است :

چنین مشهور است که خواجه علیشاه درمبادی حال ، سرتراش بوده است. در حمام مهاده‌مین بکسب خود مشغول بوده ، روزی یکی از اهل الله به حمام می‌آید و خواجه سر وی می‌تراشد و از روی ادب و عزت چنانچه امراء و سلاطین را خدمت کنند ویرا خدمت کرد ، و چیزی از وی طمع نکرد ، آن شخص از

۱- البدایة و النهایة : ج ۴ ص ۱۱۶

۲- روضات الجنان : ج ۱ ص ۳۹۴-۳۹۷

۳- مطلع سعدین و مجمع بحرین : ص ۵۷

خواجه خشنود گشته ، در حق وی فاتحه میخواند ، و میگوید که حق سبحانه و تعالی فتوحات ظاهری و باطنی بتو کرامت کناد ، (کند) و به یمن فاتحه وی خواجه را به حسب ظاهری و باطنی فتوحات میسر میشود اما بحسب ظاهرش کار بجائی میرسد که وزیر غازان^(۱) میشود و بدین عظمتی که واقع است عمارتی بر صفحه روزگار از او بیادگار مانده است .

اما بحسب باطن مطلبی نقل کرده است که متضمن کرامتی است راجع به خبر دادن خواجه علیشاه از مرگ خود و از کسی که با شمائل مخصوص از راه شوراب از طرف روم با معیت سه نفر دیگر به تجهیز جنازه او میایند و ایشان را کفن و دفن مینمایند و پس از فوت خواجه خبری که داده بود به همین نحو واقع میشود و صدق او ظاهر میگردد .

و باز هم ملاحشری مطلبی راجع به سنگ مرمری که جای دست در آن نقش بسته بود ذکر کرده است و میگوید :

آن سنگ قبل از این در عمارت طاووس خانه که مدفن خواجه علیشاه است بود ، و حالا در آستانه ده ده علی است .
و نیز نوشته است :

آن کس که خواجه وی را در حمام خدمت کرد و او در حق خواجه دعا کرد ، پیر تاج بوده است ، و آنکسی که مباشر کفن و دفن خواجه بوده است او ده ده علی بود ، و بعضیها بر آنند که هر دو « دعا و کفن و دفن » از ده ده علی متمشی شده است ، و بهر تقدیر در این که مباشر کفن و دفن ده ده علی بوده است کسی را شک و شبه نیست^(۲) .

۱- خواجه علیشاه وزیر غازان نبود این اشتباه است .

۲- روضه اطهار

علیشاه سیمسار و دلالت

میگویند به سبب آن فاتحه و دعاء اهل الله، خواجه بمرحله دوم از زندگی خود قدم گذاشت، سیمساری و دلالتی در جواهرات گران بهاء را کسب و کار خود قرار داد، و بهمین جهت مراوده با بزرگان و اعیان پیدا کرد، و با اشراف و امراء ارتباط برقرار نموده و در این شغل شهرت و معروفیت بسزائی کسب نمود، و با اعیان و امراء و خوانین آشنائی تحصیل نموده و در پیشگاه سلطان اولجایتو خدا بنده خود را شناساند، و مورد توجه اولجایتو قرار گرفت و در دستگاه سلطنتی نفوذ پیدا کرد.

+ علیشاه مدیر عامل نساجی بغداد

کثرت توجه سلطان بخواجه علیشاه منشاء تصدی وی به شغل سیم گردیده و نفوذ خواجه علیشاه زیرک و کاردان و مدیر در دربار اولجایتو (محمد خدا بنده) باعث وحشت خواجه سعدالدین وزیر اولجایتو (خدا بنده) شد و او به همین سبب در صدد برآمد بهر وسیله باشد علیشاه را از خدمت اولجایتو (خدا بنده) دور کند، و باین قصد و فکر روانه بغدادش کرده تا کارخانه های مخصوص نساجی آن شهر را اداره نماید، علیشاه به بغداد رفت و با زیرکی و کاردانی مخصوص بخود بزودی کارخانجات آنجا را بخوبی مرتب نموده و بکار انداخت و پارچه های نفیس و گرانبها در آنجا بافته شد، که بیش از او هیچ کس مانند آنها را درست نکرده بود، و چون سلطان اولجایتو (خدا بنده) به بغداد آمد مقداری هدایا و تحفی

که خود در این کارخانه‌ها تهیه کرده و از محصول همان کارخانجات نساجی بود. سلطان اولجایتو (خدا بنده) تقدیم داشت و ظرافت و مرغوبیت این محصولات سبب حیرت و تعجب سلطان گردید^(۱).

علیشاه در ملازمت سلطان

این فعالیت علیشاه که مبرز استعداد خدادادی او بود باعث قدم گذاشتن او بمرحله چهارم از زندگیش گردید، و از این تاریخ توجه سلطان بوی بیش از سابق شد، و دولت او رو بترقی گذاشت و مصاحب اردوی سلطان گردید.

علیشاه مدیر کل بنیاد مسکن و شهرسازی

موقعی که اردو بسلطانیه، شهر جدید الاحداث سلطان اولجایتو (خدا بنده) رسید علیشاه مرحله پنجم از زندگانی خود را آغاز کرده، و در آن شهر بخرج خود ابنیه‌ای زیبا و بازاری ساخت که آن وقت نظیر آن در سلطانیه دیده نشده بود. سلطان که بعمارت و آبادی این شهر علاقه مخصوصی داشت از این عمل علیشاه بیشتر خرسند گردید و او را بیش از پیش مورد نوازش و توجه قرار داد.

۴- علیشاه وزیر محاسبات دیوانی

این خوشخدمتی موجب قدم‌گزاری علیشاه بمرحله ششم از زندگانی گردید و در این جهش تا مرحله وزارت پیش میرود، خواجه سعدالدین همتای خواجه

رشیدالدین وزیر، سخت دلتنگ، و ناراحت بود، و نمیتوانست ترقی علیشاه را تحمل کند. بهمین جهت به تحقیر او پرداخت و از برخواستن بهنگام قدوم او در مجالس عمومی و خصوصی امتناع میکرد، و برخلاف او خواجه رشیدالدین از علیشاه تجلیل مینمود، و همین حسادت و وحشت او از ترقی علیشاه باعث نابودی او و رسیدن رقیبش علیشاه بمقام وزارت محاسبات دیوانی با اشاره خواجه رشیدالدین گردید.

همکار خواجه رشید در امر صدارت

علیشاه پس از اندک زمانی بعلت گشاده دستی و کردانی و مدیریت مخصوص بخودش و با ازین بردن همتای خود خواجه رشیدالدین بمقام صدارت عظمی نائل میگردد گرچه اجل مهلتش نمیدهد تا بمراحل بالاتر قدم نهد لیکن درایت و مدیریت خدادادی علیشاه او را از دلاکی حمام بصدر اعظمی ایران میرساند.

ناصرالدین منشی کرمانی در نسائم الاسحار که پس از یکسال از فوت خواجه علیشاه این کتاب را باتمام رسانیده است به بعضی از این مراحل یاد شده تلویح و به بعضی از آنها تصریح کرده میگوید:

الوزير تاج الحق والدين خواجه علیشاه چون تقدیر یزدانی و وضع اشکال آسمانی با عنایت حضرت اعلی اولجایتو (خدا بنده) سلطانی اعلای شأن و تنویه مکان و تعظیم قدر و تفخیم امر و تشهیر ذکر و اجلال اسم او موافق و همعنان آمد، قدم در شاهراه اعتبار نهاد، و مکانی او را دست داد که شرح آن در دایره امکان نیاید، مجرد حسن طالع ممالک را در قبضه تصرف گرفت، و بعصام بنؤ از عظام ابوت مستغنی شد، و بی تعب در تحصیل هنر و ادب او را در منصبی که قروم دهاة والامنش در طلب آن منافست و مناقشت نمودندی ممکن آمد، و بی وسیلتی از وسائل موروث و مکتسب بر مرتبه که فحول خداوندان داد و دهش

بر او تقای ذروه آن با یکدیگر تفاخر کردندی معتلی شد ، و حقیقت آنکه وزیری پاک عفت صافی طویست دین دار نیکو کار شرع پرور بود ، و از مناهی و محظورات مجتنب و محترز ، و بر ازدیاد رونق و طراوت ریاض مسلمانی مواظب ، و در استعطاف آرای اعیان جبّار و صنادید کامکار و استمالت جوانب کُبار و صفار دستی تمام داشت و مباشرت و ملاست او شغل وزارت را بدان حد و مثابه رونق و تمکین از نوادر و شواذ حالات روزگار بود . بل معجزه ای از معجزات مینمود مدت سیزده سال کار حضرت و دیوان و مملکت را بروجهی در دست گرفت و بر نوعی به مراد خود تمشیت داد ، که هیچ وزیر صائب تدبیر و هیچ کافی صاحب کتابت و تحریر را عشر عشر آن میسر نشدی یمنه و یسره میزد و اموال جهان را کیف شاء اذات میکرد ، و بر مراد بی مانعی و منازعی صرف مینمود ، و عروس وزارت اقلیم گیتی را عفواً و صفواً در کنار ارادت گرفت و همتش بر تشیید معالم خیرات و احداث بقاع بر موقوف آمد ، و در سوره مدینه السلام تبریز مدرسه مینونمای رفیع بنای والا فزای خلد آسا بنا فرمود ، و در بوادی مخوف و طرق ناامن نیز رباطات و خانات و مناخ و منزل صادر و وارد را ساخت و بانشای مسجدی عالی طاق رفیع رواق که در اقطار و آفاق اگر تمام شدی طاق نمودی اشارت راند ، و مدبر دولت و وزیر دو حضرت و مشیر دو پادشاه :

بیض الله غرة الماضي و ادام ملك الباقي گشت و حتف انقه در غلوای دولت جهان را و داع کرد (۱)

و این الحجر المنقري در سال ۸۵۲ گفته است :

علی ابن ابی بکر العبیریزی وزیر التتار خدم القان بوسعید و تمکن منه و کان فی اول امره سمساراً و کان محباً لاهل السنه مصافياً للناصر و قد اهدی

الیه رقعة بلیقة ذهبیه کلها

و کان مغری^۱ بالعماره حتی انه عمر بستاناً فی داخله اربع ضیاع و عمر حماماً بغيرهمین بل ركب قدرها علی اربع منافخ للحدادین فکلما اوقدوا نارهم حمیت القدر فسخن الماء و انشاء جامعاً کبیراً بتبریز و مات فی اوجان فی جمادی الاخره سنه ۷۲۴ و هو فی نحو الستین (۱)

ترجمه: علی پسرابی بکرتبریزی وزیر تاتار بهالقان ابوسعید خدمت کرده ، تا اینکه بامور ابوسعید مسلط گردید ، و در بدو حال شغل دلالتی داشت (لوازم خانگی میفروخت) و اهل سنت را دوست میداشت و بملک ناصر (سلطان مصر) اخلاص میورزید، و بوی یک لوحه ابلق تمام طلا بعنوان هدیه تقدیم کرده و بسیار حریص بر عمران و آبادانی بود ، تا اینکه باغی آباد ساخت، درون آن باغ چهار مزرعه بود، و حمامی ساخت که تون نداشت، و دیگ خزانه حمام را بر روی چهار کوره آهنگری قرار داده بود ، که هر وقت آن آهنگران آتش کوره های خود را روشن میکردند ، آب حمام بدون هزینه گرم میشد و مسجد جامع بزرگ در تبریز بنا کرد ، و در اوجان (۲) در جمادی الاخر سال ۷۲۴ فوت کرد در حالی که عمرش شصت سال نزدیک بود .

خواند میر در کتاب دستور الوزراء آورده است :

خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی وزیر صائب تدبیر و هنرور و مشیر عدالت شعار ، شرع پرور بود . چنانکه سابقاً مسطور شد سلطان محمد خدا بنده بعد از قتل خواجه سعدالدین محمد آوجی منصب وزارت را بشرکت خواجه رشیدالدین به وی تفویض فرمود (۳)

(۱) الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنة ج ۳ ص ۱۰۳-۱۰۴

(۲) اوجان نام قدیمی بستان آباد از شهرهای استان آذربایجان شرقی است .

(۳) دستور الوزراء ص ۳۲۱-۳۲۲

خواند میر نوشته :

خواجه علیشاه در اوائل ایام وزارت از غایت علو همت پادشاه و امرای مملکت پناه را در خطه بغداد طوی (۱) داد و در آن جشن دکله مرصع بلنالی آبدار و جواهر زواهر بوزن چهارده رطل و افسر مکمل که قطعه‌ای لعل به وزن بیست و چهار مثقال در آن تعبیه بود و نه، غلام سیم اندام ، با کمرهای زرنگار و نه، اسب عربی نژاد ، که زین و ستر افسار همه زرین بود. به رسم پیشکش بر طبق عرض نهاد .

و چون در جمادی الاولی سنه ثمان عشر و سبعمائه صاحب سعیدخواجه رسید. بشف شهادت رسید ، خواجه علیشاه از روی استقلال بسرانجام مهام ملک و مال پرداخت، و طریق عدل و انصاف سلوک داشته، ابنیه‌ی رفیعیه از مدارس و خوانق و رباطات و مساجد بنا نهاده ، مستغلات مرغوب بر آنها وقف ساخت... از غرایب حالات آنکه سلطان ابوسعید بهادرخان پسران خواجه علیشاه جیلانی را نوازش تمام کرده خواست که، منصب وزارت را بیکی از ایشان دهد، در آن اثناء برادران با یکدیگر در مقام نزاع و تقریر درآمدند ، و چندان لجاج کردند که ایشان را از مناصب عزل نمود هرچه مدت العمر اندوخته بودند بستند .

(بیت)

من ناله ز بیگانه ندارم که دلم را

هرغم که رسیدست هم از خویش رسیدست

آنکاه دو برادر کامل عقل باهم در مقام صلح و صفا آمده شب و روز در فکر

آن بودند که قوت لایموت از کجا حاصل کنند .

(۱) طوی لغتی است ترکی که به معنای جشن و سرور است .

(بیت)

سگ آن به که خواهند نان بود

چو سیرش کنی دشمن جان بود

و باز در احوال خواجه رشیدالدین نوشته است :

چون دست قضا روزنامه حیات خواجه سعدالدین را در نوشت ، بحکم
اولجایتوسلطان خواجه علیشاه جیلانی در وزارت با خواجه رشید شریک گشت ،
و در اواخر دولت اولجایتوسلطان خواجه علیشاه بغایت مقرب شده ، بعضی مهمات
را بی وقوف خواجه رشید فیصل میداد ، و از این جهت حزن و ملال بسیار بخاطر
آن جناب رسیده نزد پادشاه زبان شکایت بگشاد ، و بعرض رسانید که اگر در
منصب وزارت بنده بر خواجه علیشاه تقدیم دارد او را متابعت من باید کرد ، و اگر
او در تمشیت این امر استقلال یافته ، بنده را روی بر انجام مهم دیگر باید آورد ،
و حالا خواجه علیشاه هریک از این سه صورت را اختیار نماید بنده بقدم اتفاق
پیش آیم :

اول آنکه متعهد جمیع امور دیوانی شود تا من بجواب محاسبات سنوات
سابقه قیام نمایم .

دوم آنکه تمامی مهماتی که متعلق بوزراء میباشد به بنده بازگذارد تا
من بعنایت سلطان مستظهر بوده از عهده آن بیرون آیم .

سوم آنکه بلاد و ممالک محروسه منقسم بدو بخش کرده هریک در
قسمتی دخل کنیم و بقدر مقدور خویش آثار کفایت به حیز ظهور رسانیم .

اولجایتو در جواب فرمود :

خواجه رشید و خواجه علیشاه دو خدمتکار شایسته اند رشید مردی پیر و
دانشمند است و علیشاه جوانی کاردان و خردمند ، صلاح مملکت در آن است که

هر دو با اتفاق یکدیگر مهمات را فیصله دهند ، و آن یک در مقام شفقت و این یک در صدد تعظیم و حرمت بوده ، و قدم از دایره موافقت بیرون نهند و بر حسب فرمان آن دو وزیر عالی شان گر که آشتی کردند و بار دیگر بر سبیل مشارکت روی بر انجام مهام آوردند .

اما چون اولجايتو رخت بعالم بقا کشید و سلطان ابوسعید مسند سلطنت را بوجود خود مشرف گردانید نوبت دیگر میان آن دو وزیر که در تمشیت امور ملک بدستور بیشتر بایک دیگر شریک بودند، اتفاق مخالفت افتاد، اما خواجه علیشاه هر چند خواست که نسبت بخواجه رشیدالدین تصرف یا تصیری ظاهر کند. او را این معنی دست نداد ، در این اثنا جمعی از عملهای دیوان ترد خواجه رشیدالدین رفته بعرض رسانیدند، که اجازت فرمائید ما با خواجه علیشاه در مقام قیل و قال آییم ، تا مبلغی از تصرفات بر وی ثابت گردد .

خواجه رشید از غایت سلامت نفس و طینت پاک بدان امر همدامستان نشد ، و گفت من خواجه علیشاه را بگویم تا شما را استرضا نماید، آن جماعت از خواجه رشید مایوس شده ترد خواجه علیشاه نواب و امراء را رشوتها داده تا مزاج ایشان را بر خواجه رشید متغییر گردانیدند و پیش سلطان ابوسعید بهادرخان او را بمعیوب منسوب ساخته فی آخر رجب سنه سبع عشر و سبعمائه ۷۱۷ رقم عزل بر ناصیه حالش کشیدند .

و بعد از انقضای پنج شش ماه از این قضیه امیر چوپان خواجه رشید را طلب داشته گفت، وجود تو بر درگاه پادشاه مانند نمک در طعام مطلوب است، و مهمای سپاهی و رعیت بی دخل رای صواب نهایت بغایت معیوب البته کثرت دیگر ملازمت اختیار می باید کرد و روی فیصل مهمات مملکت آورد .

خواجه در جواب گفت :

عمری در ملازمت گذرانیده‌ام و شام اوقات شباب را بصبح ایام شیب رسانیده
روزگار شباب که موسم جمع کردن اسباب اقبال و کامرانیست نهایت پذیرفت ،
و نهال آمال و آمانی اوقات جوانی از هبوب صرصر ایام ضعف و ناتوانی سمت
افحناء گرفت .

(بیت)

بسان پشت کمان گشت پشت من ز آن روی
که تیر عمر گرانمایه گذشت ز شصت
بیای خاستنم مشکلت و میگوید زمانه :

خیز که این خائنه نیست جای نشست

و آنچه مرا در وزارت دست داده هر گز هیچ وزیری را اتفاق نیفتاده ، اکنون
سیزده نفر از اولاد رشید رسیده‌اند ، اولی است که حالا ایشان عوض من در خدمت
باشند ، و بنده به تدارک ماقات قیام نموده مخادیم رقم نسیان بر صفحه حال من
کشد .

(بیت)

رسمت که مالکان تحریر آزاد کنند بنده پیر

خواجه رشید هر چند در باب استغفار مبالغه بیشتر نمود امیر چوپان در
تکلیف منصب وزارت افزود بالاخره خواجه رشید سر رضا جنابانیده چون این
خبر به خواجه علیشاه و جمعی که قصد جناب وزارت پناه نموده بودند رسید ،
آغاز اضطراب کرده ، ابوبکر آقا را که نفس ناطقه امیر چوپان بود ، بایشان درم و دینار
بفریقند ، تا مزاج امیر چوپان را بر وزیر صافی ضمیر متغیر گردانیده و امیر چوپان
اگر چه با خواجه نیک بود اما لوحی ساده داشت که هر کس میخواست مطلوب خود

را بموجب مدعا بر آن مینگاشت .

و کار بجائی رسید که خواجه ابراهیم که ولد خواجه رشید و شربت‌دار اولجایتو سلطان بود باغواهی پدر خود آن حضرت را زهر داد (۱) و بدان واسطه سلطان محمد خدا بنده از دار فنا روی بعالم بقا نهاد، و امیر چوپان این حدیث را بغرض سلطان ابوسعید بهادر خان رسانید دو امیر دیگر که رشوت گرفته بودند، ادای شهادت نمودند، و حکم قتل آن خواجه نیک نفس حلیم و پسرش خواجه ابراهیم حاصل فرمودند .

شهادت ایشان در هفدهم جمادی الاول سنه ثمان عشر و سبعمائه اتفاق افتاد، و مولانا جلال‌الدین عتیقی شاعر جهت تاریخ آن واقعه این بیت در سلنک نظم انتظام داد .

(نظم)

رشید ملت و دین چون رحیل کرد بقبی

نوشت منشی تاریخ او که « طاب ثراه »

بصحت پیوسته که اکثر آن جماعت که قصد خواجه رشید رحمه الله کردند،

بحسب تقدیر هم در آن سال به یاسا (۲) رسیدند و روی بدار جزا آوردند .

(بیت)

تو بدکننده خود را بروزگار سپار

که روزگار ترا چاکری است کینه‌گزار (۳)

(۱) متهم کردند که باغواهی پدر سلطان زهر خورانده

(۲) این کلمه مغولی است و در دوره مغول متداول بوده و به معنای قاعده و قانون است و همچنین به معنی مجازات آمده است که در اینجا معنی اخیر منظور است .

(۳) دستور الوزراء ص ۳۱۷-۳۲۱

نمود و پارچه‌های نفیس گرانبهائی ساخت که پیش از او هیچکس مانند آنها دلفت نکرده بود و چون سلطان باین شهر آمد مقداری هدایا و تحف که خود در این کارخانه‌ها ساخته بود باو تقدیم داشت که اسباب حیرت سلطان شد و از این تاریخ توجه خدابنده بعلیشاه زیاده‌تر از سابق شده دولت او رو بترقی گذاشت چنانچه مصاحب اردو گردید .

و با رسیدن اردو بسلطانیه علیشاه در آن شهر بخرج خود ابنیه‌ای زیبا ساخت و بازاری درست کرد که تا آن وقت نظیر آن در سلطانیه دیده نشده بود و اولجایتو که بعمارت و آبادی این شهر علاقه مخصوصی داشت از این عمل علیشاه بیشتر خرسند گردید و او را بیش از پیش مورد نوازش و توجه قرار داد خواجه سعدالدین از این پیش آمدها سخت دلتنگ بود و نمی‌توانست ترقی علیشاه را ببیند بهمین جهت بتحقیق او پرداخت و از برخاستن در جلو، اوامتناع می‌کرد برخلاف او خواجه رشیدالدین علیشاه را احترام می‌نمود و در تعظیم او می‌کوشید و همین قضیه روز بروز بر کدورت بین دو وزیر شدت می‌بخشید تا آنجا که خواجه سعدالدین درصدد آزار خواجه رشیدالدین برآمد و جمعی از کسان خود را بر آن داشت که بر روی خواجه رشیدالدین بایستند و در مجلس ضیافتی که علیشاه از سلطان و وزراء ترتیب داده بود سعدالدین در حال مستی با رشیدالدین بدرشتی و زشتی معامله کرد و خواجه رشیدالدین در جواب سکوت کرد .

سلطان از این معنی بیشتر بر سعدالدین آشفته شد و رشیدالدین اندکی بعد درصدد کشیدن انتقام برآمد و زمینه نیز برای اینکار آماده بود چه علاوه بر برگشتن نظر سلطان از خواجه سعدالدین و نفوذ علیشاه سعدالدین و عمال متعدد او سالیانه قریب ۳۰,۰۰۰,۰۰۰ درهم از عایدات خزانه را بمصرف شخصی می‌رساندند .

و خواجه رشیدالدین از این موضوع اطلاع داشت زیرا که اندکی قبل از آن دو نفر از عمال خواجه سعدالدین در سلطانیه با یکدیگر بنزاع برخاسته و همدیگر را به برداشت اموال دیوانی متهم کرده بودند با اینکه خواجه سعدالدین ایشان را با یکدیگر آشتی داده و از آن دو قول گرفته بود که دیگر از این بابت کلامی بر زبان نیاورند ایشان بخدمت خواجه رشیدالدین رفتند و او را از ماوقع آگاهی دادند و خواجه رشید خدا بنده را موقعی که در بغداد بود بر قضیه مطلع ساخت .

اولجایتو امر داد که بمحاکمه دو وزیر بپردازند، و حساب ایشان را بکشند گناه بر خواجه سعدالدین ثابت شد و او را با جماعتی از همدستان و عمال او در دهم شوال در قریه فحول یکک فرسخی بغداد بقتل رسانیدند .

بعد از قتل خواجه سعدالدین اولجایتو به اشاره خواجه رشیدالدین تاجالدین علیشاه را بمقام وزیر مقتول برگزید، و قرار شد که امور معاملات دیوانی با تاجالدین باشد و امور مشورتی و تدبیر ملک با خواجه رشید و تاجالدین او امر خواجه را اطاعت کند .

آغاز اختلاف تاجالدین علیشاه با خواجه رشیدالدین

در سال ۷۱۵ هجری یعنی یکسال قبل از فوت اولجایتو ابوسعید (پسر اولجایتو و سلطان) برای مخارج لشکریان خود بیول احتیاج پیدا کرد و برای تحصیل آن مکرر در مکرر بخرانه یعنی بخواجه تاجالدین علیشاه و خواجه رشیدالدین مراجعه نمود و این دو وزیر که هر یکک نسبت بمقام دیگری حسد می بردند و می خواستند مستقل باشند پرداخت پول را بمعده دیگری محول می کردند .

خواجه رشید می گفت که امور معاملات در دست من نیست و امضای من در ذیل هیچ حواله و براتی گذاشته نشده و مسئول وصول و ایصال پول دیگری است . تاج الدین علیشاه می گفت که من جز لباس تن خود مالک چیزی دیگر نیستم و دیناری در کف ندارم و چون من و خواجه رشیدالدین با شتر اک هم متعهد امور مملکتیم نمی دانم چرا تنها در این کار بمن رجوع می کند و از مراجعه بشریک من خودداری دارند .

رشیدالدین بهانه آنکه علیشاه طرف اعتماد کلی ایلخان است و محافظ تمغای (۱) بزرگ است او را مسئول تهیه وجه می دانست بهمین جهت علیشاه حاضر شد که خواجه رشید را در این کار هم با خود شریک کند ، رشید زیر بار نرفت و گفت چگونه می توان با کسی مثل تو که در موقع پرداخت پول اظهار عجز و فقر می کنی قبول مسئولیت کنم در صورتی که عمال تو اموال دیوانی را در ضبط خود گرفته و از آن راه ثروت بسیار اندوخته اند .

اولجایتو بالاخره برای ختم نزاع بین دو وزیر ممالک خود را بدو قسمت تقسیم کرد عراق عجم و خوزستان و ولایات لر نشین و فارس و کرمان را بمعهد رشیدالدین و عراق عرب و دیار بکر و اران و بلاد روم را تحت اداره علیشاه گذاشت .

ولی علیشاه از سلطان تقاضا کرد که ایشان را در اداره کل ممالک شریک گرداند و امضای هر دوی ایشان در پای احکام و فرمانها باشد .

اولجایتو در سال ۷۱۵ هجری علیشاه و رشیدالدین را در کار وزارت شرکت داد تا به اتفاق در تصرف اموال و نشان وزارت دخالت کنند چه تا این تاریخ خواجه

۱- تمغای مهری که در قدیم به فرمانها می زدند و لفظ مغولی و ترکی است .

رشیدالدین چنانکه قبلاً گذشت در تصرف اموال و مهر و نشان وزارت دخالتی نداشت و از این تاریخ قرار شد که هر یک از دو وزیر معاونی نیز در کارهای وزارت خود داشته باشند بعد از رسمیت یافتن این ترتیب رشیدالدین بعثت مرض نقرس تمام زمستان را خانه نشین شد و چهار ماه تمام بدیوان نیامد و در این مدت ابوسعید (سلطان آینده) پی در پی قاصد و پیغام میفرستاد و مطالبه پول میکرد و علیشاه در جواب می گفت که خزانه از وجه تهی و اموال دیوانی همه تزد خواجه رشیدالدین است .

اولجایتو امیر چوپان را مأمور تحقیق حال کرد و این امیر بهمراهی معاونین وزرا ، مأمورین وصول عواید را تحت محاکمه آوردند و معلوم شد که ایشان اموال دیوانی را حیف و میل کرده و پرداخت ۳۰۰ تومان / ۳۰,۰۰۰,۰۰۰ دینار طلا محکومند .

حکم محکومیت مأمورین فوق موجب وحشت عموم عمال دیوانی گردید و ایشان بعلیشاه ملتجی شده باو گفتند که اگر او فرمان نسخ آنرا از اولجایتو نگیرد روزگار همگی تیره و جمیع خیالات ایشان نقش بر آب خواهد شد علیشاه شبانه بسرای اولجایتو رفت و بسطاطان گفت که مأمورین در تفریط مال گناهی ندارند بلکه آن اموال کلاً بدست من جمع و بمصرف رسیده و بقدری گریه و الحاح کرد که اولجایتو حکم داد که از تعقیب قضیه صرف نظر کنند .

صبح بامیر ایرنجین که مأمور اینکار بود گفت علیشاه این اموال را وصول کرده ولی بخاطر ندارد که بچه مصارف رسانده و میل من آنست که از تعقیب او و کسانش خودداری شود .

ایرنجین در باطن بر آشفت و به امیر چوپان شکایت برد و از اینکه يك نفر ایرانی بدون جلب نظر قبلی امراء مستقیماً با ایلخان داخل مذاکره میشود اظهار

کراهیت نمود و امیر چوبان نیز متغیر شد ولی علیشاه با رشوه و تقدیم هدایا امیر را ساکت نمود .

علیشاه علناً بر علیه خواجه رشیدالدین فعالیت میکند

اندکی بعد علیشاه به اولجایتو گفت که رشیدالدین تمارض کرده و در خانه نشسته و با این حال از بذل هیچگونه سعی در برانداختن من کوتاهی ندارد و می‌خواهد مرا هم مثل خواجه سعدالدین از میان بردارد اگر ایلخان اجازه می‌فرماید من او و فرزندانش را در مقام تقریر و بازیرس حساب بیاورم و از ایشان بقایای گذشته را مطالبه کنم اولجایتو رضا داد و علیشاه در پسران خواجه رشید پیچید و چون نتوانست تقصیری برایشان ثابت کند خواجه را متهم کرد که ربع عواید اوقاف و اموال خزانه و مخارج شاهزاده خانمها را بتصرف شخصی می‌گیرد . و با این نسبتها نظر اولجایتو را از خواجه برگرداند و خود در پیش چشم ایلخان معزز و محترم شد ، ولی خواجه رشید بمناسبت دوستی با بعضی از امراء موقتاً از شر علیشاه محفوظ ماند ، و اولجایتو امر داد که دو وزیر بایکدیگر بسازند و کماکان امور مملکتی را با اشتراک بگذرانند .

بعد از فوت اولجایتو در سال ۷۱۶ - ۲۸ رمضان در موقع ورود ابوسعید پسر اولجایتو بسطانیه که در تاریخ غره صفر ۷۱۷ بتخت ایلخانی نشست در حالیکه ۱۳ سال داشت خواجه رشیدالدین پسر خود غیاث‌الدین محمد را باستقبال او فرستاد و چون سابقه کدورتی با امیر سونج (۱) (اتابک ابوسعید) داشت و میدانست که امیر

(۱) سونج پرورش دهنده - مشول ابوسعید بود که بدارنده چنین سمنی اتابک می‌گفتند (و شاهد معنای اتابک ، آتایگک باشد یعنی آغا پدر ، یا آتابک یعنی پدرک)

مزبور کینه او را در دل گرفته در صدد آمد که خود را با امیر چوپان رقیب امیر سونج نزدیک کند و در مقابل او جهت خویش جای قوی بدست آورد، بهمین جهت با تاج الدین علিশاه و امرای دیگر محرمانه ساخت و بالاخره بتدبیر ایشان بود که مقام امیرالامرائی چوپان تثبیت شد.

در نتیجه ابوسعید و امیر چوپان خواجه رشیدالدین و خواجه علিশاه را در مقام وزارت باقی گذاشتند ولی زمام امور در کف علিশاه قرار گرفت و رشیدالدین که پیر، وازکار آزرده خاطر شده بود خیالی نداشت جز آنکه از شر دشمنان آسوده بماند و بقیه عمر را راحت بآخر رساند.

امیر چوپان بتدریج قدرت فوق العاده یافت و سر رشته امور لشگری و کشوری بدست گرفت بطوریکه جز اسم سلطنت چیزی برای ابوسعید باقی نمانده بود و این امیر چنانکه گفتیم با خواجه رشیدالدین طریق یکانگی می پیمود و این امر باعث تحریک حس حسد و غضب علিশاه بود، و او سعی می کرد بهر وسیله خواجه رشیدالدین را از چشم امیر بیندازد و با متهم ساختن او از اعتبارش بکاهد بلکه اگر بتواند رقیب جلیل القدر خود را به یکبارگی از میان بردارد و میدان را برای تاختن، از وجود او خالی سازد.

رقابت بین دو وزیر که سابقه مفصل داشت در این تاریخ باوج شدت رسید و کار بر اصحاب دیوان سخت شد چه اگر یکی از ایشان یکی از دو وزیر خدمت نیکو میکرد موجب رنجش و جلب دشمنی دیگری می شد و همین مسئله امور دیوان را مختل کرد.

مقدمه عزل خواجه رشیدالدین

روزی سه نفر از عمال دیوانی بخدمت خواجه رشید آمدند و باو گفتند که اگر دستور دهد ایشان به دفع علিশاه و افشای خیانت او پردازند. خواجه رشید پس از تأمل گفت علিশاه مردی معتبر و بزرگ است و متهم ساختن او جایز نیست من او را بجلب رضای شما توصیه مینمایم.

سه نفر مزبور با یکدیگر شوری ساختند و گفتند که از خواجه رشید کاری نمی‌آید و بلکه بیم آن است که پیش نهاد ما را بعلیشاه بگوید، و او را بدشمنی ما برانگیزد بهمین جهت بیش علিশاه رفتند و او را برضد خواجه رشید تحریک نمودند، و علিশاه هم در این اوقات به زور زر غالب امرا را با خود همدست ساخته و جماعتی از طرفداران خواجه رشید را بسمت خود جلب کرده بود.

عزل خواجه رشیدالدین و استقلال خواجه تاج‌الدین علিশاه

در نتیجه تحریکات این جماعت بالاخره خواجه رشید در اواخر رجب سال ۷۱۲ هجری از وزارت معزول شد و خواجه سلطانیه را ترک گفته برای استراحت به تبریز رفت، امیرسونج (اتابک ابوسعید) با وجود سابقه کدورت بعزل خواجه رشیدالدین راضی نبود، و چون در این تاریخ مرضی صعب داشت نمیتوانست مستقیماً در کارها دخالت کند، ولی گفت که بمحض صحت یافتن خواجه رشیدالدین را بوزارت برخواهد گردانید، اما در همین اوان بهمراهی ابوسعید بطرف بغداد رفت و در تاریخ ذی‌القعدة ۷۱۲ در يك فرسخی آن شهر مرد.

امیر چوپان در این اوقات در آذربایجان بود خواجه رشیدالدین را بخدمت خود طلبید و گفت وجود تو بر درگاه مانند نمک در طعام لازم است و بی رأی و تدبیر تو کارها قوام نمی گیرد .

خواجه رشیدالدین در جواب گفت که ایام وزارت من بیش از هر یک از وزرا طول کشیده مرا سیزده فرزند است که بخدمت مشغولند بهتر آنست که ایشان در خدمت باشند و من بقیه عمر را بکار آخرت پردازم ، لیکن امیر اصرار نمود و بالاخره خواجه را بقبول وزارت واداشت ، ولی افسوس که این امر بمنزله امضای حکم قتل خود بود ، چه همین امیر که اصرار بر بازگشت خواجه نمود و بحق وجود او را برای ترمیم خرابیهای مملکت لازم میدانست موقعی که دشمنان خواجه بر علیه او توطئه نمودند از او حمایت نکرد ، با اینکه گماط قدرت را داشت و خون آن وزیر ارجمند بدست آنان بر خاک ریخته شد .

لذا برگشتن خواجه رشید بوزارت با پشتیبانی امیر چوپان خواجه علیشاه دشمنان خواجه فاضل را بو حشت انداخت ، و بدین جهت برای استیصال او دامن بکمر زدند .

مقدمت قتل خواجه رشیدالدین

اول بار ابوبکر یکی از محارم امیر چوپان را که سابقاً نیز با علیشاه در عزل خواجه رشید شرکت کرده بود بدشمنی با خواجه واداشتند ، و او قول داد بهر نحو نباشد میانه خواجه را با امیر بهم زند .

سپس ساعیان بدطینت خواجه را پیش ابوسعید حنهم نمودند که او بجای تو را مسموم نموده و بدست پسر خود عزالدین ابراهیم که شربت دار ایلخان ماضی بود

شربت مسموم بدو خوردانده و این اتهام ابوسعید را سخت غضبناک نموده و عجب این است که امیر چوپان این مطلب را بعرض ابوسعید رسانید و دو نفر از امراء نیز که از علیشاه پول گرفته بودند بصحت واقعه شهادت داده و حکم قتل خواجه و پسرش عزالدین ابراهیم صادر شد .

میر غضبان در ۱۷ جمادی الاول سال ۷۱۸ ابتداء فرزند خواجه را که ۱۶ سال بیش نداشت مقابل چشم پدر پیر کشته و سپس آن وزیر فاضل یگانه را بسن ۷۳ سالگی در نزدیکی تبریز دو نیمه کردند ، و با این حرکت زشت بعمر یکی از بزرگترین حکما و اطباء و منشیان و مورخین ایران که در میان رجال کمتر نظیر داشته خاتمه دادند .

غارت اموال خواجه

بعد از قتل خواجه دشمنان او تمام اموال او و فرزندان را ضبط نموده ، محله ربع رشیدی را که در تبریز از بناهای او بود بیاد غارت دادند ، حتی املاکی را که وقف کرده بود بتصرف گرفتند ، و او را که پسر ابوالخیر بن علی همدانی بود بدلیل ارتباطش با یهودان همدان در ایام جوانی و اطلاع کامل بر آراء و مقالات و رسوم و عادات آنان به یهودی بودن متهم نمودند .

همین تهمت سبب شد که جسد آن مرد فاضل نیز در خاک براحت نیارامد ، چه يك قرن بعد امیرانشاه پسر امیر تیمور که بر اثر سقوط از اسب حال جنون یافته بود دستور داد استخوانهای (۱) خواجه را از مسجدی که در ربع رشیدی

(۱) در سابق از البداية و النهاية نقل کردیم که جسد خواجه پس از قتل سوزانیده شد.

تبریز بود بیرون آورده، و در قبرستان یهود بخاک سپردند.

امیر آیسن قتلخ که در خراسان بود سه روز بعد از قتل خواجه باردو رسید و از شنیدن خبر واقعه سخت متأسف شد، امراء را بسختی در این حرکت زشت ملامت نمود، و بآنان بطریق عتاب گفت که از قتل چنین مردی که عمرش بیابان رسیده و خود در شرف رفتن بود چه فائده‌ای منظور بوده؟

بعد از قتل خواجه رشیدالدین از قضا عموم اشخاصی که در توطئه بر ضد او شرکت کرده بودند، باستثنای تاج‌الدین علیشاه، یکی بعد از دیگری همان سرنوشت را پیدا کردند، و هیچکدام حتی امیرچوپان نیز جان سلامت نبردند و همه بدست یکدیگر یا بدست ابوسعید بقتل رسیدند.

اما تاج‌الدین علیشاه که از واقعه قتل حریف پرنوری مثل خواجه رشیدالدین از شادی در پوست نمی‌گنجید، بشکرانه این موفقیت هدیه‌ها بخشید و انعامها داد، و از آنجمله در همان سال ۷۱۸ هجری دو حلقه طلا که هر کدام هزار مثقال وزن داشت بحرم کعبه فرستاد، تا آنها را بیاد فتحی که نصیب او شده بود، در بیت‌الله بیاویزند.

علیشاه بعد از قتل خواجه رشیدالدین مدت شش سال براحتی در وزارت ابوسعید باقی ماند و روز بروز احترامش در چشم ایلخان رو به افزایش بود، تا آنجا که در موقع ناخوشی او ابوسعید شخصاً بخرگیری از حال او می‌آمد و طببای خاصه خود را بتعهد حال او می‌گماشت، تا آنکه بالاخره در جمادی‌الآخری سال ۷۲۴ جان سپرد، و جسدش را در تبریز بخاک سپردند.

قتل خواجه رشیدالدین و شش سال وزارت بالاستقلال علیشاه که با وجود زیرکی مردی عامی و عاری از فضل بود رشته امور دیوانی و سیاست مملکت را

از هم گسیخت، و موقعی که علیشاه مرد و پسران (۱) او بامر ابوسعید بیاس احترام پدر بكمك هم بوزارت اختیار شدند این بی نظمی و اختلال شدت کرد، و آنوقت بود که ابوسعید بر قتل خواجه رشیدالدین سخت متأسف شد، و دانست که در قبول سعایت‌های امرا و علیشاه چه خبطی کرده (۲).

در مطلع السعدین و مجمع البحرین آمده است:

در وقایع سنه ثلاث و عشرين و سبعمائه و اربع و عشرين و سبعمائه خواجه تاج‌الدین علیشاه وزیر در این سال به مساعی مشکوره رفع خرخشه (۳) اسباب نازخاتونی فرمود و شرح آن چنان است که در آخر دولت اولجایتوسلطان، در ولایت همدان خطیبی بود قاضی محمد نام او را با جمعی نزاع شد خواست که از ایشان انتقامی کشد کهنه قباله‌ای پیدا کرد یا ساخت (والله اعلم) به نام نازخاتون که زنی بوده است، دختر امیر کردستان و به خدمت امیر چوپان برد، که پدر تو ملک پسر تودان بهادر در زمانی که هلاکو خان به بغداد می‌رفت ولایت کردستان گرفت و پدرت این نازخاتون را بغارت برد و به حکم یرلیغ املاک و اسباب او از تو و پدرت و در ولایت بسیار است و به میراث به شما می‌رسد و یک دو کس با خود متفق ساخته چند حجت کهنه مجهول عرض کردند، و این سخن چنان در خطا طر امیر چوپان نشست که قابل تغییر نبود امیر چوپان حکم یرلیغ گرفته نوکران به ولایات جهت استخلاص اسباب نازخاتونی فرستاد و آن ملاعین پیش ایستاده اسباب مسلمانان را در آن بلاد مطعون کردند، و چند موضع در قزوین و خرقان همدان تصرف نمودند و بسیاری باز فروختند، و چون رعایا بر این خرخشه

(۱) غیاث‌الدین و خلیفه

(۲) تاریخ مغول با تغییر مختصر ۳۲۶-۳۲۹

(۳) بفتح هر دو خاء خرخشه - غوغا - مجادله - جنجال - جنگ

واقف شدند. هر کس را از مالکک نفرتی بود می گفت این ده من، ناز خاتونی است. تا فریاد از خلق بر آمد و به سعی آیین قتلغ و خواجه رشید الدین امیر چوپان طوعاً او کراهتاً به چند موضع که گرفته بود قناعت کرد و چون سلطان اولجایتو نماند و سلطنت به سلطان ابوسعید رسید همان دوشخص که بدقلضی محمد خطیب آمده بودند پیش نائب امیر چوپان رفتند، تا این سخن با یلاد امیر داد و قریب دو بیست قباله که اکثر اسباب آن دو سه ولایت در آن قبالات بود در خریده های کهنه آوردند که موضعی عمارت می کردیم اینها را یافتیم، و چنان تقریر کردند که امیر چوپان را مقرر شد که املاک ناز خاتونی او را از شیر مادر حلال تر است و هر کس گرفته غضب کرده، و قضیه بجائی رسید که ملاک به املاک خود که از پنج شش بدیشان رسیده بود نمی توانستند نگریست و بعضی را نیز که تصرف نکرده بودند، بر زمینگران، بر سبیل صدقه چیزی بمالک می دادند و اگر نه می گفتند ناز خاتونی است به تخصیص در ولایت فروین.

و فتنه چنان شد که ملکی و اسبابی که بدو هزار و سه هزار نمی فروختند اگر بدو دینار و سه دینار کسی می خرید می دادند و اکثر ملاک از آن بلاد جلا شدند چنانکه دوزمان غز در خراسان، بلکه از آن زیادت و نوکران امیر چوپان نوامها مال از آن ولایات گرفتند.

چون قضیه بدین مرتبه رسید خواجه علیشاه صورت حال با امیر چوپان گفت و مبالغه کرد امیر نمی شنید تا عاقبت ولایتی در روم از پادشاه ستده عوض آن املاک به امیر دادند و خواجه علیشاه بیست هزار دینار نقد از خاصه خود بر نواب امیر چوپان صرف کرد تا به لطایف تدبیر مسلمانان را از آن واقعه هائله رها کند و از امیر چوپان احکام مؤکد به لعنت نامه ها گرفت و آن خر خشه را بکلی بر انداخت.

سنه ۷۲۴ هجری خواجه تاج‌الدین علیشاه وزیر، ملول شده صاحب فراش گشت و از عنایت، پادشاه به عیادت اورفت و طبیبان حلق ملازم ساخت اما مرض مستولی بود وضعف قوی به جوار رحمت حق پیوست، و در دولت مغول که در ایران زمین سلطنت کرده‌اند از وزراء غیر از او کسی به مرگ خود نمرد و این حال در اوجان بود، و نعلش او به تبریز بردند و در جوار جامعی که ساخته بود مدفون شد. پادشاه فرمود که وزارت به فرزندان او دهند میان برادران نزاع شد و برهم تقریر کردند چنانکه هر دو را گرفته هر چه به مدتهای مدید پدر و قوم ایشان حاصل کرده بودند همه را دادند، و از منصب عزل شده و بیم کشتن بود (۱).

ادوارد براون میگوید: در اوائل سال ۱۳۱۲ م. همکار رشیدالدین یعنی خواجه سعدالدین ساوجی از مقام عزت و رفعت خود فرو افتاده و بقتل رسید. نخستین محرک این دسیسه که وزیر آنرا ساخت خواجه علیشاه گیلانی مردی میزور و فرومایه بود، وی فوراً بعد از هلاک سعدالدین جایگزین او شد. بعد از اندک زمانی دسیسه‌ای خطرناک علیه رشیدالدین آغاز کرد، که خوشبختانه بمحرک آن بازگشت و دامنگیر رشیدالدین نشد در این مسأله که خواجه رشیدالدین از طرف دیگر مسئول و مسبب قتل و هلاک سفاکانه سید تاج‌الدین قهیب‌الاشراف باشد، محل تردید است و کاترمر محقق فرانسوی خلاف آنرا مدلل ساخته.

در سال ۱۳۱۵ م. مخاصمت و نزاع شدیدی مابین دو وزیر یعنی رشیدالدین و علیشاه بظهور پیوست و موضوع اختلاف آن بود که در سال ۱۳۱۸ م. چون خزانه سلطان از جوه دیوانی خالی و لشکر بی حقوق مانده بود، از اینرو تعیین

باعث و مسبب نقصان خزانة علت آن منازعه گردید. اولجایتو سلطان ، ناگزیر شد که ترتیب مالیه و دیوان هریک از ممالك مختلف ایران و آسیای صغیر را مابین آندو وزیر تقسیم نماید (۱) که بعدها اختلافی روی ندهد .

معذلك علیشاه تهمت و خصومت را برضد همقطار خود ادامه داد، بطوریکه خواجه رشید بزحمت بسیار توانست خویشتن را از این بلیه برهاند ، این رقابت و فساد بعد از مرگ اولجایتو در اوان سلطنت ابوسعید نیز وجود داشت تا عاقبت الامر خواجه رشید در برابر حملات خصم عنود ، تاب مقاومت نیاورده در ماه اکتبر ۱۳۱۷ م . از شغل خودکناره گرفت ، و بالاخره در ۱۸ ماه ژانویه ۱۳۱۸ م درسنی که از هفتاد متجاوز بود ، او و پسر شانزده ساله اش ابراهیم را بتهمت مسموم کردن سلطان سابق اولجایتو ، بقتل رسانیدند مایملك او ضبط دیوان گردید و کسان و بستگان او معاقب و منکوب شدند موقوفات و مؤسسات خیریه وی را غصب کردند، و سراسر ناحیه ربع رشیدی را که او بنا فرموده بود عرصه غارت و تاراج قرار دادند.

تخریب مؤسسات

جنازه او را هر چند در محلی که برای مقبره خود بنا کرده بود بخاک سپردند لکن گویا مقدر نبود که جسد او در آرامگاه ابدی راحت بماند ، زیرا تقریباً يك قرن بعد میرانشاه پسر امیر تیمور در جوش جنون و جهالت حکم کرد که آنرا از قبر درآورده و در گورستان یهود دفن کنند .

خواجه علیشاه بشادی این فیروزی که در سقوط خصم دیرین بدست آورد تحفه‌های مجلل به آستان کعبه معظم تقدیم کرد و گویا دست قضا تنها او را از پاداشی که جمله همدستان وی گرفتار شده بودند معاف داشت، چه شش سال بعد در ۱۳۲۴ م. بموت عادی وفات یافت و چنانکه گفتیم او نخستین وزیری بود در دوره ایلخانان مغول که بمرگ طبیعی عمرش بسر رسید (۱).

بی‌عفتی قلم ادوارد براون در حق خواجه علیشاه جای تعجب است.

اختلاف بین وزرا را ابوالقاسم کاشانی در تاریخ اولجایتو بقتضی نگاشته که **حافظ ابرو** در مجمع التواریخ نیز در ضمن حکایات حوادث سنه احدى عشر و سبعمائنه هجری از آن اقتباس و با اندک اختلاف عبارت، مذکور داشته است باین تفصیل:

در این سال ساطیان اولجایتو ییلاقمیشی بسطانیه کرد و قشلاقمیشی بیغداد و در این سال واقعه خواجه سعیدسعدالدین ساوجی بود و واقعه سید تاج‌الدین آوجی و اصحاب ایشان. و سببش آن بود، که خواجه علیشاه تبریزی مردی بود با کفایت در ابتدای حال درس جوانی بسبب دلالی و جواهر و امتعه و اقمشه پیش امیر حسین گورگانی و شهزاد الجتای قربتی یافته و بدان واسطه در نظر پادشاه سعید آمد، و او مردی بغایت چست و چالاک بود، و مزین و مرتب بودی و چون خواجه سعدالدین قربت او بحضرت پادشاه مشاهده کرد خواست که او را از بندگی حضرت دور کند کارخانه بغداد بدو حواله کرد و او بدانجا رفت و جامه چند ترتیب کرد، بغایت خوب و کفایتی عظیم مینمود و توقیری بسیار برانگیخت و چون

(۱) تاریخ ادبی ایران از سعدی تاجامی ادوارد براون ج ۳- ترجمه علی اصغر حکمت

سلطان ببنگداد رسید سفینه بغایت عظمت و رونق تزیین کرده بود آنرا جامه‌های خوب و دیگر ظرایف آراسته کرده بر بندگی حضرت عرض کرد، و سلطان را عظیم خوش آمد و قربت او زیادت شد، و تدبیر وزیر منعکس و رایت اقبال علیشاه روز بروز مرتفعتر می‌شد و ملازم بندگی حضرت گشت و هر چه میکرد مرضی بندگی حضرت آمد چون تابستان بسلطانیه آمدند بازاری بغایت عالی هم‌تانه که امروزه بازار بزازان است بنیاد نهاد، و سلطان را عظیم پسندیده افتاد، و دیگر عمارات بنیاد نهاد بهتر و خوبتر از عماراتی که دیگران ساخته بودند.

و چون سلطان بحال عمارت سلطانیه اهتمامی تمام داشت، از این خوش میامد و در اعزاز و اکرام او میکوشید و خواجه سعیدالدین را چون دولت باز گردیده بود علیشاه را بنظر حقارت مینگریست و از بهروی قیام نمینمود و تمکین و احترام او بجای نمی‌آورد که او راه فرزندی داد، و از بهر او قیام و احترام نشاید بدین اعدا بدو استخفاف مینمود لهذا مابین او و خواجه سعیدالدین نفاقی پدید آمد و در روزی که خواجه علیشاه سلطان را در کارخانه سلطانیه که بکارخانه فردوس مشهور بود طوی بغایت معتبر کرد چنانکه هیچ وزیری همچنین طوی نکرده بود، پادشاه و وزراء و امراء و ایناقان را تماماً پیشکشهای سنگین داد و ظرایف و لطایف و در آن طوی سه تا جامه خوب بخواجه رشیدالدین داد و بعد از آن بخواجه سعدالدین.

و خواجه سعدالدین بخواجه رشیدالدین عتاب آغاز کرد که تو را چه را بیش از این او کلک بسته و این سخن میان ایشان دراز کشید و خواجه سعدالدین سرخوش بود و بیش از دیگر وقتها کلمات موحش گفت و میان ایشان این ماده نزاع و غضب گشت و خواجه رشیدالدین در جواب سکوت را باو می‌داد.

سلطان از این خوش آمد و از کلمات وزیر بغایت رنجید دیگر روز

خواجه سعدالدین با پادشاه شراب میخورد پادشاه فرمود که احیاناً التماس وجهی میکنم و تو بعدرهای واهی مشغول میشوی زر، نیکو چیزی است یا نه؟
خواجه گفت: بلی نیکو است.

سلطان فرمود: که چون نیکوست چرا جمع نمیکنی که مرا و تو را کفاف باشد؟

وزیر سرخوش بود گفت: بنده خارج از مال معین، پانصد تومان (از تو فیر ممالک که خوانین و امراء و غیرهم که متصرفند در تمامت ممالک پادشاه اگر این ولایات بتصرف من گذارند) حاصل کنم.

روز دیگر که هشیار شد دانست که تمامت امراء و خوانین و اکابر از این سخن خوش نیامده باشند، در امکان استرداد آن ولایات پشیمان شد، و اهمال مینمود و وجهی از خود ادا میکرد و این معنی سبب رنجش خاطر سلطان گشت. دیگر اینکه سلطان میفرمود: که وجوهات ممالک را بروایت بنویس و مرسومات دیگر اخراجات تمامت حاصل کن و پیش من آر تا بدست خود بهر کس که دهم، و وزیر را این معنی میسر نمیشد این نیزیک سبب رنجش گشت، دیگر لقمان بغایت معتبر بود و منظور نظر پادشاه شده و بر تمامت امرا سبقت گرفته و وزیر قطعاً بدو التفات نمیکرد و بنظر اهانت چنانکه پیشتر بوده مینگریست و دائماً در حضرت پادشاه بخلوت بقصد و غفر او مشغول بود، و بدان سبب پادشاه با او بدکرد و خواجه رشید را مدح میکرد.

میان خواجگان، سعدالدین و رشیدالدین گفت و گوی و وحشت و نفرت واقع گشت و سعدالدین با او بحضور پادشاه مناقضت و عداوت ظاهر کرد و خطابه‌های خشم‌انگیز از سر لجاج و ستیز از زرق و تمویه (۱) و زور و تزویر و سحر و کیمیا، چنانکه منافسات (۲) صداقت بعداوت و مؤدت بمنافضت و محبت بمنافضت انجامید

(۱) خلاف واقع را جلوه دادن

(۲) بر سر چیزی بخل ورزیدن

ورشید از سر حلم و احتمال هوشمندی و عاقبت اندیشی اغماض و اغضاء نمود، و گفت: ای سعدالدین تا امروز ترا بنده بی بها بود اکنون الحمد لله و المنه او را آزاد کردی. بعد از آن بخدمت سلطان تربیت و تعظیم تاج الدین علیشاه پیش گرفت و خواجه سعدالدین را چون دوست رفته بود تیغ و حزم (۱) را کار میفرمود و تجسس و نخوت آغاز نهاد و التفات بکلام درویشان و مظلومان نمیکرد، و بجواب سلام مضایقت مینمود، و ثواب بسیار جمع شدند و هر کس را مهمی بودی بهای سی و پنج کس رجوع بایستی کرد، و رشوتهای بی اندازه داد و خانها (۲) اصحاب عمل و ارباب اشتغال بکلی برافتاد.

اتفاقاً روزی خواجه تاج الدین علیشاه عرض داشت که اگر رأی جهان آرای فلک پیمای پادشاه خواهد تا بداند که صاحب سعدالدین و ثواب او از مال پادشاه هر روز چه مقداری می ربایند بفرماید تا سه روزه دخل مال عالم بی مظل و تقویض حاضر کنند و بر نظر اشرف گذرانند، پادشاه بانفاذ آن اشارت فرمود و او سه روز قسط مال عالم مبلغ بیست تومان همه دراهم سفید حاضر کرده و بحکم فرمان بصحرائی وسیع و موضعی فسیح بگسترد، پادشاه از مشاهده آن فراوان اعجاب و شکفتی نمود و گفت روشن شد که اصحاب دیوان بهر سه روز این مقدار مال میدزدند.

(بیت)

بطمع درم جهان دهد هر کسی که نامش بزرگست و قدرش بسی
سعدالدین این قضیه مهمل و معطل فرو گذاشت و بدین بهانه تمسک نمود
که جمله ممالک ایران از متصرفات باو گیرد و به من بسپارد، که بعضی از آن
خواتین معظمه دارند و بعضی امراء بزرگ چنانکه دیار روم امیرایر نجین و بعضی
تفاریق چون وقف و غیره که رشید (الدین) الدوله دارد، تا هر سال پانصد تومان

(۱) استوار کردن کاری - هوشیاری و دوراندیشی

(۲) دکان، کاروانسرا

توفیر بغزانه عامره می‌رسانم .

سلطان عالم بعد از یک چندگله آن مبلغ از وی طلب داشت بیاسخ بگوید که این مبلغ آنکاه اداءکنم که تصرف ممالک ایران باسرها من رانم از این جواب خاطر مبلد که پادشاه برنجید و امیر توقماق و تاج‌الدین علیشاه و هزار محمد هر سه گواهی دادند که سعدالدین مستلزم و متقبل این مبلغ شده است .

سلطان پانصد تومان از او طلب داشت و او مقدار نقد قادر نبود متحیر و مدهوش ماند، یکچند توقف و تعلل مینمود، و از اتفاق بد در اثنای این حال روزی میان ثواب او مبارکشاه ساوی و زین‌الدین ماستری وحشتی و گفت و گوی افتاد ، مبارکشاه با زین‌الدین گفته بود که بتو صد تومان مال پادشاه که ر بوده‌ای درست میکنم و او بجواب گفته که :

من نیز بتو دوست تومان درست میکنم که ملتقم زده‌ای چون مطارعه ایشان بگوش سعدالدین رسید بترسید و مقصم خاطر و متوزع ضمیر شد گفت در چنین وقتی که اهداء حاضرند از یمین و یسار ناظرند این مناظره مخاطره است .

(بیت)

اگر بخدمت سلطان تهر بی طلبی کمال جاه تو بقصد قاصدان نبود

وگر بجهاد تو عهود خضایست بدانکه بر آتش حسد حاسدان امان نبود

سعدالدین رکن اعظم خود سید تاج‌الدین آوجی را بفرستاد تا ایشان را صلح داد سوگندی مغلف که من بعد با یکدیگر لجاج و جدل نکنند ، و لفظ ملال پادشاه بر زبان نرانند و باهم دوست و یار رفیق باشند و همچنین جمله ثواب را سوگند داد که با دوستان او دوست و با دشمنان او دشمن باشند .

از اتفاق بد علاءالدین پسر عمادالدین مستوفی بزرگ و سید حمزه غایب بودند ، و صاحب (سعدالدین) سوار شده متوجه آمدند بودند ، در راه باز خورد و

گفت هم اکنون بخانه سید تاج‌الدین روید و آنچه او با شما تقریر کند آن سخن من باشد تا با دیگران موافقت و مشارکت نموده باشید، (سوگند) برایشان عرض کرد و بخوردند...، هر دو به خانه خود رفتند عمادالدین از پسر پرسید تا این زمان توقف و درنگ چه بود علاءالدین صورت ماجرا و کیفیت سوگند خواری کماهی با پدر تقریر کرد عمادالدین گفت ای پسر هم اکنون رو و این قضیه بخواجه رشیدالدین (الدوله) باز نمای هر دو رفتند و صورت ماجرا کماجری بر منتها با او تقریر کردند، و او در حال و ساعت بر رأی پادشاه عرض داشت...

(نظم)

ندارد کسی راز مردم نهان همان به که پاکیزه داری روان
که گر در دل سنگ خارا شود نماند نهان آشکارا شود

پادشاه عظیم متغیر شد و عزیمت بغداد فرمود، و رایات همایون بمبارکی و فیروزی شهر بغداد رسیدند، فرمان نافذ شد تا روز سه شنبه صاحب سعدالدین و ثواب او را بگرفتند و روز چهارشنبه امراء مجتمع شدند و ایشان را به یار غو کشیدند بتهمت سوگند خوردن و احوال ایشان تفحص و تجسس نمودند به یار غو هیچ گناهی و خیانتی ثابت نشد، اما سعدالدین امارات بی عنایتی، خشم و غضب پادشاه مشاهده میکرد اهتزاز و استبشار باستیحاش و استشعار مبدل میشد از زبانیه طوارق زمان و شائبه طوارق حدثان مفزع و مهربی می طلبید و راه خلاص و مناص می جست عاقبت جز التجا و استیناس بخواجه رشیدالدین ملجأ و ملاذی ندید یکچند پیش او چون صاحب خفتان آمد و شد و انقباض و انبساط مینمود و او از وحشت آزاری که روزی در دل داشت تملق و چاپلوسی بنفاق و ریا میکرد و او را خواب خرگوش و دم قصاب میداد دستور باعلام حال خود ساعی نزد برادر خود سعدالملک دواید که پیش از وقوع نازله خوفناک و حادثه هولناک به امیر چوپان پناهد بجانب اران.

علماء گفته‌اند از ملازمت پادشاه یکدم خالی مباش تا اعدا در غیبت تو انتهاز فرصت و شماتت نمایند و مزاج او را با تو متغیر و منكدر نکنند ، و بوقت غیبت از امرا و مقربان منهیان و حامیان گماشته باشی تا از کلیات و جزئیات پادشاه آگاه باشی فی الجمله فرمان قضا نفاذ جزم شد تا روز سه‌شنبه دهم شوال سنه احدی عشر و سبعمائه وقت عصر دستور سعدالدین وزیر را بدست دوسه عفریت جلاد و زبانیه دوزخ دادند ، و آن وزیر بی نظیر را شهید کردند بعد از او پنج نفر نوکر مقرب او را چون مبارکشاه ساوی و زین الدین ماستری و ناصر الدین یحیی پسر جلال الدین طبری و داودشاه نیکو اخلاق و کریم الدین یک یک می آوردند و شهید میکردند . چون ایشان را شهید کردند ایلچیان با طرف ممالک روان کردند و املاک و اسباب ایشان متصرف دیوان گرفتند و متعلقان ایشان را با انواع تعذیبات و مؤاخذات زحمت دادند و مال بسیار حاصل کردند (۱) .

خواجه رشیدالدین فضل الله طیب و خواجه سعدالدین محمد آوجی (ساوجی) هر دو پیش پادشاه اولجایتو منصب وزارت آن پادشاه داشتند ، و مدتهای مدید با اتفاق یکدیگر وزارت کردند میان ایشان بسبب مردم فتنان شورانگیز و نمام غباری پیدا شده و دربند قصد و ایذای یکدیگر شدند .

(شعر)

چو بر محک مرّت زنی دغل باشد هر آن عیار که با دوستان بگردانی
خواجه رشیدالدین بسبب علم و فضل بزرگتر میزیست روزی بر سر جمع ،
خواجه سعدالدین او را ناسزائی گفت ، خواجه رشیدالدین بعد از آن خود را

(۱) ابوالقاسم کاشانی تاریخ اولجایتو نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس صفحات

۸۶ - ۸۲ اقتباس از مقدمه مغول ادوارد بلوشته تعلیقات ذیل جامع التواریخ حافظ ابرو

گتسیده میداشت و مدت چندگاه در امور دیوانی مدخل نکرد تا بدان رسید که امرا و پادشاه صورت آن قضیه پرسیدند و بر خواجه سعدالدین تصرف و خیانتی چند روشن شد در دهم شوال سنه احدى عشر و سبعمائه در بغداد در موضع دیوان او را بیامنا، رسانیدند و از نواب او چند کس دگر را همان شربت چشانید.

و بعد از آن خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی را در منصب وزارت با خواجه رشیدالدین شریک گردانید و خواجه تاج الدین علیشاه در علم دفتر و سیاحت شروعاتی نداشت، اما مردی معامله دان و کارگزار بود کدخدائی در خانه پادشاه را بغایت نیک میدانست خواجه رشیدالدین بزرگتر بود پادشاه فرمود که خواجه علیشاه از صواب دید خواجه رشیدالدین تجاوز نکند، اما در اسم وزارت شریک باشند با اتفاق صدر نشین مسند وزارت گشته و زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط امور و مصالح ملک کفایت ایشان باز گذاشت (۱).

در ذیل جامع التواریخ رشیدی مینویسد :

اواخر شهور سنه اربع عشر و سبعمائه میان وزرای از لجایتو سلطان خواجه رشیدالدین و خواجه علیشاه جیلانی مخالفت و نزاع شد، و خواجه تاج الدین افاق گذشته بود پیش سلطان دلیر و گستاخ شده و بعضی از امور خود میپرداخت و بی مشورت رسید حکم می کرد و خواجه رشید تحمل این معنی نمیکرد و خود را بسیار از او زیادت میدانست.

مباحثه ایشان پیش پادشاه رسید، خواجهر رشید عرضه داشت که اگر صاحب دیوانی وزارت از آن منست او را بسخن من باید بود نه مرا پیروی او باید کرد و اگر از آن اوست منصب من چیست تا به موجب خود زندگانی کنم و اگر هر دو

شریکیم بازخواست امور از من بتنها چراست و حالا از صورت هر کدام اختیار کند من بر آن بروم : اولاً آنکه مجموع مهمات بخود گیرد و سؤال و جواب آن برو باشد و من از میان کار بیرون آیم و جواب گذشته بگویم والا آنکه تمامت بمن گذارد و او در امور دیوانی دخل نکند تا من ضبط توانم نمود والا آنکه ممالک را دو قسم کنند یک نصف او بر خود گیرد یک نیمه بنده ضبط نماید تا بعد از آن کار و کفایت هر یک روشن شود .

بعد از مباحثات بسیار سلطان فرمود که شما هر دو خدمتکار شایسته اید خواجه رشید مردی دانا و پیر و عالم و هنرمند است و خواجه عیسا جوانی کاردان و گر که یراق را نیکو تربیت می کند و هر چه ما را در بایست است اکثر ناخواسته پیش ما مهیا می دارد ، حالا ما صلاح در آن دیده ایم که هر دو با اتفاق یکدیگر مهمات دیوانی ضبط نمایند و در صاحب دیوانی شریک یکدیگر باشید و بی مشاورت و استصواب همدگر کاری نکنید .

براین مقرر کرده یکسال و کسری بمشارکت وزارت کردند ، بعد از آن پادشاه عزیمت شکار فرمود . اتفاقاً در این موقع پیش آمدهائی سبب شد که بیش از پیش آتش کینه بین دو وزیر را دامن زد و اولجایتو را از ایشان بر نجانند (۱) .

چنانکه ابو القاسم کاشانی در تاریخ اولجایتو در این مورد می نویسد : (نسخه خطی پاریس برگهای ۱۲۶ - ۱۲۹ نقل از مقدمه تاریخ مغول تألیف آقای بلوشه) . در اثنای این حال (اختلاف دو وزیر) از جانب خراسان از خدمت شهزاده جهان ابوسعید متواتر ایلچیان بطلب و جوه لشکر می رسیدند پادشاه از وزراء بازخواست مال کرد .

خواجه رشیدالدوله (الدین) میگوید، اگر چنانکه درهمه ممالک پادشاه یک برات بعلامت من (مهر یا بامضاء) یا کسان من باشد جواب همه عالم بر من باشد و خواجه تاج الدین میگفت منم و وزارت و جامه کرباسین و مرکوبی عاریتی و بردانکی (یعنی دانیق و درهم) وجوه قادر نه، مگر وظیفه و راتبه انعام پادشاه، مع هذا چون ما هر دو بشارکت یکدیگر تمشیت امور میکنیم و موارد و منافع و فوائد و مداخل مرتب بسویت است پس چگونه بگاه ملتسمات خرج و بازخواست شریک و انباز نباشی.

رشید میگوید از برای آنکه با تمغاء و بروات و علامات، تو استیفا و تحصیل مال عالم میکنی چون ماجرای وزراء بسمع اشرف پادشاه رسید، رشید را فرمود که تو نیز علامتی دیوانی میکن رشید پاسخ میگوید: با (یک) عالمی تاف کند جواب او کوتاه دستی و کم طمعی و جامه کرباسین باشد، مع هذا که ثواب و متملقان تو بایام سابق بردانکی وجوه قادر نبوده اند و امروز هر یک قازو نیست.

خواجه علیشاه میگوید چون ارزاق سپاه زیاد است از محصول اموات و دخل از خرج قاصر، و واصل از حاصل خاسر، جرم من پس چه باشد؟ پادشاه فرمود تا ممالک را بر وزراء بدو قسم کردند، از آب میانه و کنار بوزره عراق عجم و فارس و کرمان و شبانکاره و لر بزرگ و کوچک تا سرحد خراسان بر رشیدالدوله سپرد.

و تبریز و دیار بکر و دیار ربیعیه و موغان و اران و بغداد و بصره و واسط و حله و کوفه بخواجه تاج الدین علیشاه وزیر تفویض فرمود، بعد از آن هر دو قسم یکی شدند و هر یک نشانی میکرد و باستنابت رشید علاء الدین محمد پسر عماد الدین مستوفی خراسان نامزد شد و بنیابت خواجه تاج الدین عزالدین قوهدی مفوض گشت.

و خواجه رشیدالدین به قشلاقمیشی ارانیه مدت چهار ماه بعارضه درد پای و بیماری مبتلا بود و تردد بحضرت پادشاه ناممکن ، و ایلچیان متواتر از حضرت شاهزاده باستدعای اموال چریک منصور میرسیدند .

پادشاه بشکار برنشست و حوالت و جوه و حساب مال سه سال بامیرچوپان نویان حوالت فرمود و او نواب را در حساب کشید و سیصد تومان برایشان دعوی کرد که اختزال نموده اند نواب از آن حال ترسان و هراسان بودند و با خواجه علিশاه کنیکاج (۱) کردند که اگر تدارک این خلل و زلل کرده نشود کار از دست و تیر از شست رای و تدبیر بگذرد .

خواجه علিশاه شب بخلوت بخدمت پادشاه رفت و بگریست و عرض داشت که مالی که از نواب می طلبند آن جوه به بنده برسیده است پادشاه او را نیکو بنواخت و فرمود که چون مالی بوی رسیده است حساب او را نکشید .

بامداد امیر ایرنجین خواست که از نواب مطالبه مال کند پادشاه فرمود که بیچاره علিশاه حساب و کتاب نمیداند این مالها همه رسانیده و فراموش کرده و اکنون با یاد خاطر آورد ، امیر ایرنجین، صورت این ماجرا بسمع امیرچوپان رسانید ، گفت ای دریغا بیجاغ (۲) هولاکو خان و آباقاخان اگر کسی خواستی که سخنی بپادشاه عرض دارد تانخست با جمله امراء کنیکاج نکردی نتوانستی و اکنون کار بجائی رسیده که تازیکی بی استشارت امیر در نیم شبان با پادشاه خلوت و کنیکاج میکند و رای امراء ضایع و عاطل ...

امیر بامدادیگام بعلاءالدین محمد مستوفی میگوید که اگر حساب نواب

(۱) کنیکاج - شور و مشورت

(۲) چاغ - دوران - وقت

سه ساله تاج‌الدین بدین‌منوالست پس حساب ۲۵ ساله چگونه خواهد بود
 بعد از آن خواجه‌علیشاه گفت که رشید درخانه تمارض نموده است و می‌خواهد که
 برای وحیل مرا با نوکران بازی دهد و دست خوش حیل و پابمال مکتدت‌بخود
 کند چنانکه با سعدالدین وزیر کرد اگر حکم برلحیق نافذ شود تا من نیز حساب
 چندین ساله او و پس، بکنم حکم بامضاء اجرای آن نفاذ، خواجه تاج‌الدین نخست
 جلالت‌الدین پسر مهتر رشید را میگوید که از شهر تستر که مال مواجب اولجای
 سلطان دختر غازان خاست، مبلغ سیصد تومان بر نوشته‌اند و متوجه تست جلالت‌الدین
 موچلکا داد، که اگر از این دانکی بر من درست شود درگناه باشم خواجه همچنان
 حساب او فرو گذاشت از فرط حکارم اخلاق و حسن اعراق و چون از دیه محمود آباد
 گاو باری کوچ کردند، خواجه‌علیشاه با نوکران مغلوب و اعدا غالب و منصور و
 چون از آنجا يك فرسنگ کوچ کردند، مسئله منعکس شد، واحوال عالم بوقلمون
 منقلب و تابع متبوع و مقتدی مقتدا شد، چه پادشاه را معلوم و مقرر شد که از
 مال مستدرکات عالم ربعی رشید می‌برد بچند وجه از حق تقریر که وجوه نقد رایج
 آنست و از مال اوقاف غازانی و از مال شهر یزد چندین، و از مال خواتین چندین
 و از انعام پادشاه جایزه، جامع التواریخ هشت تومان هر سال و از بغداد و تبریز که
 قسم منست ثلثی از مستدرکات و محصولات آنجا برشید عاید میشود، بغیر رشوت
 و خدمتی که روز بروز از عمال و رعایا میگیرد بی‌حصر و عُد چنانکه از ثواب او
 مجهولی بی‌مایه و هنر از حرارت بوزارت افتاده که پدر و جد او هرگز قدرت و
 مکنت بهای غلامی سیاه نداشتندی اکنون دوست غلام ترک و مغول دارد هر يك
 با يك تومان مال بیشتر و بمکسب میدهند، و املاک و اسباب مثل آن بی‌کتمور
 غلام ترک دارد این همه مال پادشاه است که می‌رباید فرمان نفاذ یطفت که خواجه

تاج‌الدین رشید بحکم یاسا رساند .

خواجه تاج‌الدین از روی مروت و فتوت و ابوت و بنوت بروی ببخشود ، و پادشاه عرض داشت که مردی پیر است و خدمت این درگاه از زمان **الغور** تا غایت وقت کرده تا پادشاه خون او باو بخشیده رشید چون چاره ندید خود را باعطای مال تقاضی نمود و تخته چند جامه‌های گوناگون بخراسان فرستادند ، و پادشاه فرمود که وزراء باهم جاده صلح و صلاح سپرند که **الصلح** خیر در راه پدر فرزندی ممهد و مقرر دارند .

و با اینکه دو وزیر بدستور سلطان با یکدیگر در امر وزارت شریک شدند ولی خواجه رشیدالدین از این پس از اعتبار سابق افتاده زمام امور در کف خواجه علیشاه باقی ماند ، چنانکه ابوالقاسم کاشانی می نویسد (برگ ۱۳۹) .
(شعر)

در خدمت تخت شاه افریدون فر سلطان جهان محمد پاک سیر
بودند وزیران دگر نیک چو عقل تاج‌الوزراء آمد از ایشان بر سر (۱)

میان خواجه رشیدالدین و امیر چوپان همیشه دوستی و اتحاد بود ، چون نوبت سلطنت بشهزاده ابوسعید رسید میان ایشان عهد و میثاقی تازه رفت ، و خواجه تاج‌الدین علیشاه از این معنی بغایت متوهم بود ، که امیر چوپان در مزاج سلطان تصرف و اختیاری تمام داشت بلکه خود حاکم مطلق امیر چوپان بود .

خواجه علیشاه شب و روز در تدبیر آن بود که بر خواجه رشید تخطئه پیدا کنند موجب نقصان درجه او گردد و این معنی میسر نمیشد و میان هر دو وزیر **مکاوحت** و نزاعی تمام بود ، و اصحاب دیوان بیش هر کدام تردد میکردند دگری

میرنجید ، و مجموع مردم از این معنی در زحمت بودند .

روزی ضیاءالدین بن ضیاءالملک و خواجه عزالدین قوه‌دی و خواجه علاءالدین هندو و خواجه علاءالدین محمد پیش‌خواجه رشید آمدند، و گفتند اگر شما رخصت می‌دهید ما با خواجه علیشاه تلاش کنیم و تصرفات و خیانت بر او روشن گردانیم، خواجه رشیدالدین بعد از تأمل بسیار در جواب ایشان فرمود، که (علیشاه) مردی بزرگ است قصد او نشاید کرد، من او را نصیحت کنم تا رضای شما بجوید ، ایشان از پیش‌خواجه بازگشتند و با یکدیگر مشاورت کردند و گفتند ما را از این خواجه‌کاری نمیکشاید برفتند و با خواجه‌علیشاه متفق شدند و خواجه‌علیشاه ثواب امر را رشوت بسیار داد تا مزاج امر را بر خواجه رشیدالدین متغیر گردانیدند .

ابوبکر آقا که کلانتر نوکران امیرچوپان از او شکایت میکرد تا کار بدان انجامید که خواجه رشید را از دیوان عزل کردند، در اواخر رجب سنهٔ سبع عشر و سبعمائه بود و بعد از عزل از سلطانیة بجانب تبریز رفت و امیرسونج بر این قضیه راضی نبود اما ملالتی داشت و صاحب فراش بود گفت اگر من بهتر شوم او را باز بمنصب خود رسانم در آن زمستان پادشاه عزیمت بغداد فرمود، و امیرسونج مصاحب اردو و در محفّه به بغداد رفت ، و آنجا در ذی القعدة سنهٔ سبع عشر و سبعمائه بر حمت حق پیوست در بهار باز بعزم سلطانیة از بغداد بیرون آمدند، چون به نزدیک تبریز رسیدند امیرچوپان خواجه رشید را طلب فرمود، خواجه در جواب گفت که عمری گذرانیده‌ام و آنچه مرا در وزارت دست داد هیچ وزیر را دست نداده است و حالیا فرزندان رسیده‌اند و هر يك منصبی و جاهی دارند و خواجه را در آن وقت سیزده پسر بود اکنون عزیمت آنست که دو سه روزی که از عمر باقی است بتدارک مافات مشغول باشیم

امیرچوپان عذر او مسموع نداشت و در آمدن الحاح فرمود خواجه پیش
 امیر رفت امیر او را تعظیم کرد، و تربیت و نوازش فرمود و گفت پیش پادشاه بگویم
 که آزمودم، مهمات دیوانی چنانکه بدست می بر آید بدست هیچکس بر نمی آید،
 تا او از میان کار بیرون رفته است دیوان رارونقی نمانده، و خواجه را گفت توقف
 نمای تا سخن تو پیش پادشاه عرضه دارم و بعد از آن نشانی بنام تو بستانم خواجه
 علিশاه و اصحاب دیوان چون از این معنی خبردار گشتند باز اضطرابی تمام بدیشان
 راه یافت کینه از سر آغاز نهادند، و نوکران امر را خدمتی بسیار دادند و در این
 کرات این قضیه پیش آوردند که خواجه رشیدالدین سلطان اولجایتو را بقصد شربتی
 داد که سلطان از آن شربت هلاک شد و گفتند پسرش که شربت دار سلطان بود و
 خواجه ابراهیم نام داشت بتعلیم پدر آن برده است و به پادشاه آن شربت
 خورانیده است .

این حکایت ، زنبوری در پیش پادشاه عرضه داشت ایلچی بدین مهم معین
 گردانیدند، و خواجه رشید را باردو طلب فرمودند و پادشاه فرمود ، که این یارغو
 پیرسند توقنان و دلقندی بر این صورت گواهی دادند ، پادشاه حکم فرمود تا بقصاص
 سلطان ایشان را بکشند اول خواجه ابراهیم پسرش را که جوان خوب صورت و
 پاکیزه سیرت و هنرمند بود، در پیش پدر بقتل رسانیدند، و چون جلاد پیش خواجه
 رشید آمد که او را نیز همان شربت چشانند از وصایا این مقدار گفت، که با علিশاه
 بگویند که بی گناه قصد من کردی و روزگار این کینه از تو باز خواهد، تفاوت این
 مقدار باشد که گور من کهنه بود و از آن تو نو ، این بگفت و جلاد از میانش
 بدو نیم زد و این حال در اوایل سابع عشر جمادی الاول سنه ثمان عشر و سبعمائه
 در حوالی تبریز بوقوع پیوست .

چون خواجه رشید کشته شد قوم و خلق او را مجموع غارت کردند ، و در

تبریز ربع رشیدی تمام بغارت بردند ، بعد از آن اسباب و املاک او را با دیوان گرفتند و وقفهائی که کرده بود باز بستند و جماعتی که در خون او سعی کرده بودند اکثر هم در آن سال بقتل آمدند ، دلقندی امیر چوپان بر در اردو گرفته بدو نیم زد ، و زنبوری را بروم فرستاد و آنجا بردست تیمور تاش کشته شد ، و ابابکر در یاغی گری امر را چنانچه ذکر آن خواهد آمد بقتل رسید (۱) .

در تعلیقه ذیل جامع التواریخ رشیدی

از آقای بلوشه در مقدمه بتاریخ مغول از یک نویسنده عرب معاصر این وقایع که ذیل بر کتاب ابن خلکان نوشته است مطالب ذیل را استشهاد مینماید ص ۵۰

رشیدالدولة ابو الفضل . . . الطیب اول وزیر غازان و خربندا نسب الی انه سقی خربندا سماً و طلب علی البرید (العباره مشوشة والظاهر ان يكون هكذا و طلب علی البرید من المدينة ای تبریز) الی الجیش و قيل له انت سمّت الملك فقال ، کیف افعل هذا و انا كنت رجلاً یهودياً عطاراً طیباً ضعیفاً بین الناس فصرت فی ایامه و ایام اخیه متصرفاً فی الملك و اموالها و لا یصرف شیئاً الا بأمری و حصلت فی ایامهم الاموال و الجواهر و الاملاک ما لا یحصى ، فطلبوا الطیب الجلال بن الحران طیب خربندا فسالوه عن موت خربندا و قالوا له انت قتلته فقال ان الملك کانت اصابته هیضة قوية فاسهل نحو ثلثمائة مجلس و تقیاً قیاً کثیراً فطلبنی و عرض علیّ هذا الحال و اجمع الاطباء بحضور الرشید و اتفقوا علی اعطائه ادویة قابضة مخشنة للمعدة و الامعاء ، فقال الرشید عنده امتلاء و هو محتاج الی الاستفراغ بعد فسقیناه برایه دواً مسهلاً فانسهل نحو سبعین مجلساً و مات ، فصدق الرشید علی ذلك فقال یلارشید قتلته فامر بقتله . . . و حمل راس الرشید الی توریز و طیف به و نودی علیه هذا راس الیهودی الذی بدل کلام الله لعنه الله و قطعت اعضاؤه و حمل الی کل مکان منهاشیء (۲) .

(۱) ذیل جامع التواریخ رشیدی ص ۱۲۶ - ۱۲۸

(۲) تعلیقه ذیل جامع التواریخ نقل شده از نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس شماره

ترجمه رشیدالدوله ابوالفضل ... طبیب وزیر غازان خان و سلطان اولجایتو خدا بنده برادر غازان خان بود، متهمش کردند که به خدا بنده سم داده است، و به اردو احضار کردند، و در برابر امیر چوپان حضور بهمرسانید و از وی سؤال کردند که تو سلطان خدا بنده را سم خورانده و اورا کشته‌ای، ایشان منکر این معنی شد، و گفت چطور معقول است من مرتکب عمل ناجوان مردانه بشوم، در حالیکه من یک نفر یهودی بودم و اشتغال بشغل عطاری داشتم، و در میان مردم بغایت ضعیف بودم بسبب تقرب به دستگاه سلطان اولجایتو و برادر ایشان سلطان غازان خان بفحاشی رسیدم، که در تمامیت مملکت و اموال آن تصرف میکردم، و در چیزی از مملکت و اموال آن کسی نمیتوانست تصرف بکند مگر با اجازه من، و از برای من حاصل شد در عهد آنها از اموال و جواهرات و املاک چیزی که خارج از عدو حصر است، در آن موقع از برای اثبات مدعی امیر چوپان جلال بن حیران را احضار کردند که طبیب مخصوص سلطان اولجایتو و خدا بنده بود، و از ایشان از سبب مرگ سلطان اولجایتو سؤال کردند و ایشان را هم متهم کردند، بقتل سلطان اولجایتو و گفتند که تو سلطان را کشتی، ایشان در جواب گفت که سلطان اولجایتو بمرض اسهال و قی مبتلا شده بود، در حالیکه سیصد بار قضاء حاجت رفته بود، و قی مجال نمی‌داد، مرا خواست و من معاینه کردم و کنفرانس اطباء در حضور رشیدالدین تشکیل یافت، و همه اطباء رأی دادند که باید اسهال و قی فوراً با تجویز ادویه قابضه قطع شود، ولیکن رشیدالدین مخالفت کرد، و گفت امتلاء معده است، باید ادویه مسهله داد، تا اینکه معده تخلیه شود، و با تجویز رشیدالدین بساطان ادویه مسهله دادیم پس از هفتاد بار قضاء حاجت سلطان اولجایتو درگذشت. پس از اینکه جلال پسر حیران این توضیح را داد، و خواجه رشیدالدین این توضیح را تصدیق نمود، امیر چوپان گفت ای خواجه شما باعتراف خود سلطان را

کشته‌اید و امر کرد بقتل خواجه رشیدالدین به قصاص سلطان اولجایتو .
 بعد از اجرای حکم سر خواجه را بتوریز (تبریز) برده ، و در آن شهر
 سرایشان را گردانیده و ندا میکردند، که این سریهودی است که کلام خدا را تبدیل
 و تحریف کرده است دور باد از رحمت خداوند، و سایر اعضا ایشان را قطعه قطعه
 کرده و به شهرستانهای دیگر فرستادند .

در اثنای این حالات خواجه تاج‌الدین علی‌شاه که وزیر بود ، و صاحب جاه
 ملول و صاحب فراش گشت از غایت اهتمام و دلبستگی که بحال او بود پادشاه بعیادت
 او رفت و طبیبان حاذق ملازمت مینمود اما مرض مستولی بود و ضعف قوی ، در
 اوایل شهر سنهٔ اربع و عشرين و سبعة مائة بر حمت حق پیوست ، و در عهد دولت
 مغول که در ایران سلطنت نموده بودند ، از ابتدا تا بآن روز هیچ یک از وزراء
 بمرگ خود نمرده بودند ، و این امر در او جان واقع شد او را تبریز بردند و
 در پهلوی مسجد جامعی که ساخته است دفن کردند ، و فرزندان و نزدیکان او را
 پادشاه تربیت و نوازش کرد و فرمود که وزارت بفرزند او دهند. دو برادر (غیاث‌الدین
 و خلیفه) با یکدیگر بجهت موچه و منصب منازع گشتند ، و اصحاب دیوان دو
 فرقه شدند و با یکدیگر تلاش نمودند، و برهم تقریر کردند ، تا مباحثات ایشان
 بدان منجر که هر دو را بگرفتند و بیم کشتن بود ، و هر چه بمدتهای مدید پدر
 و اقوام ایشان حاصل کرده و اندوخته بودند مجموع و از منصب معزول گشتند ،
 والله اعلم بالصواب (۱) .

و ما مطلب ذیل جامع التواریخ رشیدی و تعلیقه آنرا باعتبار دارا بودن
 بر موز و خصوصیات که در سایر مسانید نبود نقل کردیم .

تاج‌الدین علিশاه جیلان و امیر چوپان

(امیر چوپان) روی به سمت آذربایجان می‌آورد تا بمرند میرسد، حاکم مرند ناصرالدین از او استقبال کرده، باو اسب و اسلحه داده به تبریز میفرستد چوپان در قریه صوفیان بود که این خبر باطلاع تاج‌الدین علিশاه میرسد او با یکهزارسوار به پیشواز چوپان خارج میشود و مردم تبریز را نیز با خود باستقبال دعوت میکند.

بعد از ورود به تبریز و استراحت جزئی تاج‌الدین او را با خود بسلطانیه بحضور سلطان میبرد و وعده میدهد که در حضور پادشاه از او شفاعت نماید چه این پیش آمده‌ها را چوپان دستور ابوسعید و بنا بفرمان او بر علیه خود در نتیجه دسیسه مخالفینش میدانست، و از سلطان متوهم و از رفتن بحضور او خودداری میکرد، ولی حقیقت امر هم همین بود، که اقدامات تاج‌الدین علিশاه بر له چوپان صحنه را عوض نمود، و پاداش خدمتی را که در مسئله او «تاج‌الدین» بارشیدالدین، چوپان تاج‌الدین را از و خاومت رها نید، تاج‌الدین نیز همین کار را کرد که چوپان در حق او انجام داده بود، گرچه مورخین ایرانی این موضوع را بصراحت نمی‌نویسند ولی منابع عربی این مسئله را روشن تر ایفاء میکنند، چنانکه ملاحظه خواهیم کرد. در این خصوص حافظ ابرو، علت این وقایع را چنین (توجیه) میکند چه قورمیشی که امیر چوپان او را بعلت عدم همکاری و کمک در جنگ از بک پادشاه کیفر داده بود، و ایرنجین را از حکومت دیار بکر عزل کرده بود، باهم متحد شده در حدود فنجوان لشکرها آراستند، و بعداً در تبریز فرمان ساختگی از قول ابوسعید دایر بر قتل امیر چوپان انتشار میدادند، و مأمورین و مجری اینکار را

خودشان معرفی میکردند، و جنگ با چوپان و فراری ساختن او را بموجب اجرای فرمان پادشاه تلقی کرده، و بعضی مردم که بدور قورمیشی و ایرنجین جمع شدند و مخالفت با چوپان نهادند، روی این اصل است که ابوسعید از چوپان روی بر تافته و مکدر شده است، و از طرف خودشان ایلچیان به ابوسعید فرستادند که چون چوپان از رأی و فرمان او برگشته مابدان جهت با او برزم افتادیم، فرستادگان ایشان این خبر را توسط قتلغشاه خاتون زن ابوسعید دختر ایرنجین و برادرش امیر شیخ علی پسر ایرنجین که در دستگاه ابوسعید اعتباری داشت باطلاع ابوسعید رسانیده میشد.

و پادشاه در تصدیق و تکذیب آنها مردد بود و از طرفی چوپان باشنیدن این اخبار بخاطرش دغدغه تمام راه پیدا کرد، و در رفتن بحضور پادشاه تأتی نمود تا خواجه علیشاه وزیر جلوتر پیش از او بسطانیه رفته و باعث زدودن این غبار میان امیر و پادشاه و بیاطل ساختن شایعه ها اقدام نمود، و چوپان را از ابوسعید و ابوسعید را از چوپان که تردید و نفاق در دلهایشان راه یافته بود تبدیل بوقاف ساخت، و وفور عنایت شاه را باطلاع چوپان رسانید، چوپان به سرعت بشرف دستبوسی رسید، و حرکات و اخبار کذائی و اراجیف را که از امرای مخالف صادر شده بود پیش سلطان معروض ساخت.

و اما فویری در نهایت الارب می نویسد:

خواجه علیشاه صداقت و پاکدامنی و خدمات او را به سلطان عرضه داشت و متذکر شد، همانا قورمیشی و ایرنجین بمقام خدمت او حسد میبرند، و میخواهند مقام او را اشغال نمایند، در صورتیکه هیچکدام صداقت و لیاقت آنرا ندارند و اجازه دخول برای چوپان خواست، و چوپان بخدمت رسید، با صدای بلند گریه کرد و گفت آنچه در سایه دولت سلطان اندوخته بودم تاراج شد، واقوام و انصارم

بقتل رسیدند ، اگر سلطان خواهان آنست که من کشته شوم من در خدمت هستم
بفرمایید مرا بکشند ، و من از جمله نوکران شما شاهنشاه هستم ابوسعید او را
تفقد کرد و گفت دشمنان تو بواسطه قرب و منزلت تو در دستگاه من حسد می برند
و برای او اجازه داد که با ایشان بحرب برخیزد و خود باده هزار سوار بمدد او
برخاست. و قراسنقر را نیز با همراه ساخت .

و صاف می نویسد :

دشمنان چوپان برای او دسیسه سازی میکردند ، برخلاف چوپان مورد
تقد و لطف سلطان قرار گرفت، و دوباره خدمت خود را باز یافت و دشمنان او
فورمیشی و ایرنجین چون از این عمل خود نتیجه نگرفتند بر علیه ابوسعید قیام نمودند (۱)
همه توجه شاه و دربارش به سلطانیه نبود ، و آرامش داخلی دائماً در اثر
اختلافات و دشمنیها برهم میخورد ، رشیدالدین در اداره امور مملکت تا مدتی
بنا سعدالدین ساوجی سهم بود که او دشمن سرسخت او بود و در سال ۱۳۱۲ م .
اعدام شد ، بعد شخص دیگری برای رقابت با نفوذ و اعتبار رشیدالدین پیدا شد.
و او يك ایرانی به نام تاج الدین علیشاه بود که کار و جدیت بی نظیر او در
همه مدارک بیان کننده وقایع زمان، مندرج است . تاج الدین در جوانی جواهر
فروش بود و از شهری به شهری مسافرت می کرد ، و به نظر می رسد که در اثر
تهور و گستاخی توانسته بود خود را به مقامات عالی برساند ، به هر حال توجه
اولجایتو را بخود جلب کرد و با لیاقت و جدیت و لطیفه گویی و هوش و ذکاوت
و رعایت ادب و همچنین با هدایای عالی و گرانقیمت خان را مجذوب خود نمود،
یکی از هدایای او به اولجایتو، کشتی زیبای بود که شاه روی دجله با آن به تفریح می رفت.

و در سال ۱۳۰۷ م. یکی از جشنهای سلطانیه را با رقص و آواز ربع القلوب، که از بغداد آورده بود، رونق مخصوص بخشید، این رقاصه چنان مورد توجه علیشاه واقع شد که او را به حبالة نکاح خود در آورد، تاج‌الدین در سلطانیه مقادیر زیاد پول خرج کرد، و بیش از هر کس دیگر ابنیه بزرگ و ساختمانهای زیبا بنا نمود، ولی توجه کامل او صرف ساختمانی در تبریز می‌شد، این ساختمان مسجد بزرگ بود به نام (مسجد علیشاه) که خودش نقشه آن را طرح نموده بود، و مقبره او نیز در آنجا واقع است. خرابه‌های عظیم آن مسجد هنوز مشرف بر شهر تبریز است (۱).

خواجه تاج‌الدین علیشاه غیر از مجتمع ساختمانهای که در شهر تبریز بنا کرده در شهرهای دیگر هم ابنیه عام‌المنفعة احداث نموده است، مثل پل روی رودخانه اندراب، و دیوار دور شهر ساوه، و دیوار شهر سلماس، و قصر در شهر ارجیش در ارمنستان کبیر (۲).

تاج‌الدین خواجه علیشاه جیلان بامیر خاتون دختر امیر ارغون خان رادکانی ازدواج کرده بود، دونالدن. ویلبر در تحت شماره ۶۰ در شرح برج میر خاتون در سلماس نوشته: هر تسفلد معتقد است، که برج سلماس مقبره دختر امیر ارغون خان رادکانی است که بازدواج تاج‌الدین علیشاه وزیر در آمده بود (۳).

(۱) معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان دونالدن. ویلبر ص ۲۶-۲۷

(۲) مصدر فوق ص ۲۰۶

(۳) مصدر فوق ص ۱۶۸

پسر خواجه علیشاه به وزارت میرسد

در سال ۷۵۸ هـ . پسر خواجه علیشاه دوباره بوزارت میرسد اخی جوق از رفتن او (بردی بیک) خبر یافت با گروه انبوه تبریز آمد و توابع ملک اشرف بخدمت مبادرت نمودند ، و در مسند حکومت متمکن شد ، و خواجه علاءالدین محمد کرمانی را باتفاق امیر ابوبکر خواجه علیشاه جیلان وزارت داد و بقشلاق قرا باغ رفته در شیوه ظلم و بیداد قدم بر قدم ملک اشرف نهاد (۱) .

یکی از فرزندان خواجه علیشاه محافظ و کوتوال قلعه سلطانیه میشود

سنه ۷۸۵ هـ ... سلطان احمد بسلطانیه رفته و سلطان بایزید را بصلح از قلعه سلطانیه بیرون آورد، و قلعه پسر خود آقبقا داد و او را در قلعه سلطانیه بگذاشت و او دو ساله بود چوپان قورچی از فرزندان خواجه علیشاه تبریزی را بمحافظت قلعه مقرر کرد و شیخ محمود راهدار را بحکومت سلطانیه (۲) .

در عهد السلطان غیاث الدین اولجایتو محمد بن ارغون

چون خواجه سعدالدین کشته شد کار خواجه رشیدالدین ترفع یافت ، و مردی را از اوساط الناس که کفایتی در معاملات داشت نام او علیشاه تبریزی المعروف به جیلان بود بوزارت معین کرد، و نام وزارت بروی بود اما خطی نمیدانست چنانکه در خور وزرا بودی، و خواجه رشید کار می راند (۳) .

(۱) روضه الصفا ج ۵ ص ۵۷۰

(۲) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۲۱ - روضه الصفا ج ۵ ص ۵۹۳

(۳) مجمع الانساب ص ۲۷۱ تألیف محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای به سال

مرگ خواجه تاج‌الدین علیشاه

در عهد السلطان بوسعید بن محمد کار وزارت بر قرار بر علیشاه تبریزی می‌رفت... و خواجه علیشاه دو سه سال کار وزارت راند. اگرچه ملک عزالدین عبدالعزیز پسر جمال‌الدین ابراهیم حلبی که او را شیخ جمال گفتندی، و در آن شمه‌ای از انجام کار ایشان نیز خواهد آمد، رقیب این علیشاه شد و نزدیک سلطان جاه یافت و دم آن می‌زد که سر به وزارت فرو نمیاورم و با دمشق خواجه نیک متفق بود، و هر سال از مال و جواهر و نفایس بر و بحر چندان در آلوس پادشاه برینختی که همه گوش و گردن شتران و دواب خوانین و اعرا بر لعل و لالی کردی، خواجه علیشاه در دست او معذب بودی و بر رأی او اعتراضها کردی، تا خواجه علیشاه نیز رخت به سراج عقی کشتید (۱).

در حدود سال ۱۳۲۰ م. چندین سفیر به مصر و سوریه اعزام شده تا پیمان اتحاد با آن کشور منعقد کنند، و هدایای گرانبها برای سلطان مصر فرستاده شد، از جمله ۷۰۰ قواره پارچه که روی آن نام والقب سلطان بافته شده بود، و بالاخره در سال ۱۳۲۳ م. عقد صلح بسته شد، و جزئیات این قرارداد در مسجد بزرگ تبریز (بنظر مسجد علیشاه باشد) قرائت گردید، مصریها با اصول و عقاید جاری رژیم مغول که خلوص اسلامی پیدا کرده بود راضی شده بودند، زیرا مشروبات الکلی در ایران تحریم شده و خوانندگان و رقاصان تبعید، و کلیساها منهدم شده بودند. اقتدار علیشاه وزیر در نتیجه قدرت روزافزون یسکی از سران لشگری رو به تقلیل می‌رفت، علیشاه در سال ۱۳۲۴ م. فوت کرد و او اولین وزیر دوره

ایلیخانان بود که به مرگ طبیعی مرد و به دستور پادشاه به قتل نرسید ، علیشاه را در مسجد خودش در تبریز دفن کردند (۱) .

مرگ خواجه تاج‌الدین علیشاه اکثر اهل تراجم و مورخان مثل ابن حجر و ابن عماد و ابن کثیر فوت علیشاه را در جمادی الاخره هفتصد و بیست و چهار یاد کرده‌اند، و خواند میر در دستورالوزراء و ابن الکر بلائی در روضات الجنان مرگ وی را در هفتصد و بیست و سه مینویسند .

تاج‌الدین علیشاه بمرض طبیعی در اوجان بی‌جان گشت (گویند وی تنها وزیر از وزراء سلاطین مغول هست که با جل طبیعی از دنیا رفته در حالیکه سایر وزراء با دستور سلاطین سیاست گردید و کشته شده‌اند) و نعش او را از اوجان به تبریز آورده و در محله مهادمهین (میارمیار) (۲) در پشت طاق مسجد جامع در مقبره طاووس که خود ساخته بود ، با مباشرت دده علی و همراهانش که از روم باین مهم آمده بودند، دفن کردند .

در حبیب‌السیر آمده است: در سنه اربع و عشر و سبعمائه خواجه تاج‌الدین علیشاه بیمار شده ، دست اطباء حاذق بدامن علاج آن عارضه نرسید ، و سلطان صاحب سعادت از غایت عنایت به عیادت وزیر تشریف برده، آن صورت نیز مانع نیفتاد، و خواجه در اوجان جان نازنین بجوار مغفرت رب العالمین سپرد ، نعش او را بآئین شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و اله الطیبین برداشته بخطه تبریز بردند، و در جوار مسجدی که بنا کرده همتش بود، دفن کردند، از وزراء هلاکوخان و اولاد او غیر از خواجه علیشاه با جل طبیعی فوت نشده‌اند ، و خواجه باصابت

(۱) معماری اسلامی ایران ص ۲۹

(۲) نام محله‌ای است در تبریز

رأی و تدبیر و غایت وقوف و کاردانی در سرانجام امور سلطنت و جهانبانی ا تصاف داشت ، و در ایام دولت در مملکت عراق و آذربایجان ابنیه رفیعہ مانند مدارس و خوانق و اربطه و مساجد تعمیر فرمود ، و مستغلات خوب و مزارع مرغوب بر آن بقاع وقف نمود ، و سلطان بوسعید اولاد و قربتان خواجہ علیشاہ را باصناف الطاف، نوازش کرده، میخواست که منصب وزارت رایسکی از دوپسر او دهد در آن اثناء در میان برادران تراغ دست داده بریکدیگر تقریر نمودند ، و مهم به آنجا انجامید که هر چه پدرشان در مدت عمر اندوخته بود بدیوان دادند ، و مشکوب و مخدول در کنج خانه نشسته در فکر سرانجام قوت لایموت روز میگذرانیدند (۱) .

ضمناً در البدایه و النهایه علت کشته شدن وزراء را چنین نقل کرده است :
..... زیرا که این امری است خطیر و انسان تابع نفس و هوا خصوصاً این جماعت البته از ایشان امری ناشی میگردد یا اغوای مغویان باعث سفک دماء می شود چون اکثر اینها مصدر خیر هستند شاید حکمت در کشته گشتن ایشان رفع درجه باشد که (السيف محاء الذنوب) والله اعلم (۲) .

خواند میگوید : در سنه ۷۲۳ هـ : خواجہ تاج الدین علیشاہ را مرضی صعب بر مزاج طازی گشت چنانچه اطبای حاذق از معالجه عاجز آمده ، کار از مداوا و تدبیر در گذشت ، « مصرع » چو آمد اجل از مداوا چه سود ؟ سلطان ابوسعید بهادر خان از غایت عنایت بعبادت وزیر قدم رنجه فرمود ، و این صورت نیز مانع نیافتاده آن وزیر صاحب تدبیر در او جان از عالم فانی بجهان جاودانی انتقال نمود ، نعش او را بآئین شرع سید المرسلین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین برداشته

(۱) حبیب السیر ج ۳ ص ۳۰۸

(۲) البدایه و النهایه ج ۱۴ ص ۱۱۶

بخطفه تبریز بردند، و در جوار مسجدی که بنا کرده معمار همتش بود دفن کردند .
(بیت)

ز فضل خداوند مغفور باد بیاغ جنان شاد و مسرور باد (۱)
روضه الصفاء در وقایع متفرقه ایام دولت سلطان ابوسعید نوشته است :
خواجه علیشاه هم در آن اوان مریض گشته . دست اطباء حاذق از دامن معالجه او
قاصر آمد ، و ضعف غالب شده سلطان از غایت التفات و عنایت بیادیت او رفت و
اینصورت نیز نافع نیفتاد و عاقبت ، آن وزیر صاحب تدبیر در اوجان بی جان گشت
و نعش او را به تبریز بردند و در جوار جامعی که ساخته بود دفن کردند (۲) .
و ابن الکربلائی گفته است : او در ایام سلطنت ابوسعید در سنه ثلاث و
عشرین و سبعمائه بمرض طبیعی در اوجان بی جان گشت ، وی را از آنجا به تبریز
آوردند ، و در مقبره که بنا کرده بود دفن کردند ، از وزراء کم کسی است که بمرگ
طبیعی از جهان رفته باشد ، اکثر این طبقه به تیغ بیدریغ سلاطین نامدار از این
عالم غدار بیرون رفته اند .

ابن کثیر در متوفیان ۷۲۴ هـ . نوشته است : الوزير الكبير علی شاه بن ابی بکر
التبریزی وزیر ابی سعید بعد قتل سعدالدین الساوجی و کان شیخاً جلیلاً فیه
دین و خیر و حمل الی تبریز فدفن فی الشهر الماضي رحمه الله (۳) .
ترجمه : (جزء متوفیان ماه رجب سال ۷۲۴ هـ .) وزیر بزرگ علیشاه پسر
ابی بکر التبریزی وزیر ابوسعید است ، که پس از قتل سعدالدین ساوجی فوت نمود
ایشان شیخی جلیل و متدین و خیر بود و نعش او را به تبریز آورده و دفنش کردند .

(۱) دستورالوزراء ص ۳۲۲

(۲) روضه الصفاء ج ۵ ص ۵۰۶

(۳) البدایه و النهایه ج ۱۴ ص ۱۱۶

با اینحال که اکثر مورخین نوشته‌اند خواجه تاج‌الدین با مرگ طبیعی از دنیا رفته است لیکن در تاریخ یزد، نوشته جعفر بن محمد جعفری در قرن نهم چنین آمده است :

ذکر مدرسه عبدالقادریه خارج حصار یزد

بانی این مدرسه صاحب سعید خواجه عبدالقادر محمد بن سدید است، و از آل تمیم است که صاحب رأیت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود، و با لشکر اسلام بدینجا توجه نمود، قبر او در فهرج مشهور است، و در علم سیاق نظیر خود نداشت، وی را جهت حساب ممالک پادشاه به تبریز بردند و سلطان ابوسعید او را نوازش نمود، و حساب تمام ممالک سلطان بنوشت، و دفترها آماده کرده، سلطان او را تربیت کرد. خواجه علিশاه جیلانی که وزیر صاحب اختیار بود در اجرت نوشتن کتابات تدنیق (یدیضا) می نمود، در میان او (خواجه عبدالقادر) و خواجه علিশاه خصوصت افتاد. بعرض سلطان رسانیدند، که خواجه علিশاه تصرف بسیار در خزانه کرده است، و عماراتی که میکند از اموال خزانه سلطان است، مقرر شد که خواجه عبدالقادر حساب خواجه علিশاه بکند، معین کردند که فلان روز، در آن شب خواجه علিশاه خوف کرد، زهر بخورد و هلاک شد.

خواجه عبدالقادر را شکم (درد شکم) و در سحر وفات کرد، روز دیگر هر دو مرده بودند، بعرض سلطان رسانیدند، و خواجه عبدالقادر را به یزد آوردند، و در قبه گنبد خودش دفن کردند، و آن مدرسه و ساحت در مدرسه و بازار بعد از او اتمام یافت، دو بزرگ چنان در يك شب رحلت کردند (۱).

استدراک و اصلاح

خواجه تاج‌الدین به مقام وزارت میرسد

در تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم چنین آمده است :

در سال ۷۱۱ هـ . خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلانی بینای مسجد عظیمی در خارج کوی مهادمهین تبریز پرداخت، امروز بنام وی به ارک علیشاه معروف است ، در همین سال خواجه سعدالدین محمد ساوجی که به مشارکت خواجه رشیدالدین فضل‌الله به وزارت میپرداخت به‌وسوسه و توطئه تاج‌الدین علیشاه مزبور به فرمان اولجایتو در قریه فحول در يك فرسنگی بغداد به قتل رسید ، و سلطان بجای او به‌اشاره خواجه رشیدالدین تاج‌الدین علیشاه را به مقام وزیر مقتول برگزید .

تاج‌الدین علیشاه بن‌ابی بکر جیلانی تبریزی در آغاز دلال جواهر و احجار کریمه بود و فضل و سودای نداشت، ولی مرد قابل و زیرنگ و کارآمد بود، و در ضمن معاملات تجارتی خود با غالب اعیان و امیران رفت و آمد و آشنایی پیدا کرد، و بوسیله ایشان خود را در پیش سلطان مقرب ساخت .

نفوذ تاج‌الدین علیشاه در دربار باعث وحشت خواجه سعدالدین شد برای اینکه او را از حضور ایلخان دور کرده باشد وی را روانه بغداد کرد، تا کار خانه‌های نساجی آن شهر را اداره نماید .

علیشاه به بغداد رفت و بزودی امور کارخانجات آنجا را بخوبی مرتب نمود و پارچه‌های نفیس گرانبهائی بافت، که پیش از او سابقه نداشت .

چون اولجایتو به بغداد آمد ، مقداری هدایا و تحفی که خود در این کارخانه‌ها فراهم ساخته بود، به سلطان تقدیم داشت که موجب اعجاب وی شد ، و

هر روز بر قدر او بیفزود. هنگامی که اردو به سلطانیه رسید. علیشاه در آن شهر بخرج خود بناهای زیبا ساخت ، و بازاری بنا کرد ، که تا آن وقت نظیر آن در سلطانیه دیده نشده بود ، اولجایتو او را بیشتر مورد تواضع و توجه قرار داد .

خواجه سعدالدین که از روی حسد نمیتوانست ترقیات علیشاه را ببیند به تحقیر او پرداخت و از سرخاستن در جلوی او امتناع میکرد . برخلاف او خواجه رشیدالدین تاجالدین علیشاه را احترام می نمود ، و همین امر موجب کدورت بین دو وزیر شد ، تا آنجا که خواجه سعدالدین در صدد آزار خواجه رشیدالدین برآمده و در مجلس خیافتی که علیشاه از سلطان و وزیران کرده بود خواجه سعدالدین در حال مستی با رشیدالدین بد رشتی رفتار کرد ، خواجه رشیدالدین دو جواب سکوت کرد و سلطان از این معنی بیشتر بر سعدالدین آشفته شد ، خواجه رشیدالدین نیز در خفاء دو صدد انتقام برآمد ، و او را در پیشگاه ایلخان متهم به خیانت در اموال و مالیات دیوانی کرد ، اولجایتو امر به محاکمه او داد ، و چون جرم وی ثابت گشت بامر ایلخان بقتل رسید ، و خواجه تاجالدین علیشاه جیلانی بجای وی بر مسند وزارت نشست ، و در آن امر با خواجه رشیدالدین شریک گشت . پس از آنکه آقای مشکور این مطالب سابق را از تاریخ مغول با تصرف در تغییر عبارات نقل کرده است و بعد از آن عبارت کربلائی را از روضات الجنان در مورد تاریخ وفات خواجه تاجالدین علیشاه که در سنه ۷۲۳ هـ . آمده است استدراک کرده چنین مینویسد .

سال وفات او در تاریخ گزیده و حبیب السیر و دیگر ماخذ ۷۲۴ هـ . آمده است نه ۷۲۳ هـ . به سعایت او خواجه رشیدالدین ، به فرمان سلطان ابوسعید کشته شد و باز شروع میکند بنقل عبارت تاریخ مغول :

تاجالدین علیشاه پس از توطئه در قتل حریف مقتدر خود خواجه رشیدالدین

فضل الله از شادی در پوست خود نمی گنجید، بشکرانه این موفقیت هدیه ها بخشید و خیرات بسیار و از آن جماعه در سال ۷۱۷ هـ. دو حلقه طلا که هر کدام هزار مثقال وزن داشت به حرم کعبه فرستاد، ولی روزگار وزارت او نپائید و در سال ۷۲۴ هـ. بیمار گشت در ایام ناخوشی او ابوسعید شخصاً به عیادت او می آمد تا آنکه وی در جمادی الآخر سال ۷۲۴ جان سپرد، جسدش را با احترام از شهر اوجان به تبریز آورده در مسجد بخاک سپردند.

و بعداً از فصیح احمد خوافی نقل کرده است که وی مینویسد تاج الدین علیشاه را در محله میدان کهن تبریز در محراب مسجد جامعی که خود بنا کرده بود دفن کردند (۱).

جناب آقای دکتر مشکور در اینکه نوشته است در سال ۷۱۱ هـ. خواجه تاج الدین علیشاه جیلانی به بنای مسجد عظیمی در خارج کوی مهادهمین تبریز پرداخت بهتر بود مأخذ این تعیین تاریخ شروع بنامسجد در سال ۷۱۱ هـ. را از برای ما بیان میکردند.

و باز ایشان تعیین سال وفات خواجه تاج الدین علیشاه را در سال ۷۲۳ تنها به ابن کربلای نسبت داده اند، در حالیکه غیر از وی کسانی دیگر مثل مؤلف مجمع بحرین و مطلع سعدین سال وفات وی را در سال ۷۲۳ هـ. یادآوری کرده اند. و سعایت در قتل خواجه رشیدالدین را به خواجه تاج الدین نسبت داده است در حالیکه قتل خواجه رشیدالدین به سعایت زنبوری و ابوبکر و سایر همکاران آنها بوقوع پیوست، ولو اینکه خواجه تاج الدین علیشاه در توطئه قتل وی بی دخل نبود بلکه رکن در توطئه بود، الا اینکه نسبت سعایت به وی صحیح

نیست به جهت اینکه خواجه تاج‌الدین علیشاه زیرنگ از آن بود که خودش مستقیماً وارد معرکه بشود .

و از تاریخ مغول نقل کرده است ، که خواجه علیشاه را در مسجد بنخاک سپردند، و از فصیح احمد خوافی نقل میکند که در محراب مسجد جامعی که خود بنا کرده بود دفن کردند .

اما در تاریخ مغول خاک سپردن جسد علیشاه در مسجد نیست گویا درمجهل فصیحی فصیح احمد خوافی هم اصل نداشته باشد بجهت اینکه در دین مقدس اسلام دفن میت در مسجد مشروع نیست، کجا ماند در محراب مسجد بلی میشود مقبره را مسجد قرار داد (بعد از دفن میت) و قبلاً هم گذشت که در تمام مدارك یاد شده . که خواجه را در مقبره که خودش در جنب مسجد بنا کرده بنخاک سپرده اند، و آن مقبره معروف مقبره طاووس بوده، و تاریخ ضبط وقایع گذشته از برای آینده گان است نه ساختن وقایع و رجال تاریخ را میسازند نه اینکه میتراشند .



بخش دوم

مسجد جامع علیشاه
و مجتمع ساختمانهای او
قبل از ویرانی

برداشت از مشاهدات و مسانید

بعضی از مورخین و جهانگردان مسجد جامع علیشاه را قبل از ویرانی آن مشاهده کرده و بعضی از آنها پس از خرابی آنرا دیده‌اند، و ما انشاء الله نوشته‌های هر دو طائفه را تفصیلاً ارائه خواهیم داد.

ملخص آنچه ما از نوشته‌های این حضرات و از مشاهده آثار باقی مانده آن برداشت کرده‌ایم بقرار ذیل است.

خواجه تاج‌الدین علیشاه تبریزی در زمین وسیعی در خارج محله مهادهمین (میارمیار) تأسیسات عظیم و بناهای عام‌المنفعه‌ای در جنب یکدیگر ساخته است قسمتی از آن تأسیسات عبارتند از مسجد جامعی با عظمت و مدرسه‌ای دینی در جنوب غربی و زاویه‌ای (خانقاه) در جنوب شرقی مسجد و حمام عجیب و غریبی بالواحق آن و مقبره‌ای جهت دفن خود که بعدها بمقبره طاووس معروف شد (۱) و مغازه‌های آهنگری که از کوره‌های آنها بجای گلخن حمام نیز استفاده می‌شد چون دیکر خزانه حمام بطوری طراحی شده بود که بالای کوره‌های آهنگری قرار

(۱) شاید این اصطلاح بخاطر نگهداری طاووس در آن مقبره بوده و بعضی از معمرین و معتمدین (آقای حاج درگاهی) نقل کردند که تا این اواخر هم در آن محل بعضی از افراد خانواده مشهور به بیشکیچی‌ها طاووس نگهداری می‌کردند و ما در موقع عبور از آنجا صدای طاووسها را می‌شنیدیم.

گرفته وقتی که آهنگران کار میکردند آب حمام هم گرم می شد (۱).

در چهار طرف صحن مسجد جامع ایوانها و شبستانها با طاق بسیار بلند و عالی بوده که ویرانه های یکی از شبستانها هنوز هم پس از هفت قرن تقریباً باقی است طاق ایوانها را در چهار طرف صحن بر روی ستونهای مرمری بسیار زیبا و شفاف و بلوروار ساخته و این ستونها در صفهای منظم و مرتب و متوازی هم در اطراف صحن نمای خاصی داشته و همه آنها از حیث ارتفاع بمقدار پنج یا شش ذراع و از نظر حجم و ضخامت متساوی بودند، و طبعاً این توازن و نظم و تساوی بر زیبایی مسجد افزوده و جذابیت مخصوص بخشیده بود، و بعضی از شبستانها (حد اقل) دو طبقه بوده اند تا اینکه در فصول مختلف سال از آنها استفاده شود.

صحن این مسجد باستثنای زیربنای ساختمانهای اطراف پنجاه هزار گز بشکل مربع مستطیل داشته، و در وسط صحن استخری بزرگ بمساحت هفت هزار و پانصد متر و با عمق شش پا بصورت مربع ساخته بودند، و در میان استخر مزبور سکوئی تعبیه کرده بودند، که در چهار سوی آن چهار مجسمه شیر قرار داشت که از دهان آن مجسمه ها آب جاری میشد.

و در بالای این سکو فواره های هشت گوش قرار داشت که از دو گوشه آن آب فوران می کرد و از کنار همین استخر بزرگ پله کانهائی منتهی بایوان (صفه) میشد.

و صحن مزبور :

باترتیب موزون خیابان کشی و جدول بندی شده خیابانها مفروش با سنگهای مرمر شفاف بوده که در موقع عصر، مردم شهر به قرائت سوره یس و سوره الفتح و

(۱) فعلاً از هیچ یک از این بناها اثری بجا نمانده است.

سوره عَم اجتماع می کردند، و باغچه های مفروز از خیابان کشی و جدول بندی مشجر بانواع اشجار مختلفه از قبیل انگور و یاسمن و بوده، و این مسجد جامع اعظم سه در داشته، که طاقهای مخصوص به خود داشته، و هر يك از این درها دارای عرض نزدیک به چهار پا و بلندی بیست پا بوده است، و در دو سوی درها ستونهایی از سنگ به الوان گوناگون بوده، و بقیه طاق با گچ مقرنس کاری و تزئین شده و در هر درگاهی لوحه مرمرین شفاف نصب کرده بودند، که از مساحت يك میل به چشم می خورد، و دری که باز و بسته میشد سه یارد عرض و پنج یارد بلندی داشته و از الوار بزرگی که بر روی آن قطعات برنز صیقلی و مطلقاً کوبیده شده بود ساخته بودند.

و پنجره هایی در دو طرف محراب جهت نورگیری ساخته بودند بعضی از نویسندگان می گویند در این پنجره ها سنگ مرمری مدور مخصوص عوض شیشه بکار برده بودند که نور آفتاب را اخذ و پس از غروب آفتاب تا پاسی از شب به فضای مسجد روشنائی میداد، و این سنگ مرمر از معدنی در نزدیک تبریز بدست میآمده. با دقتی کم در وضع فعلی دیوارهای مخروبه ای باقی مانده شبستان (صفه) مسجد احوال و اوضاع گذشته آن را تا حدودی می توان بدست آورد.

فعلاً از شبستان مسجد جامع عظیم خواجه تاج الدین علی شاه فقط دیوار غربی و دیوار شرقی و دیوار جنوبی آن که دارای محراب و دو پنجره متوازی در دو طرف محراب است، بنحو مخروبه بر جا مانده است، و محراب مزبور که تقریباً بیست متر یا کمی بیشتر ارتفاع دارد با کمی دقت بنظر می رسد که دارای قاب و انباره سراسری بوده است.

جوان مصری در گزارش خود گفته است:

«طاق نوک تیز (جناغی) محراب بوسیله دو ستون مسی اندلسی نگاهداشته

می شد و قاب محراب با طلا و نقره تزئین و نقاشی شده بود، و زمینه بالای سر محراب کتیبه‌ای از آیات قرآن و احادیث شریفه بنحو معهود در معماریهای آن زمان داشته و ظاهراً ازاره آن ازسنگ مرمر بوده چون حمدالله مستوفی در کتاب *نزهة القلوب* گفته است که سنگ مرمری قیاس در آن بکار برده، و یکی از موارد استفاده ازسنگ مرمر همین قاب و ازاره محراب می باشد، و به همین جهت با احتمال قوی باید ازاره داخل محراب هم ازسنگ مرمر باشد، این مطلب در مورد پنجره ها هم شاید صدق بکند.

اما دیوارهای غربی و شرقی و زمینه دیوار جنوبی که ارتفاع هر يك از آنها به مقدار بیست و شش متر تقریبی می باشد، با کمی تأمل و توجه درمی یابیم که سطح هر يك از آنها از سه قسمت مختلف تشکیل یافته است.

قسمت تحتانی و قسمت وسطی و قسمت آخر که مبدأ شروع طاق بندی باید باشد.

قسمت اول: با يك ردیف آجرهای منظم و مرتب که از سطح دیوار مقداری خارج شده اند از قسمت وسط مجزاً و افزاز گردیده است، این آجرها می رسانند که قسمتی از دیوار ازاره داشته و ضخامت ازاره بمقدار برآمدگی این آجرها از سطح دیوار بوده و ظاهراً ازاره مزبور ازسنگ مرمر ساخته شده چون غالباً برای حفاظت از سرایت رطوبت زمین ازاره سنگی بکار می بردند

اما قسمت وسط: باز هم آن از قسمت بالای خود با يك ردیف آجرهای منظم و مرتب جدا و مفروز شده گرچه برآمدگی این ردیف از آجرها کمتر از برآمدگی ردیف اول است و این امر حکایت از این دارد که آن قسمت هم مثل سابق ازاره داشته الا اینکه ضخامت ازاره این قسمت وسط از ضخامت ازاره قسمت اول کمتر بوده است، حالا آن هم مرمر بوده یا کاشی فرق نمی کند چون نظر ما اصل

ازاره داشتن است.

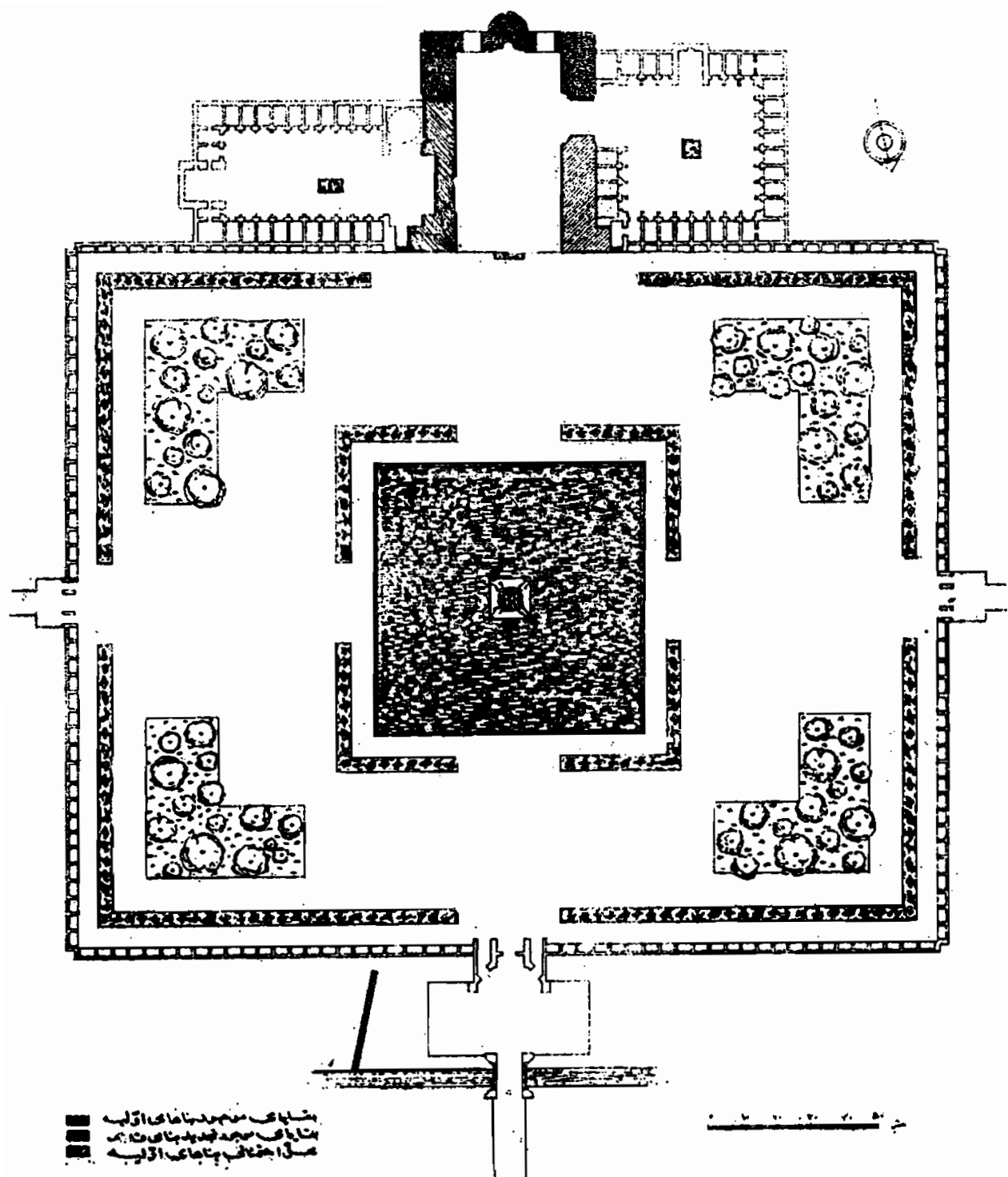
اما قسمت سیم : از سطح دیوار که قسمت آخر آن است ممکن است اصلاً ازاره نداشته بلکه نمای آجری بوده و ممکن است ازاره داشته از گچ یا شیء دیگری و بر فرض ازاره داشتن، شاید ازاره آن نازکتر از ازاره قسمت وسط بوده، باز این تقسیمات منظم حکایت می‌کند از اینکه در فاصله‌های مابین این قسمتهای سه‌گانه کتیبه‌هایی از قرآن عظیم‌الشان و احادیث مرویّه از رسول‌الله (ص) به طریق معمول و معهود در معماریهای آن روز وجود داشته .

با نظری بوضع موجود و آثار باقی مانده از شبستان فروریخته (صفه) معلوم میشود که بعد از فروریختن طاق اصلی شبستان (صفه) مزبور در داخل آن جهت اقامه نماز مسجدی (نمازخانه) ساخته‌اند، که طاقهای آن کوتاه‌تر از طاق اصلی بوده، و دیوارهای این طاقهای جدید الاحداث را همان دیوارهای اصلی شبستان تشکیل میداده که علائم اتصال این طاقهای جدید بکمر دیوارهای اصلی باقی مانده از شبستان ظاهر و معلوم است، و شاید مقصود شاردن از قسمتهای سفلی که می‌گوید :

مسجد علیشاه تقریباً بالتمام مخروبه و منهدم شده است، قسمتهای سفلی که بگذارند نماز افراد مردم اختصاص دارد و مناره آن بسیار رفیع و بلند است مرمت گردیده، همین طاق و گنبدهای جدید الاحداث در داخل شبستان مخروبه است و ایشان توهّم کرده که قسمت سفلی مسجد است، و احتمال هم هست که قسمتهای تحتانی که شاردن مشاهده کرده غیر از مسجد (نمازخانه) جدید الاحداث بوده، و آنچه ایشان مشاهده نموده‌اند مسجدی بوده که از اول بناء مسجد جامع علیشاه در زیر زمین همین شبستان (صفه) ساخته بوده‌اند، و شبستان در واقع دو طبقه بوده است، طبقه فوقانی که بالتمام در موقع دیدار شاردن از آن مکان ویران

شده بود ، و زیرزمین شبستان که آن وقت مرمت کرده بوده‌اند ، و فعلاً در زیر آوارها مدفون شده است ، و این احتمال اخیر را وجود دو هواکش در دو طرف محراب که در داخل دیوار اطراف محراب تعبیه شده تقویت مینماید ، با اینکه در میان مردم برای این دو هواکش قصه‌ها و فلسفه‌ها و حکایات متعدد گفته شده و بعضی از نویسندگان خوش باور قسمتی از آن حکایات را ضبط کرده‌اند ، و انشاءالله در آینده اشاره خواهیم کرد ، الا اینکه وجود این هواکشها سندگویاییست از وجود ساختمانی در زیرزمین شبستان مزبور و در معماریهای سابق خصوصاً در عهد مغول تعبیه هواکش از برای تصفیه و تهویه هوا سردابهایی که در زیرزمین ساخته می‌شد متداول بوده ، پس می‌توان گفت آقای شاردن آن زمان که از مسجد علیشاه دیدن کرده مسجد واقع در زیرزمین شبستان را دیده‌است که این هواکشها را جهت تصفیه هوای آن ساخته بوده‌اند .

و مطلب دیگری که باید در اینجا از مشاهدات و برداشتهای خودم یادآور بشوم اینست که به جهت حفظ این بنای عظیم از خرابی ناشی از زلزله در داخل دیوارهای شبستان (صفت) که ضخامت هریکی از آنها به مقدار ده متر و چهل سانتی متر است ضد زلزله تعبیه کرده‌اند ، و آن چوبهای متعددی است که بفاصله هر چند متر از ارتفاع دیوار در داخل آن بنحو متوازی در طول و عرض دیوار بکار برده‌اند و در بعضی از جاهای دیوار که به مرور زمان آجرها ریخته‌اند و سرچوبها از زیر آجر بیرون مانده ، آن مقدار پوسیده شده است ، این گونه مهارتهاست که این بناء عظیم را در این مدت مدید تقریباً پابرجا نگهداشته است .



نقشه فرضی مسجد علیشاه و منضمات آن تهیه شده از روی نقشه کتاب ویلبر

کسانیکه مسجد علیشاه را قبل از ویرانی مشاهده کرده یا از آن خبر داده‌اند

۱- محمود بن محمد آقسرائی در کتاب مسامرة الاخبار و مسایرة الاخیار که در ۲۲۳ هـ . تألیف شده می‌نویسد :

تاج‌الدین علیشاه وزیری صاحب خیر بود، و مسجد جامعی در تبریز اساس نهاده است، که غیر از مسجد جامع دمشق مثل آن در جهان نیست و در هیچ اقلیمی نشان نمیدهند و نظیر ندارد (۱).

۲- ناصرالدین منشی کرمانی در کتاب نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء که هفت ماه پس از فوت خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلانی تبریزی آنرا با تمام رسانیده میگوید :

و همتش (یعنی تاج‌الحق والدین خواجه علیشاه) بر تشیید معالم خیرات و احداث بقاع بر موقوف آمد، و در سرة مدینه تبریز مدرسه مینو نمای رفیع بنای والا فنای خلد آسا بنا فرمود، و در براری مخوف و طرق ناامنی نیز رباطات و مناخ و منزل، صادر و وارد را ساخت، و بانشاء مسجدی عالی طاق رفیع رواق که در اقطار و افاق اگر تمام شدی طاق نمودی اشارت راند (۲).

از کلام ناصرالدین استفاده میشود مدرسه‌ای که تاج‌الحق والدین علیشاه جیلانی تبریزی بنا کرده است در مرکز شهر تبریز قرار داشته، و ظاهراً این همان

(۱) تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری ص ۵۰۲

(۲) ناصرالدین منشی این کتاب را در سال ۷۲۵ با تمام رسانده و بتصحیح و مقدمه و تعلیق میرجلال‌الدین ارموی محدث در دانشگاه تهران بچاپ رسیده است

مدرسه ایست که ابن بطوطه می نویسد : در جنوب غربی مسجد جامع علیشاه قرار داشت، و گر نه هیچ کسی نگفته تاج الدین علیشاه در شهر تبریز دو مدرسه بنا کرده و لازمه این کلام ناصرالدین اینست که مسجد جامع علیشاه هم در وسط شهر، و ممکن است بین دو محله بزرگ مهادمهین و چرنداب بوده، و اکنون هم که مصلی امام شده در مرکز شهر قرار گرفته است.

باز از کلام ایشان استفاده میشود که همه بناهای خیریه که خواجه تاج الدین علیشاه از کاروانسراها و رباطات و منازل و مناخ و مدارس و حمامات و بازار بنا کرده، در حین فوت ایشان، عمارات آنها با تمام رسیده بود به جز مسجد جامع وی که ناتمام بوده، و اگر تمام میشد در عالم و آفاق نظیری نداشت.

کلام ایشان تقویت میکند قول نادر میرزا را : که از علائم و آثار حفاری شده در اراضی مسجد علیشاه به ناتمامی آن مسجد استدلال میکند. الا اینکه در جای خود خواهیم گفت، استدلال و برداشت نادر میرزا درست نیست، و این کلام منشی کرمانی نیز منافات ندارد با کلام دیگران که از مسجد بعد از منشی کرمانی دیدن کرده اند و ظاهر نوشته های آنها اینست که در حین مشاهده، بناء مسجد جامع پایان پذیرفته بوده، چون شاید بعد از فوت ایشان با دست دیگران و یا ورثه های او که يك زمان شاغل وزارت بوده اند، با تمام رسیده باشد.

۳- ابن بطوطه در سال ۷۲۷ (حدود دو سال و نیم پس از فوت علیشاه) از

مسجد جامع علیشاه دیدن کرده و نوشته :

وسافرت فی هذه المحلة (ای فی المحل المعین لسایر الناس غیر الخواتین و الخوانین) عشرة ايام صحبة الامير علاء الدین محمد الی بلدة تبریز، و کان من الامراء الکبار والفضلاء فوصلنا بعد عشرة ايام الی مدینة تبریز و نزلنا بخارجها فی موضع يعرف بالشام وهنالک قبر قازان ملک العراق وعلیه مدرسة

حسنة وزاوية فيها الطعام، للوارد والصادر من الخبز واللحم والارز المطبوخ بالسمن و الحلواء و انزلنى الامير بتلك الزاوية و هى ما بين انهار متدفقه و اشجار مورقة .

و فى غد ذلك اليوم دخلت المدينة على باب يعرف بباب بغداد ووصلنا الى سوق عظيمة، تعرف بسوق قازان من احسن اسواق بلاد الدنيا كل صناعة فيها على حدة، لا تخالطها اخرى واجتزت سوق الجوهريين فحار بصرى مما رايت من انواع الجواهر، و هى بايدى مماليك حسان الصور عليهم الثياب الفاخرة و اوساطهم مشدودة بمناديل الحرير، وهم بين ايدى التجار يعرضون الجواهر على نساء الاتراك، وهن يشتريه كثيراً، او يتنافسن فيه، فرايت من ذلك كله فنة يستعاذ الله منها، و دخلنا سوق العنبر والمسك، فراينا مثل ذلك، و اعظم ثم وصلنا الى المسجد الجامع الذى عمره الوزير عليشاه المعروف بجيلان، وبخارجه عن يمين مستقبل القبلة مدرسة وعن يساره زاوية و صحنه مفروش بالمرمر، و حيطانه بالقاشانى وهو شبه الزليج ويشقه نهر ماء و به انواع الاشجار و دوالى العنب و شجر ياسمين و من عاداتهم انهم يقرأون به كل يوم سورة الفتح و سورة عم بعد صلاة العصر فى صحن الجامع، و يجتمع لذلك اهل المدينة و بتنايلة بتبريز ثم وصل بالغد، امر السلطان ابى سعيد الى الامير علاء الدين بان يصل اليه، فعدت معه و لم الق بتبريز احداً من العلماء (۱) .

ترجمه : ابن بطوطه ميگويد من ده روز در ملازمت اردوى سلطاني بودم و

آنگاه در خدمت امير علاء الدين محمد بسوى تبريز رهسپار گشتم .

علاء الدين محمد از امرای بزرگ و شريف بود، پس از ده روز راه پيمائى

بشهر تبريز رسيديم، و در خارج شهر در محلى موسوم به شام، منزل كرديم، قبر

قازان، پادشاه عراق در اين محل است، بر قبر او مدرسه زيبائى با زاويه اى بنا كرده اند

و در اين زاويه براى صادر و وارد طعام داده ميشود، غذاى آنان عبارت است از

نان و گوشت و حلوا و برنجی که باروغن پخته میشود (پلو).

امیر مرا در همین زاویه که در میان آبهای روان و درختان سرسبز قرار گرفته منزل داد، فردای آن روز از دروازه بغداد به شهر تبریز وارد شدیم، و بازار بزرگی که بازار قازان نامیده میشد رسیدیم، و آن از بهترین بازارهای بود که من در همه شهرهای دنیا دیده‌ام، هر يك از اصناف و پیشه‌وران در این بازار محل مخصوصی دارند و من به بازار جواهر فروشان که رفتم، از دیدار انواع جواهرات چشم خیره گشت. غلامان خوش سیمابا جامه‌های فاخره، دستمالهای ابریشمین بر کمر بسته پیش خواجهگان ایستاده بودند، و جواهرات را بزنان ترك نشان میدادند، این زنان در خرید جواهر بر هم سبقت می‌جستند، و زیاد می‌خریدند و من در این میان فتنه‌هایی از جمال و زیبایی دیدم که بخدا باید پناه برد.

سپس بیازار مشك و عنبر فروشان رفتیم، و همان اوضاع بلکه بیشتر از آن را هم در این بازار دیدیم.

بعد رسیدیم بمسجد جامع که وزیر علی‌شاه معروف بگیلان آنرا ساخته است، و در بیرون آن از دست راست کسی که رو بقبله بایستد مدرسه‌ای، و از دست چپ زاویه‌ای وجود دارد و صحن آن با سنگهای مرمر فرش گردیده، و دیوارها بوسیله کاشی که چیزی مانند زلیج است پوشانده شده، و جوی آبی از وسط آن میگذرد و انواع درختان و موها و یاسمن در آنجا بود.

هر روز بعد از نماز عصر در صحن این مسجد سوره‌های فتح و عم را قرائت میکنند، و مردم شهر برای شرکت در این قرائت در آنجا گرد می‌ایند.

شبی را در تبریز بسر بردیم، و فردا فرمانی از سلطان ابوسعید رسید، خطاب بامیر علاءالدین که او را پیش خود فراخوانده بود من نیز باتفاق امیر از تبریز خارج شدم، و از علمای آن شهر کسی را ملاقات نکردم.

از بدرالدین محمودالعینی صاحب کتاب عقدالجمان فی تاریخ اهل الزمان نقل کرده اند، که ایشان با استفاده از گزارشی که یکی از همراهان سفیر سلطان مصر - الناصر - در دربار سلطان ابوسعید بهادرخان تهیه کرده بوده، می نویسد .

در وسط صحن حوضی مربع بود، که یکصد و پنجاه ذراع عرض و طول داشت. سکوئی در وسط آن بود، که در هر سوی آن از دهان مجسمه شیری آب میریخت، بالای سکو نیز فواره هشت گوشه بود، که دو دهانه آب بر آن بود، طاقه نوک تیز جناغ محراب بوسیله دو ستون مسی اندلسی نگاهداشته می شد، و قاب محراب با طلا و نقره تزئین و نقاشی شده بود، و چراغها مزین بزو و سیم با زنجیرهای مسی از سقف آویزان بود، و داخل طاق را روشن میکردند، و پنجره های مشبک نیز هر کدام بیست شیشه دایره ای مزین با طلا و نقره داشت .

این گزارش باید قبل از فوت ابوسعید باشد که در سال ۷۳۶ هـ واقع شده و تقریباً مقارن دیدار ابن بطوطه یا کمی قبل و یا بعد از آن است، در هر حال این دیدار قبل از تألیف کتاب فزهة القلوب است .

در این گزارش چند موضوع قابل توجه است

- ۱- وجود حوضی مربع در وسط مسجد جامع، علیشاه که هر یکی از طول و عرض آن یکصد و پنجاه ذراع بوده .
- ۲- سکوئی در وسط حوض که در هر گوشه آن مجسمه شیریه بوده، و از دهان آنها آب فوران میکرد .
- ۳- در بالای سکو فواره هشت گوشه بوده، که دو دهانه آب داشته .
- ۴- طاق نوک تیز جناغ محراب بوسیله دو ستون مسی اندلسی نگاهداشته میشد.
- ۵- قاب محراب با طلا و نقره تزئین و نقاشی شده بود .

۶- چراغهایی مزین بزر و سیم با زنجیرهای مسی از سقف آویزان بود و داخل طاق را روشن مینموده .

۷- پنجره های مشبك نیز هر يك بيست شيشه دائره ای مزین بطلا و نقره داشته .

۸- طاق مسجد بهنگام دیدار این جوان با تمام رسیده بوده است .

حمدالله مستوفی قزوینی رئیس دارائی (۱) قزوین و ابهر و زنجان و طارمین که شانزده سال پس از فوت تاج الدین علی شاه کتاب ترهة القلوب خود را با انجام رساند . (۷۴۰) مینویسد :

وزیر تاج الدین علی شاه جیلانی در تبریز در خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگی ساخته که صحنش دویست و پنجاه گز در دویست گز و در او صفا ای بزرگی از ایوان کسری بمدائن بزرگتر ، اما چون در عمارتش تعجیل کردند ، فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده اند ، و سنگ مرمری قیاس در او بکار برده ، و شرح آن را زمان بسیار باید (۲) .

مستوفی از بزرگی مساحت مسجد صحن خبر داده ، و آنرا دویست و پنجاه گز در دویست گز ثبت میکند ، که مساوی است با پنجاه هزار گز (پنجاه و دو هزار متر مربع) و این مساحت غیر از زمین صفا و ایوانها و مدرسه و زاویه است ، که متأسفانه از مساحت آنها سخنی نگفته ، و فقط صفا آنرا بزرگتر از ایوان کسری در مدائن معرفی مینماید ، و فرود آمدن ایوان را بعات تعجیل در بناء آن متذکر میشود .

(۱) مهم تومان قزوین و ابهر و زنجان و طارمین به بنده مفوض بود

بیت

نوشته ام با اشارات خواجه قانونی که کاتب فلکم میدهد زمین بوسه

تاریخ گزیده ص ۵۹۸

(۲) ترهة القلوب حمدالله مستوفی ص ۸۷

و بکار رفتن انواع تکلفات و سنگ مرمر بی قیاس و خصوصیات دیگری که در گزارش ابن بطوطه و جوان مصری نبود متعرض شده است.

ضمناً در شرح حال خواجه تاج الدین علیشاه بنقل از الدرر الکامنه ابن حجر عسقلانی اشارتی بیستان بزرگ و حمام غریب و مسجد جامعی بزرگ در تبریز شده بود (۱).

تاجر ونیزی که در حدود سال ۸۸۶ ه. ق (سومین سال سلطنت سلطان یعقوب آق قویونلو) از تبریز دیدن کرده می نویسد: جامع علیشاه بلندترین بناهای تبریز و دارای صحن بزرگی است، در میان صحن حوضی است، چهار گوش درازا و پهنای آن هر کدام باندازه صد قدم، و در فایش شش پا است و پلکانی از کنار استغیر بایوان آن منتهی میشود.

مسجد را بعدی زیبا ساخته اند، که زبان من از وصف آن عاجز است اما بهر حال میکوشم تا با چند جمله حق مطلب را ادا کنم.

این مسجد بنای بغایت بزرگی است که وسط آن هرگز سر پوشیده نبوده است در آن سمت که معمولاً مسلمانان بنمازمی ایستند، شبستانی ساخته اند، که طاقی دارد بسیار بسیار بلند چنانکه اگر کمان کشی تیری در کمان مناسبی قرار دهد و رهتا کند هرگز بطاق آن شبستان نمیرسد، اما این بنا را تمام نکرده اند.

دور آنرا با سنگهای نفیسی طاق بندی کرده اند و طاق بر روی ستونهایی از مرمر قرار دارد، و مرمر باندازه ای ظریف و شفاف است، که به بلور نفیس میماند تمامی این ستونها بیک اندازه و بیک ارتفاع و یک ضخامت است، بلندی هر ستونی نزدیک به پنج یا شش گام است.

این مسجد سه در دارد، که از آنها فقط دو تا بکار می‌رود، هر دری طاقی دارد بعرض نزدیک چهارپا و بلندی بیست پا، ستونهای دوسوی درها از مرمر نیست بلکه از سنگهایی بالوان گوناگون ساخته شده است، بقیه طاق با گچ مقرنس کاری و تزئین شده است، در هر درگاه لوحه زرین و شفاف نصب گردیده، که از مساحت يك ميل بچشم می‌خورد، دری که باز بسته میشود سه یارد عرض و پنج یارد بلندی دارد و از الوار بزرگ تهیه شده، و روی آن قطعات برتر صیقلی و مطلقاً کوبیده شده است (۱).

تاجر و نیزی از خصوصیات و مشخصات مسجد جامع علیشاه مطالبی را (که جهانگردان قبل از وی یا اصلاً متعرض نشده‌اند یا اینکه با جمال از آن گذشته‌اند) متذکر میشود، که ذیلاً اشاره میکنیم.

۱- مسجد جامع علیشاه بلندترین بنای شهر تبریز و دارای صحن بزرگی است لیکن متأسفانه مساحت آنرا بیان نکرده (گرچه مساحت آنرا صد و چهل و شش سال قبل از ایشان حمدالله مستوفی یاد آور شده).

۲- حوضی چهار گوش در صحن آن بوده، که طول و عرض آن هر يك صد قدم بوده و ارتفاعش شش پا است.

در بیان این مساحت بایمان جوان مصری مخالفتی ندارد چون تاجر و نیزی عرض و طول حوض را با مقیاس گام تقدیر کرده و آنرا صد گام نوشته و جوان مصری با مقیاس ذراع تقدیر کرده، و آنرا یکصد و پنجاه ذراع ذکر نموده و معلوم است هر گام مساوی است، بسا يك و نیم ذراع و حریمت بیان تاجر و نیزی در این

(۱) نقل از آثار باستانی آذربایجان - آثار و ابیه تاریخی شهرستان تبریز ص ۲۴۲ - ۲۴۸ کلام تاجر و نیزی در اواخر عهد آق‌قویونلو از کتاب خود او خواهد آمد

است که وی ژرفای حوض را بیان کرده ، و با اینحال بسکوی وسط حوض با آن خصوصیتی که جوان مصری توضیح داده متعرض نشده است .

۳- تاجرو نیز متذکر شده که پلکانی از کنار اسختن (حوض مزبور) به ایوان مسجد منتهی میشود و مینویسد : مسجد را بجای زیبا ساخته اند که زبان من از وصف آن عاجز است .

۴- گفته است این مسجد بنای بغایت بزرگی است که وسط آن هرگز سرپوشیده نبوده است و در آن سمتی که مسلمانان بنمازمیایستند شبستانی ساخته اند که طاقی بسیار بسیار بلند دارد اما این بنا را تمام نکرده اند .

۵- و از وجود طاقهائی ساخته شده با سنگهای نفیس ، بر روی ستونهای مرمری ظریف یادآوری میکند و مینویسد: دور آنرا (مسجد) با سنگهای نفیسی طاق بندی کرده و طاقها بر روی ستونهای از مرمرهای ظریف و شفاف چون بلور نفیس قرار گرفته و تمامی این ستونها به يك اندازه و يك ارتفاع وضامت و بلندی هر ستونی نزدیک به پنج یا شش گام بوده است .

۶- این مسجد سه در دارد به عرض نزدیک چهار پا و بلندی بیست پا ، ستونهای دوسوی در از سنگهای بالوان گوناگون ساخته شده است بقیه طاق با گچ مقرنس کاری و تزئین شده است .

۷- در هر درگاه لوحه مرمرین شفافى نصب گردیده که از مسافت يك ميل به چشم میخورد .

۸- دری که باز و بسته میشود سه یارد عرض و پنج یارد بلندی دارد و از الوار بزرگ تهیه شده و روی آن قطعات برنز صیقلی و مطلاکوبیده شده است .

ابن الکربلائی در **روضات الجنان** نوشته :

مرفد و مزار آن وزیر صاحب جاه خواجه تاج الدین علی شاه طاب ثراه در

محلّه مهادمهین در عقب طاق مسجدی که بنا کرده وی است مقبره ایست که هم خود بنا کرده آنجا مدفون است شأن رفیع وی از آن عالی تر است که در حینز بیان عیان گردد صاحب خیرات و مبرات بوده از بنای عالی عمارت مسجد وی همتش میتوان قیاس نمود در ربع مسکون برفعت طاق مسجد وی طاقی واقع نشده از طاق کسری که در مدائن است ارفع است .

(شعر)

مثل آن طاقی نباشد در همه روی زمین

طاق خواهد بود آخر در جهان طاق چنین (۱)



بخش سوم

مسجد جامع
تاج‌الدین علিশاه در دوره
ایلخانان کوچک

مسجد علیشه در دوره ایلخانان کوچک

در سال ۷۳۶ هـ . مسجد جامع تاج‌الدین علیشه در دوره ایلخانان کوچک پس از مرگ ابوسعید بهادر آخرین ایلخانان بزرگ کسی که بتواند زمام کارهایی را در دست بگیرد وجود نداشت .

وزیر خواجه غیاث‌الدین محمد (پسر خواجه رشیدالدین فضل‌الله) پس از شور با امراء و خاتونان ابوسعید یکی از نوادگان اریق بوکا برادر هولاکو را که اریاگاون نام داشت و ابوسعید نیز او را لایق بر جانشینی خود معرفی کرده بود در ۱۳ ربیع‌الثانی ۷۳۶ هـ . بایلخانی برداشت ، و بزرگان مغول بلافاصله پس از اقامه مراسم تشییع جنازه ابوسعید ، او را باین سمت اختیار نمودند ، حاجی خاتون مادر ابوسعید که در اول امر به انتصاب او راضی نبود و لکن بعداً رضایت وی را جلب کرد ، ولی بغداد خاتون دختر امیر چوپان و خاتون ابوسعید انتصاب او را به خانی تصویب نکرد ، و چون به مسموم کردن ابوسعید و تحریک اوزبیک خان در لشکرکشی به ایران متهم بود اریاگاون او را بدست یکی از خواجه سرایان بنام خواجه لؤلؤ در حمام بقتل رسانید .

خوافی در مجمل فصیحی نوشته :

بغداد خاتون بنت امیر چوپان نویران خاتون ابوسعید بهادر خان بحکم اریاخان در حمام به ارسال خواجه لؤلؤ بقتل رسید ، بواسطه آنکه او برسلطنت اریا خان در ابتدا راضی نمیشد ، و بهانه کردند که سلطان ابوسعید را زهر داده و

نیز بهانه کردند که در سوار شدن به لشکر تهاون نموده (۱).

ارپاخان پس از جلوس بهاریکه سلطنت لشکر به دربند کشید، تا از پادشاه دشت قبیاق که به حدود نهر کرآمده بود جلوگیری نماید، پس از مختصر زد و خوردی ارپاخان غالب آمد بتبریز بازگشت و سانی بیگم خواهر ابوسعید و زوجه سابق امیر چوپان را بعقد خود درآورد و در نیمه رجب امیر شرف الدین محمود شاه اینجو را بتهمت اینکه از فرزندان هولاکو را در خانه خود پنهان کرده و خیال دارد او را بسلطنت علم کند، کشت و دو پسر محمود شاه یعنی امیر جلال الدین مسعود شاه و امیر شیخ ابواسحاق از تبریز گریختند، مسعود شاه به روم پناه امیر شیخ حسن رفت، و شیخ ابوسعق بدیار بکر پناه علی پادشاه.

در همین ایامی که سلطنت ارپاگاون هنوز قوامی نگرفته بود دلشادخاتون زوجه ابوسعید و دختر خواجه دمشق پسر امیر چوپان که از ابوسعید حامله بود و بعداً دختری بدنیا آورد و حاجی خاتون مادر ابوسعید و عده از امرای آشوب طلب ابوسعید بتدریج گرد امیر علی پادشاه برادر حاجی خاتون و خالوی ابوسعید در دیار بکر جمع شده او را بمخالفت ارپاگاون برانگیختند، و امیر علی پادشاه موسی نامی را از نواده باید و خان بایلخانی برداشته از دیار بکر بآذربایجان حرکت کرد؛ و کنار رودخانه جفاتو در تاریخ ۱۷ رمضان ۷۳۶ هـ. اردوی ارپاگاون و خواجه غیاث الدین را منهزم نمود، ارپاگاون را درسجاس از حومه زنجان دستگیر کرده بکسان محمود شاه اینجو دادند و ایشان او را بقصاص محمود شاه در سوم شوال سال ۷۳۶ هـ. کشتند، و خواجه غیاث الدین محمد وزیر در یکی از آبادیهای مراغه

(سه گنبدان) دستگیر شده با اینکه امیر علی پادشاه بکشتن او راضی نبود لیکن امراء مخالف خواجه غیاث الدین او را بقتل وزیر واداشتند (۱).

و زیانی زیاد از نابخردی امیر علی پادشاه به تبریز وارد شد و ربع رشید بازهم مورد غارت و نهب و تخریب واقع گشت و کتب قیم و گران بهاء کتابخانه ربع رشیدی بدست اجامر و اوباش از بین رفت.

تاریخ مغول نوشته :

بعد از قتل خواجه غیاث الدین دشمنان خواجه و ارازل تبریز دست بغارت منازل خواجه و اتباع و ملازمان او گشودند و ربع رشیدی را بار دیگر بیاد چپاول دادند و کتب خطی نفیس و مال و متاع گرانهای بسیار در آن واقعه بتاراج رفت (۲).

میرخواند در روضة الصفا نوشته :

امراء بتحصيل وضبط اموال وزیر (غیاث الدین محمد) و متابعان او کسانی به تبریز فرستادند و نمود و اوباش که در آرزوی چنین روز سالها انتظار میکشیدند دست بغارت و تاراج بر آورده از ربع رشیدی و منازل اتباع خواجه غیاث الدین محمد چندان نفود و اجناس و مرصعات و کتب نفیس و رخوت قیمتی و اوانی زرین و سیمین بیرون آوردند که محاسبان از قیاس و تخمین عاجز آمدند و قریب هزار سرای که بوزیر هیچ نسبت نداشت بدین بهانه بتاراج رفت و بسیاری از آنها که قوت بریک نان نداشتند صاحب ثروت و خداوند تومان گشتند (۳).

(۱) تلخیصی از تاریخ مغول ص ۳۴۹ - ۳۵۰ با اضافات از مجمل فصیحی ج ۲

ص ۴۷ - ۴۸

(۲) تاریخ مغول ص ۳۵۱

(۳) روضة الصفا ج ۵ ص ۵۳۹

خواند میر در جلد ۳ حبیب السیر قریب همین مضمون را آورده است (۱).

حافظ ابرو نوشته :

بعد از کشتن وزیر امیر سلطان شاه را با دوامیر دیگر به گرفتن اموال وزیر غیاث الدین و اقربا و اتباع او به تبریز فرستادند از ربع رشیدی و خانه های وزیر و خویشان و کسان او چندان اقمشه و مرصعات و امتعه و کتب نفیس بیرون آوردند که شرح آنرا مدتی مدید باید ، باوجود آنکه او باش آنها را به ارزانی بعشر مغشار کمتر می فروختند ، بسیاری از مردم بینوا از آن مایه های فراوان اندوختند و صاحب ثروت گشتند و اریا خان را در ولایت سجاس گرفتند و به او جان بردند و در روز چهارشنبه سوم شوال همان سال (۷۳۶ هـ) بدست (کسان) ملک شرف الدین محمود شاه اینجو دادند تا بقصاص بکشند (۲).

در دائرة المعارف الاسلامیه نوشته :

و فی عام ۷۳۶ هـ . (۱۳۳۶ م) عند ماهزم خلفه ارپا فی معركة تفتو (تقرأبغتو) قتل وزیر غیاث علی یدالمنتصر علی پادشاه اویرات و استولی اهل تبریز علی ممتلكات اسرة رشیدالدین ، و فی خلال تلك الحوادث اختفت مجموعات ثمينة و کتب قيمة (۳).

ترجمه: در سال ۷۳۶ هـ. (۱۳۳۶ م) هنگامیکه جانشین وی آریا گاون در جنگ تفتو (بغتو) شکست خورد وزیرش غیاث الدین بدست امیر غالب علی پادشاه اویرات کشته شد و اهالی تبریز باملاک خانواده رشیدالدین دست یافتند و در خلال این

(۱) حبیب السیر ج ۳ ص ۲۲۴

(۲) ذیل جامع التواریخ رشیدی ص ۱۵۰-۱۵۱

(۳) دائرة المعارف الاسلامیه ج ۴ ص ۵۴۶

حوادث مجموعه‌های نفیس و کتابهای گرانبهای از بین رفت .

در مدت پنج‌ماه ۱۷ روز (از ۱۳ ع ۲ تا ۴ شوال ۷۳۶ هـ) که تبریز مقرر حکومت و فرمان روائی ارپاخان بود گویا دست هدم و تخریب عمدی بحریم قدس مسجد جامع تاج‌الدین خواجه علیشاه نرسیده بلکه از وقایع بعدی عکس آن معلوم است. بعد از قتل خواجه غیاث‌الدین و ارپاگاون امیر علی پادشاه در سوّم شوال ۷۳۶ هـ . موسی نواده بایدورا در شهر اوجان بر مقام ایلخانی نشاند و وزارت او را بخواجه جمال‌الدین بن تاج‌الدین علی شروانی داد، ولی چون نه او و نه موسی خان قدرت رام ساختن امرای بزرگ را داشتند و کینه‌های دیرینه نیز بین علی پادشاه و قوم اویرات طرفداران او و سائر امراء، قوّت داشت بزودی حال طغیان در بعضی ولایات بروز کرد مخصوصاً دو نفر از بزرگانی امراء ابوسعید سر به مخالفت برداشتند و هر کدام بعنوان سلطنت موسی خان و استیلای امیر علی پادشاه را بر سمیت نشناخته از مقرر اقتدار خود بطرف آذربایجان حرکت کردند و این دو، یکی امیر شیخ حسن بزرگ ایلخانی پسر امیر حسین گورکانی حکمران بلاد روم و شوهر اولی بغداد خاتون بود، که از طرف مادر نواده ارغون خان محسوب میشد و امیر حسین پدرش را هم بهمین علت گورکان یعنی داماد ارغون خان، لقب داده بودند دیگری حاجی طغای پسر امیر سوتنای که از سال ۷۳۲ هـ . به بعد بجای پدر حکومت ارمنستان و دیاربکر را داشت و با علی پادشاه و قوم اویرات دشمن بود : حاجی طغای رسول پیش امیر شیخ حسن ایلخانی به بلاد روم فرستاد و او را بحرکت به ایران و بدست گرفتن زمام کارها دعوت نمود ، امیر شیخ حسن هم که امیری با کفایت و جاه طلب بود یکی از نبیره‌زادگان منکو تیمور پسر هولاکو بنام محمد خان را نام زد ایلخانی کرده بطرف آذربایجان عزیمت نمود و خواجه محمد زکریا دختر زاده خواجه رشیدالدین

فضل الله همدانی را سمت وزارت او داد : امیر شیخ حسن قبل از آنکه بایران برسد با امیر علی پادشاه پیشنهاد کرد که با صلاح دید هم ، شخصی را بایلخانی انتخاب کنند و ایشان هر يك بولایت خود بروند ، امیر علی بقبول این پیشنهاد راضی بود ولی امراء او نگذاشتند، و کار بجنگ منتهی شد و در ۱۴ ذی الحجه ۷۳۶ هـ . اردوی طرفین در حوالی آلا تاغ صف کشیدند ، و ختم دعوی موکول بجنگ تن بتن بین موسی خان و محمد خان گردید محمد خان مغلوب شد و خیال فرار داشت ولی امیر شیخ حسن غفلتاً بر سر امیر علی پادشاه تاخته او را بقتل رساند ، و موسی خان از معرکه گریخته بطرف بغداد منهزم گردید و امیر شیخ حسن با محمد خان به تبریز وارد شد و دولت امیر علی و موسی خان بزودی منقرض شد (۱) .

بعد از قتل اریا گاون از سوم شوال سال ۷۳۶ هـ . تا چهاردهم ذی الحجه همان سال که دوران حکومت موسی خان دستنشانده امیر علی پادشاه بود از مسجد جامع خواجه تاج الدین علিশاه خبری در دست نیست ظاهر این است که غیر از فرسودگی طبیعی تخریب عمدی بساحت قدس آن راه نیافته .

سلطنت محمد خان (از ذی الحجه ۷۳۶ تا ذی الحجه ۷۳۸)

در تاریخ مغول آمده :

امیر شیخ حسن ایلکانی پس از ورود بتبریز محمد خان را رسماً بتخت نشاند و دلشاد خاتون را بجزای رفتاری که ابوسعید در باب بغداد خاتون با او کرده بود بعقد خود در آورد، و غیر از انتقام، غرض او از تزویج دلشاد خاتون یکی نیز این بود که اگر آن خاتون که از ابوسعید حامله بود پسری بیاورد کسی دیگر آنرا آلات داعیه ایلخانی قرار ندهد و در این مرحله مدعی امیر شیخ حسن نشود (این

تحلیل و انگیزه تراسی از مؤلف تاریخ مغول خلاف موازین اسلام است چون ازدواج با زن حامله قبل از وضع حمل جایز نیست و امیر شیخ حسن مرد مسلمان و دلشاد خاتون نیز زن مسلمان بود بلکه شیعی مذهب بودند چطور متصور است که مسلمانی در حین عده، زن مسلمانی را بهدف واهی تزویج بنماید) امیر شیخ حسن بازماندگان خاندان خواجه رشید را مورد مرحمت قرار داد و وزارت ایلخانی به داماد خواجه یعنی امیر جلال الدین مسعود شاه اینجو و دخترزاده او خواجه محمد زکریا وا گذاشت سپس قتل بغداد خاتون را بجزای خود رساند، و سانی بیگه زوجه امیر چوپان و ارباگان را با سیورغان پسر ششم امیر چوپان که از آن خاتون بود بدشت موقان روانه ساخت (۱).

خوافی در وقایع سال ۷۳۶ هـ. نوشته :

حرب مظفرالدین محمد خان و امیر شیخ حسن الجتایی (ایلگانی) باموسی خان و علی پادشاه و قتل علی پادشاه ابراث و جمعی که با او بودند بردست امیر شیخ حسن بزرگ المعروف بالجتایی (ایلگانی) و گریختن موسی خان و قتل او در ذی الحجه (سال مذکور و همه این حوادث در حکومت وی واقع شد) و مدت حکومت او سه ماه بود

قتل خواجه لؤلؤ به جهت آنکه خاتون سعیده بغداد بنت چوپان را که حرم سلطان ابوسعید بهادر خان بود در حمام بقتل رسانیده بود (۲).

حافظ ابرو نوشته :

سپس محمد خان در تبریز بتخت نشست از ذی الحجه ۷۳۶ تا ذی الحجه ۷۳۸

(۱) تاریخ مغول ص ۳۵۳-۳۶۳

(۲) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۴۸-۴۹

تبریز دوباره پایتخت ایلخانان مغول گردیده امیر شیخ حسن ایلکانی بازماندگان خاندان خواجه رشیدالدین را مورد محبت خود قرار داد و وزارت ایلخانی را بدو تن از ایشان یکی داماد خواجه یعنی امیر جلال‌الدین مسعود شاه اینجو، و دیگری دخترزاده او خواجه محمد زکریا سپرد (۱).

خوافی در مجمل فصیحی در وقایع ۷۳۶ نوشته :

جلوس سلطان مظفرالدین محمد خان بن یوقتلغ بن انبارچی بن منکوتیمور بن هولاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان در ذی الحجه (۲).

سلطنت طغای تیمورخان (۷۳۷ - ۷۵۴)

تاریخ مغول نوشته :

پس از استیلای امیر شیخ حسن ایلکانی بر آذربایجان جمعی از امرای ابوسعید بنا او از در دشمنی درآمده بهمراهی هم از آذربایجان و عراق گریخته بخراسان آمدند، و حکمران خراسان یعنی امیر شیخ علی قوشچی را بمخالفت با امیر شیخ حسن تحریک کردند بکمک امیر شیخ علی یکی از شاهزاده‌گان خیاندان چنگیزی را که در مازندران اقامت داشت و از نیره زاده‌گان یکی از برادران چنگیز بود و طغای تیمور خوانده میشد بایلخانی برگزیدند و در مقابل محمد خان و امیر شیخ حسن آلتی جهت اجرای مقاصد خود تراشیدند. بعد از اعلان ایلخانی طغای تیمورخان، امرای سرکش او را برداشته بطرف آذربایجان حرکت کردند، و در حدود این مملکت موسی خان آلت امیر علی پادشاه هم که از چنگک امیر شیخ حسن ایلکانی گریخته بود بایشان ملحق شد و طرفداران طغای تیمور

(۱) ذیل جامع‌التواریخ حافظ ابرو ص ۱۵۲

(۲) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۴۹

و موسی چنین قرار گذاشتند که پس از دفع امیر شیخ^۱ حسن ، خراسان طغا تیمور را باشد و عراق و آذربایجان موسی خان را .

جنگ بین اردوی متحدین و لشکریان امیر شیخ حسن در نیمه ذی القعدة سال ۷۳۷ هـ . در نزدیکی مراغه اتفاق افتاد ، طغا تیمور گریخت و موسی خان بچنگ امیر شیخ حسن افتاده در دهم ذی الحجة آن سال مقتول شد ، و از قضا در همان روز امیر ارغون شاه هم امیر شیخ علی (قوشچی) را در خراسان بقتل رساند ، در يك روز دو دشمن امیر شیخ حسن از میان رفتند امیر شیخ حسن آذربایجان و عراق را مستخر خویش کرد و طغا تیمور خان هم بخراسان آمده بكمك بقیه امرای موافق خود در آن مملکت بایاغانی مشغول شد (۱) .

در دائرة المعارف الاسلامیة نوشته :

ظهرت الاسرة الجلائرية الايلخانية وسط الفوضى التي اعقبت هذه الحوادث وقد ارتبط حفظها برباط وثيق بحظ تبريز وفي عام ۷۳۶ هـ (۱۳۳۶ م) اقام حسن بزرگ جلائر تلمیذه سلطان محمداً علی عرش تبريز و تبين لنا هذه الرواية بالرغم من ذكرها عرضاً عودة العاصمة القديمة الى مكانتها الاولى (۲) .

ترجمه : ضمن هرج و مرجی که در دنبال این حوادث پیدا شد ، امرای جلائری (ایلخانی) که سر نوشتشان با سر نوشت تبریز بستگی کامل دارد روی کار آمدند ، در ۷۳۶ هـ (۱۳۳۶ م) امیر شیخ حسن بزرگ جلایری سلطان محمد خان را به تخت فرمانروای تبریز نشاند ، و بدین ترتیب تبریز پایتخت کهن ، دوباره مرکز حکومت ایلخانان گردید .

از ذی الحجة سال ۷۳۶ تا ذی الحجة ۷۳۸ که تبریز به پایتخت محمد خان

(۱) تاریخ مغول ص ۳۵۴

(۲) دائرة المعارف الاسلامیة ج ۴ ص ۵۴۶

دست نشانده امیر شیخ حسن ایلکانی انتخاب شد و مقرر حکومت وی بود باز هم از مسجد جامع خواجه تاج الدین علیشاه ما خبر نداریم و ظاهر قراین و احوالی که بعداً یادآوری خواهد شد آنست که در این مدت دست تخریب و تعدی بآن راه نیافته .



بخش چهارم

مسجد جامع
تاج‌الدین علی‌شاه در دوره
چوپانیان

مسجد جامع علیشاه در عهد ایلخانان دستنشانده چوپانیان (یا در دوره چوپانیان)

خروج امیر شیخ حسن کوچک در ۷۳۸ هـ . بعد از قتل موسی خان و فرار طغا تیمورخان بخراسان برای ممالک ایلخانی دو نفر مدعی باقی ماند اول طغا تیمورخان که جر جان و خراسان را تحت اطاعت خود داشت، دوم محمدخان آلت مقاصد امیر شیخ حسن بزرگ .

چند ماه پس از واقعه قتل موسی خان مدعی دیگری از بلاد روم (آسیای صغیر) طلوع کرد و او یکی از پسران امیر تیمورتاش بن امیر چوپان سلدوز بود که شیخ حسن خوانده میشد و او را بعد از اشتهار برای تمیز از شیخ حسن بزرگ امیر شیخ حسن کوچک یا امیر شیخ حسن چوپانی نامیده‌اند (و لقب او علاءالدین بود) بعد از گذشته شدن تیمورتاش بدست کسان الملک الناصر (سلطان مصر) پسر او شیخ حسن در بعضی از بلاد روم مخفی گردید. و تا سال ۷۲۸ هـ. پنهان میزیست. در این سال بهوس مملکت گیری برخاسته قراجری یکی از غلامان را که به پدرش تیمورتاش مختصر شباهتی داشت علم کرده شهرت داد که امیر تیمورتاش از زندان قاهره گریخته و تا این تاریخ پنهان بوده خروج نموده است ، و برای آنکه این نقشه بخوبی صورت بگیرد مادرش را نیز بازدواج آن غلام در آورد و خود نیز غالباً در رکاب او پیاده میرفت پیچیدن آوازه ظهور تیمورتاش از يك طرف امرای قبیله اویرات و اصحاب امیر علی پادشاه و هواخواهان خاندان چوپانی را که با

امیر شیخ حسن بزرگ دشمنی داشتند بقیام بر ضد او و پیوستن باردوی تیمورتاش دروغی تحریک کرد، و از طرف دیگر الملک الناصر سلطان مصر را بوحشت انداخت. الملک الناصر بتصور اینکه تیمور تاش بقتل نرسیده و مأمورینی که آنها را باین کار گماشته بود او را فریب داده اند سخت متوحش شد و دانست که اگر تیمورتاش قدرت پیدا کند در آینده بزرگترین دشمنان او خواهد گردید، بهمین نظر رسولی پیش حاجی طغای حکمران دیاربکر فرستاد تا یکی از دختران خود را بعقد پسر او در آورد و با او بر ضد هواخواهان تیمورتاش اتحاد ببندند حاجی طغای بسلطان پیغام داد که ظهور تیمورتاش نباید حقیقت داشته باشد و در هر صورت او قبلاً با امیر شیخ حسن بزرگ در دفع مدعیان جدید اتفاق کرده است

دو شیخ حسن بزرگ و کوچک در ۲۰ ذی الحجه سال ۷۳۸ هـ. در حدود آلاناغ نخجوان با یکدیگر روبرو شدند و قبل از آنکه جنگی درگیرد امیر پیر حسین پسر امیر محمود بن امیر چوپان که از سرداران شیخ حسن ایلکانی بزرگ بود اردوی او را رها کرده بطرف لشکریان پسر عم خود امیر شیخ حسن چوپانی رفت و شیخ حسن بزرگ ناچار فرار اختیار نموده، راه تبریز را پیش گرفت و با محمدخان ایلخانی ساخت ولی او بدست شیخ چوپانی افتاده مقتول شد، و آذربایجان و عراق در تصرف چوپانیان درآمد و لشکریان امیر شیخ حسن چوپانی بتعدی و تعرض اموال مردم مشغول شدند، در این اثنا قراجری یعنی تیمور تاش ساختگی بخیال کشتن شیخ حسن چوپانی افتاد و غفلتاً کاردی بر او زد ولی کارگر نیامد، و شیخ حسن بکر جستان پیش ساتی بیگ زوجه امیر چوپان و پسرش امیر سیورغان عم خود که پسر ششم امیر چوپان بود گریخت، و پس از چندی چون شنید قراجری قصد جنگ او را دارد بطرف تبریز آمد و تیمورتاش دروغی را بیغداد منهزم کرده تبریز وارد شد.

خوافی در حوادث (۷۳۸ هـ) آورده :

خروج شیخ حسن چوپانی المعروف بشیخ حسن کوچک و هو شیخ حسن بن تیمورتاش بن چوپان نویان و آن چنان بود که قراجری نام غلامی که بشکل تیمورتاش بن چوپان میمانست آورد، و مادر و قنایان پدر خود بدوداد و گفت، که این تیمورتاش است که از حبس مصر گریخته و بدین بهانه مردم امیر چوپان بر او جمع شدند. حرب (سلطان مظفرالدین محمد خان) و شیخ حسن بزرگ با شیخ حسن (چوپانی المعروف بشیخ حسن کوچک در شهر نوالا تاغ و «نوالا طاق» در سابع عشرین ذی الحجه و فرار شیخ حسن بزرگ و قتل سلطان مظفرالدین محمد خان بردست شیخ حسن کوچک (تمام این حوادث در دوزان حکومت وی واقع شده) و مدت حکومت او دو سال بود (۱).

سلطنت ساتی بیگ (۷۳۹ هـ تا اوایل ۷۴۱ هـ)

بعد از ورود بتبریز شانزده نفر از بازماندگان خاندان چوپان پیش امیر شیخ حسن کوچک آمده از او خواستند که یکی از افراد خاندان هولاکو را بایلخانی انتخاب کند، چون مرد نامی از آن خاندان باقی نبود امرای هزارها و چوپانیان ساتی بیگ دختر اولجایتو و خواهر ابوسعید را که با امیر شیخ حسن بزرگ صفائی نداشت، باین مقام برداشتند، و بفرمان شیخ حسن چوپانی نام او را در خطبه و سکه داخل کردند و از خاندان خواجه رشیدالدین فضل الله رکن الدین شیخی و از فرزندان خواجه علیشاه غیاث الدین محمد را هم بوزارت او گماشتند، و آذربایجان و اران تحت امر ساتی بیگ و شیخ حسن کوچک درآمد..... سلطانیه و عراق عجم در دست امیر شیخ حسن بزرگ بود..... بعد از مستقر

کردن سانی بیگ بتخت ایلخانی امیر شیخ حسن چوپانی بعزم دفع امیر شیخ حسن ایلکانی بطرف قزوین حرکت کرد، شیخ حسن بزرگ از در صلح خواهی درآمد و سلطنت سانی بیگ را بر سمیت شناخت، و دو حریف یعنی دوشیخ حسن یکدیگر را در آغوش گرفتند و قرار گذاشتند که شیخ حسن بزرگ زمستان را در سلطانیه بماند و شیخ حسن کوچک و سانی بیگ نیز باران بروند و در بهار قوریلتائی ساخته برای آینده تریبی بدهند شیخ حسن کوچک و سانی بیگ باران رفتند و شیخ حسن بزرگ بعراق برگشت این صلح اگر دوام میکرد، دیگر برای شیخ حسن بزرگ حیثیتی باقی نمیگذاشت، و از جانب او در حکم تصدیق سیادت امیر شیخ حسن کوچک و خاندان چوپانی بود بهمین نظر شیخ حسن بزرگ یکی از خواص خود را بخراسان فرستاده طغایمورخان را بآمدن بعراق (عراق عجم) تحریک نمود طغایمورخان هم بهمراهی ارغون شاه و خواجه علاءالدین محمد وزیر از خراسان حرکت کرده در ماه رجب سال ۷۳۹ هـ. بساوه آمد و در آنجا شیخ حسن بزرگ بخدمت او رسید مراسم استقبال را بعمل آورد ولی کمی بعد ملتفت خبط خود شد و دید که امرای خراسان همه مطیع رأی خواجه علاءالدین وزیرند و باو اعتنائی ندارند اما چون چاره‌ای نداشت تحمل کرد، و در این ضمن خبر حرکت شیخ حسن چوپانی و سانی بیگ و امیر سیورغان از اران بعزم دفع طغایمورخان رسید پس از رسیدن اردوی سانی بیگ از اران بآذربایجان جمعی از قوم اویرات، قراقری یعنی تیمورتاش ساختگی را دستگیر کرده پیش سانی بیگ فرستادند و او بفرمان خاتون بقتل رسید.

امیر شیخ حسن چوپانی برای درهم پاشیدن اساس اردوی طغایمورخان و شیخ حسن بزرگ بفکر حیل و بظاهر طلب صالح کرد، طغایمور هم سوابق دوستی پدر خود را بامیر چوپان بیاد آورده از دو طرف قرار مصالحه داده شد

و شیخ حسن کوچک بطغاتی‌مورخان پیغام داد که اگر او در دفع شیخ حسن بزرگ مساعدت نماید ساتی‌بیک بعقد او در خواهد آمد و عموم چوپانیان خدمت او را کمر خواهد بست .

طغاتی‌مورساده لوح این پیشنهاد مزورانه شیخ حسن کوچک را پذیرفت و وثیقه نامه‌ای بخط خود در این باب نوشته پیش شیخ حسن چوپانی فرستاد شیخ حسن کوچک آن نوشته را پیش شیخ حسن بزرگ فرستاد و خیالات طغاتی‌مور را با اطلاع او رساند امیر ایلکانی از این بابت در حیرت شد و طغاتی‌مور را از قضیه آگاه ساخت .

طغاتی‌مور از خجالت سر بر زیر افکنده بخراسان برگشت و شیخ حسن ایلکانی نیز بخدمت ساتی‌بیک آمده دست خاتون را بوسید و پس از عذرخواهی با اردو باوجان آمد .

سلطنت شاه جهان تیمورخان (ذی‌الحجه ۷۳۹-۷۴۰)

پس از رسیدن اردو باوجان امیر شیخ حسن کوچک دستگاه ساتی‌بیک را بغارت کرده باین بهانه که ایلخانی از زنی ساخته‌یست یکی از بیره‌زاده‌گان یشمیت هولاکو را که سلیمان خان نام داشت بایلخانی منصوب نمود، و ساتی‌بیک را بزور بزوجیت باو داد، شیخ حسن بزرگ چون این خبر را شنید او نیز پسر آلافرنگ بن کیخاتو یعنی عزالدین را بالقب شاه جهان تیمورخان بایلخانی برداشت و خواجه شمس‌الدین زکریا را نیز وزارت او داد، و بعراق عرب آمد بغداد و دیاربکر و خوزستان را تحت استیلای خویش آورد، دو حریف قوی یعنی دو شیخ حسن با دو ایلخان جدید در چهارشنبه آخر ذی‌الحجه ۷۴۰ هـ در نواحی نهر جغتو در مراغه روبرو شدند و شکست بر اردوی شیخ حسن بزرگ و شاه جهان تیمور زوی کرد، شیخ حسن ایلکانی مغلوب ببغداد برگشت و شاه جهان تیمور را معزول نموده

خود مستقل شد و اساس سلسله امرای ایلکانی یا جلایر را در این سال ریخت (۱).

خوافی در مجمل فصیحی در وقایع سال ۷۳۹ نوشته :

اجتماع طغاتی‌مورخان و شیخ حسن البجائی (ایلکانی) المعروف بشیخ حسن بزرگ و شهزاده سائی را با خود راست کردند که با شیخ حسن چوپانی المعروف بشیخ حسن کوچک حرب کنند و شیخ حسن کوچک بمکر ایشان را متفرق گردانید در ذی الحجه ۷۳۹ هـ. قتل قراجری که تیمورتاش دروغی بود، و باخر قصد شیخ حسن کوچک کرد، و هو شیخ حسن بن تیمورتاش چوپان نویان، بردست شیخ حسن مذکور فرستادن شیخ حسن چوبانی امیرزاده محمد بن امیر ایسن قتلغ و امرای اکریخ و امراء قوم اویرات را بسلطانیه که نهب و غارت و تاراج و مصادرات نمودند... قتل سیورغان چندی که نایب شهزاده سائی بیگ بود بدست شیخ حسن کوچک برداشتن شیخ حسن مذکور سلیمان خان (ابن یوسف شاه بن سوکاء بن یشمیت بن سکه بن هولاکو خان را بخانی و شهزاده سائی بیگ) را طوعاً اوکرهاً در حباله او آورد دادن وزارت سلیمان خان بغیاث الدین محمد علیشاهی و سلیمان در قریه دول نزدیک تبریز بر تخت خانی نشست و قیل منه احدی اربعین و سبعمائه (همه این حوادث در سال ۷۳۹ واقع شده است) (۲).

خوافی نوشته :

(در وقایع سال ۷۴۰ هـ) حرب سلیمان خان و شیخ حسن کوچک و پیر حسین بن شیخ محمود چوپانی با جهان تیمورخان و شیخ حسن بزرگ و لشکریهای بغداد و عراق عرب و خوزستان و فرار جهان تیمورخان و شیخ حسن بزرگ بحدود آب تفتو.

(۱) تاریخ مغول ص ۳۵۹-۳۴۹

(۲) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۵۶-۵۷

و خلع کردن امیر شیخ حسن بزرگ جهان تیمور خان را که بخانی برداشته بود (در سال مزبور واقع شده است) (۱).

در دائرة المعارف الاسلامیه در تحت عنوان الجلائریة و الجبئیة آورده :
و سرعان ما ظهر حسن کوچک الجبئی و تلامیذه علی مسرح الحوادث
فارتد حسن بزرگ الی بغداد و نصب حسن کوچک فی عام ۷۴۰ هـ . (۱۳۴۰ م)
سلیمان خان علی العرش و اضاف الیه حکم العراق العجمی و آذربایجان و اران
و مغان و الکرج (۲).

ترجمه : دیری نگذشت که امیر حسن کوچک چوپانی با طرفداران خود
در صحنه حوادث ظاهر شدند، حسن بزرگ خود را به بغداد کشید، و حسن کوچک
در ۷۴۰ هـ . (۱۳۴۰ م) سلیمان خان را بایلخانی برداشت و عراق عجم و آذربایجان
و اران و گرجستان را بتصرف آورد.

ملخص آنچه در حبیب السیر و روضة الصفا آمده :

پس از قتل محمد خان بدست امیر شیخ حسن چوپانی معروف بشیخ حسن
کوچک امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی عنان فرار بصوب تبریز برگردانید. ولی
در تبریز زیاد توقف نکرده در سال ۷۳۹ هـ . بسلطانیة شتافته و امیر شیخ حسن
چوپانی بعد از جریانات و مشاوره در سال مزبور ساتی بیگ خواهر سلطان ابوسعید
و خاتون امیر چوپان بر تخت خانی نشانده ، و امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی از
سلطانیة عازم قزوین گشت، و در تعقیب وی ساتی بیگ و شیخ حسن کوچک چوپانی
پس از استیلاء بر آذربایجان و سلطانیة متوجه قزوین گردیدند و پیش از تلافی
با امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی صلح موقت برقرار شد ، امیر شیخ حسن چوپانی

(۱) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۵۸

(۲) دائرة المعارف الاسلامیه ج ۴ ص ۵۴۶

و ساتی بیگ باران برگشتند و امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی به سلطانیه مراجعت نموده و باعتبار بعضی مصالح طغا تیمور خان را بر سلطنت گزیده از خراسان و مازندران به سلطانیه آورد و پس از شکست در این مصلحت اندیشی و توجه باشتباه خود تدبیری دیگر کرده، جهان تیمور بن الافرنک را بخانی برداشت و بجانب عراق عرب رفته و بغداد و دیاربکر و توابع و لواحق آنرا بتصرف درآورد.

و در اواخر سنه ۷۳۹ هـ. امیر حسن کوچک چوپانی سلیمان خان را از احفاد یشمیت بن هولاکو خان پیادشاهی برگزید و ساتی بیگ را باز دواج او درآورد و در ۷۴۰ هـ. در اوجان اردو زده سپاهی یکدل در ظل رایتش جمع آمدند، و امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی با اتفاق جهان تیمور الافرنک بآهنک جنگ از بغداد روی بآذربایجان آورده و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک چوپانی خصم را استقبال نمود، در روز چهارشنبه آخر ذی الحجه سال مزبور در نواحی تفتو (نقده) مقابله بوقوع انجامید، جهان تیمور و امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی شکست خورده به بغداد مراجعت کردند و امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی جهان تیمور را عزل نمودند و از همین تاریخ بناء استقلال سلطنت جلائریان را گذاشتند (۱).

و سلیمان خان و امیر شیخ حسن کوچک چوپانی مظفر و منصور بر تبریز وارد شدند، امیر سوغان بن چوپان را با بردار خود ملک اشرف بن تیمور تاش بامارت عراق عجم تعیین فرمود و پسر عم خویش امیر پیر حسین بن امیر شیخ محمود بن چوپان را نام زد حکومت فارس نمود و در بهار ۷۴۱ هـ. بار دیگر شیخ حسن بزرگ لشکری از خیل عرب و قوم ترک فراهم آورده بآذربایجان در آمد، و در ذی الحجه سال مزبور سلیمان خان با اتفاق امراء و نوئینان جهت دفع

دشمنان باوجان رفتند در آن ایام امیر یاغی بایستی ولد چوپان بنا بر توهمی که از امیر شیخ حسن کوچک داشت از اردوی سلیمان خان رویگردان شده شش هزار اسب را که در سهند بعلف گذاشته بودند، در پیش افکنده میراند بحسب اتفاق گذر او برجائی افتاد که نزدیک به معسکر امیر شیخ حسن بزرگ بود، بغدادیان گرد و غبار فراوان مشاهده نمود، تصور کردند که لشکر بسیار بر سر ایشان رسید متوهم شده بمنازل خویش باز گردیدند، امیر شیخ حسن کوچک بعد از وقایع مذکوره و حالات مزبوره در خدمت سلیمان خان لشکر بجانب دیار بکر کشید و در ولایت موشی خرابی بسیار کرده آتش بیداد بر افروخت و خانه های مسلمانان و خرمینهای مزارعان را بسوخت و چون بحدود ماردین رسید، حاکم آنجا بملازمت مبادرت نموده سیورغامشی اختصاص یافت، و از آنجا امیر حاجی بیگ بن امیر حسن بن چوپانی را با سپاه فراوان بجانب بغداد فرستاد، و امیر شیخ حسن ایلکانی امیر شیخ علی جعفر و قرا حسن را با طایفه از مردان شمشیر زن در برابر ارسال داشت شکست بر چوپانیان افتاد، و چون گریختگان بماردین رسیدند، امیر شیخ حسن کوچک بجانب روم رفته در آن مرزوبوم هر موضعی که تعلق بامیر شیخ حسن بزرگ میداشت ویران ساخت و از متمولان ارزالروم بیشمار گرفته علم معاودت بر افراخت و در تبریز مدرسه و خانقاهی در غایت وسعت و رفعت طرح انداخته در اندک زمانی آن عمارات را بانجام رسانید (۱).

و بالا طاق و قصبه بولاق رفته یورت حاجی طغای و منازل لسنوئیان را غارت و تاراج کرده به تبریز مراجعت نموده و در آن شهر عمارت بس رفیع از مدرسه و خانقاه طرح انداخته در اندک فرصتی باتمام رسانید و در آن زمان در

تبریز عمارتی بتکلف‌تر از آن نبود (۱).

و در ۷۴۴ هـ. نوبت دیگر سلیمان خان و امیر یعقوب شاه را بتخریب بعضی از بلاد روم فرستاد و ایشان از آن سفر منهزم باز آمد، امیر شیخ حسن یعقوب شاه را بتقصیر متهم داشت و مقید و محبوس گردانید، خاتون امیر شیخ حسن عزت‌ملک بتصور آنکه شوهرش بر امر ناپسند واقف شده و بدان سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته متوهم گشت، و همت بر قتل امیر شیخ حسن کوچک گماشته دو سه زن را باخود متفق ساخت، و در شب سه‌شنبه ۲۷ رجب سنه مذکور بطرز فجیع او را بعالم آخرت فرستاد و چون از آن زن مردافکن این حرکت شنیع صدور یافته، از دارالعماره گریخته، باهم پیشگان خود بحمام رفت و بنابر آنکه از بیم سیاست امیر شیخ حسن، هیچکس را یارا نبود که پیرامن حرم سرای او گردد، دو روز این قضیه غریبه در پرده اختفا مستور ماند و روز سوم امرا کینزکی پیدا کرده بدارالعماره فرستادند تا معلوم نمایند که به چه سبب امیر از خانه در این دو سه روز بیرون نیامده و آن‌کنیزک بخوابگاه امیر شیخ حسن کوچک شتافته و او را مرده یافت، و از محرمان حرم سرا هیچ کس را ندید لاجرم علی‌الفور بازگشته کیفیت واقعه را بعرض امرا رسانید، و ایشان بصورت حال پی‌برده بعد از جستجوی عزت‌ملک و دستیاران او را بدست آوردند، و بخواری هر چه تمام تر همه را هلاک ساخته، گوشت ایشان را طعمه کلاب کردند (۲).

(۱) روضة الصفا ج ۵ ص ۵۵۳

(۲) حبیب‌السیر ج ۳ ص ۲۳۱ - روضة الصفا ج ۵ ص ۵۳۲-۵۵۶

سلطنت سلیمان خان (اوایل ۷۴۱ هـ . تا ۷۴۵ هـ)

در تاریخ مغول نوشته :

شیخ حسن چوپانی پس از نصب سلیمان خان ، آذربایجان و ایران و گرجستان و عراق عجم را تحت اختیار خود درآورد ، اما شیخ حسن بزرگ که از فکر انتقام از حریف همنام خود بیرون نمیرفت ، در ۷۴۰ هـ . رسول پیش الملک الناصر بمصر فرستاد و از او درخواست کرد که قشونی بهمراهی یکی از پسران خود بکمک شیخ حسن بزرگ بفرستد ، الملک الناصر در جواب پیغام فرستاد که چون پسران او خردسالند خود او حاضر است که بعراق عرب بیاید بشرط آنکه شیخ حسن بزرگ و حاجی طغای و امیر حافظ برادر امیر علی پادشاه قبلاً تبعیت از سلطان مصر را قبول کنند ، شیخ حسن بزرگ و امیر حاجی طغای این پیشنهاد را پذیرفتند و بنام سلطان خطبه خواندند و سکه زدند ، و مقداری از آن سکه ها را همراه رسول سلطان بقاهره فرستادند ، و الملک الناصر مصمم حرکت بطرف عراق عرب گردید ، خبر اتحاد حاجی طغای و شیخ حسن بزرگ ، شیخ حسن کوچک را متغیر کرد و برای سرکوبی این جماعت از آذربایجان بدیاربکر لشکر کشید و حاجی طغای را مغلوب نمود و چون به الملک الناصر خبر دادند که شیخ حسن بزرگ با حریف خود صلح نموده ، از لشکر کشی خودداری کرده و امیر شیخ حسن چوپانی در عقب حاجی طغای بطرف ولایت موشی عزیمت نمود ، حاجی طغای را در آن حدود امیر ابراهیم برادر امیر علی پادشاه بسال ۷۴۳ هـ . یا ۷۴۴ هـ . کشت .

شیخ حسن کوچک ولایت موش را بیاد غارت داد ، و در ماردین امیر آن باستقبال او آمده موردنوازش امیر شیخ حسن چوپانی و سلیمان خان قرار گرفت ، و از آنجا اردوی مهاجرین بطرف عراق سرازیر شدند ، تا شیخ حسن بزرگ را مغلوب سازند ، شیخ حسن ایلکانی امیر علی جعفر و یکی دیگر از سرداران خود را بجلوی اردوی

شیخ حسن کوچک فرستاد و ایشان چوپانیان را منهزم کردند، و شیخ حسن کوچک از دیاربکر متوجه بلاد روم گردید، و در ارزنة الروم محراب و منبری را که حاجی طغای در همان ایام نزدیک ساخته بود سوخت، و قبر پسر حاجی طغای را شکافته نعش او را از گور بیرون آورد، و پس از خرابی بسیار در جمادی الاولی سال ۷۴۱ هـ. با سلیمان خان به تبریز برگشت و زمستان را در آنجا ماند.

در تابستان ۷۴۲ هـ. شیخ حسن کوچک خواجه غیاث الدین محمد علیشاهی وزیر را بساطانیه فرستاد، و امیر سیورغان پسر ساتی بیگ و امیر چوپان را که در باطن با یاران طغا تیمور ساخته بود گرفته به تبریز آورد، و شیخ حسن کوچک پس از تنبیه همدستان او وی را در یکی از قلاع روم محبوس نمود، سپس در تبریز عمارتی از مساجد و مدرسه و خانقاه ساخت، و بقیه این سال را در یورت متعلق به حاجی طغای گذارند.

قتل شیخ حسن چوپانی (در ۲۷ رجب ۷۴۴)

در سال ۷۴۴ هـ. شیخ حسن کوچک قشونی به همراهی سلیمان خان و امیر یعقوب شاه از امرای روم بتسخیر بلاد این سرزمین فرستاد و ایشان شکست یافته مراجعت کردند.

شیخ حسن یعقوب شاه را محبوس نمود، زوجه شیخ حسن کوچک عزت ملکه که با امیر یعقوب شاه، راه داشت بخیال آنکه شوهر، آن امیر را باین علت در حبس انداخته، برای پرده پوشی بر اسرار خود با دو سه زن از محارم حرم همدست شده، در شب سه شنبه ۲۷ رجب سال ۷۴۴ هـ. شوهر را بوضع تنگینی کشت، دو سه روز پس از روشن شدن کیفیت قتل شیخ حسن چوپانی یاران او، عزت ملکه را

گرفته کشتند، و اجزاء او را با کارد قطعه قطعه کرده خوردند (۱).

کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی در مطلع سعدین و مجمع بحرین در وقایع سنه اثنین و اربعین و سبعمائه نوشته :

(امیر شیخ حسن چوپانی) در میدان کهن تبریز عمارت عالی از مسجد و مدرسه و خانقاه بنیاد نهاده به اندک زمانی تمام کرد چنانچه در تبریز از آن پرتکلف تر عمارتی نبود (۲).

فصیحی احمد بن جلال الدین محمد خوافی در جلد ۲ مجمل فصیحی در حوادث ۷۴۱ هـ آورده :

بنیاد عمارت امیر شیخ حسن چوپانی در تبریز ، فی جماد الاول و در حوادث ۷۴۲ نوشته: اتمام عمارت که امیر شیخ حسن کوچک در تبریز ساخت در ذی الحجه سنه مذکور واقع شد (۳).

حافظ کربلائی در جلد ۱ روضات الجنان در روضه سوم نوشته :

فخر الدین احمد الجاربردی از خانواده علم بوده اند، چنانچه از کلام (اشنوی) رحمه الله معلوم گشت (یعنی بودن وی از خانواده علم) و نشو و نماي در زمان سلطان غازان و سلطان محمد خدا بنده کرده و وفاتش در ایام سلطنت سلطان سلیمان بن محمد بن سبکی بن یشمت بن هولاکو خان که (استاد شاگرد) تبریز در ایام او بحلیه عمارت آمده بسی امیر شیخ حسن کوچک و نام هر دو در آن عمارت

(۱) تاریخ مغول ص ۳۵۴-۳۶۲

(۲) مطلع سعدین ص ۷۶

(۳) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۶۰-۶۲

مسطور است واقع شده (۱).

حبیب‌السیر و روضة‌الصفاء در توضیح عمارتی که شیخ حسن کوچک در تبریز بنیاد نهاده مدرسه و خانقاه را یادآوری کرده‌اند، و از مسجد اسم بمیان نیاورده‌اند، و خوafi درمجمل فصیحی فقط تاریخ آغاز و اتمام عمارت را ذکر کرده، و از خصوصیات آن بحث نکرده‌است، و سمرقندی درمطلع سعدین در بیان خصوصیات آن عمارت مسجد و مدرسه و خانقاه را نوشته و محل آنها را میدان کهن تبریز یاد کرده.

در روضات الجنان حافظ کربلائی در مابین هلالین لفظ (استاد شاگرد) ضبط شده بنا به تعهد مصحح محترم کتاب در مقدمه آن باید این لفظ تنها در نسخه کتابخانه اسعد افندی باشد، و در سایر نسخ موجود در دست مصحح نبوده، و گرنه بنا به تعهد خود مصحح لازم بود که میان هلالین قرار ندهند و به نظر می‌یابد اضافه نمودن مصحح محترم لفظ استاد شاگرد را بین هلالین و قرار دادن توصیف مطلع سعدین بر عمارت شیخ حسن کوچک را، وصف بر استاد شاگرد، از همین جا ناشی شده در هر حال محل عمارت شیخ حسن کوچک مجتمع از مسجد و مدرسه و خانقاه در مسانید موجوده در دسترس ما مشخصی نیست غیر از اینکه مطلع سعدین محل آن را میدان کهن تبریز نوشته و میدان کهن از کلام فصیحی استفاده می‌شود که در جوار مسجد جامع علیشاه بوده (۲).

(۱) روضات الجنان ج ۱ ص ۳۴۹

(۲) وفات خواجه تاج‌الدین علیشاه جیلان (در اواخر جمادی‌الآخره ۷۲۴) مدفوناً

به میدان کهن تبریز در محراب مسجد جامع که خود بنا کرده‌است: مجمل فصیحی ج ۲ ص ۳۶
این کتاب بعد از نوشتن زندگانی تاج‌الدین علیشاه بدست ما رسیده

و مصحح کتاب **روضات الجنان** در حاشیه ج ۱ ص ۳۷ نوشته :

این عمارت را علاءالدین امیر حسن (۷۴۴هـ) بن تیمورتاش بن امیر چوپان سلدوز سرسلسله چوپانیان که معروف به شیخ حسن کوچک است در هفتصد و چهل و دو مقارن با سال دوم سلطنت سلیمان خان ایلخانی بنام ابن سلطان در تبریز بنا نهاده بود و آنرا به نسبت بانی که علاءالدین لقب دارد (علائیة) خوانند و شاید به نسبت سلیمان خان (سلیمانیة) نیز گفته اند و عمارت زیبا و پرتکلف سلیمانیة که در تبریز با اوصاف هنری موصوف بوده است علی وجه الظن غیر از این عمارت جای دیگر نیست و در وجه تسمیه آن بنام (استاد و شاگرد) گفته اند که چون کتابه های آنرا استاد خط خواجه عبدالله صیرفی با دستیاری شاگردش نوشته است. باین نام شهرت یافته است و علی ای نحو کان این عمارت بنا بعللی که معمولاً با عبارت حوادث روزگار و گردش لیل و نهار تعبیر میکنند، ویران و اکنون از کتابه های پراعتبار صیرفی و دیگر آثار هنری آن چیزی باقی نیست (۱).

عالم بزرگ و نافذ الکلام عصر فتح علی شاه

حاجی میرزا یوسف طباطبائی (۱۲۴۲) که در میان علما به حاجی میرزا یوسف کبیر شهرت دارد با مساعدت نایب السلطنه عباس میرزا روی خرابه های این عمارت مسجد بزرگی بشکل جوامع قدیم که باعتبار مکان بمسجد (استاد و شاگرد) معروف شده است از نو ساخت .

(۱) (حافظ کربلائی : در متن برخلاف این توجیه تصریح کرده و نوشته : کتابه (استاد و شاگرد) از خواجه عبدالله سرزده و کتابه مدرسه فاضلیه چهار منار از مولانا حاجی محمد بندگیر واقع شده)

(در این تعمیر مدرسه و خانقاه شیخ حسن کوچک بر فرض اینکه در همان مکان بوده باشد معلوم میشود بتحلیل رفته).

این مسجد که با گچ و آجر بنا شده بود پس از وفات او رو بویرانی نهاد، تا در اواخر قرن سیزدهم حاجی میرزا محمد علی قراجه داغی پسر ملا احمد از علمای نامدار شهر با سعی و کوشش فراوان آن را تعمیر نمود و بوی اختصاص یافت.

و بعد از او به پسرش حاجی میرزا احمد قراجه داغی که او نیز از علمای معروف وقت خود بود (اختصاص یافته).

در حدود سال هزار و سیصد و سیزده هجری شمسی اداره فرهنگ تبریز جزو اعظم این مسجد را از عمارت شبستانی آن قطع و در عرصه آن که جای وسیعی است مدرسه احداث نموده به تدریس دختران اختصاص داد، که اکنون نیز دایر است مسجدی که امروز بنام (استاد شاگرد) در این شهر معروف است قسمت شبستانی همان بنائی جدید الاحداث است (۱).

با همه این تصرفات و زحمات که مصحح متحمل شده اند باز هم نتوانسته اند محل مجتمع عمارت پرتکلف امیر شیخ حسن کوچک را با جزم و یقین مشخص کنند بلکه آنچه نوشته اند با عتراف خود باطن و تخمین نوشته اند و مطلبی که لازم بتذکر است بر فرض صحیح بودن تشخیص آنان، تحلیل رفتن مدرسه و خانقاه از مجتمع عمارت امیر شیخ حسن کوچک در تعمیر زمان فتحعلی شاه بوده، و غصب شدن اکثر مسجد در عهد منحوس رضاخان و ساختن دانشسرای دختران در آن قسمت است، و نیز بسیار جای تعجب است تمجید و تحسین ملک الشعراء بهار

(که زمانی از حامیان مرحوم مدرس و از مخالفان رضاخان بود) از این تعدی و تجاوز (رضاخان) که بعنوان ماده تاریخ، بر کاشی سر در آن نوشته شده :
(شعر)

در همایون عهد شاهنشاه ایران پهلوی
خسرو دانش پژوه و داور کیهان خدای
شد به امر حکمت آن فرزانه دستور علوم
این چنین کاشانه فرهنگ از حکمت پیاپی
بهر تاریخ بنای عایش هاتف سرود

«مجدایر اندخت» شد تاریخ این دانش سرای
و سکوت مؤمنین و متدینین و عدم اعتراض آنها بر این تعدی و تجاوز ظالمانه :
اعوذ بالله من النفاق و الغفلة و الخذلان

و مطلب دیگری که قابل احتمال است آنکه طرح مجتمع عالی عمارت بر تکلف
امیر شیخ حسن کوچک (دارا بودنش بر مسجد و مدرسه و خانقاه) از نقشه مجتمع
عمار تاج الدین خواجه علیشاه جیلانی اخذ شده باشد .
در کتاب تبریز و پیرامون نوشته :

مسجد استاد شاگرد: در محل دبیرستان ایران دخت کنونی، واقع در محله
میارمیار در باختر خیابان فردوسی سابقاً مسجدی بنام سلیمانیه بر جای بود که
در زمان هولاکو خان مغول بوسیله امیر حسن علاء الدین چوپانی بنا گشته بود که
تاریخ ساختمان آن به حدود سال ۱۳۴۱ م (۷۴۲ هـ) میرسد (۱).
نسبت بناء مسجد استاد شاگرد بزمان هولاکو خان که در سال ۶۶۲ هجری

فوت کرده و مسجد مزبور در عهد ایلخانان دستنشانده چوپانیان در سال ۷۴۱ هـ . شروع و در ۷۴۲ هجری با تمام رسیده است اشتباه است، بجهت اینکه هشتاد سال فاصله است مابین فوت هولاکو خان و تاریخ بناء مسجد مزبور که بدست شیخ حسن کوچک چوپانی بوده است .

مسجد جامع علیشاه در عهد ملک اشرف

در سال ۷۴۴ هـ - ۷۵۶ هـ . ق

بعد از قتل امیر شیخ حسن کوچک امیر چوپانی، سلیمان خان ایلخانی دستنشانده او اموال و خزاین بی شمار وی را میان امرا تقسیم کرد، و چون خود عرضه و کفایتی نداشت بقراباغ رفت، ملک اشرف پسر تیمورقش و برادر امیر شیخ حسن کوچک چوپانی که بامعیت عمویش امیر باغی بایستی پسر امیر چوپان در سال ۷۴۳ از برادرش روی گردان و در بغداد بامیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی پیوسته بودند، با اینکه باصناف الطاف اختصاص یافته بودند بجهت شایعه بی اساس مورد سوءظن گشته، از ترس گرفتاری، مصاحبت امیر شیخ حسن ایلکانی بزرگ را ترک کرده با هزار زحمت خود را به ابهر رسانیده در آن فواحی دست بقتل و غارت و تهب اموال زدند، غنیمت بینهایت گرفتند، و باصفهان شتافته از مملو آن ولایت باج فراوان دریافته و لشکری ساختند علم عزیمت بتسخیر شیراز افراختند، چون بیک منزل آن بلده رسیدند خبر واقعه امیر شیخ حسن کوچک چوپانی را شنیده بسرعت هر چه تمام تر عنان بجانب عراق عجم و آذربایجان بازگردانیده بعد از وصول بآن مملکت، سلیمان خان دستنشانده امیر شیخ حسن کوچک چوپانی بدیاربکر رفت .

و ملک اشرف بتبریز وارد شده و هر یکی از قوچ حسین پسر امیر شیخ

حسن چوپانی کوچک و یاغی بایستی و سایر امراء را بنحوی بعد از برخورد های خونین و غیر خونین بدیار عدم فرستاد ، و انوشیروان نامی را با سم انوشیروان عادل بخانی برداشت و مدت سیزده سال بظلم و بیدادی پرداخته دود از دودمانها بر آورد ، و ربع رشیدی را نشیمن خود ساخته و خندقی در گرد آن منزل حفر کرده فضیلی ساخت ، و حکم نمود که متوطنان تبریز از اکابر و اشراف تا کشاورزان و محترقان در آن مکان رحل اقامت انداخته هر کس تواند جهت خود عمارتی بسازد ، و هر کس استطاعت نداشته باشد در بقاع خیریه مقیم شود ، ازدحام خاص و عام در ربع رشیدی بمرتبه انجامید ، که زیاده بر آن نتوان بود ، چون خبر کثرت حیف و تعدی او بعرض جانی بیگ که در آن زمان پادشاه ازبکان بود رسید در سال ۷۵۸ هجری لشکر باذربایجان کشیده ، و این خبر در نزد ملکه اشرف بتحقیق انجامید ، از ربع رشیدی بیرون آمده در شب غازان نزول کرد ، و بر چهارصد قطار استر و هزار قطار شتر زر و جواهر و اجناس نفیسه بار کرده با خوانین بجانب خوی روان ساخت ، و خود با سپاه گران بجانب او جان بمقابله جانی بیگ عازم شد .

و چون امراء ملکه اشرف در او جان کثرت و عظمت عساکر جانی بیگ را مشاهده نمودند ، مجال توقف را محال دانسته هر طایفه بطرفی گریختند ، و خود ملکه اشرف بشنب غازان مراجعت کرده یکشب را در آنجا توقف نموده آنگاه از عقب خوانین و خزائن به خوی روان شد ، و امیر بیاض بحکم پادشاه ازبک جانی بیگ ، بتعقیب ملکه اشرف پرداخت در خوی او را اسیر کرده به تبریز آورد ، و مردم از بامها خاکستر بر سر آن بداختر میپاشیدند ، و دشنامها داده و امیر بیاض آن شب ملکه اشرف را ، در خانه مادر خواجه کجوجانی نگاهداشته ، روز دیگر باو جان برد ، و چون چشم جانی بیگ خان بروی افتاد ، پرسید که چرا این مملکت را ویران کردی ، جواب داد که نوکران بخلاف رضای من خرابی کرده اند .

و جانی بیگ خان از اوجان به هشرود رفته در آن موضع کشتی عمر
ملک اشرف بگرداب فنا افتاد، و سر او را بتبریز برده بر در مسجد مراغیان
آویختند.

آنکاه جانی بیگ خان با ده هزار کس سپاه بتبریز شتافته در دولتخانه نزول
فرمود، و صباح در مسجد خواجه علিশاه نماز بامداد بگذارد، و حکومت آن
مملکت را به پسر خود بیردی بیگ خان بازگذاشته علم مراجعت برافراشت،
و پسر ملک اشرف تیمورتاش و دخترش سلطان بخت را با خزائن همراه خویش برد.
(بیت)

دانی که چه کرد اشرف خر او مظلومه برد و جانی بیگ زر
و چون آن پادشاه عادل مسلمان سالماً و غانماً بدشت قبیچاق رسید بعد از اندک
زمانی متوجه فضای عالم قدس گردید و بیردی بیگ خان این خبر شنیده از
آذربایجان بمملکت آباء و اجداد خود نهضت کرد، و اخی جوق باستظهار توابع
ولواحق ملک اشرف بتبریز شتافته روی بضبط ولایت آورد و خواجه عمادالدین
کرمانی و امیرابوبکر بن خواجه علিশاه جیلانی را وزیر گردانید، و درافروختن
آتش ظلم و بیداد شیوه ناستوده ملک اشرف را بظهور رسانید (۱).

(۱) با تصرف و تلخیصی از حیب السیر ج ۳ ص ۲۳۳-۲۳۷

و تاریخ مغول ص ۳۶۳ - ۳۶۴

و روضة الصفا ج ۵ ص ۵۵۷ - ۵۶۹

و مجمل فصیحی ج ۲ ص ۶۷ - ۸۸

و مطلع معدن ص ۲۹۲ - ۲۹۳

سال ۷۵۸ هـ . ق

خوافی در مجمل فصیحی در وقایع ۷۵۸ هـ . نوشته :

آمدن جانی بیگ خان با لشکر بسیار تبریز و قتل ملک اشرف ، و تصرف خزاین و دفاين او که بظلم و زور و تعدی از مردم ممالک ستانده و فراهم آورده بود و در حق او گفته اند .

(بیت)

دیدي که چه کرد اشرف خر او مظلومه برد و جانی بیگ زر
و جانی بیگ خان پسر خود بیردی بیگ را بحکومت تبریز بگذاشت
مرض جانی بیگ خان بزمان مراجعت از تبریز (بروزکرد) و چون خبر مرض
پدر به بیردی بیگ خان رسید از تبریز مراجعت کرده در سراو به پدر خود
رسید و جانی بیگ خان انارالله برهانه بر حمت ایزدی پیوست و او پادشاه عادل
بناذل مسلمان نهاد بود ، و حکومت اخي جوق و استیلاء او بآذربایجان ، بعد از
مراجعت وی واقع شده وزارت دادن اخي جوق در آذربایجان بنخواجه عماد بن
محمود کرمانی (در همان سال واقع گردید) (۱) .

در دائرةالمعارف الاسلامیه آمده است :

و فی عام ۷۴۴ هـ (۱۳۴۴ م) قام اشرف خلیفه حسن کوچک و اخوه
بمبايعة انوشیروان الضعیف و ابعده الى سلطانیة بینما اقام هو فی تبریز حاکما
فعلیا و مد من نفوذه و سلطانه حتی فارس . و قد اثار ت اغتصاباته و قسوته
جانی بیگ خان زعیمة القبيلة الزرقاء (القفجاق الشرقيہ) فتدخل بدافع الانسانیة
وهزم اشرف عند خوی و مرند و علق رأسه علی باب احد مساجد تبریز عام

۷۵۶ هـ (۱۳۵۵ م) (۱).

ترجمه : و در ۷۴۴ هـ (۱۳۴۴ م) اشرف برادر و جانشین حسن کوچک با انوشیروان عادل ، ایلخانی ضعیف بیعت کرد و او را بسلطانیه فرستاد و خود در تبریز عملاً بحکومت پرداخته ، نفوذ و قدرت خود را تا فارس بسیط داد ، ستمگری و بی رحمی اشرف ، جانی بیگ خان رئیس قبیله زرقاء (قبچاق شرقی) را بر آن داشت که بنام دفاع از انسانیت در کلر تبریز مداخله کند . اشرف بین خوی و مرند شکست خورد و سرش بر در یکی از مساجد تبریز آویخته شد بسال ۷۵۶ هـ . (۱۳۵۵ م) .

از مسانید متقدمه استفاده میشود در ۷۵۸ هـ . مسجد جامع خواجه تاج الدین علیشاه در تبریز با وجود مسجد امیر شیخ حسن کوچک شهر مساجد شهر بوده که از برای اقامه نماز بامداد ، سلطان ازبک جانی بیگ انتخاب شده است ، و باز هم ظاهر آنست دولتخانه در آن اوان در مجاور جامع علیشاه بوده که جانی بیگ توانسته از آنجا با اقامه نماز صبح در مسجد جامع علیشاه حاضر بشود ، و گرنه بعید است عادتاً از دولتخانه واقع در محله ششکلان به اقامه نماز صبح در مسجد جامع علیشاه حاضر بشود ، و باز تصدی امیر ابوبکر پسر خواجه علیشاه جیلانی (بانی مسجد جامع خواجه علیشاه) از طرف اخی جوق بمقام وزارت کشف میکنند از محفوظ بودن اعتبار و حشمت خاندان تاج الدین خواجه علیشاه در آن زمان .

امیر شیخ حسن بزرگ که در ۷۴۰ هـ . اساس استقلال سلسله امرای ایلکانی (جلایر) را در بغداد ریخت در سال ۷۵۷ هـ . در بغداد وفات نمود، و پسرش سلطان اويس جانشین وی گشت، و جسد او را در نجف اشرف بخاک سپردند، و بعدها امیر قاسم پسر وی را نیز در پهلوی او دفن نمودند (۱).

در اول بهار ۷۵۹ هـ . سلطان اويس از بغداد بجانب تبریز عازم گشت، و اخي جوق تا کوه سنتای بمقابله وی رفته جنگی عظیم کردند، اخي جوق فرار کرده به تبریز آمد، ظلم و تعدی را از حد گذراند، ناگاه سلطان اويس در تعقیب وی رسیده و اخي جوق بر طرف نخبوان گریخت، و سلطان در عمارت رشیدی نزول فرمود، اخي جوق پس از تدارك لازم عزم تبریز کرده و سلطان (اويس) امیر علی پیلتن را به استقبال فرستاده بعد از جنگ امیر علی پیلتن منهزم شده، و چون خبر شکست به سلطان رسید در میان زمستان بجهت متفرق بودن لشکر توقف را مصلحت ندیده عزیمت بغداد نمود، و اخي جوق جمعی را در تعقیب وی تا مراغه فرستاده کسی را نیافتند، و سلطان اويس به زحمت تمام از عقبه سنتای گذشت، و اخي جوق در تبریز ظلمی چند کرده لشکری مرتب ساخته قصد غارت کردستان کرد، و کردها اتفاق نمودند اخي جوق را مطلوب حاصل نشد (۲).

(۱) روضة الصفا ج ۵ ص ۵۷۴

و حبيب السیر ج ۳ ص ۲۳۸ - ۲۳۹

(۲) ملخصی از مطلع سعدین - مجمع بحرین ج ۱ ص ۲۹۳ - ۲۹۴

و روضة الصفا ج ۵ ص ۵۷۰ - ۵۷۱

و حبيب السیر ج ۳ ص ۲۳۹ - ۲۰

و تاریخ مغول ص ۴۵۵

خوافی در وقایع سال ۷۵۹ هـ. نوشته :

حرب اخی جوق با سلطان اویس در کوه سنتای در ایوب انصاری (یعنی در جوار مزار ایوب انصاری) و فرار اخی جوق و آمدن وی بتبریز و متعاقب وی لشکر سلطان اویس رسید، و اخی جوق و اشریان بنخجوان گریختند، و سلطان اویس بتبریز آمده و سلطنت او هفده سال بود (هفده سال سلطنت مستقل حسن بزرگ بود، اما سلطنت سلطان اویس تقریباً از ۷۵۷ هـ. تا ۷۷۶ هـ. بوده که تقریباً نوزده سال میشود).

(وهو سلطان اویس بن شیخ حسن بن حسین بن اقبوقابن ایلکانی نویان) امرای اشرافی بر سلطان اویس غدر کردند و چون سلطان اویس معلوم کرد (نوطه امرا را) ثامن عشرین رمضان، چهل و هفت نفر امیر را بقتل رسانید، و باقی اشریان چون این خبر بشنیدند باخی جوق پیوستند و به قریب باغ اران رفتند، و سلطان اویس عازم بغداد شد (۱).

در ۷۵۹ هـ. سمرقندی در مطلع سعدین و مجمع بحرین نوشته :

(به امیر مبارزالدین) خبر آمد که پادشاه جانی بیگ و پسرش (از تبریز) معاونت نموده پادشاه فوت شد و پسرش بپردی بیگ خویشان را بقتل آورده در آن الوس بلقاء است (یعنی آشوب و اغتشاش) و اویس به تبریز آمده باز عازم بغداد شد.

امیر مبارزالدین محمد ده هزار سوار از لشکر فارس و عراق و دو هزار از لرستان و احشام اختیار کرده همچون برق متوجه تبریز گشت، و از جردبادقان (گلپایگان) گذشته به هر شهر و ولایت که میرسید گردن کشان اطاعت نموده به لشکر

مظفر ملحق میشدند ، اخی جوق خبر یافته و لشکر مرمت ساخته چون مبارزی از سلطانیه گذشت ، اخی جوق با سی هزار سوار و پیاده استقبال نمود و در میانه هر دو لشکر بهم رسیدند از قضا تیری بر علمدار اخی جوق آمده هلاک شد ، و علم خسبید تبریزیها گریختند و شیرازیها غالب آمدند و سرداران اخی جوق بعضی کشته و جمعی گرفتار شدند و جناب مبارزی به تبریز رفته ، اکابر و اشراف و محترفه واصناف استقبال نموده شرایط نثار و پیشکش به جای آوردند ، و روز جمعه اول خود به بسالای منبر رفت و خطبه خوانده دعای خلیفه گفت و امامت کرد ، و چند روز بود ناگاه خبر آمد که سلطان اویس از بغداد میآید ، و امیر مبارزالدین را منجمان گفته بودند که ترا از جوانی ترك چهره بلند بالا ملالت عظیم رسد ، و او این صفات را حلیه اویس دانسته ، به غایت متوهم شد فی الجمله از تبریز نهضت فرموده ، تا اصفهان جائی توقف ننموده ، و میگفت در عراق (عجم) لشکر سنگین مرتب ساخته باز آییم (۱) .

خوافی (۲) و خواند امیر (۳) و میر خواند (۴) آمدن مبارزالدین محمد

آل مظفر را به تبریز در سال ۷۶۰ هـ ضبط کرده اند .

(۱) مطلع سعدین و مجمع بحرین ج ۱ ص ۲۹۷-۳۰۰

(۲) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۹۲

(۳) حیب السیر ج ۳ ص ۲۲۰

(۴) روضة الصفا ج ۵ ص ۵۴۱

اقامه نماز جمعه در مسجد جامع علیشاه

آنچه از قرائن ظاهر میشود امیر مبارزالدین محمد آل مظفر مسجد جامعی که در آن نماز جمعه اقامه کرده و خلیفه را معرفی و خطبه باسم او خوانده ، همان جامع علیشاه بوده خصوصاً با ملاحظه اقامه نماز بامداد توسط جانی بیگ بهنگام توقف خود در آنجا و خلیفه‌ای که مبارزالدین باسم او خطبه خواند ، ابوبکر المعتض بالله معتصمی بود، که در مصر خود را جانشین خلفای عباسی معرفی میکرد، و مبارزالدین در ضمن محاصره اصفهان در سال ۷۵۵ هـ . بفرستاده وی بیعت کرد ، و طریقی را که شیخ ابواسحاق اینجو قبل از او در این مرحله پذیرفته بود، قبول نمود و در خطبه و سکه نام خلیفه را مذکور داشت ، و علمای عراق و فارس و یزد را نیز در این بیعت آورد (۱)



بخش پنجم

مسجد جامع
تاج الدین علیشاه در دوره
جلایریان

مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه در دورهٔ جلایریان

در سال ۷۶۰ هـ. سلطان اويس باردیگر بر تبریز استیلاء یافت، و از این تاریخ دیگر آذربایجان و ایران و موقان ضمیمه ممالک امرای جلایر گردید و حدود قلمرو ایشان از طرف مشرق تا سلطانیه و کنار دریای خزر بسط یافت (۱).

خوانند امیر نوشته :

در بهار سنهٔ ستین و سبعمائهٔ امیر مبارزالدین محمد مظفر از شیراز لشکر به تبریز کشیده اخی جوق را بگریزانید، مقارن آن حال خبر توجه سلطان اويس را شنید بمملکت خود باز گردید، و سلطان به تبریز درآمده خواجه شیخ کجج را بیمن مقدم شریف مشرف ساخت، و اخی جوق، با جوقی از اهل فساد، پناه بصدرالدین قیانی که پدر خوانده او بود برد، و سلطان اويس ایلچیان بقیان فرستاده، او را بمواطف خویش امیدوار ساخت، تا بملازمت مبادرت نمود، و چون روز چند در ظل عنایت سلطانی آسود، باتفاق علی پیلتن و جلال‌الدین قزوینی قصد غدر کرده، خواجه شیخ (کججی) پادشاه را از آن حال واقف گردانید، و شهنه قهر، آن هر سه متفق را برخاک هلاک انداخت (۲).

(۱) تاریخ مفول ص ۲۵۷

(۲) حبیب‌السیر ج ۳ ص ۲۴۰

خوافی در حوادث ۷۶۰ هـ نوشته :

سلطان اویس از بغداد بحرب امیر مبارزین محمد آمد، و وی پیش از ملاقات با او مراجعت نمود و اخی جوق بصلح پیش سلطان اویس آمدند، انعامات و تشریفات یافتند، اخی جوق و علی پیلتن به سلطان اویس غدیری کردند، و خواجه شیخ کججی از این واقعه خبردار شد، و سلطان اویس را بیاگاهانید، (و باین سبب) اخی جوق و علی پیلتن و جلال الدین قزوینی و جمعی که در آن (غدر) اتفاق کرده بودند به قتل رسیدند (۱).

خواند امیر نوشته :

تبریز از ۷۶۰ هـ تا ۷۷۶ هـ پایتخت بیلاقی سلطان اویس ایلکاتی بود و او در اواخر ربیع الثانی ۷۷۶ از دنیا رفت (۲).

قزوینی در جهان آرا نوشته :

شیخ اویس بن شیخ حسن بعد از پدر بسلطنت نشست، و آذربایجان و عراق را نیز در ضبط آورد، و ملجاء سلاطین ایران گردید، و خواجه سلیمان مداح خاندان ایشان است، آخر در جمعه بیست و هفتم ربیع الآخر او را در تبریز صداعی عارض شده در سه شنبه دوم جمادی الاولی سنه ست و سبعین و سبعمائة ۷۷۶ وفات کرد، گویند سه ماه پیش از آن، مرگه خود را گمان برده کفن و تابوت ترتیب

(۱) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۹۲ با تصرف مختصری

(۲) ملخص از حبیب السیر ج ۳ ص ۲۴۰

داده بود (۱).

خوافی در وقایع ۷۷۶ هـ . مینویسد :

وفات سلطان اویس بن امیر شیخ حسن الجتای بیغداد در دوم جمادی الاولی و او پیش از وفات خود بخواب دید که او را گفتند که رد مظالم کن ، که بعد از چهل روز وفات تست ، و او نیز به منبر رفت و از مردم بحلی خواست ورد مظالم کرد .

خواجه سلیمان ساوجی در این باره چنین سروده :

وفات شهنشاه سلطان بوقت سحر بود و تاریخ نیز

قتل امیر شیخ حسن بن سلطان اویس هم در شب وفات سلطان اویس (بود) سلطان اویس را در پیران شروان و شیخ حسن را در عمارت دمشقیه دفن کردند (۲). از وقایع و حوادثی که در عهد سلطان اویس در آذربایجان اتفاق افتاده در سال ۷۶۱ هـ . وبا و طاعون بود که سلطان اویس احتراز نموده بقرباغ اران بقشلاق رفت (۳).

در ۷۷۱ هـ . وبای در تبریز واقع شد که سیصد هزار آدمی بهلاک آمدند (۴).

(۳) تاریخ جهان آرا ص ۲۱۶

(۲) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۰۸

بغداد غلط است مضافاً بر اینکه همه مورخان محل وفات سلطان اویس را تبریز نوشته اند و خود خوافی هم محل دفن سلطان اویس را پیران شروان معرفی کردند که فعلاً در اصطلاح محلی پنه شلوار گفته میشود ، و در اصطلاح اهل علم شادآباد مشایخ و قبر ایشان فعلاً هم در آنجا هست و کتیبه دارد و بعید است که جسد ایشان را از بغداد به شاد باد نقل بنمایند .

(۳-۲) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۹۳ - ص ۱۰۳-۱۰۴

و خواند امیر نوشته :

در سنه احدى و سبعين و سبعمائة در تبریز وبای صعب دست داد و قریب سیصد هزار کس بر خاک هلاکت افتاد و در ۷۷۲ هـ. در تبریز سیلی آمد که بیشتر عمارات تبریز خراب شد (۱).

و در مرات البلدان ناصری نوشته :

حکمرانی شیخ اویس نوزده سال بود ، در هفتصد و هفتاد و شش انتقال نمود گویند ، در هفتصد و هفتاد و یک در تبریز وبای سخت شد و قریب سیصد هزار کس را بکشت ولی تبریز چنان معمور بود که بعد از رفع غایله مطلقا معلوم نبود که از جمعیت تبریز چیزی کم شده (۲).

از امیر شیخ حسن بزرگ ایلکانی در تبریز مورخان و جهانگردان (بخلاف رقیب او امیر شیخ حسن چوپانی) بناء خیریه از مسجد و مدرسه و خانقاه یا بناء دولتی یادی نکرده اند، ولی از وی بناء عمارتی باسم دولتخانه که دارای بیست هزار اطاق و دستگاهاى مجزا و مستقل بوده یاد آوری کرده اند :

کلاویخو جهانگرد معروف اسپانیای که در زمان تیمور گنگانی ۸۰۶ هـ. بتبریز آمده در وصف آن عمارت مینویسد :

از این گونه ساختمانها ، کاخ بزرگی را دیدم که در پیرامون آن دیواری کشیده شده بود نقشه این کاخ بسیار زیبا بود ، و در آن بیست هزار اطاق و

(۱) حبیب السیر ج ۳ ص ۲۴۱

(۲) مرات البلدان ص ۳۹۸

دستگاههای مجزا و مستقل دیده میشد ، معلوم شد که این کاخ بزرگ را پادشاهی ساخته است بنام سلطان اویس وی این کاخ را بامصرف کردن همه موجودی خزانه خویش که سلطان مصر در اولین سال سلطنت وی بعنوان خراج پرداخته بود ، بساخت ، این محل اکنون بنام دولتخانه معروف است که همچنین میشود (خانه اقبال) قسمت اعظم این کاخ عظیم هنوز استوار و پابرجا است و باید آرزو کرد که همه این گونه ساختمانهای تبریز بهمان حال آغاز ساختمان بمانند ، اما متأسفانه بسیاری از آنها را اخیراً به فرمان میرانشاه همان شاهزاده‌ای که پسر ارشد تیمور است ویران ساخته‌اند (۱) .

این دولتخانه منسوب بسطان اویس باید غیر از آن دولتخانه باشد که جانی بیگ در ۷۵۸ هـ . در آن نزول فرمود (قبلاً از ورود جانی بیگ خان بدولتخانه و رفتن ایشان باقامه نماز بامداد بمسجد جامع علیشاه یادآوری شد) و نماز صبح را در مسجد جامع علیشاه اقامه کرد باعتبار اینکه سلطان اویس تبریز را ۷۶۰ هـ . تسخیر و از برای پایتخت ییلاقی خود انتخاب کرده طبعاً دولتخانه او هم باید بعد از سال ۷۶۰ هـ . ساخته بشود .

دولتخانه سابق که قبل از آغاز سلطنت سلطان اویس بود و قبلاً به آن اشاره شد باید در تزدیکیهای مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه بوده باشد ، اما دولتخانه‌ای که سلطان اویس ساخت در کدام محله‌ای از محله‌های تبریز بوده است ، بعضی نویسندگان گفته‌اند در محله ششگلان تبریز بوده .

کربلائی در روضات الجنان در تعیین محل مرقد و مزار بابا عبدالرحمن مجذوب آورده :

در محله ششکلان موضعی است مشهور به دولتخانه کهنه آنجا مدفون است، گوید سلاطین که پیش از جهانشاه پادشاه بوده اند آنجا متراک داشته اند، جهانشاه دولتخانه را اینجا آورده این باغی بود موسوم به صاحب آباد منسوب به صاحب سعید شهید خواجه شمس الدین جوینی صاحب دیوان ممالک بابا چون به تبریز تشریف آورده در زمان سلطان حسن پادشاه، دولتخانه کهنه را بمشارالیه تفویض فرموده اند (۱).

و از آثار سلطان اویس در تبریز مدرسه ای بوده است که بایشان نسبت داده و مدرسه اویس مینامیدند.

ملاحصری در بیان پادشاهانی که قبرایشان در دارالسلطنه تبریز است نوشته: مزار پادشاه عادل سلطان اویس مشهور بشیخ اویس در قریه شادآباد است وصیت نموده که وی را در زیر پای بابا احمد شادآبادی دفن نمایند چنان نموده اند، اگرچه اعتقاد بعضی اصحاب سیر آنست که قبر شیخ حسن ایلکانی در شادآباد است و قبر سلطان اویس در چهار منار در عقب مدرسه اش واقع شده که خود ساخته (ولی واقع) عکس اینست زیرا راقم حروف مکرر بقریه شادآباد رفته و از مردم آنجا معلوم نموده و لوح مزارش را خوانده تاریخ وفاتش بر لوح مزارش منقوش است در جمادی الاولی سنه ست و سبعین و سبعمائة واقع شده است (۲).

محمد لطفه الطباطبائی در ضمن بیان مساجد و مدارس که در تبریز اخیر تبریز خراب شده اند، اول از همه آنها از مدرسه سلطان اویس در محله چهارمنار

(۱) روضات الجنان ج ۱ ص ۴۷۰

(۲) روضه اطهار طبع حجری - غیر مرقم

را اسم میبرد (۱) .

و باز هم الطباطبائی در تاریخ اولاد اطهار در بیان مقابر پادشاهانی که مقابر آنها در دارالسلطنة تبریز واقع شده نوشته است :

و مزار پادشاه عادل سلطان اويس مشهور بشیخ اويس در محله چهارمنار در عقب مدرسه اش واقع شده اگرچه مشهور است قبر وی در قریه شادآباد است لکن اصح آن است که در عقب مدرسه ای که خود ساخته در گنبد عالی مدفون است (۲). سلطان حسین (۷۷۶ هـ - ۷۸۴ هـ) در شب فوت سلطان اويس امراء و ارکان دولت وی پس از شور پسر بزرگ او حسن را کشتند ، و پسر کوچک اش حسین را بتخت سلطنت نشاندند ، و سلطان حسین پرتو اهتمام بر انتظام امور مملکت انداخته مناصب امراء و ارکان دولت را بدستور زمان پدر مقرر ساخت ، و در اوایل بهار ۷۷۷ هـ . سنه سبع و سبعین و سبعمائه رایت ظفر پیکر بقصد بیرام خواجه و برادرزاده او قرامحمد ترکمان پدر قرايوسف که بعد از فوت سلطان اويس دم از عصیان میزدند برافراخت .

و بعضی از قلاع که در تصرف ایشان بود فتح فرموده آخر ، الامر بصلح انجامید و امراء ترکمان بر رسم پیشکش هر ساله بیست هزار گوسفند قبول نموده سلطان بازگردید (۳) .

دومین دشمن سلطان حسین ، شاه محمود مظفری داماد سلطان اويس بود ، وی بعنوان اینکه با سلطان اويس بر سر تصرف ایالات سهم و شریک بوده است از

(۱) تاریخ اولاد اطهار ص ۱۴۱ طبع حجری

(۲) تاریخ اولاد اطهار ص ۱۴۳ طبع حجری

(۳) روضة الصفا ج ۵ ص ۵۷۹ و حبيب السیر ص ۲۴۳

اصفهان بطرف تبریز ، لشکر کشید ولی در بین راه در گلپایگان به بیماری سختی دچار شد درگذشت (۱) .

و در همین سال شاه شجاع بن امیر محمد مظفر با لشکر ظفر اثر بصوب آذربایجان شتافت و سلطان حسین او را استقبال نموده ، بعد از وقوع قتال، عنان بوادی انهزام تافت ، و شاه شجاع در تبریز چون چهار ماه بعیش و نشاط بگذرانید ، خبر مخالفت شاه یحیی را شنیده عازم شیراز گردیده لاجرم باردیگر سلطان حسین از بغداد روی بتبریز نهاد و برمسند سلطنت متمکن گشته (۲) .

سلطان حسین با آل مظفر و ترکمان قره قویونلو بنزاع پرداخت و این ترکمانان در آن ایام بر ارمنیه و نواحی جنوبی دریاچه وان مسلط گردیده بودند و در ۷۷۹ هـ . با سلطان حسین در اتحاد داخل شدند (۳) .

قتل سلطان حسین بردست برادر دیگرش سلطان احمد در شهر صفر سنه اربع و ثمانین و سبعمائة بوقوع انجامید و سلطان حسین در عمارت دمشقیه مدفون گردید (۴) .

میرخواند در روضة الصفا نوشته :

در سال ۷۸۴ هـ . سلطان احمد با لشکر فتنه انگیز بتبریز آمد و چون سلطان حسین مجال مقاومت نداشت در گوشه متحصن شد ، سلطان احمد در دولتخانه بجای برادر برمسند سلطنت بنشست و در مقام تفتیش و تفحص برادر آمد ،

(۱) ذیل جامع التواریخ رشیدی ص ۱۹۸

(۲) حبیب السیر ج ۳ ص ۱۴۳

(۳) طبقات سلاطین اسلام ص ۲۱۹

(۴) حبیب السیر ج ۳ ص ۲۴۳

و در همان شب سلطان حسین را بدست آورد و شرم و آزریم بیکسو نهاده برادر را بدرجه شهادت رسانید (۱).

سلطان احمد : در ۷۸۴ هـ پس از برادر بر تخت نشست، هرچند شاعر و فاضل بود، و مستعد بود، خواجه عبدالقادر را بزبان لجزاز یار عزیز میخواند اما بغایت سفاهت و ناعتماد بود، در زمان او لشکر تقتمش خان در سنه سبع و ثمانین و سبعمائه ۷۸۷ هـ از راه دربند شروان به تبریز آمده، قتل و غلب و اسر کردند، چنانچه کلمه (نازنین تبریز) تاریخ آن واقعه شنیعه است، سالها از دست امیر تیمور در اطراف روم و شام سرگردان بود، بعد از او مجدداً به سلطنت نشست، خرایوسف ترکمان که نوکر و شوکر نزاده ایشان است، قصد وی کرده، بینهما در حوالی شنب غازان تبریز قتال واقع شد لشکرش شکست یافت و بیای غریخت آخر بدست افتاد، در شب شنبه بیستم ربیع الآخر سنه ثلاث عشر و ثمانمائة ۸۱۳ هـ کشته گشت، و در دمشقیه تبریز در پهلوی برادر مدفون شد (۲).

در طبقات سلاطین اسلام آمده:

چون حسین در ۷۸۴ هـ (۱۳۸۲ م) کشته شد ممالک او بین دو برادرش (بعد از پر خوردهای متعدد) تقسیم گردید، باین ترتیب که آذربایجان و عراق نصیب سلطان احمد، و قسمتی از کردستان (فقط یکسال) سهم بایزید شد، در موقع استیلای امیر تیمور و تسخیر ایران شمالی و ارمنستان در سالهای ۷۸۶ هـ - ۷۸۸ هـ (۱۳۸۴ م - ۱۳۸۷ م) (و) بغداد و الجزیره و دیاربکر و وان، در سال ۷۹۶ هـ (۱۳۹۳ م)

(۱) روضة الصفا ج ۵ ص ۵۸۷

(۲) تاریخ جهان آرا ص ۲۱۶

سلطان احمد بمصر گریخت و سلطان برقوق نیز ملوک ممالیک آنجا پناه جست، و بنگاه آن سلطان پس از مراجعت امیر تیمور هر بغداد استیلاء یافت... از این تاریخ تا فوت امیر تیمور ۸۰۷ هـ (۱۴۰۴ م) ایام عمر سلطان احمد بتصرف و از دست دادن ممالک اجدادی او گذشته، و يك بار نیز در ۸۰۸ هـ در بغداد بتخت نشسته است ولی نزاع او با قرايوسف تركمان و هجوم او باذربایجان و منتهی شدن آن بشکست و مرگ او در سال ۸۱۳ هـ (۱۴۲۰ م) دوره حیات او را خاتمه بخشیده است (۱).

در عهد سلطان احمد در ۷۸۷ هـ لشکر توقمیش خان قبیچاق تبریز را مورد قتل و اسیر و نهب قرار داد.

میر خواند مینویسد :

لشکریان توقمیش (۲) خان پیوسته پیش سلطان احمد میآمدند و در آن اوان که حضرت صاحبقران (تیمور گزگانی) در آسترآباد استیلاء یافت، قیشلاق در ری فرمود قاضی سرای (شهر دشت قبیچاق) بر رسالت از نزد توقمیش خان پیش سلطان احمد میآید چون خدمتش بدر بند بادکوبه رسیده احوال معلوم فرمود (یعنی بوضع متوجه شد از استیلاء امیر تیمور به بعضی مناطق ایران و گذاشتن سلطان احمد امیر ولی را در آذربایجان از جانب خود و عزیمت اش بغداد) شخص را نزد خان فرستاد، و شرح فرار امیر ولی و تسخیر آسترآباد، و قشلاق ری باز نمود، و عرضه داشت که عرصه خالیست، و محافظت الوس بر خان واجب و

(۱) طبقات سلاطین اسلام ص ۲۱۹-۲۲۰

(۲) (توغتمش) باغین (توقمیش) باغاف (توختمش) باخا در کتب تاریخ ضبط شده

و در بعضی دیگر از کتب «دقلق» و «تقی» هم آمده است

لازم، توقمیش خان بکاء اعلان و بخش خواجه را با پنجاه هزار سوار بدربند فرستاد تا آنجا مقیم شوند، وقاضی بیغداد رفته اداء رسالت نمود بجهت بعضی حرکات (ناشایسته سلطان احمد که ذکرش خوب نیست) ... قاضی منفعل مراجعت نمود. اینصورت را ماده مخالفت ساخته، بعرض توقمیش خان رسانید و حکم شد که امراء و لشکریان که بدربند مقیم بودند سلطان احمد را بچنگ آوردند، و ایشان متوجه آذربایجان گشته امیرولی بگریخت و تبریزیان شهر را محکم کرده جهت محافظت اهل عیال خود یکهفته بچنگ وجدال اشتغال نمودند، و آخر امر کفار غالب آمده از قتل و نهب و سبی آنچه ممکن بود بتقدیم رسانیدند و آتش در محراب و منبرزده و مساجد و مدارس را طویله ساختند و هم در آن زمستان بولایت خویش بازگشتند.

نهب تبریز و قتل و غارت او بود تاریخ نازنین تبریز (۱)

عبدالرزاق سمرقندی مینویسد :

در سال هفتصد و هشتاد و هفت، سلطان احمد ایلکائی در تبریز بیمار و در بستر ناتوانی افتاد چنانکه مرفوع الطبع گشت، اطباء به معالجه پرداختند بهبودی یافت، و برای رفع ضعف که بر مزاجش استیلاء یافته بود، هوای بغداد را مناسب دیدند، سلطان امیرولی را، به حکومت تبریز منصوب ساخته، عازم بغداد شد، چون لشکر توقمیش خان از راه دربند شروان به تبریز رسید، امیرتاب مقاومت نیاورده فرار نمود، تبریزیان به استحکام قلعه تبریز پرداخته، به جنگ برخاستند لشکریان توقمیش خان به حيله و کثرت عدت غالب و وارد شهر شدند، و از قتل

و نهب و بی‌ناموسی هیچ فروگذاری نکردند، قندیل‌های مساجد شکسته و محراب‌ها انداختند و منبرها سوختند، مدارس رباط‌الخیل بود، و درس و تلاوت، کلام‌اللیل به جای دعا و درود، سرود می‌گفتند، و در زیر و بم مینواختند، نه از خدای ترس و نه از خلق حجاب و آزر.

(بیت)

کلاب دماء المسلمین شرایهم ولحم البرایا تأکلون تنقلا
شیاطین تؤذون الخلائق رغبة عفاریت تسفکن الدماء تطاولا

و هر چه سالها از اموال و نفایس درچنان شهری جمع شده بود، به غارات و تاراج رفته، و اسیر و برده گرفته، هم در زمستان مراجعت نمودند، و در تاربخ آن گفته‌اند:

(بیت)

ماه ذی قعدة از قضا که نبود هیچ‌کس را از او مجال گریز
از ملاعین عساکر دغ-دغ همه بی‌رحم و مفسد و خون‌ریز
نهب تبریز و قتل و غارت او بود تاربخ (نازین تبریز) (۱)

غیب‌الله بن معروف در واقعه لشکر توقتمش در تبریز که خودش حاضر آن واقعه هائله بوده رساله‌ای مستقل بنام رسالة فی الواقعة الکبری فی تبریز (یا نقشة المصدور تبریز) تألیف نموده و در آن رساله مینویسد:

در اوایل ذی‌القعدة سنهٔ سبع و ثمانین و سبعمائه خبر رسید، که فوجی از ترکان بی‌باک از آب‌کر عبور کردند، و دست تعدی به تاراج و غارات برگشادند و استفتاح به تاخت‌وش می‌کنند، (یعنی بعوض بسمله در شروع بکار بنام تاخت‌وش

(۱) مطلع سعدین نسخه خطی نقل از تکمله و استدارک روضات الجنان

میکویند) و خود را بدو منسوب میگردانند ... و امیر غیاث الدین ولی ماوندستانی در تبریز خروج کرده بود، و سلطنت و مملکت ایران زمین را مطمح نظر گردانید، چون او از این حاکم واقف شد، عیون و جواسیس متوجه گردانید، و احوال ایشان تفحصی کرد، چون از کثرت و ازدحام ایشان خبر یافت، عزیمت خروج کرد و با اهل شهر چنین گفت، که جمعی متوجه شده اند و حقیقت حال ایشان معلوم نیست و من بیرون میروم، تا بعد از تفحص و تحقیق، تدبیر ایشان بیندیشیم، شما را آن وظیفه احتیاط غافل نشاید بود، و با اهل و عیال متوجه او جان شد، چون آن طایفه نزدیک رسید، نواب و متعمدان خود را با تحف و هدایا لایقه به استقبال ایشان فرستاد، و قرع باب مصالحت کرد، حسن تلقی در آن مرعی داشتند، و چون او را امان دادند، با امرا و متقدمان ملاقات کرد، و مناسب هر یک از ثوب و کمر واسب ... به تقدیم رسانید، و بر قول ایشان واثق گشت و به شهر مراجعت کرد، و در ربع رشیدی که منزل او بود نزول کرد، و اهل شهر را هنوز بر گمراهی احوال ایشان اطلاعی نبود، تا مقدمه ایشان به آب قاضی نزول کرد، و از آنجا ایلچی به نزد شیخ کمال الدین خجندی (۱) فرستادند، و اهالی شهر را طلب داشتند، ایلچی چنین تفریر کرد:

این طایفه را سلطان تختی فرستاد، تا ضیط و نسق این مملکت بر قانون معدلت بجای آرند، و جهت ناموس سلطنت تغییر سکه و خطبه کنند، و متوجه بغداد شوند، و زیادت از این توقعی نیست، اهالی تبریز چون مردم عاقل و دور بین بودند و بر مقتضای (اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله) ضمیر ایشان برخواندند، و خدعه و فریب ایشان فهم کردند، علی الفور به شهر مراجعت کردند.

(۱) شیخ کمال الدین خجندی باعتبار هم محلی بودند یا آنها سایقه آشنای داشته.

و به حکم (الغریق یتعلق بكل حشیش).

جهت محافظت نفس و مال و اهل حصون و عقود بساختند، و در و دیوار محلات و بیوتات محکم کردند، القصه در ثالث عشرین ذی القعدة السنة (۷۸۷) قریب نود هزار اتراک کافر و ظالم در اطراف و جوانب شهر ریختند آن ملاعین کفار اولاً از دروازه مهادهمین و ویجویه مدخل ساختند، و محله به محله و سرای بسرای میگرفتند تا تمامیت شهر مسلم شد، آن ملاعین کفار و فساق و فجّار اولاً دست تعدی به غارات و تاراج برگشادند تا هر چه بر روی زمین بود از نقود و اجناس و ملبوسات و مفروشات و مأکولات و مرکوبات به تمامی استیفاء نمودند، و بعد از آن توجه حفریوت و قلع دفاین کردند تا هر چه مخبیات و مخفیات بود به ظاهر آوردند، بعد از آن قصد عورات و ذراری غلمان و جواری اهل اسلام کردند، تا قریب پنجاه هزار موحدان دیندار اسیر قید کفار گشتند، و دختران جمیله از جانب مادران و زنان عفیفه از کنار شوهران میکشیدند، و چندان که جزع و قریاد میکردند، و سر مبارک در پای نامبارک کفار مینهادند، قطعاً ابقا و محابا نمیکردند، آن ظلمه کفار پس از تهب و غارت مالها و سبی عورات بنیاد مصادرات نهادند، و مؤمنان موحد را شکنجه میکردند، و به مقتضای (آخر الدواء الکی) به آتش میگذرانیدند، تا بقیه که از نظر نامبارک ایشان مخفی مانده بود، به دست خود بدیشان میدادند.

و چون اهل اسلام از خوف شکنجه و عذاب و عقوبت به روز در مساکن خود قرار نداشتند، در نیمه شب به مسجد جامع و سایر مساجد و مجامع جمع میشدند، و در وقت آنکه طلیعه صبح صادق آشکارا میشد، و مقدمة الجیش سلطان نيمروز از جانب شرق هویدا میگشت، آن ملاعین با شور و شر کأمثال النمل والذر در مساجد و مجامع میریختند، و عقوبت و عذاب اهل اسلام استیناف میکردند،

و هريك را به تجديد مي‌جستند ، و آنچه مي‌ديدند ميستدند ، و زيادت ميطلبيدند ، و خمر ميآشاميدند و منبرها ميكوفتند و قناديل ميشكستند ، و مصاحف پاره ميكردند و اوراق در پاي ميانداختند و چنين استماع افتاد كه بعضي از آن ملاعين كفار مصاحف ميسوزايندند ، و چون طائفه درآمدندي و هر چه ممكن بودي از ايشان صادر شدي و برقتندي ، علي‌الفور طايفه ديگر درآمدندي ، و قتل و نهب و اسر و عذاب و عقوبت از سر گرفتندي براي نسق مؤمنين بيچاره معذب بودندي تا آسمان كله خورشيد از سر برداشتي آن ملاعين از مساكين و موافين مسلمانان خروج كردندي ، و از شهر بيرون رفتندي ، هريك قصد خانه خود كردندي يكي زار و گريان كه واخان و مان - يكي نوحه گويان كه رسواييا - بدين صفت گريان و تالان به خانه‌هاي خراب رسيدندي ، هر روز به تجديد خانه‌ها درهم شكافته بودندي ، و هر جا كه مظهر يك دينار ياقوت بودي برده بودندي ، تعزيت و فرياد از سر گرفتندي ، تا نصفى از شب بگذشتي ، آنچه از كفار مانده بودي فطيري و مرقى ساختندي ، و چون سدي رمقى حاصل شدي ، باز عزم مساجد كردندي ، و چون شب به آخر رسيدى ، هريك به زبان حال گفتي :

(بيت)

كاي شب اگرت هزار كار است مرو وي صبح اگرت هزار شاديست مخند
و چون صبح طلوع كردى آن ملاعين مخاذيل درآمدندي و قتل و نهب و سبي و تخريب مساجد و تبير و احراق مصاحف علي ماكان مقرر بودي شبي
آن ملاعين به صحرا نرفتند ، و در شهر بازماندند ، اين فقير حقير را مقيد كرده به مسجد جامع بردند ، چون از در مسجد درآمدم مسجد را ديدم كه از شعله آشتها كه افروخته بودند ، چون روز روشن شده بود ، مسلمانان بدان آتش ميگردايندند ، و شكنجه ميكردند ، كاسات خمر دابر بود و زنا و انواع فسوق

شایع، منبرهای میکوفتند، و دار بزینهای شکستند، و میسوزانیدند و چهار پایان در مساجد جل کشیده بودند، و به اطراف راهها گشوده سواره میآمدند و میرفتند، و هر ملعونی جوقی از عورات و اطفال اسیر کرده و در گوشه باز داشته بودند، و نوکران به اطراف فرستاده تا به چراغ و مشعل در گلخنها و خرابها میرفتند و مسلمانان را از سوراخها بیرون میکشیدند و عذاب و عقوبت میکردند (۱).

مسجد جامع تاجالدین علیشاه در تهاجم قبیچاق

احتمال قوی هست که دست تخریب لشکر قبیچاق بمسجد جامع علیشاه هم رسیده باشد.

اولاً باعتبار اینکه مؤلف رساله مینویسد: مساجد و جوامع را آنها تخریب میکردند، مسجد جامع علیشاه معلوم نیست، از این تخریب مستثنی و مصون باشد.

و ثانیاً محل ورود آنها ابتداء بشهر، از دروازه مهادمهین و وجوبه بوده است پس لامحاله مسجد اول که آنها با آن برخورد میکردند مسجد جامع علیشاه باید باشد بجهت آنکه قبلاً معلوم شد که محل مسجد جامع علیشاه در خارج محله مهادمهین بود.

و ثالثاً مسجدی که آنها از برای خود مقر قرار داده بوده اند مسجد جامع بوده است و در آن اوان مسجد جامع معروف، مسجد جامع علیشاه بود که جانی بیگ، سلطان ازبیک نماز صبح را در آن اقامه کرد، و مبارزالدین

محمد آل مظفر هم در آنجا نماز جمعه اقامه کرد و خطبه خواند .

مجمع خیریه خواجه تاج الدین علیشاه از مدرسه و خانقاه و مسجد جامع مضاف بر اینکه خود از ابنیه خیریه عام المنفعه بوده ، رهنما و مشوق گردیده بسلاطین و وزراء و امراء و سایر متمکنین از احداث ابنیه خیریه ، که بعد از خواجه تاج الدین علیشاه بمقامات فائل شده اند ، و امکانات احداث عمارات خیریه و باقیات صالحه و حسنات جاریه را داشته اند ، تا اینکه از خواجه در بناء اینگونه ابنیه پیروی نمایند ، و با احداث ساختمانهای عام المنفعه مستحق ثناء آیندگان و جزاء نیک اخروی الهی باشند ، از این اشخاص است امیر شیخ حسن کوچک چوپانی و سلطان اویس که قبلاً به ابنیه نیکوکاری آنها از مدارس و مساجد و زاویه و دولتخانه اشاره رفت .

و یکی دیگر از آن افراد خواجه شیخ محمد کججانی (۱) معروف بخواجه شیخ بوده وقتی که ظلم ملک اشرف در آذربایجان از حد گذشت و اکابر جلاء وطن اختیار کردند خواجه شیخ کججی هم به شیراز رفته و مقیم شد ، و عمارت عالی ساخت ، و خواجه صدرالدین اردبیلی قدس سره پناه به گیلان برد و قاضی محی الدین بردعی به سرای مهاجرت کرد ، به وعظ مشغول گشت (۲) .

و شیخ کججی همان شخصی است که فرمانده جانی بیگ و قتیکه ملک اشرف را در نزدیکی خوی دستگیر کرد شب در تبریز در منزل مادر این خواجه شیخ ، نگاه داشت ، و صبح به هشت رود بخدمت جانی بیگ رسانید ، و سلطان اویس در بار دوم ، از ورودش به تبریز بمنزل او وارد شد ، و در نشاندن سلطان حسین باریکه

(۱) کججانی آلان معروف به کر جان است

(۲) مطلع سعدین نقل از تکمله و استدراک روضات الجنان ج ۲ ص ۲۳۵

سلطنت دخالت داشت ، و سلطان حسین و سلطان احمد و سلطان بسایزید اولاد سلطان اویس او را بعنوان پدر خطاب میکردند ، و در هجوم مظفرالدین محمد به تبریز و بعداً در ورود قرایوسف به تبریز بی تأثیر نبوده بالاخره در عصر خود یکی از اعیان و اشراف مهم تبریز بحساب میآمد .

این خواجه شیخ کججانی در عهد سلطان حسین جلایری جهت شیخ کمال الدین خجندی در تبریز مسجد و مدرسه و خانقاهی در محاذی مسجد جامع تاج الدین علیشاه بنا کرد ، و وقف نامهٔ آن مجتمع عظیم را بتو شیخ سلطان حسین و سلطان احمد و سلطان ابی یزید رسانید .

حافظ کر بلائی در روضهٔ پنجم نوشته :

سلطان اعظم المشایخ والصدور (ای وزراء) خواجه شیخ محمد ثانی کججی المشهور بخواجه شیخ رحمه الله جهت حضرت شیخ (شیخ کمال خجندی) خانقاهی و مدرسه در حوالی عمارات خواجه علیشاه ساخته اند چنانکه گنبد و بعضی از آن عمارت هنوز (قرن دهم) باقی است ، و تکلیف بسیار نموده اند باستقرار ایشان، در آنجا قبول نموده اند و فرموده اند که سر کمال بگنبد فلک فرود نیاید می خواهید که فریب خورده باین گنبد سر فرود آورد (۱) .

در وقفیه ابواب البر خواجه شیخ کججی آن خانقاه را باین وصف توصیف کرده:

ثم بحمد الله الواجب الوجود ، المفیض للخیر والجلود ، والصلوة علی نبیه المصطفی المحمود محمد ، احمد الخلائق عند المعبود ، بنی المخدم الاعظم ، سلطان سلاطین اقطاب العرب والعجم ، تقبل الله خیره جمیع الخانقاه

المشتمل على الجنابذ الكبيرة ، و الخلوات العريضة ، و السردابات الشريفة ، و المقامات اللطيفة والخان الكبير المحتوى على الصحن الواسع ، والحجرات النزهة، و الغرفات الحصينة و الا صاطيب و الا واجنى و المراقى و الابواب و حجرات منفصلة عن الخان حوالى الخانقاه المذكور يرتقى عددها الى مائة و البستان المنتزه الذى يضاوى الجنانة لنزاهته، فيه اشجار تجرى من تحتها الانهار ، و غديراً كبيراً و اسعاً يجتمع فيه الماء الطهور للطهارات المتصل بعضها ببعض .

كلها واقع خارج مدينة تبريز بباب مهادمهين بحذاء المسجد الجامع الصحبى الوزيرى التاج غليشاى حدود الجميع مع التلاصق متصلة بساقية بيلا، و بالحمام الوتارى و بخان يعرف بامير شاه و بمحوط و رثة المرحوم الخواجه شمس الدين الدندانى و بارض موقوفة على دارالشفاء القديمة الكائنه داخل مدينه تبريز و بالشارع، واليه الممر، بعد ان تملك الارض بالطريق الشرعى و المبايعه المعتمده و وقف الخانقاه المذكور على شيخ متدين متقى عالم معلم كامل مكمل يسكن الخانقاه و يلازمه و لا يخرج الا للمهم (۱) .

ترجمه : پس از سپاس خداى كه منبع خير وجود است ، و درود به پيغمبر او محمد كه برگزيده او و سزاوارترين مخلوقات بر ثنا و پسنديده تر آنها در نزد خداوند ميباشد ، عمارت و بناء كرد آقاى بزرگوار ، و شيخ مشايخ قطبهاى عرب و عجم ، خداوند خيرات و احسانش را قبول فرمايد ، تمام خانقاهى را كه شامل است بسكوهاى بزرگ مدور و خلوتخانههاى كم نظير و سردابه هاى مبارك و جاىگاههاى زيبا و بكاروانسراى بزرگ كه شامل ميباشد به حياط وسيع و اطافهاى پاكيژه و تميز و فرح افزا و بيالاخانه ها و غرفه هاى محكم و سكوهاى پذيرائى و مواضع احتياج و پله ها و در بها و اطافهائى كه مجزا است از كاروانسرا ،

و در اطراف خانقاه مزبور ساخته شده‌اند، و تعداد آنها بصد تا می‌باشد.

و باز شامل است بیایگی مشجرشبه به بهشت و دارای استخر بزرگ و وسیع است بجهت نگاهداری آب وضوء و غیر آن و همه این مؤسسات و ساختمانها متصل بهم می‌باشند، و در خارج شهر تبریز در دروازه محلهٔ مه‌ادمهین مقابل مسجد جامع صاحب وزیر تاج‌الدین علیشاه واقع شده، و حدود همه این ساختمانها و توابع آنها، که بعضی آنها متصل به بعضی دیگر گشته، متصل است به نهر بیلا و به حمام و تاری و بکاروانسرای معروف بامیر شاه و به محوطه (۱) وراث مرحوم خواجه شمس‌الدین دندانی، و به زمین موقوفه بدارالشفاء قدیم که در داخل شهر تبریز است، و به شارعی که در خانقاه، بآن باز میشود، بعد از آنکه زمین این ساختمان و خانقاه را با طریق شرعی و مبایعه معتبره مالک شد و خانقاه و مدرسه و توابع آنرا بنا و عمارت کرد و آنرا وقف نمود (در هر زمان) بشیخ متدین متقی و معلم و مکمل که در آن ساکن باشد و ملازم آنجا بشود و از آن محل خارج نشود مگر بجهت حوائج ضروری، این مجتمع که بعد از یکصد و یازده سال پس از بناء آن حافظ کربلای از او دیدن کرده تقریباً خرابهٔ بیش نبوده و فعلاً هم اثری از آن مجتمع عظیم اصلاً باقی نیست، ولی معلوم میشود که مثل مجتمع شیخ حسن کوچک در مجاورت مجتمع عمارت‌های خواجه تاج‌الدین علیشاه قرار داشته، بنحوی که صریح وقف نامه است و بنابر ظاهر آنست که در آن تاریخ مسجد و مدرسه و خانقاه تاج‌الدین علیشاه ویران نبوده و اگر نه حافظ کربلائی اشاره میکرد.

وقفیه ابواب البر خواجه شیخ محمد کججی در کتابخانهٔ ملی طهران، محفوظ است که مقدار مهم از اول آن ناقص است، در دورهٔ صفویه از یک نسخه مندرس

استنساخ شده و بجهت حفظ اعتبار و سندیت آن مهیور گردیده در مواضع متعدده با مهرهای رجال آن عهد ، و نسخه اصل و اول این سند در طوماری که مشتمل سی و هشت شقه و حاوی هشتصد و سطر بوده در سال هفتصد و هشتاد و دو به عهد سلطنت سلطان حسین ایلکانی مرقوم و با حکم و امضای جمعی از فقها و علما و شیوخ وقضاة اسلام تبریز و سلطان وقت لزوم وثبوت پذیرفته است و از جمله آنها توشیح سلطان حسین است .

با این لفظ (بروقف و تصدقی که خدمت پدرم (تجلیل است) شیخ الاسلام اعظم، مقتدای عادل اعلم، سلطان المشایخ فی العالمین مشارالیه، خلد الله ظلالة علی كافة الامم بشرايط وقفیه مذکوره و ملکیه واقف موقوفات را گواه شدم، الحمد . حرره اضعف عباد الله حسین بن شیخ اویس) (وامضاء) احمد بن شیخ اویس (که در ۷۸۴ هـ . پس از قتل برادرش سلطان حسین براریکه سلطنت تکیه زد) .

با این لفظ : (هو) اشهدنی والدی المولی الاکمل الاعلم شیخ الاسلام الاعظم سلطان مشایخ العالم مؤید صنادید الامم، ممهد قواعد الخیرات، مسند سواعد المبررات غیاث الحق والدين ، الخواجه شیخ محمد ، ادام الله برکات انقاس شیخنا، وقرن بالاجابة دعائه فی حقنا، علی ماوقف و تصدق طلبا لمرضاة الله تعالی و انا العبد الفقیر الی الله تعالی احمد بن شیخ اویس ، اصلح الله احواله تحریراً فی خامس عشرین جمادی الثانی لسنه اربع و ثمانین و سبعمائه (وامضاء) بایزید بن شیخ اویس (الذی تصدی عرش الملك سنة واحدة باشتراك بالمصالحة و المساهمة مع اخیه احمد بعد قتله اخیه سلطان حسین) .

با این لفظ : (هو) بر مضمون این وقفیه مبارک مد الله للال الواقف المشار الیه علی العالمین گواه شد . اضعف عباد الله تعالی بایزید بن شیخ اویس احسن الله عواقبه .

این خواجه شیخ محمد که سلطان حسین ایلکانی و سلطان احمد او را پدر و والد میخوانند خواجه شیخ محمد ثانی کججی (مشهور به خواجه شیخ) است و

طومار مذکور وقفنامه ابواب البر اوست در تبریز، از مسجد و مدرسه و دارالحديث و بيت التعلیم و خانقاه و زوایا و امثال اینها از صدقات و مبرات (۱).
و این طومار غیر از صریح الملک اکبر خواجه مذکور، و غیر از اموال موقوفه و صدقات اوست در سایر بلاد، علوجاه و سمنوجایگاه، و پایه نفوذ و قدرت و حدود اموال و املاک، و ثروت خواجه را در آذربایجان و سایر بلاد و امصار از مضمون این طومار میتوان دریافت، مؤلف کتاب (روضات الجنان) وصیت جلال و کمال خواجه شیخ محمد مشهور به خواجه شیخ، عالم را گرفته است، ماثر خیروی از مساجد و مدارس و خانقاه که در تبریز و بغداد و شام، و سایر بلاد واقع است، شهود عدلند، بر صاحب خیروی کمال رتبه وی مرتبه داشته که سلاطین روزگار از وی در حساب بودند کلمات زیر از اواخر این طومار است به اختصار و حذف و اسقاط در نقل :

ثم ان المخدم المطاع تقبل الله خيره انشاء هذا الوقف بحضور قاضي من قضاة المؤمنين ، جازي الحكم و القضاء ، نافذ التنفيذ والامضاء ، اجري الله بالحق اقلامه و امضى بالشرع احكامه ، و اعترف عنده اعترافاً شرعياً بما صدر عنه ، فالزمه الحاكم حكم اقراره ، و حكم عليه بما صدر منه من الوقفيه المشروحة ، و اخرج الموقوف من يد الواقف مدظله ، و اعاد الي يده بحكم الولاية المشترطة له ، و ازال عنه يد المالك و اثبت عليه يد الولاية ، و قرر الموقوفات في يد الواقف تقرر الا وقاف في يدي المتولى امورها ، و ممكنه من التصرف فيه على الوجه الذي تناوله الشرط ، و وقع عليه النص ، و كتب هذه الوقفية الشريفة اضعف عباد الله و اخلص دعاة المخدم الواقف فضل الله بن عبد الرحيم بن عبد المن العبيدي انجح الله آماله و جرى الوقف و الاقرار في مجلس المخدم و هو حاضر بين يديه ، فحكم بصحة الوقف و بصحة اقراره

و نفذه و امضاه و رتب عليه مقتضاه مسئولا . و اذا عدت سطورها ترى ثمانمائة وعشرة اسطر، وشقاتها ترى ثمان و ثلاثين شقة . وقد اضاف المخدم الواقف خلد الله علوشانه الى النوع الاول من الموقوفات املاكاً ملكته يداه بطريق شرعى معتدبه، ووقفها على ابواب البر المعمورة والزوايا المزبورة. منها سدس تام شايع من الحانوت الفقاعى الكائن داخل مدينة تبريز فى سوق انكز حدوده متصلة بالحنوت العطارى ، و بالمدرسة الصلاحية ، و بحنوت مولانا فخرالدين احمد الكاتب الحيراني و بالسوق و اليه الواحه و منها ثلثان شايعان من الحانوت البقالى الكائن داخل مدينة تبريز فى سوق كاو بازار حدوده متصلة بحنوت الخواجه غياث الدين الوتار و بحنوت المولى الاعظم الاعدل الاعلم قاضى القضاة الاكمل الاحكم، تاج الحق والدين مولانا شيخ على مد الله ظلاله و يهنكاه تبريز و بالسوق واليه الواحه .

منها جميع الخان المعروف بخان سرود مع احد عشر حانوتاً الكائن موضعه فى مدينة تبريز بباب مهادهن حدود الجميع مع التلاصق متصلة بمحوط بابا خواجه البنارى ، و بدار حسن ازناوو ، و بالشارع عند زقاق الصاحب السعيد غياث الدين المعروف بشكرلب و بشرابخانه شيخو ، و بالشارع واليه الممر و منها حصه معينة مفرزة من المبقة المدعوة حكما باد بظاهر مدينة تبريز فى درب ويجويه، حدود الحصه متصلة بحصه ورثه المولى المرحوم كمال الدين عبدالحى القفالى رحمة الله وبباغ عز آباد و بحصه تعرف بالشيخ الانسى ، و بحصه سعد الدين مع هفتوى واحد من اصل هفتوى من قناة حكما باد المنفجر فوهتها فيه ومنها على الاشاعة من جميع القرية المدعوة سمرخوران من قرى ناحية مهرانرود فى ذيل جبل سهند ، المذكورة حدودها فى صريح الملك. وقف الواقف المخدم تقبل خيره هذه الاملاك مضافة الى النوع الاول وقد تمت كتابة هذه الوقفيه فى واسط اول ربيعى سنه اثنين و ثمانين و سبعمائة ٧٨٢ و الحمد لله رب العالمين حمد الشاكرين، والصلوة والسلام على خير خلقه حبيب الله محمد واله اجمعين (١).

غرض و هدف از نقل این مطالب توجیه خوانندگان گرامی است براینکه منطقه مسجد جامع خواجه تاج‌الدین علیشاه و اطراف و اکناف آن منطقه ابنیه خیرات و موقوفات بوده، علاوه از مسجد جامع و مدرسه و زاویه و حمام و مقبره خواجه‌علیشاه، مسجد و خانقاه و مدرسه امیر حسن کوچک چوپانی (بنابراینکه مسجد استاد و شاگرد فعلی در محل ابنیه او باشد) و مسجد و مدرسه و خانقاه و موقوفات خواجه شیخ محمد ثانی کججی هم در آن منطقه واقع شده بود، و قبلاً هم اشاره شد که دولتخانه‌ای که جانی بیگ سلطان ازبک بآنجا وارد شده بود، باید در آن محل بوده باشد و بعداً هم روشن خواهد شد که دولتخانه در عهد صفویه باز در آن منطقه بوده از همه این مطالب معلوم میشود که این منطقه وسیع منطقه‌ای ابنیه خیریه و عام‌المنفعه و حکومتی بوده است.



بخش ششم

مسجد جامع
تاج‌الدین علی‌شاه در دوره
تیهوریان

مسجد جامع تاج‌الدین علی‌شاه در عهد تیموریان

در سال ۷۸۷ هـ بنا نوشته حبیب‌السیر و در سال ۷۸۶ هـ بنا نوشته مجمل فصیحی
امیر تیمور عادل آقا را بامارت ایالت سلطانیه منصوب کرد، و امیر محمد سلطان‌شاه
را جهت کمک او معین کرد (۱).

در سال ۷۸۸ هـ . امیر تیمور به تبریز وارد شد ، و سلطان احمد از تبریز
به بغداد گریخته و امیر تیمور در شب‌غازان نشیمن کرده و به اهالی تبریز مال امان
حواله کردند ، و محصلان آن مال را دریافت نمودند ، و عادل آقا را بنا بشکایت
امیر محمد سلطان شاه گرفتار و مجازات نموده ، و بدار بوار فرستادند ، و تابستان
را در تبریز پیاپیان رسانیده ، و ضبط آن ولایت را در عهده محمد سلطان شاه
گذاشته و خود بطرف نخجوان روان شد (۲).

در سال ۷۹۰ هـ . قحط و عسرت عظیم در تبریز واقع شد ، چنانکه صد هزار
نفر از اهالی هلاک شدند ، و در همین سال قرا محمد ترکمان پدر قرا یوسف با
درخواست سلطان احمد جلایر به تبریز آمدند ، و شهر را پس از قتل و غارت
ضبط نموده ، در هیجدهم جمادی‌الاولی در قروق هشت‌رود شبلی را بقتل آورد ،
و شهر را بسلطان احمد تحویل داد (۳).

(۱) حبیب‌السیر ج ۳ ص ۳۳۷ ، مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۲۳

(۲) حبیب‌السیر ج ۳ ص ۴۳۸-۴۳۹ ، مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۲۶

(۳) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۳۰

در سال ۷۹۱ هـ . تراکمه آق قویونلو که طرفداران امیر تیمور بودند ،
قرا محمد پدر قرا یوسف قرا قویونلو را بقتل رسانیدند (۱) .

در سال ۷۹۳ هـ . محمود خلخالی و شیخ حاجی از سلطانیه به تبریز حمله کردند ، و التون هزیمت کرده به قلعه النجق رفت ، و محمود خلخالی در تبریز شش ماه حکومت کردند بعد از آن بخلخال رفته ، و ملک عزالدین را از جانب خود در تبریز بگذاشت (۲) .

و در همین سال قرا یوسف ترکمان از جانب خوی به تبریز آمد ، و اموال مردم را مصادره و غارت کرد ، و از جانب خود ساتلمیش و خلیل نامی را بحکومت تبریز منصوب کرد ، و خلیل مذکور چون متوهم بودند ، مدرسه قاضی شیخ علی را بجهت حفاظت خود قلعه ساختند (۳) .

(این مدرسه در محله انگج بوده است چنانکه از وقف نامه شیخ محمد کججی استفاده می شود و فعلاً از آن اثری باقی نیست)

در سال ۷۹۵ هـ . امیر تیمور باز بآذربایجان و بغداد یورش آوردند ، قرا یوسف ترکمان را منهزم ساختند و بار و بیه قرا قویونلوها را در شهر زور غارت و تاراج نمودند ، و بغداد را مسخر کردند ، و سلطان احمد را فراری داده و خوانین و پسر او علاءالدین و اموالش را گرفتند بسمرقند فرستادند ، و سلطان احمد خود با چند نفر بشام رهسپار گشتند (۴) .

(۱) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۳۰ با توضیح مختصر

(۲) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۳۳

(۳) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۳۳-۱۳۴

(۴) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۳۶

و در غره ربیع اول همان سال آنجکی که پنج سال حاکم آذربایجان و تبریز بود، بمرض طاعون وفات کرد، ارتقشاه نامی جانشین او گردید، و بعد از دوازده روز از جلوس ارتقشاه لشکر امیر تیمور رسید، و حکومت وی منقضی گشت (۱).

امیر تیمور زمام حکومت ممالک آذربایجان و ری و دربند باکورا باقوابع ولواحق در قبضه اقتدار معزالدین میرانشاه نهاد (۲).

در سال ۷۹۶ هـ. امیر تیمور، مصر پسر قرا محمد ترکمان و برادر قرا یوسف را گرفتار نموده، و به سمرقند فرستادند (۳).

در سال ۷۹۸ هـ. امیر تیمور، دستور دادند که میرانشاه حکومت خراسان را ترک کرده در آذربایجان حاکم باشند، و امیرزاده رستم ابن امیرزاده عمر شیخ بهادر و امیر جهان شاه بن امیر جاکو ملازم خدمت او باشند، و امیرزاده میرانشاه حکومت تبریز را بمحمد دواتی و قرا بسطام واگذار کرد، و قرا بسطام مذکور با شاه علی و شبلی نامی همدست شده محمد دواتی را گرفته و بند کردند و تبریز را ضبط نمودند (۴).

و میرانشاه که متصدی ضبط مملکت هولاکو خان بود، در صحرای مرند در نزدیکی مزار پیر عمر نخجوان در اثناء شکار از زین اسب بر سر و گردن بروی زمین افتاد، بیهوش گشته و در اثر آن ضربه مغزی اختلال دماغ پیدا کرد، و مدام

(۱) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۳۶

(۲) حبیب السیر ج ۳ ص ۲۵۵

(۳) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۳۷

(۴) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۳۹

مشغول بمیخوارگی بود ، و حرکاتی از او صادر میشد که لایق بر زمامداران نبود ، و بمجرد توهمی خون ناحقی را میریخت ، از جمله قاضی آن خطه را معروض تیغ سیاست گردانید ، و عمارت ربع رشیدی را تخریب و جسد خواجه رشیدالدین را از قبر بیرون کشید و در قبرستان یهودیها در تبریز دفن کرد ، و او باش و اجامر فرصت یافته اطرافش را گرفتند ، و در این کارهای غیر اخلاقی تشجیع اش میکردند و برخاتون خود تهمت بیجا زد ، و آن بانوی معظمه رنجیده به پیش امیر تیمور در سمرقند شکایت برد ، و در وقتی که امیر تیمور از یورش هندوستان بازگشته بود ، در باغ چنار بخدمت رسیده ، ما وقع را گزارش داد و از اختلال دماغ میرانشاه امیر تیمور را آگاه ساخت ، و گفت اگر در این اوان بآذربایجان رسیدگی نشود احتمال قوی است که میرانشاه پرچم مخالفت برپا کند و طریق مخاصمت بییماید ، امیر تیمور بمحض شنیدن این گزارش عازم به یورش هفت ساله بایران گردید (۱) .

در سال ۸۰۲ هـ امیر تیمور بسلطانیه رسید ، و میرانشاه را احضار کرده و مورد غضب قرار داد ، و ندماء او را (مثل مولانا شمس الدین محمد کاخکی فهستانی و استاد قطب الدین نائی و استاد حبیب عودی و استاد اردشیر چنگی و عبدالؤمن گوینده و خواجه یحیی نرادی) بقتل رسانید و هیئتی بجهت تحقیق بتبریز اعزام کرده و آن هیئت وکلائی میرانشاه را بازداشت نمودند ، و دفترها را ملاحظه کرده و دو دانگ اموال چند ساله را که متعلق بخزانة دولتی بود و میرانشاه به طبق ادعای خود باین (و) آن بخشیده بود بخزانة استرداد نمودند (۲) .

(۱) حبیب السیر ج ۳ ص ۴۸۱-۴۸۲ ، مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۴۰ در وقایع

۵۲۹۹ هـ

(۲) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۴۳ ، حبیب السیر ج ۳ ص ۴۸۳ ، روضة الصفا ج ۶

ص ۳۳۳

در سال ۸۰۳ هـ . امیر تیمور پس از قتل و غارت حلب و شام و قتل عام و تخریب بغداد عازم تبریز گشت، و سادات عظام و علماء کرام و اعیان تبریز به استقبال وی شتافتند، و مورد نوازش واقع شدند، و امیر تیمور از اوجان تبریز رسید و در دولتخانه فرود آمدند (۱)

و در همان سال از طرف امیر تیمور امیرزاده سلطان محمد نامزد حکومت ایالت مملکت هلاکو خان گردید (۲).

در سال ۸۰۶ هـ . روز جمعه غره جمادی الاولی امیرزاده عمر پسر معزالدین میرانشاه از سمرقند بخدمت امیر تیمور احضار شد، و در حوالی اردبیل دستور تشکیل قریلتائی جهت مهم تفویض ایالت تختگاه هلاکو خان بامیرزاده عمر صادر شد، حکم همایون نافذ شد، اکثر امرا و شاهزادگان ولایات برسم قریلتای حاضر گشتند، تفویض ایالت تختگاه هلاکو بامیرزاده عمر بتصویب رسید.

روزیکشنبه بیست و پنجم ماه رمضان ۸۰۶ هـ . امیر تیمور ممالک عراق عجم و آذربایجان و اران و موغان و گرجستان و ارمنیه و منسوبات آنرا بامیرزاده عمر و میرانشاه مسلم داشت، و یرلیغ عالم مطاع موشح باتمغای همایون بشاهزاده عنایت کرد، فرمان داد که سایر شاهزادگان که حاکم فارس و عراقین باشند، بجار و ملجار امیرزاده عمر حاضر شوند، و از امراء عظام عده‌ای را در خدمت او گذاشت، و امیر جهان‌شاه را مشاور امیرزاده قرار داد، و سفارش کرد حل و عقد امور آن مملکت را با مشورت او مقوض دانند، و شاهزاده را بر موزمملکت داری وصیت نمود، و او را با خلعت‌های مرسوم نوازش و سرافراز فرمود، و مقرر گشته

(۱) مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۲۵، حبیب السیر ج ۳ ص ۵۰۱.

(۲) حبیب السیر ج ۳ ص ۲۹۸.

عنان بطرف الاطاق تافت ، و همچنین سایر حکام ولایات بخلع فاخره و صلات و افرو روی بمواضع خویش آوردند (۱).

در سال ۸۰۸ هـ . بعد از فوت امیر تیمور امیرزاده عمر در ممالکی که بدو متعلق بود سکه و خطبه باسم خود کرده برادر دیگرش ابابکر را که والی بغداد بود (و میرانشاه هم درپیش او بود) طالب داشته وی بی اندیشه پیش او آمد، و گرفتار شده و در قلعه سلطانیه محبوس گشت ، و بعد از مدتی کمی از زندان خلاص گشته با همدستی پدرش میرانشاه به برادر غالب آمد ، و امیرزاده عمر بعد از غارت تبریز و مصادره اموال متمولین گریخته ، نزد عمش میرزا شاهرخ بخراسان رفت و عمش او را نوازش کرده و مازندران را در وجه اقطاع وی مقرر داشته ، در اندک زمانی کفران نعمت کرده لشکر بجنگ عم کشیده و بین آنها در دوشنبه نهم ذی القعدة سنه ۸۰۹ هـ . در سردویه جام جنگ شده امیرزاده عمر زخم خورده و با آن زخم در گذشت (۲).

در سال ۸۰۸ هـ . میرزا ابابکر بن میرانشاه به برادر مستولی شد ، جمیع امراء را که در گرفتاری او با امیرزاده عمر متفق بودند بقتل رسانید ، و شیخ خسرو شاهی و امیر بیسان قوجین محصل او را که از خلائق و اکابر تبریز بزخم شکنجه مبلغ دوست تومان عراقی (هر تومان معادل ده هزار مثقال طلا میباشد) دریافت کرده بود، در تبریز بدار آویخت، و جهت پدر خود میرانشاه تخت زرقریب داده او را بسلطنت نشاند ، و در آخر پشیمان شده او را معزول ساخت ، و خود

(۱) حبیب السیر ج ۳ ص ۵۲۰-۵۲۲

(۳) تاریخ جهان آرا ص ۲۳۷ ، حبیب السیر ج ۳ ص ۵۶۰ - ۵۶۳ ، مجمل فصیحی

باریکه سلطنت تکیه زد، و قرا یوسف که از زندان سلطان مصر خلاص شده بود، قصد الکائی او کرد، میانه ایشان دو نوبت جنگ شده در هردو مرتبه امیرزاده ابابکر شکست خورده در مرتبه اخیر پدرش در سردرود ۲۴ ذی القعدة ۸۱۰ بقتل رسید، و در مقبره سرخاب تبریز، قرا یوسف او را برسم سلاطین دفن کرد، و قاتل او را قصاص نمود، و خود امیرزاده ابابکر پسر کرمان فرار کرد در شعبان ۸۱۱ در جیرفت بقتل رسید (۱).

در سال ۸۲۴ هـ. شاهرخ امیر زاده اسکندر و امیر زاده اسپند را منهزم ساخت و در ۱۵ شعبان وارد تبریز شد (۲).

و در سال ۸۳۲ هـ. بار دوم شاهرخ عازم تبریز گشته و وارد شنب‌غازان شد، و از آنجا بجهت مقابله با امیرزاده اسکندر پسر قرا یوسف بطرف سلماش حرکت کرد (۳).

بار سوم در سال ۸۳۳ هـ. شاهرخ حکومت تمامیت مملکت آذربایجان را بامیر ابوسعید پسر قرا یوسف ارزانی داشت (۴).

در سال ۸۳۹ هـ. امیر شاهرخ زمام حکومت تمام ولایت آذربایجان را در قبضه اقتدار امیر جهان‌شاه بن امیر قرا یوسف نهاد (۵).

(۱) حبيب السیر ج ۳ ص ۵۶۷ - ۵۷۰، مجمل فصیحی ج ۲ ص ۱۸۵،

تاریخ جهان‌آرا ص ۲۳۷

(۲) حبيب السیر ج ۳ ص ۶۱۱

(۳) حبيب السیر ج ۳ ص ۶۱۸

(۴) حبيب السیر ج ۳ ص ۶۲۰

(۵) حبيب السیر ج ۳ ص ۶۲۶

در سال ۸۵۵ هـ . ابوسعید بن محمد بن میرانشاه در سمرقند بر تخت نشست و ماوراءالنهر و ترکستان ضبط کرده خراسان را نیز بتدریج از دست فرزندان میرزا شاهرخ بیرون برد، و با میرزا جهانشاه که بر آنجا استیلا یافته بود، اشتلثم (پرخاش) کرده، وی را از خراسان بدر کرد و چون در مرو شنید که جهانشاه کشته شد، با لشکر فراوان متوجه عراق و آذربایجان گشته، داروغگان بتمامی ولایات روان داشت از جمله تبریز تا اینکه در قراباغ اردوی او بواسطه قحط ویران گشته بردست حسن بیگ گرفتار شد، چون او گوهرشاد بیگم زوجه شاهرخ را بناحق کشته بود او را بدست یادگار محمد وارث او داده در بیست و دوم رجب سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائیه (۸۷۳ هـ) بقصاص او هلاک کردند، و با از بین رفتن اوسلطه تیموریان از آذربایجان منقرض شد (۱).

بازدید تیمور از مسجد جامع علیشاه

جهانگشا نوشته :

من (تیمور) چند روزی در تبریز بودم از بازارهای تبریز از مسجد علیشاه گیلانی از خانقاه درویشان تبریز دیدار کردم. بعد به اردبیل و شبستر سفر کردم با بزرگان این شهرها به بحث نشستیم، و این سفرها و دیدارها باعث شد که سفر من به روم تأخیر افتاد (۲).

(۱) تلخیص از تاریخ جهان آرا ص ۲۳۷، حبیب السیر ج ۴ ص ۹۰-۹۱

(۲) تیمور جهانگشا ص ۳۹۱

سفر کلاویخو سفیر اسپانیولی به تبریز

از مسجد جامع تاج‌الدین علی‌شاه در زمان سیطره تیموریان (که از ۷۸۷ هـ تا ۸۷۳ هـ بوده) خبری در دست نیست بجز اینکه کلاویخو سفیر اسپانیولی که در سال ۸۰۶ هـ تبریز را دیده مینویسد :

حاکم تبریز از خویشان تیمور است ، و او را داروغه مینامند ، در تبریز مساجد و گرمابه‌های زیبا و عالی بسیار است . که در جهان کم نظیر هستند . نه روز در تبریز ماندیم و چون زمان عزیمت ما رسید برای ما اسب آوردند ، این اسبها متعلق به شخص تیمور بود .

کلاویخو در جای دیگر نوشته :

در سابق سلطانیه و تبریز با همه قسمتهای مغرب ایران زیر فرمان میرانشاه پسر ارشد تیمور بود ، چون این شاهزاده به تبریز رسید همچون دیوانگان در سرش راه یافت که همه خانه‌های شهر را ویران کند ، فرمان داد که مساجد و بسیار از عمارات را خراب نمایند ، سپس از تبریز به سلطانیه آمد و همان عملی را در این شهر معمول داشت (۱) .

کلاویخو ولو اینکه ادعا میکند که میرانشاه به تخریب مساجد و بسیاری از عمارات فرمان داد ، و ظاهر اینست که مسجد جامع علی‌شاه از این تخریب مستثنی نبوده الا اینکه این ادعای کلاویخو درست بنظر نمیآید بلکه آنچه مسلم است میرانشاه بتخریب عمارات ربع رشیدی و بیرون کشیدن جسد رشیدالدین ، شیخ فضل‌الله

فرمان داد، آنهم بزعم اینکه او یهودی بوده نباید در گورستان مسلمانان دفن بشود و باید در گورستان یهودیها دفن شود، و در سابق این مطلب گذشت پس معلوم نیست از جانب میرانشاه بمسجد جامع علیشاه صدمه رسیده باشد .

و باز در سال ۷۸۸ هـ (۱۳۸۶ م) تیمور به شخصه تبریز را اشغال کرد و به نوبه خویش شهر را غارت و بهترین صنعتگران به سمرقند منتقل کرد (۱) .



بخش هفتم

مسجد جامع
تاج‌الدین علی‌شاه در دوره
قراقویونلو

مسجد جامع تاج‌الدین علی‌شاه در عهد قراقویونلو

قراقویونلو که طایفه از ترکمان است بجهت نقش‌گوسفند سیاه برپر چمهای خود آنها را قراقویونلو خوانده‌اند. در شمال دریاچه وان نشیمن داشتند، ترکمانان قراقویونلو قریب نیم قرن زودتر از رقیب خود آق‌قویونلوها که طایفه دیگر از ترکمان است روی کار آمدند، گفته‌اند قراقویونلو پیرو مذهب شیعه بودند و پیش از آنکه به تشکیل سلطنت موفق شوند دائماً با تیمور و جانشینان او در جنگ و ستیز بودند، در حالیکه رقیب آنها آق‌قویونلوها سنی مذهب بودند و با تیمور در یورشهای وی همکاری داشته‌اند.

قراقویونلوها از زمان تیمور در آذربایجان مستقر شدند، یکی از رؤسای ایشان بنام بیرم خواجه از طایفه بهارلو بخدمت سلطان اويس وارد شد، و پس از مرگ او شخصاً شهرهای موصل و سنجار و ارجیش را متصرف گشت، و در سال ۷۸۲ هـ (۱۳۸۱ م) در گذشته پسرش قرامحمد بجای او نشست، قرامحمد نیز مانند پدر در خدمت سلطان احمد بن اويس بود و سرانجام در جنگی در ناحیه شام در سال ۷۹۲ هـ. کشته شد، و پسرش قرایوسف جانشین او گردید. قرایوسف نخستین کسی است از طایفه قراقویونلوها که به سلطنت رسید و پایتخت خود را شهر تبریز قرارداد، پس از حمله امیر تیمور قرایوسف به ایلدرم بایزید، سلطان عثمانی پناه برد و بعد از آن بغداد را تسخیر نمود، اندکی پس از آن میرزا ابوبکر نوه امیر تیمور او را از آنجا براند و از بیم امیر تیمور با هزار نفر از همراهان خود به مصر

گریخت سلطان مصر از ترس خشم امیر تیمور او را به زندان افکند، پس از مرگ امیر تیمور با سلطان احمد جلایر از زندان مصر آزاد شده دیاربکر را فتح کرد. در سال ۸۰۹ هـ (۱۴۰۶ م) میرزا ابابکر را درنجوان شکست داد و تبریز را مسخر ساخت و چهار سال بعد ۸۱۳ هـ (۱۴۱۰ م) مخدوم خود سلطان احمد جلایر را که در مصر هم زندان او بود بعد از مقاتله، گرفتار و کشت، و جسد بیجان او را چند روز روی زمین انداخته تا اینکه بخواهش بعضی از اعیان تبریزیان او را در کنار برادر مقتول خودش سلطان حسین در عمارت دمشقیه بخاک سپردند، و در ۲۹ ربیع الثانی ۸۱۳ هـ. شاهزاده ولد پسر شیخ علی بن سلطان اویس را که همراه سلطان احمد جلایر به تبریز آمده بود بقتل رسانید، و در دمشقیه دفن کردند، در همان اوان علاءالدوله پسر سلطان احمد را که در قلعه عادل جور زندان کرده بود بقتل آورد (۱).

در سال ۸۲۲ هـ (۱۴۱۹ م) سه شهر مهم ایران ساده و قزوین و سلطانیه را فتح کرد، و در اوجان بمقابله شاهرخ مهیا میشد در روز پنجشنبه هفتم ذی القعدة ۸۲۳ در شصت و پنج سالگی بمرض طبیعی بعد از چهارده سال سلطنت درگذشت پس از فوتش در اردوی او هرج و مرج واقع شد و خزائن وی بغارت رفت، و حتی جامه وی را کنده و گوشه‌هایش را برای ربودن گوشواره‌های طلای بریدند و جسدش را عریان در بیابان انداختند، تا اینکه تبریزیان نوکر امیر اعظم شاه ملک بهادر را از بند و حبس آزاد نموده و حاکم خود کردند، و روز شنبه باوجان رفتند و جثه قرا یوسف را بتبریز آوردند، و اختاجیان و سکیانان او جثه وی را بارجیش

برده و دفن کردند (۱).

قاضی قزوینی در جهان آرا نوشته :

میرزا شاهرخ بادویست هزار سوار بغزم دفع او (قرا یوسف) بهری رسیده و حفاظ پایتخت بجهت استیصال خصم دوازده نوبت سورة انا فتحنا ختم کردند ، قرا یوسف با وجود شدت مرض، از کمال غیرت، از تبریز به اوجان آمده ، در آنجا در روز پنجشنبه هفتم ذی القعدة سنه ثلاث و عشرين و ثمانمائه وفات یافت، و در آن وقت از فرزندانش کسی حاضر نبود اردویش چنان بهم برآمد که هیچ کس بکسی نپرداخت او را بر فراش خوابیده گذاشته متفرق شدند، که خیل والوسات بد آنجا رسیده رخوت او را ببردند، و طمع در گوشواره های مرصع او کرده فرصت بدر کردن نیافته باگوش بیریدند ، و او را شش پسر بود اول پیر بوداق که او را پادشاه کرده در برابر او خود چماق زرین بدست گرفته، بر سرپا استادی بدین بهانه که او پسر سلطان احمد است ، و او در عهد پدر فوت شد ، و بعد از آن قرا یوسف سلطنت باسم خود کرد ، دیگر شاه محمد است و او بیست و سه سال حاکم بغداد بوده در هیجدهم ذی الحجه سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه (۸۳۶) بر دست بابا حاجی همدانی کشته شد، و دیگری امیر اصفهان است که بعضی اوان او را اسبان واسبند خوانند و او بغداد را از برادرش بتغلب گرفته بعد از حکومت دوازده سال در سه شنبه بیست و هشتم ذی القعدة سنه ثمان و ثلاثین و ثمانمائه (۸۳۸) بردست برادرش اسکندر بقتل آمد .

(۱) تاریخ ادبی ایران از سعدی تا جامی ج ۳ ص ۵۶۰ - ۵۶۲ ، مجمل فصیحی

(و دیگری) قرا اسکندر بن قرا یوسف در غایت شجاعت و نهایت پر دلی بود و پس از واقعه پدر به سلطنت نشسته در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب سنهٔ اربع و عشرين و ثمانمائة (۸۲۴) در الشکردقاقران در موضع بخش بامیرزا شاهرخ دوشبانه روز مصاف داده کمال جلادت و بهادری بجا آورده آخر چون طاقش طاق شده منهزم بروم رفت و بعد از مراجعت میرزا به آذربایجان آمده به سلطنت نشست و یکی از ظرفا در آن باب املاء نموده :

(بیت)

سکندر خود شهه ما را زد و جست شه ما مملکت بگرفت و بگریخت
و کرت دیگر میرزا بقصد او لشکر کشید ، در روز شنبه هفدهم ذی الحجه سنهٔ اثني و ثلاثين و ثمانمائة (۸۳۲) در ظاهر سلماس قتال شده اسکندر دوزخ کوشش بهادرانه نمود ، چون بخت مساعد نبود باز شکست (خورده و) متوجه روم شد ، در غیبت میرزا باز به آذربایجان استیلا یافت ، و در شهر سنهٔ تسع و ثلاثين و ثمانمائة (۸۳۹) که میرزا بمدافعه او برآمد میرزا جهانشاه بن قرا یوسف بخدمتش رسیده منظور نظر تربیت گردید ، و دفع شر اسکندر را بدو حواله کرد .

جهانشاه میرزا بن قرا یوسف که گاهی میل نظم نموده حقیقی تخلص داشت بتفویض میرزا شاهرخ والی آذربایجان گشته در قزل آغاج طالش قشلاق نمود برادرش اسکندر از روم برگشته از قشلاق سرمه‌لو به تبریز آمده آنجا را متصرف شد ، و جهانشاه بمدافعه شتافته بین الاخوین در اوایل سنهٔ اربعین و ثمانمائة (۸۴۰) در صوفیان مرند جنگ شد ، اسکندر منهزم بقلعه النجق رفته در آنجا یکشنبه بیست و پنجم شوال سنهٔ احدى و اربعین و ثمانمائة (۸۴۱) بردست پسرش شاه قباد که مفتون بر یکی از قیّان پدر بود کشته گشت ، و نعلش او را به قله اخی سعدالدین واقع در ولیان کوه تبریز نقل کردند ، و عم برادرزاده را قصاص کرده (یعنی جهانشاه

قباد را بقصاص پدرش اسکندر بکشت (در تمامی آذربایجان او را مخالفی نماند و در سنهٔ احدى و خمسين و ثمانمائة (۸۵۱) لشکر بکر جستان کشیده و بر آنجا ظفر یافت ، و بقصد برادرزاده اش الوند بن اسکندر بدیار بکر رفته بعضی محال آنجا را بتصرف آورد و در سنهٔ ست و خمسين و ثمانمائة بر ولایت عراق دست یافته و در سنهٔ سبع و خمسين و ثمانمائة (۸۵۷) در اصفهان قتل عام نموده و در سنهٔ تسع و خمسين و ثمانمائة (۸۵۹) بر بغداد استیلاء یافت و آنجا را از دست برادرزاده اش اصفهان انتزاع نمود ، تا هرات بگرفت و میرزا علاءالدوله بن میرزا بایسنقر بدو پناه آورده در آن اثنا سلطان ابوسعید از ماوراءالنهر بجنک او آمده ، از آذربایجان خبر خروج حسن علی پسرش رسید ، جهانشاه بالضروره با او صلح نموده برگشت ، و حسن علی گریخته باز بقلعه ماکو متحصن شد ، و پدر از گناه او گذشته بالضروره وی را پیش خود آورد آخر میخواست قصدش کند ، زوجه اش بیگم نگذاشت ، و او را از قلمرو خود اخراج نمود ، و پسر دیگرش پیربوداق چون در شیراز عصیان میورزید او را از آنجا عزل نمود به بغداد فرستاد ، و حروف این مصراع مخبر از آن تاریخ است مصراع : حقیقی کام دل یابد ز شیراز (موافق ۸۶۵ است) .

و او تابداً نجارفته همچنان بر عقوق اصرار مینمود ، و جهانشاه در سنهٔ تسع و ستين و ثمانمائة (۸۶۹) بمحاصره آنجا رفت و بعد از یکسال فتح نموده در صباح یکشنبه دوم ذی القعدة سنهٔ سبعين و ثمانمائة (۸۷۰) برادرش محمدی پیربوداق را بکشت و در سنهٔ اثني و سبعين و ثمانمائة (۸۷۲) بقصد حسن بیگ لشکر بدیار بکر کشیده بواسطه شدت (قرب) زمستان از صحرای موش بازگشت و چون عادت او آن بود که در شب مینشست و روز میخوابید چنانچه پادشاه روم او را شب پره نام کرده بود در وقتی که او در منزل در خواب بود و خلاصه لشکر با اردو بمنزل دیگر رفته (بودند) حسن بیگ فرصت یافته باشش هزار سوار بر سر اورینخت ، وی در دوازدهم

ربیع الثانی سنه مذکور (۸۷۲ هـ) در وقت فرار بردست مجهولی بقتل آمد و پسرانش محمدی و ابویوسف اسیر شده محمدی مقتول و ابویوسف مکحول شدند .
(شعر)

ثانی عشر ربیع الثانی در بضع سنین چنین اثر بود
ولادت جهانشاه در مدرسه ماردین در حوالی سنه ثمان د ثمانمائه ۸۰۸ (بود) .
حسن علی بن جهانشاه چون پدر او را از قلمرو خود اخراج نموده بود بنزد حسن بیگ بدیاربکر رفته مراعات یافت، و مکرراً اراده اردوی پدر کرده در اثنای راه توهّم کرده باز بیش حسن بیگ آمد، همچنان رعایت یافته آخرفسق و الحاد او ظاهر شده و حسن بیگ عذرش خواسته پیربوداق که با او در مشرب اتحاد داشت برادر را نزد خود برد و در واقعه او بیچنگ پدر افتاد .
باردیگر در قلعه ماکو مقید شد، بعد از پدر خلاص گشته به تبریز آمد پیش از آن دختران اسکندر آرایش بیگم و شادسرای در تبریز خروج نموده برادر خود حسین علی را که بلباس فقر در آمده بود بسلطنت موسوم ساختند، و بیگم حرم محترم جهانشاه که بانی عمارت مظفریه است در آنوقت در قشلاق خوی بود و بعد از استماع آن حادثه به قلعه خوشین مراغه رفته بواسطه اطفای نایره دختران اسکندر برادر خود قاسم بیگ را با يك دختر به تبریز فرستاد، و دختران اسکندر اسیر گشته پسرش کشته شد، و چون آمدن حسن علی، به تبریز شایع گردید، (حسن علی) مقالید قلاع را بدست آورده خزاین را برفوجی ازال، که ایشان را چولی خود میدانست قسمت نمود و (قرب) یکصد و هشتاد هزار سوار را موجب داد و برادرش ابوالقاسم که از کرمان خروج کرده خواست اصفهان را بگیرد میسرش نشد ناچار التماس به برادر آورده بفرموده وی کشته شد، و بیگم زن پدرش که ملک الخیرات و باعث حیات او بود بخرابه هلاک کرد، و برادران او قاسم و حمزه را به تیغ گذرانید،

القصه بشأمت آن خونهای ناحق و دیگر قبايح ، با لشکر عظیم بدان عظمت که در خوی برابر حسن بیگ در آمدند از کمال و هم برگرد خود خندق زده آخر قلقچیان اردوی حسن بیگ بضر ب سنگ فلاخن ایشان را ویران ساخته ، حسن علی نزد جماعت قرامانلو ببردع گریخت و از آنجا به اردبیل آمد، و در وقت رسیدن سلطان ابوسعید بمیانہ در خدمت شیخ جعفر صفوی پیش وی آمده ، در روز واقعه سلطان فرار نموده بهمدان رفته فتنه می‌انگیخت، حسن بیگ اغرلو محمد پسر خود را به ایلغار بر سر اوفرستاده در شوال سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائة (۸۷۳) بدرهمدان بدست افتاده بقتل رسیده و آن طبقه (قراقویونلو) بدو منقرض شد (۱) .

حافظ حسین کر بلائی نوشته :

در در آمد تبریز بجانب شرق که خیابان گویند عمارتی است در کمال نظافت و نیکوی موسوم به مظفریه از مآثر ابوالمظفر جهانشاه پادشاه ابن قرا یوسف بن توره مش بن بیرام خواجه ترکمان و این طبقه را قراقویونلو و بارانی نیز گویند گویا این عمارت بسعی و اهتمام حرم محترم وی خاتون جان بیگم انارالله برهاها بنا شده و مشارالیه بسیار بسیار خیره و صالحه و عقیفه بوده ، در همان بقعه مدفون است، و میرزا جهانشاه که حقیقی تخلص کردی و پادشاه عظیم الشان بود در دوازدهم شهر ربیع الثانی سنه اثنتین و سبعین و ثمانمائة بدست حسن پادشاه کشته گشت با اکثر اولاد در آن مقبره مدفون شد (۲) .

(۱) تاریخ جهان آرا ص ۲۴۷-۲۵۱

(۲) روضات الجنان ج ۱ ص ۵۲۴

راجع بمسجد مظفریه در حواشی آمده :

الهاقی تبریز (گولک مسجد) میخوانند یعنی مسجد کبود و ناهی است منتزع از صفت بنا ، امروز از این عمارت مزین و مصنع و از مدرسه و زاویه و بقعه و مقبره و باغ و بستانسرایش ، تنها همین مسجد خرابه که موصوف واصفانست بجا مانده ، چند سالست بادستور دولت بترمیم و تعمیر خرابیهای آن مشغولند هنوز بجای نرسیده است . صفت این مسجد را در سال هزار و سیصد و یک . قه نادر میرزا در تاریخ تبریز مبسوطا نوشته و بعضی از مورخان و سیاحان نیز در وصف آن با جمال و تفصیل سخن گفته اند (۱) .

در دانشمندان آذربایجان آمده :

حقیقی - تخلص میرزا جهانشاه خان بن قرا یوسف است که بعد از برادر خود میرزا اسکندر و قتل برادرزاده اش قباد در سنه (۸۳۹) بر تخت سلطنت آذربایجان جلوس نمود سیزده سال از جانب میرزا شاهروخ در آذربایجان و غیر آن قرمان فرما بوده و ۲۲ سال خود سر در عراقین و آذربایجان و فارس و کرمان و هرمز و خراسان سلطنت کرده و دم از استقلال زده است که مجموع سلطنت او از این تفصیل ۳۵ سال میشود . جهانشاه خان در سنه (۸۷۲) در جنگ اوزون حسن پس از هفتاد و دو سال زندگانی بقتل رسیده ، و جسد او را به تبریز آورده در عمارت مظفریه (گولک مسجد) دفن کردند ، جلال الدین دوانی که از فحول علماء و دانشمندان ایرانش در آن زمان در تبریز تشریف داشته و شواکل الحور فی شرح هیاکل النور را که در یکی از زوایای آن عمارت تألیف فرموده در آخر

آن چنین نوشته است :

قد نجز تحريره بيمين مؤلفه بعد العشاء الاخرة من ليلة الخميس الحادي عشر من شهر شوال ختم بالخير و الاقبال لسنة اثنين و سبعين و ثمانمائة الهجرية بدار الموحدين تبريز في الزاوية المباركة المظفرية شكر الله سعي بانيتها السلطان ابي المظفر جهانشاه و رفع درجته في العليين و كان نهضته الى جانب ديار بكر في اوائل هذه السنة و وقع هجوم الاعداء عليه و اغتياله في الثالث عشر من ربيع الاول للسنة المذكورة (۸۷۲) هـ .

عمارت مظفریه با گوك مسجد (گوك مسجد یسکی از ساختمانهای عمارت مظفریه بوده است نه اینکه عمارت مظفریه منحصر به گوك مسجد بوده است) دارای کاشیهای قشنگ و مرمرهای خوش رنگ بوده و از زلزله های سخت ریخته و خراب شده و هنوز بدنه و سر در آن بریاست و بعضی از سطوح کاشیها و اطراف مرمرهای آن، با آیات قرآنی و احادیث حضرت رسول (ص) زینت یافته، و قابل تماشا است، و تمام آنها را خطاط مشهور آن عهد نعمت الله بواب نوشته و با خط او را حکاکی کرده اند و تاریخ تمام شدن را در سر در مدخل آن عمارت چنین نوشته است : (فی الربع الاول من سنة سبعين و ثمانمائة اقل العباد نعمت الله بن محمد البواب) کتابه خانقاه آنرا هم قاضی حسین میبدی مشهور که با چشم خود دیده ، و تماشا کرده است در مجموعه منشآت خود چنین نقل کرده است :

اتفق تمهید هذا السقف المرفوع و تشييد هذا البيت المطبوع في أيام السلطان الاعظم الاعدل الخاقان الاكرم الاكمل باسط بساط الامن على البرية قاسم سهام الفصل على السوية ناصب لواء الشريعة البيضاء رافع بناء الطريقة الزهراء المتوكل على المهيمن الرحمن ابي المظفر يعقوب بهادر خان ايد الله تعالى ملكه و اجرى في بحر التوفيق فلكه و ماهي الاحسنة من حسنات المخدومة العظمى المعصومة الفخمي الموسومة بكمال الاحسان الخاتون صالحة

بنت‌الخاقان المطاع الفارس الشجاع المتمیز عن الاشباه السلطان جهان‌شاه (۱). نسبت قاضی میبدی بناء خانقاه مظفریه را به خاتون صالحه دختر جهان‌شاه خطا است بجهت اینکه وقف نامه مظفریه صریح است در اینکه بیانی مجتمع مظفریه با جمیع متعلقات آن، خاتون جهان‌شاه جانی بیگم بوده است نه دختر او صالحه خاتون.

تأثیر مسجد جامع علیشاه در مجتمع مظفریه

مسجد جامع علیشاه در مجتمع عمارت مظفریه که مشتمل بمسجد و مدرسه و خانقاه و سایر ساختمانهای عام‌المنفعه بود، بی‌تأثیر نباید باشد، و باجرات می‌توان گفت که نقشه مجتمع ساختمانهای تاج‌الدین علیشاه چنان جذابیت داشته، که هر بیننده را تحت تأثیر قرار میداد و هر اهل خیر که بعد از او خواسته عمارت خیریه عام‌المنفعه در تبریز یا جای دیگر بنا کند از نقشه مجتمع او از حیث دارا و حاوی بودن به ساختمانهای مورد نیاز آن روز (مثل مسجد و مدرسه و مقبره و خانقاه و وضوء‌خانه و حوضخانه و غیره و سایر ساختمانهای رفاهی عمومی بجهت صادرین و واردین) استفاده کرده، و در گذشته ما باین معنی اشاره کردیم، و از جمله ساختمانهایی که از نقشه مجتمع عمارت تاج‌الدین علیشاه در آن استفاده شده، مجتمع عمارت مظفریه بوده که فعلاً مسجدی خرابه از آن بنام مسجد کبود باقی مانده و در این اواخر تعمیر جزئی شده است.

این عمارت عظیم و زیبای مظفریه را خاتون جهان‌شاه تقریباً بعد از گذشت

يكصد و چهل و هشت سال از بنا مجتمع خواجه تاج الدين عايشاه با دستور جهانشاه بنا کرده ، و خود جهانشاه هم موقوفات متعدده از قراء و باغات و عيون و حمامات و خانات و دكاكين و سراها بآن وقف نموده ، كه منافع و عايدات آنها در آن مجتمع صرف بشود ، و تصويرى از وقف نامه آن موقوفات در كتابخانه اينجانب موجود است و در آن وقف نامه چنين آمده است :

فامر لازل نافذ الامر فى اقطار الارضين صاحبتة و حليلتة الخاتون العظمى خاتون جان خاتون الغالب على اسمها الشريف بيگم بنت اخى تاج الدين رجب ابن الاخى افريدون بانشاء بقعة مشتملة على ابواب الميراث و بيوت الخير فانشأت الخاتون المشار اليها ابواب البر الكائنة بظاهر مدينة تبريز بالباب الجديد فى محلة پس كوشك تقرب موضع يدعى فخر آزاد بمالها و رجالها و هى عمارة عالية رفيعة الشأن سامية البنيان شامخة الاركان الحسن بعض صفاتها و الابداع فى حسن المنظر فى بعض سماتها من نظر اليها قال لم يخلق مثلها فى البلاد و هى مشتملة على مبرات منها مسجد اسس على التقوى وقفته على جمهور المسلمين و كافة المؤمنين لاداء الصلوات الخمس و اقامة الجمعة و الجماعات و الاشتغال بوظايف الطاعات و انواع العبادات من السنن و الرواتب و قرأة القرآن و دراسة العلوم الشرعية و مقدماتها ، و منها القبة المباركة الرقيقة العالية الشامخة التى تضاهى فى رفعة شافعبة الفلك و تشابه فى زينتها و احكامها و بهاؤها للظلة السماء هيئاتها تكون مدفناتها و مدفن اولادها و حليلها السلطان المشرا اليه و منها خانقاه التى هى اعجوبة الزمان و اطروفة الاوان تشبه فى المنظر رياض الجنان من دخلها قال كانها جنة نعيم بلدة طيبة و مقام كريم و هى مشتملة على المرافق و الغرفات و البيوت الشتوية و الصيفية و القببات و الصفات اعدتها محلاً لتذكر الله و تسبيحه و تهليله لتكون ذخيرة لها يوم التناد و عدة فى المعاد و قفعتها البانيه زاد الله توفيقها على العلماء و الفقهاء الصالحين و المشايخ المحققين و المتصوفة المتوزعين و الزهاد المتقنين و العرفاء الموسومين

بسمت الصلاح المتخلقين باخلاق للرضية و غیرهم من الصادرين و الواندين
 وقفاً صحيحاً شرعياً ، و منها العين الماء المتصلة بالخانقاه المذكورة انشأتها
 الواقفة بجميع توابعها من آبارها و احجارها و مमारها و اخزافها و القبة
 المبنية عند فوهتها و الحوضين الواقعين تحت القبة وقفتهما الواقفة على جميع
 المسلمين لينتفعوا بها كيف شائوا يشرب بها عباده الله و يسقون و يستقون
 و تتوضون و يغتسلون وقفاً صحيحاً و قفت الواقفة المذكورة ابواب
 البير المذكورة حسب المذكور وقفاً مخلصاً لا تباع و لا توهب و لا تورث و لا
 تغير عن اصله ابواب البير المذكورة غنية عن التحديد و التوصيف لغاية
 شهرتها بانشاء الخاتون المشار اليها ثم وضع و ثبت و تحقق شرعاً ان
 السلطان الغازي العالم المؤيد الموفق الموهي اليه اقر و اعترف اقراراً
 صحيحاً و اعترافاً سمعياً جازياً على نهج الصحة و السداد عارياً عن موجهات
 الطعن و الفساد انه وقف و حبس و سبل و تصدق تقبل الله حسنة و صدقاته
 على مصالح المسجد و القبة و الخانقاه و عين الماء المذكورات بالشروط الالية
 تفصيلها وقفاً صحيحاً و تصدقاً سمعياً و تحبباً مؤبداً و تسبيلاً مخلصاً
 ما هو حق صدق و ملك طلق و مال لاعلى جناب السلطان الاعظم المشار اليه خلد
 سلطانه و نطقته بملكيتته حجج شرعية مسجلة بسجلات قضات الاسلام و كان
 في يد امنائه و وكلائه الى اوان صدور الوقف المقربة و ذلك جميع الاملاك
 المنحصرة في فصول اربعة الفصل الاول الاملاك الواقعة داخل مدينة تبريز ... (۱)

ترجمه : در اين وقف نامه بعد از حمد خدا و صلوات بر رسول الله محمد (ص)
 و اولاد و صحابه و ستايش سلطان جهان شاه و بيان بي ثباتي دنيا در آيات و روايات
 و ترغيب بر خيرات و مبرات آمده است، كه جهان شاه به همسر خود خاتون جان خاتون
 معروف به بيگم امر فرمود بقمه اي را كه مشتمل بر ابواب خيرات و مبرات باشد
 بنا كند، و اين بقمه در بيرون شهر تبريز در دروازه جديد در محله پس كوشك

در جای بنام فخرآزاد ساخته شد و آن عمارت عالی و رفیع‌البنیان است و مشتمل بر مسجد و قبۀ شامخی است که آن خاتون آنرا برای مدفن خود و فرزندان و شوهرش در نظر گرفته است. و نیز مشتمل بر خانقاهی است که در باغی پرگل و ریحان قرار گرفته و اطاقها و غرفه‌های تابستانی و زمستانی دارد و آنها را محلی برای ذکر و تسبیح خداوند قرار داده و وقف بر علماء و فقهاء و متصوفه و زهاد کرده است، و نیز آن بقعه مشتمل بر قناتی است که متصل به خانقاه مذکور است، که آنرا با گنبدی و قبۀ که بر دهانۀ آن ساخته و دو حوضی که در زیر آن قبه است وقف بر جمیع مسلمین کرده است، خاتون مزبور ابواب البر مذکور را وقف کرده وقف مخلصی که لا تباع و لا توهب و لا تورث و از اصلش تغییر نمی‌یابد و جهانشاه در حالیکه همه اقرارها و معاملات و عقود و ایقاعات از او شرعاً نافذ بود بعد از تنفیذ وقف خاتون عظمی بر آن ابنیۀ مزبور موقوفات با شرایطی که بعداً بیان خواهد شد وقف نمود که در چهار فصل توضیح داده میشود.

فصل اول

در بیان شرح املاک موقوفه‌ای که در داخل شهر تبریز واقع است (۱)

۱- نصف مشاع حمام معروف به حمام صاحبی در نزدیکی بازار سمساران .
۲- باغی که معروف به لیلوا است و در بیرون شهر در خارج دروازه مهادمهین
میباشد، و محدود به باغ نوخیز و به باغ ورثه سدیدالدین طبیب و به باغ احمد آباد
و امیر منصور بن اخی زاهد و باغچه خواجه مطهر، و به باغ گولخیز و بکوچه نوخیز
و بکوچه لیلوا است که روی هم منقسم بر هشت قسمت است که هفت قسمت آن
محدود به حدود مذکور از موقوفات سلطان و يك قسمت آن ملك امیر منصور بن
اخی زاهد است .

۳- باغ برج که متصل به باغ لیلوا و باغ پیلتن و باغ نوخیز و باغ سدیدالدین
طبیب است .

۴- ثلث و ربع مشاع که عبارت باشد از هفت سهم از دوازده سهم از جمیع
باغ معروف به نوخیز، که حدود آن متصل به باغ برج و به باغ شیخ تاج الدین و
باغ قاضی آباد، و باغ محمود آباد و باغچه خواجه مطهر و باغ لیلوا است .

(۱) لازم بتذکر است که در این وقف نامه سند تملک املاک موقوفه که پس از
تملک وقف کرده است نوشته شده است، و ما بجهت اختصار آن اسناد را ذکر نمیکنم .

- ۵- جمیع باغ احمد آباد در دروازه مزبور (مهاد مهین) که محدود است به باغ لیلوا و به زمین شاد آباد و کوچه حجاران و باغ خواجه یوسف .
- ۶- تمامی باغ معروف بیانچه خواجه مطهر که محدود است به باغ لیلوا و باغ نوخیز و باغ قاضی آباد و کوچه نوخیز .
- ۷- یازده سهم از اصل چهارده سهم ، از قنات معروف به لیلوا از قنات دروازه مزبور (مهاد مهین) که دهانه آن در نزدیکی گنبد جفیان ظاهر شده و چاههای آن به نزدیک غار معروف محمد ختایی منتهی میشود .
- ۸- ربع مشاع از مجری قنات معروف بصدریه در دروازه مذکور (مهاد مهین) دهانه آن در باغ معروف به صدریه ظاهر میشود و انتهای چاههای آن در جای بنام قلاقه نشین است .
- ۹- هفده سهم مشاع از اصل هفتاد و دو سهم از مجری قنات بنام نوخیز در دروازه مذکور (مهاد و مهین) که دهانه آن در استخر باغ نوخیز آفتابی میشود انتهای چاههای آن (در نسخه سفید است) .
- ۱۰- قناتی معروف به نورین از قنات دروازه مذکور (مهاد و مهین) حدود آن مستغنی از بیان است .
- ۱۱- جمیع حریم قنات معروف به قنات پیلتن از قنات دروازه مذکور که مستغنی از بیان است .
- ۱۲- ثلث و طسوج مشاع از حریم قنات معروف به (سدون) که حسین آباد نامیده میشود از قنات دروازه مذکور است که مستغنی از تحدید و توصیف است .
- ۱۳- ربع مشاع از مجری قنات معروف به برزناو در دروازه مذکور و مستغنی از تحدید است . قنات پیلتن در باغ پیلتن آفتابی میشود و چاههای آن تا ده کیچسانی به سدول ادامه مییابد اما قنات برزناو بین راه کججان و هوزنه بران

آفتابی شده و چاههای سدول به راه هوزه بران و چاههای برزناو تا به موضع سدول کشیده میشود .

۱۴- همه زمینهای که محمدآباد خوانده میشود و بیرون از دروازه و یجویه نزدیک حکمآباد که محدود به زمین محمد میباشد و آن (زمین محمد) از موقوفات مدرسه محمودیه است و به باغ نومو معروف به خواجه پیر حسین بن خواجه ناصرالدین عمر در راه شنب عتیق در زمین رییبآباد است .

۱۵- همه عمارت باغ معروف به شمسآباد به دروازه و یجویه در موضعی که از سه طرف محدود به اراضی حکمآباد و از جهتی محدود به اراضی محمدآباد است و آن از جمله موقوفات مدرسه محمودیه و باغ خلفان و باغ نوموی مذکور است .

۱۶- همه اراضی که رییبآباد خوانده میشود و به دروازه مذکور (ویجویه) واقع است و حدود آن متصل به اراضی موقوفه محمدآباد و اراضی صدرآباد است .

۱۷- همه عمارت باغ محمدآباد بدروازه مذکور (ویجویه) و زمین این باغ از موقوفات مدرسه محمودیه است .

۱۸- سه سهم از هفت سهم قنات معروف به محمدآباد از قنات دروازه و یجویه که دهانه آن در باغ خلفان آفتابی میشود، و چاههای آن به دروازه طاق منتهی میگردد و این هفت سهم عبارت از هیجده سهم، از چهل و دو سهم است .

۱۹- همه باغ بزرگی که معروف به باغ خلفان واقع به دروازه مذکور (ویجویه) در نزدیکی حکمآباد است و حدود آن متصل است به باغ محمدآباد و شمسآباد و به زمین ماره و به زمین بنام تره‌زار و راهی که به شنب عتیق میرود با مجری آبیاری از حریم قنات محمدآباد مذکور و آن دو سهم از هفت سهم است .

۲۰- همه اراضی واقع در حکمآباد که بیرون از دروازه و یجویه است باقنات که معروف به قنات حکمآباد است و آن قطعه زمین معروف به زمین بخش

ضیاء است که به کوچه های صدرآباد واز دو جانب به ساقیه صدرآباد و زمینی که معروف به امیر زین العارفین است محدود میباشد .

۲۱- و نصف مشاع از جمیع زمین واقع در موضع مذکور از دو جانب محدود است به ساقیه صدرآباد و زمین معروف به امیر زین العارفین و به زمین معروف به خواجه حسن سقریچی محدود است و این زمین بذرانداز هشتاد من و زمین اول بذرانداز صد من ازگندم است .

۲۲- و جمیع زمین معروف بباغ برج که از دو جانب به ساقیه احمدآباد و بزمن معروف به صاحب اعظم سعید تاج الدین آقا اخی و بزمن خواجه علی تاجر و بزمن مولی اعظم نظام کاشی محدود است و آن بذرانداز یکصد و چهل من میباشد .

۲۳- و نصف مشاع زمین که جلوتر از این حدودش بیان شد .

۲۴- و همه زمین موسوم به تیم بخش است و محدود به زمین معروف به خواجه حسن سقریچی و بساقیه صدرآباد و به ساقیه عزآباد است و آن بذرانداز سی من گندم میباشد .

۲۵- اراضی ماره بزرگ محدود به باغ خانقان و باغ نومو عمرآباد و به باغ شمس آباد و بزمن موسوم به ماره بابا احمدان است و این زمین بذرانداز دویست و هشتاد من گندم است .

۲۶- و همه زمین مسمی به ماره کبار که محدود است از دو جانب به زمین برزا و تاج آباد و ماره دوله و مقدار آن بذرانداز دویست و سی من است .

۲۷- زمین معروف به خواجه فتح الله بهشتی که محدود است به باغ برج و بملک نظام کاشی و به زمین موقوفه قاضی و بزمن مرحوم آقا اخی و آن بذرانداز چهل من میباشد .

۲۸- و تمام زمین واقع در حکم آباد محدود بساقیه صدر آباد و بزمین محدود سابقا و بزمین آن از موقوفات قاضی است و بزمین معروف به شیخ ابی زید و فعلاً آن زمین از موقوفات حضرت سلطان است، و این زمین محدود بذرائد از شصت من میباشد.

۲۹- زمین جدا شده از ماره کوچک که بمقدار بذرائد از یکصد و پنجاه من است و محدود است به کوچه های صدر آباد و اراضی شمس آباد و ماره بزرگ و به بزمین معروف به امیر زین العارفین و بزمین معروف به شیخ ابی زید حمامی و به بقیه زمین ماره کوچک.

۳۰- تمامی زمین جدا شده از زمین موسوم به ماره بزرگ و مقدار آن بذرائد از دویست من است، محدود میباشد بزمین شمس آباد و زمین ماره کوچک و براه واقع مابین زمینها و بقطعه از این زمین مذکور.

۳۱- تمامی زمین جدا شده از زمین صلاحان که بمقدار بذرائد از یکصد و بیست من است و محدود است بزمین صلاحان متعلق بمولی کمال الدین و بزمین صدر آباد و براه صدر آباد و بزمین محمد آباد و بزمین شمس آباد.

۳۲- جمیع زمین معروف به دوله ماره کوچک و آن بذرائد از چهل من است و بارض امیر زین العارفین و شرکاء او و بزمین معروف به شیخ ابی زید حمامی و بزمین قاضی آباد و بزمین موسوم به ماره بزرگ محدود میباشد.

۳۳- تمامی زمین جدا شده از زمین صلاحان که آن بذرائد از یکصد و بیست من و محدود به زمین شمس آباد و به زمین محمد آباد و بقطعه دیگر از زمین صلاحان و بساقیه صدر آباد میباشد.

۳۴- و تمامی زمین جدا شده از ماره کوچک و آن بذرائد از شصت من است و حدود آن متصل بزمین بنام ماره بابا احمدان و بزمین موسوم به ماره بزرگ

و بزمین مسمی به ماره دوله و بزمین معروف به امیر زین العارفین و شرکاء او میباشد.
 ۳۵- و همه زمین محدود بزمین معروف به خواجه حسن سقریچی و بزمین
 از موقوفات شیخیه کججیه و بزمین مولی حاکم دامت عمره نظام کاشی و زمین
 معروف به امیر زین العارفین و شرکاء او است و این زمین مقدار شصت من
 بذرانداز میباشد.

۳۶- و تمام قطعه زمین که مبذر چهل من است و محدود است بزمین موقوفه
 در جهت معینه و بزمین معروف به شیخ ابی زید حمامی و به زمینی که قبلاً به نصفین
 نوشته شد و بیاغ برج.

۳۷- و همه زمین بنام زمین احمد آباد و آن بذرانداز سیصد من است و
 حدود آن متصل است بزمین معروف به صاحب سعید خواجه ناصرالدین عمر و
 بزمین معروف به کوشک امیر قتلشاه و بزمین مشهور به امیر اوزون شمس الدین
 و بیاغ برج.

۳۸- و تمام زمینی که بذرانداز سیصد و شصت من میباشد و محدود بزمین
 کوشک قتلشاه و بزمین عز آباد و بزمین موقوفه شیخیه و بزمین موقوفات قاضیه
 صالحیه از دو جانب میباشد.

۳۹- و همه زمینی که بذرانداز یکصد و بیست من است و محدود است
 بساقیه صدر آباد و بزمین بنام بخش ضیاء و براه صدر آباد و براهی که مهر زمینهاست.
 ۴۰- و همه زمینی که بذرانداز هشتاد من میباشد و محدود است بنهر
 حکم آباد و زمینی که قبلاً دوبار نوشته شد و بزمین معروف به ورثه شیخ
 ابی زید حمامی.

۴۱- و همگی زمینی که بذرانداز شصت من است و محدود براه صدر آباد

و بزمین موسوم به ماره کوچک و به زمین معروف به شیخ ابی زید حمامی و بساقیه ماره میباشد .

۴۲- و جمیع قطعه زمینی که محدود میباشد بزمین عز آباد و بزمین تیم بخش و بساقیه صدر آباد و برای صدر آباد و راه روان بآنجا است .

۴۳- و همه قطعه زمینی که مبذر پنجاه من است و محدود میباشد بزمین معروف به خواجه علی تاجر و آن از موقوفات سلطانی است و به زمینی که از موقوفات قاضی میباشد و بزمین احمد آباد و بیاغ برج .

۴۴- سی و دو هفتوی و نصف هفتوی از اصل چهل و هشت هفتوی از حریم قنات موسوم به قنات حکم آباد که دهانه آن در نزدیکی حکم آباد آفتابی شده و چاههای آن يك رشته به خان مولی لطیف طبیب و رشته دیگر به نزدیکی کوچه عالم ناسک خواجه فقیه زاهد منتهی میشود .

فصل دوم

در بیان موقوفاتی است که در نواحی شهر سِراة (سراب)
از بلاد آذربایجان واقع است

۴۵-۱- همه قریه مشهور به دوزدوزان الخ .

۴۶-۲- نصف مشاع معدن نمک متصل باراضی قریه مذکور (دوزدوزان) الخ .

۴۷-۳- نصف مشاع قریه رازلق از قراء ناحیه زرند از نواحی سِراة

(سراب) الخ .

۴۸-۴- و همه قریه اردالان از قراء براغوش از اعمال بلدة سِراة

(سراب) الخ .

۴۹-۵- و همه اراضی قریه باسنیق (اسنق) از قراء خان براغوش از نواحی

بلدة سِراة الخ .

۵۰-۶- و نصف مشاع از قریه معروف به اشیق و اشتلق هم نامیده میشود

از توابع خان براغوش از نواحی بلدة سِراة (۱) .

(۱) حدود همه این روستاها در وقنامه با دقت ذکر شده ما بجهت اختصار ذکر

نکردیم .

فصل سوم

مشمول است بدو قسمت

در بیان روستاهای که در حومه تبریز واقع شده است

قسمت اول در بیان اراضی است که بعضی از آنها متصل به بعضی دیگر است، و مشتمل به بذراندا از شصت جریب از حنطه است و این زمینها واقع است در صحراء قریه فخر آباد از قراء صحرا از اعمال شهر تبریز و این زمینها از زمینهای قریه مزبور بعنوان نصف مفروزگشته و بقرار ذیل است

- ۵۱-۱- زمین یوسفان چهار جریب .
- ۵۲-۲- زمین در راه اهمقیه هفت جریب .
- ۵۳-۳- زمین معروف به اراضی فقهیه پنج جریب .
- ۵۴-۴- زمین یلمان شش جریب .
- ۵۵-۵- زمین هراوجان ده جریب .
- ۵۶-۶- زمین در راه رواسجان پنج جریب .
- ۵۷-۷- زمین خواجه کرشت دو جریب .
- ۵۸-۸- زمین واقعه در میان چاههای قنات کجآباد سه جریب .

۵۹-۹- زمین حلان سه جریب .

۶۰-۱۰- زمین کوبین دشت پنج جریب .

۶۱-۱۱- زمین آسیا دو جریب .

۶۲-۱۲- زمین هراوج قضاة هشت جریب .

همه این زمینها هم مرز بهمدیگر هستند و حدود آنها از اطراف متصل به باقی صحرای فخرآباد مذکور به راه احمقیه و براه کجاآباد میباشد و همه این اراضی مقسوم و مفروز از صحرای مزبور و خارج از قریه مذکور است و همه اینها يك قسم از دوازده قسم مساوی بآنصف سدس از صحرای قریه فخرآباد مذکور میباشد و آن مشهور به جفت خاص است .

قسمت دوم املاك است که اکثر آنها در داخل قریه

فخرآباد و بعضی از آنها در خارج آن واقع شده و آنها باین

قرار است .

۶۳-۱- زمین اسیلان .

۶۴-۲- دمنان .

۶۵-۳- نیمه زه .

۶۶-۴- زمین اخی باله .

۶۷-۵- زمین پیره زن .

۶۸-۶- باغ صفت .

۶۹-۷- زمین اخی رز .

۷۰-۸- زمین محمد آباد .

۷۱-۹- باغچه بابا احمد با نصف مفروز از باغچه فضلان :

۷۲-۱۰- زمین تقی .

۷۳-۱۱- زمین موزه دوزان .

۷۴-۱۲- زمین اخی احمد .

۷۵-۱۳- باغی قاضی .

۷۶-۱۴- زمین گول .

۷۷-۱۵- زمین مفروز از گول .

۷۸-۱۶- باغ محمود شاه .

۷۹-۱۷- زمین مفروز از زمین باغ اخی بدل .

۸۰-۱۸- زمین اخی سعدالدین .

۸۱-۱۹- زمین کال .

۸۲-۲۰- قطعه مفروز از زمین اشتردوک .

۸۳-۲۱- نصف مشاع از زمین باغ زکی .

۸۴-۲۲- قطعه مفروز از زمین اخی محمد .

۸۵-۲۳- زمین تقی .

۸۶-۲۴- باغ اخی کرمان

۸۷-۲۵- زمین باوو .

۸۸-۲۶- نصف مشاع از باغ زکی .

۸۹-۲۷- زمین فخرآباد .

۹۰-۲۸- باغ اصطخر .

۹۱-۲۹- زمین مفروز از زمین اخی فضلان .

۹۲-۳۰- زمین زرین کمران .

- ۹۳-۳۱- قنات بلوق از قنات فخر آباد که دهانه آن در زمین سنکیانه آفتابی میشود و چاههایش به اراضی اهمقیه منتهی میشود .
- ۹۴-۳۲- قنات حاجب که در زمین باوو قریه آفتابی میشود و چاههای آن منتهی است به جولان دزق .
- ۹۵-۳۳- ونهر جدید معروف به انشاء مولى حاکم اعظم قاضی عبدالملک حدادی شیبانی از سراه رود (سراب رود تلخ رود) از تردیکی پل محمد آباد شروع و در زمین مدینه تبریز حفر شده و ممتد گشته تا به قریه فخر آباد و از قریه رواسجان و خواهنبر میگذرد و این جوب و زمینهای مزبور بجهت مشهور بودن آنها مستغنی از توضیح زیاد هستند .

فصل چهارم

در بیان املاکی است که در کوره آذربایجان
در مواضع مختلف واقع شده است

- ۹۶-۱- نصف وئمن مشاع از قریه هیروی از قری مهران رود .
- ۹۷-۲- قریه سقین سره از قری مهران رود .
- ۹۸-۳- نصف وئمن مشاع از قریه فهوسفنج (باسمنج) از قری مهران رود.
- ۹۹-۴- قریه بارتکین از قری برکساط از اعمال ارسبار .
- ۱۰۰-۵- قریه اندراب از قری ناحیه پشکین (مشکین) .
- ۱۰۱-۶- نهر معروف قدیمأ بنهر عادی و جدیدأ بنهر بیلقان و با جمیع قری و مزارع که درکنار این شهر واقع است و خود این نهر از ارس منشعب شده و قری و مزارع در اطراف آن واقع شده و اول نهر مزبور در قریه کلحی از ارس شروع و منشعب گردیده تا میرسد باین قری و مزارع و اینها از توابع ارسبار از کوره آذربایجان است و همه اینها متصل اند بموضعی بنام داش ارخ عجیدیه و بموضعی خراب بنامی قراح و بموضعی بنام طشتخانی کمیچی و بنهر النکر آباد با همه حدود املاک محدوده مذکوره .

آنچه مذکور شد موقوفاتی بود که جهان‌شاه خودش
 بابواب‌البر و الخیر از مسجد و قبه و خانقاه و قنات اصالتاً
 وقف کرده است و خاتون وی از طرف او کالتاً املاک دیگری
 بمصالح آن ابواب‌البر مزبور وقف نموده و آنها بقرار ذیل
 است :

- ۱۰۲-۱- قریه نمودر از قریه هشتروند از اعیال مراغه .
- ۱۰۳-۲- قریه سنجه از قریه ناحیه هشتروند مزبور .
- ۱۰۴-۳- دیکنان که جدیداً قریه لاوران نامیده میشود از نواحی هشتروند .
- ۱۰۵-۴- قریه کوکرچینلک از نواحی هشتروند .
- ۱۰۶-۵- و جمیع قریه زاویه جوک از قریه ناحیه هشتروند .
- ۱۰۷-۶- قریه بیات از ناحیه هشتروند .
- ۱۰۸-۷- ثلث مشاع از قریه مضفلی از قریه ناحیه هشتروند .
- ۱۰۹-۸- ربع مشاع قریه لمشان از نواحی هشتروند .
- ۱۱۰-۹- دو ثلث مشاع از قریه آغچه‌کنتی از قریه هشتروند .
- ۱۱۱-۱۰- ربع مشاع قریه یایقران از قریه هشتروند .
- ۱۱۲-۱۱- قریه قراآغاج .
- ۱۱۳-۱۲- قریه اله‌گوز
- ۱۱۴-۱۳- قریه حسن‌کنتی .
- ۱۱۵-۱۴- قریه احمدلو .
- ۱۱۶-۱۵- قریه بقرآباد .
- ۱۱۷-۱۶- قریه کچ‌کتاب .

- ۱۱۸-۱۲۱. قریه سرمینگان .
- ۱۱۹-۱۲۸. قریه خجستان .
- ۱۲۰-۱۹. نصف قریه دیمه ناب .
- ۱۲۱-۲۰. قریه کشه خیدن .
- ۱۲۲-۲۱. نصف قریه ارمغاناب .
- ۱۲۳-۲۲. قریه کلفا .
- ۱۲۴-۲۳. قریه بای قرا سهند .
- ۱۲۵-۲۴. قریه یالقوز آغاج المشهور بعینه کنتی .
- ۱۲۶-۲۵. قریه کلتو .
- ۱۲۷-۲۶. قریه افشینہ .
- ۱۲۸-۲۷. قریه آغاجری بقلی .
- ۱۲۹-۲۸. ثلث قریه ترخان .
- ۱۳۰-۲۹. قریه طاس لرچه مشهور بویران چه کنت .
- ۱۳۱-۳۰. قریه قزلجه .
- ۱۳۲-۳۱. قریه جرغلان .
- ۱۳۳-۳۲. قریه بیات .
- ۱۳۴-۳۳. نصف قریه کهول جک .
- ۱۳۵-۳۴. قریه طاب طاب .
- ۱۳۶-۳۵. قریه سخنا باد .
- ۱۳۷-۳۶. قریه عمر آباد .
- ۱۳۸-۳۷. قریه کورناباد .
- ۱۳۹-۳۸. نصف مشاع از قریه قونجی .
- ۱۴۰-۳۹. قریه شیلوا از توابع لیلان .

واقف (خاتون جان خاتون بیگم) با شرایط مذکور
در وقف نامه دو ثلث عایدات و منافع موقوفات مزبور را
بمصلح ابواب البر یاد شده از مسجد جامع (مسجد کبود)
و قبه و خانقاه و قنات و يك ثلث آن را با اولاد انان خود
و اولاد انان مادر خود تسلاً بعد نسل مخصوص کرده و قاضی
وقت وقف او را تصحیح و تنفیذ و امضاء نموده است .



قسمت دیگری

از وقف نامه راجع به موقوفات بالاصالة زن جهانشاه است

و در آن بعد از حمد خدا و صلوات به پیغمبر و ثناء
بسلطان جهانشاه آمده است که چون سلطان مشارالیه خلاصه
املاك و عقارات خود را برائمه و علماء و مشایخ و سادات
و سایر طوایف مسلمین وقف نموده و زوجه وی جان خاتون بیگم
از زیاده اموال وی مسجد جامع و خانقاه و قبه بناء کرده
و بجهت مصارف آن ابواب البر موقوفات تعیین نموده که دو
ثلث مشاع از عایدات آن در مصالح ابواب البر مزبور مصرف
شود و يك ثلث مشاع از منافع و عایدات آن موقوفات را
اختصاص داد باولاد اناث خود و باولاد اناث مادر خود
بطنا بعد بطن الی یوم القیامة بدون فرق بین اینک که اولاد
اناث مزبور از طرف دختر باشد یا اینک که از طرف پسر باشد
و تولیت آنرا مادام الحیات شخصاً بعهده گرفته و بعد از خود
نیز به دختر هایش صالحه سلطان و حبیبه واگذار نموده است.

و این موقوفات مزبور بقرار ذیل است :

الف - املاک واقع در تبریز و بلهجان

- ۱۴۱-۱- زمین صالح آباد .
- ۱۴۲-۲- زمین یونجه لیغ .
- ۱۴۳-۳- زمین حاج قنبر .
- ۱۴۴-۴- باغ ققاعین و همه این زمینها و باغها پس از دیوارکشی باطراف آنها يك باغ بزرگ بنام بیگم آباد مظفریه قرار داده شد .
- ۱۴۵-۵- قنات مزروع ازقنات بلهجان با جمیع شعبهای و چاههای آن .
- ۱۴۶-۶- زمین جعفر دولق .
- ۱۴۷-۷- زمین دولق عبدالحق .
- ۱۴۸-۸- قنات کبودان .
- ۱۴۹-۹- دکان خبازی درباب ماهانقلق .
- ۱۵۰-۱۰- خانه زغالان .
- ۱۵۱-۱۱- گوشک بنا شده در بالای این خانه کوچه .
- ۱۵۲-۱۲- آردخانه .
- ۱۵۳-۱۳- خبازخانه و زغال فروش در محله سرانکش .
- ۱۵۴-۱۴- نصف مشاع حمام میرعلی درباب ماهانقلق در بازار مهادین غیر از نصف زمین حمام که وقف است بجهت معینه .
- ۱۵۵-۱۵- دکان خبازی بالاخانه آن بنام لم .
- ۱۵۶-۱۶- همه عمارت دکه متصل به دکان مزبور با گوشک مبنی برساباط .

۱۵۷-۱۷- دکان چاقوسازی .

۱۵۸-۱۸- دکان اردلان ، و همه اینها پس از دیوارکشی مجدد يك باغ بزرگ گشته متصل بباغ بیگم آباد مظفریه با حق آبی مرسوم در محل .

۱۵۹-۱۹- و همه بازار مشتمل بر پنجاه باب دکان در درزقین که در تبریز در محله پس کوشک واقع است، و این بازار از مستحدثات بیگم است بعد از آنکه زمین آنرا با تملک شرعی مالک شده و این بازار جدید مظفریه نامیده میشود در طرف راست کسبکه از طرف میدان سلطان به بازار وارد میشود بیست دکان بقرار ذیل واقع است .

۱۶۰-۲۰- دکان علافی در راه دروازه جدید با دکه متصل به آن .

۱۶۱-۲۱- دکان متصل بدکان سمساری اویس با دکه متصل به او و مشهور

بشام فروشی .

۱۶۲-۲۲- دکان خواجه خان بقال کهباراری

۱۶۳-۲۳- دکان احمد قبائی .

۱۶۴-۲۴- دکان کازری با خانه بزرگ معروف به کازرخانه .

۱۶۵-۲۵- دکان اسحاق قنائی .

۱۶۶-۲۶- دکان امیر خان عبائی .

۱۶۷-۲۷- دکان قصابی محمود قصاب با سرداب واقع در زیر آن .

۱۶۸-۲۸- دکان تقی سمسار .

۱۶۹-۲۹- دکان غیاث الدین سمسار .

۱۷۰-۳۰- دو دکان قاسم سمسار و اسماعیل صایغ .

۱۷۱-۳۱- دکان رمضان خزاز .

۱۷۲-۳۲- دکان فلانسی .

۱۷۳-۳۳- دکان قوآس .

۱۷۴-۳۴- دکان متصل بدکان قوآسی .

۱۷۵-۳۵- دکان طباحی با بالاخانه آن .

۱۷۶-۳۶- دکان صفاری .

۱۷۷-۳۷- دو دکان متصل به دکان صفاری، دکانهای مذکوره بعضی از آنها

متصل به بعضی دیگر از آنها است، بجز دکان کفافی که متعلق به صالحه سلطان و حبیبه سلطان میباشد .

و در طرف چپ کسیکه از طرف میدان سلطان به بازار وارد میشود سی دکان دیگر واقع است .

۱۷۸-۳۸- همه دو دکان متصل بهم، در دست چپ کسیکه به رنگریزی

داخل میشود واقع است و زمین این دو دکان وقف است بجهت خاصه ولی دراجاره نودونه ساله واقف است و اجرت آنها به مستحقش رسیده است .

۱۷۹-۳۹- دکان رنگریز که رنگریزخانه بزرگ نامیده میشود باخانه‌ای که

بر خانه نامیده میشود با دو تا کوشک که در بالای خانه مذکور بنا شده با جمیع حقوق آن غیر از قطعه معین کوچکی، از زمین دکان که دراجاره واقف است بمدت نودونه ساله و اجرت آن زمین به مستحقش رسیده است باز با دو تا دکه در دو طرف در رنگریزخانه واقع میباشند، باتمامی توابع و لواحق از خمرها و تغارها و غیر آنها .

۱۸۰-۴۰- دکان بقالی معروف علی بقال .

۱۸۱-۴۱- دکان بزآزی معروف به سکنای امیر محمود بزآز .

۱۸۲-۴۲- دکان محمد ارزنجانی .

۱۸۳-۴۳- دکان شیخ سعدی بزآز .

۱۸۴-۴۴- دکان پیر احمد بزآز .

۱۸۵-۴۵- دکان سلطانعلی بزآز .

- ۱۸۶-۴۶- دکان استاد امید خیاط .
- ۱۸۷-۴۷- دکان خواجه سیدی احمد بزّاز و خواند امیر بزّاز .
- ۱۸۸-۴۸- دکان امیر جان بزّاز .
- ۱۸۹-۴۹- دکان قاسم سمسار .
- ۱۹۰-۵۰- دکان غیاث‌الدین سمسار .
- ۱۹۱-۵۱- دکان خلیل بقال با دکنه متصل بآن .
- ۱۹۲-۵۲- دکان فقّاعی مشهور به بیگی فقّاعی با دکنه متصل بآن .
- ۱۹۳-۵۳- دکان تاج احمد سمسار .
- ۱۹۴-۵۴- دکان امیر جان سمسار .
- ۱۹۵-۵۵- دکان درویش علی تر بار فروش .
- ۱۹۶-۵۶- دکان حلاجی .
- ۱۹۷-۵۷- دکان بقالی کمال بقال .
- ۱۹۸-۵۸- دکان شیخ احمد مدّاس .
- ۱۹۹-۵۹- دکان حلوائی متصل بآن .
- ۲۰۰-۶۰- دکان بقالی بایزید بقال .
- ۲۰۱-۶۱- دکان بابا حداد .
- ۲۰۲-۶۲- دکان خبّازی میری خبّاز .
- ۲۰۳-۶۳- دکان حلاجی با دکان مدّاسی .
- ۲۰۴-۶۴- دکان بقالی یاری بقال .
- ۲۰۵-۶۵- دکان متصل به حمام .
- ۲۰۶-۶۶- حمام بزرگ مظفری با جمیع توابع و لواحق که در آذربایجان نظیر ندارد در بازار مظفریه مزبور واقع است .

۲۰۷-۶۷- کاروانسرای که شامل است به یکصد و دوازده حجره تختانی و فوقانی و سردابهای بزرگ که در بازار مذکور واقع است با تفصیلی که در وقفنامه قید شده .

۲۰۸-۶۸- کاروانسرا و اصطبل واقع در باب ماهانقلق با جمیع لواحق آنها و کاروانسرا سه طبقه است .

۲۰۹-۶۹- ثلث مفروز از نو باغ خارج درب و بجویه .

۲۱۰-۷۰- انبارخانه بایر یان خانه در درب سنجار در بازار جرّاحین در چهارسوق .

۲۱۱-۷۱- حمام لیلی مجنون در باب سنجار .

۲۱۲-۷۲- حمام اخی احمد شاه در باب و بجویه .

۲۱۳-۷۳- باغ مزرع در پشت قریه بلهجان باقنات معروف بقنات مزرع .

۲۱۴-۷۴- خانه و باغچه و زمین یونجه لبق در درب جدید در نزدیکی پل امیر محمد دواتی .

۲۱۵-۷۵- زغال خانه .

۲۱۶-۷۶- دهلیز واقع در زیر دکان بایع .

۲۱۷-۷۷- باغ سواران در ربع رشیدی با جمیع توابع و حقایق از ساقیه امیرآباد و حقایق از ساقیه خانقاه جلالی .

۲۱۸-۷۸- باغ نقاشان در ربع رشیدی با حق آب به از ساقیه دولتشاه

۲۱۹-۷۹- همه عمارت خانه و بستان و اصطبل در محله فخرآزاد .

۲۲۰-۸۰- دار شمس حلوائی و سرای اخی یادگار

۲۲۱-۸۱- سرای سدلان در باب سنجار .

۲۲۲-۸۲- نصف مفروز باغچه هلوان بری کتال در باب ماهانقلق در محله

پس کوشک .

- ۲۲۳-۸۳- همه زمین واقع در باب ماهانلق در محله پس کوشک .
- ۲۲۴-۸۴- نصف مشاع سرای بلعزان المعروف بنخواجه جمال الدین ابوالعز، این سرای از مشهورترین سرای تبریز است .
- ۲۲۵-۸۵- زمین باغ بزرگه واقع در خارج درب جدید .
- ۲۲۶-۸۶- همه باغ مشجر متصل بباغ سابق .
- ۲۲۷-۸۷- همه خانه و فالیز بزرگه متلاصقان در درب ماهانلق در راه پل عمرو دیو .
- ۲۲۸-۸۸- همه دو خانه و کوشک بناء شده در بالائی آنها واقع در کوچه دولت شاه .
- ۲۲۹-۸۹- قطعه زمین واقع در درب تازه .
- ۲۳۰-۹۰- همه زمین باغچه در درب مذکور و محله مزبور .
- ۲۳۱-۹۱- همه خانه و باغچه واقع در کوچه دولتشاه .
- ۲۳۲-۹۲- سرای خراب اخی یادگار در درب مزبور، ای درب ماهانلق در محله پس کوشک .
- ۲۳۳-۹۳- همه خانه و حیاط در درب مزبور در کوچه مذکور .
- ۲۳۴-۹۴- خانه و فللیز در مجاور خواجه جان اسکاف .
- ۲۳۵-۹۵- قیسریه مشتمل به بیست و هفت حجره و اصطبل در زیر حجره ها .
- ۲۳۶-۹۶- حزیم قللت کریمان در قریه بلرنج از قریه مهران رود که دهانه آن در نزدیکی باغ ابی اسحق آفتابی میشود و چاههای آن به نیکش منتهی میشود .
- ۲۳۷-۹۷- قیسریه در باب جدید که دارائی بیست و هفت حجره است و زیر حجره ها اصطبل بزرگ میباشد با هفت دکان دیگر متصل بقیسریه مزبور است .

ب - املاک موقوفه واقع در ناحیه ویدهر

- ۲۳۸-۹۸- همه باغ کبیر شرف آباد واقع در پشت قریه خسرو شاه از قری ناحیه ویدهر با حریم قنات منسوب باین باغ و با خانه های ساخته شده در باغ و با خانه های ساخته شده در دیزج در خارج باغ بجهت کارگرا .
- ۲۳۹-۹۹- باغ بزرگ خطیبان از باغات قریه بایرام از توابع قریه گلچاه از قری ناحیه ویدهر با حق آبه از قنات مذکوره در وقف نامه .
- ۲۴۰-۱۰۰- حریم قنات منسوب باین باغ که دهانه آن در باغ آفتابی میشود و چاه های آن منتهی به مقبره در قریه بیرام میگردد .
- ۲۴۱-۱۰۱- طاحونه واقع در این باغ .
- ۲۴۲-۱۰۲- دوسهم از اصل پنجاه دوسهم از حریم قنات عربستان از قنات باویل از قری ناحیه ویدهر .

ج - املاک واقع در ناحیه مهران رود

- ۲۴۳-۱۰۳- نصف مشاع قریه متنق از ناحیه مهران رود .

د - املاک واقع در ناحیه رودقات

- ۲۴۴-۱۰۴- قریه انبند و سعادات آباد و چون واقف این روستاها را از مالکان متفرق بابیع شرعی خریده تفصیل آنها را در وقف نامه آورده است .

۲۴۵-۱۰۵- قریه النجق واقع در ناحیه مزبور .

این وقف نامه را نجم الدین بن عارف اسکوئی نوشته و حکم بصحت آن کرده و تنفیذ نموده است معلوم میشود که در آن وقت حاکم شرع و قاضی آن سامان بوده است و تصریح کرده که این مجله موسوم بصریح الملک خاتون جان بیگم است . خاتون جان خاتون بیگم واقف املاک مزبور به نجم الدین ابن عارف اسکوئی خالیدی دستور داده جمیع اسناد و صکوک خرید آن املاک، که یاد شد و آنهاییکه ما ذکر نکردیم (مثل آنچه در قرا باغ و قزوین و ری و اصفهان و کاشان و همدان و قم بواسطه وکلای خود خریداری کرده و بعداً وقف نموده است) در یک جا ضبط بکنند ، و قاضی مزبور هم امثال کرده همه آن سندها را در یک جا ضبط کرده فعلاً نسخه آن در کتابخانه ما در تحت رقم عام ۷۰۹۱ و رقم خاص ۱۲ مخطوطات موجود میباشد و یکی از آن اسناد را که بزبان فارسی در تحت عنوان الحجة الثانية یاد کرده است از باب نمونه در اینجا میآوریم :

الحجة الثانية : بخريد و کيل خاتون عظمی بانوی کبری بیگم ابدت عصمتها و وکیل او خواجه میرک ابن خواجه بابا شاه ابن مولی نجم الدین بعد از آنکه وکیل ثابت الوکالة بود از امیر سیدی احمد ابن شمس الدین محمد بن علی آقا المشتھر بتوفجی و او نیز فروخت همه و تمامی دو دانگ کامل و مقسوم و مفروز از اصل شش دانگ قطعه زمین معروفه و مشهوره بدار السلطنة تبریز خارج درب و بجویه محدود برود خانه تبریز عمرها لله و بشارع سهلان و بزمن حظیره و با نوباغ مفروز عنه که وقف است و مبیع مبذر شاتزده خروار تخم است، و حق آبه آن از چشمه عز آباد بتوابع بمبلغ نه هزار دینار زر سفید رایج شهر تبریز که نیمه آن چهار هزار و پانصد دینار ، و هر يك از متبایعان مذکوران ثمن و ثمن را قبض کردند، و رجوع کرد بایع جمیع مبیع را از کسی که ممکنست رجوع از وی و التزام

کرد بایع از برای مشتری ضمانه درك را در غرة رمضان سنه احدى وستين و ثمانمائة بخط قاضی احمد بن علی المکی محدّد احسن الله اليه (۱).

تولیت موقوفات ابنیه خیریه

در قسمت اول از این موقوفات که واقف بالاصالة خود جهانشاه بود تولیت را بخود اختصاص داده، در قسمت دوم که واقف خاتون جان خاتون بیگم زن جهانشاه و کالتاً از طرف وی وقف نموده بیگم مزبور تولیت را بخود قرار داده . در قسمت سوم که واقف اصالتاً خود خاتون جان خاتون بیگم است تولیت را مادام الحیة بخود و بعد از خودش بدو دختران خود صالحه سلطان و حبیبه سلطان قرار داده است .

مصرف موقوفات

در قسم اول اولاً تعمیر مسجد و خانقاه و قبه و قنات است اگر از آن اضافه باشد در اصلاح خود موقوفات باید صرف بشود، و بعد از اینها باقی مانده را در اطعام مرتزقه که معین کرده باید مصرف شود .

در قسم دوم و سوم يك ثلث عایدات موقوفات مزبور را جمع با اولاد اثاث خود واقف و اولاد اثاث مادر واقف تسلاً بعد نسل الى يوم القيامة است بدون قرق بین اینکه این اولاد اثاث از طرف دختر باشد یا از طرف پسر و دو ثلث آن باید در ابنیه خیریه و واردین و صادرین آن به مصرف برسد . نسخه ای که از وقف نامه در قرد ها موجود است این مطالب مزبور استفاده میشود .

بخش هشتم

مسجد جامع
تاج‌الدین علی‌شاه در دوره
آق‌قویونلو

مسجد جامع تاج‌الدین علی‌شاه در دورهٔ آق‌قویونلو

آق‌قویونلو یا صاحبان گوسفند سفید، شاخه از ترکمانان بودند، که در پرچم آنها گوسفند سفید رنگ منقوش بود، و بآنها بایندری هم به اعتبار بعضی از اجداد ایشان میگفتند، ابوبکر طهرانی که یکی از منشی‌های اوزون حسن بوده در کتاب خود (دیاربکر) نسب آق قویونلوها را شاه پس از شاه و پیغمبر بعد از پیغمبر با ۶۸ واسطه بحضرت آدم میرساند، الا اینکه او خود میداند و خدایش با وی کاری نداریم، ولی آنچه در کتب تاریخ ثابت است آق قویونلوها برخلاف رقبای خود قراقویونلوها، با امیر تیمور گرگانی همکاری داشتند، قرا یولوق عثمان پس از آنکه بخدمت امیر تیمور رسید امارت دیاربکر را دریافت، و نخستین امیر معروف آنها علاءالدین پسر تورعلی بیگ بود که توانیست موصل را تسخیر کند، و بعد از وی برادرش فخرالدین قلیغ بیگ به امارت رسید، و پس از او پسرش بهاءالدین قرا یولوق عثمان (قرا ایلوک) بریاست قبیله آق قویونلوها نائل آمد.

قرا عثمان در هنگامی که میخواست راه فرار از مقابل شاهرخ را باسکندر پسر قرا یوسف قرا قویونلو به بندد، از زین اسب بزمین افتاد در هشتاد سالگی درگذشت ۸۳۹ هـ. نعش او را پسرش شیخ حسن در ارزروم بخاک سپرد، در آن اوان اسکندر بارزروم رسید و دستور داد تا قبر او را نبش کردند، و سر از جسد او برگرفتند، آنگاه سر وی را به ترد دشمنش سلطان ملک اشرف از ممالیگ

مصر به قاهره فرستاد، در قاهره سه روز آن سر را بفرمان ملک اشرف از دروازه آویختند .

پس از قرا عثمان پسرش علی بیگ جای او نشست و علی بیگ پسر کوچک خود حسن (اوزون حسن) را بعنوان وثیقه وفاداری خود به سلطان مصر ب قاهره فرستاد، سلطان ملک اشرف وی را در آنجا زندانی ساخت و به ماردین آمد، که پسر بزرگ علی بیگ، جهانگیر امارت آنجا را داشت، لشکر کشید جهانگیر پسر دیگرش را در آمد اسیر کرده بمصر نزد برادرش اوزون حسن بردند او را هم زندان نمودند، در این هنگام علی بیگ گریخته به سلطان مراد دوم پادشاه عثمانی پناه برد سپس پسران او از زندان مصر آزاد گشته نزد پدر آمدند، و بالاخره علی بیگ در ۸۴۸ هـ . در حلب درگذشت، بعد از او برادرش حمزه ریاست آق قویونلو را به عهده گرفت، و بعد از خود جهانگیر برادرزاده اش را جانشین ساخت، در سال ۸۴۸ هـ . جهانشاه قرا قویونلو دیاربکر و ماردین را از دست او گرفت، و جهانگیر به حلب گریخت و از سلطان چقماق کمک گرفته تا اینکه بتواند از حمله قرا قویونلو جلوگیری کند، و در ۸۵۸ هـ . برادرش اوزون حسن را به جنگ عموی خود شیخ حسن فرستاد اوزون حسن وی را شکست داده بنزد جهانگیر بازگشت، و در سال ۸۵۸ هـ . با جهانشاه معاهده صلح امضاء کرد، و در همان اثنا برادر او اوزون حسن به علیه وی قیام کرده و به ارزنجان لشکر کشید، و در این جنگ از اسب بزمین افتاده پایش بشکست، و به وساطت مادر خود سارا خاتون از جهانگیر موقتاً اطاعت نمود، جهانگیر به ماردین و اوزون حسن بشهر آمد بازگشت .

پس از اندکی جهانگیر از جهانشاه برضد برادر خود اوزون حسن استمداد نمود ولی کمک جهانشاه فائده نبخشید، در ۸۶۱ هـ . اوزون حسن به ماردین رفته

جهانگیر را در محاصره قرار داد، باز با دخالت سارا خاتون مادر خود از محاصره دست برداشت از نجات را مستخرج ساخت، و اسرای قراقویونلو را با هدایای بزرگ به جهانشاه به تبریز باز فرستاد، و پس از لشکر کشیهای سلطان محمد فاتح عثمانی به آنطولی و شکست متحدان اوزون حسن وی با اعزام مادر خود سارا خاتون به همراهی حسن کُرد به دربار سلطان محمد خواست بابه مذاکره و مصالحه را بدو بگشاید، و سارا خاتون در این اعزام موفق شد يك نوع صلحی برقرار بنماید.

پس از دست اندازی اوزون حسن به بعضی بلاد سوریه بین اردو سلاطین ممالیک مصر جنگ در گرفت، پادشاه مصر در آن روزگار خشقدم نام داشت آق قویونلوها چهار بار به سرزمین ممالیک حمله کردند این لشکر کشی در بین ۸۶۶ و ۸۸۸ هـ واقع شد، در یکی از آنها پس از تسخیر شهر خرپوت برای استمالت از سلطان مصر مادر خود سارا خاتون را (که بعلت کیاست و لیاقتش از وی بعنوان سفیر استفاده میکرد) به نزد سلطان خشقدم به قاهره فرستاد و کلید شهر خرپوت را به سلطان تقدیم داشت، اوزون حسن پس از برانداختن جهانشاه در سال ۸۷۲ هـ یا کشتن وی و پسرش محمدی و کور کردن پسر دیگرش یوسف به آذربایجان و عراق و بعد از قتل ابوسعید در همان سال و تحویل دادن نعش او بمادرش بر عراق عجم و فارس و کرمان نیز مسلط شد، در سال ۸۷۳ هـ وارد تبریز شد.

طهرانی در کتاب دیاربکر نوشته :

از ظاهر اردبیل و حومه قلعه شندان کوچ کرده از راه ولایت قصبه سراو (مراب) بدار السلطنه تبریز توجه فرمود..... با بندهگان درگاه مولی پیش آمده و داعیان و اشراف بلده بیرون آمدند با تحف سلام و دهان تبرکات و تمجید و ثنا

آواز بملاء اعلاء رسانیدند..... صبح دوشنبه عید فرخنده و آفتاب تابند بر آن شهر سایه معدلت گسترانید و از راهی که مفضی است بمسجد و خانقاه مظفریه که اجداد خانون جهان‌شاه بیگ و مدفن پادشاه سعید و خاتون و فرزندان محمدی و ابوالقاسم است عنان دخول (به) بلده منعطف داشت ، و چون بمابین مسجد و خانقاه رسید عنان کشیده فائحه و دعای برکشتگان خنجر خونریز خویش خواند ،

(نظم)

آفرین بر دل نرم تو که از بهر ثواب کشته غمزه خود را بنماز آمده
و از روی تواضع با مجاوران که سفره تبرک از خانقاه پیش راه آورده
بودند، وعده معاودت بزیارت شاه و شاهزادگان، والتفات ضبط مسجد و بقعه و خادمان
و مجاوران فرموده..... و از آنجا عبور کرده از راه میدان بخانه صاحب آباد که
بنای پادشاه مرحوم است ، بمبارکی و طالع مسعود فرود آمد ، و روز دوم نزول ،
سادات و علماء و اهالی تبریز و سایر بلاد (را) که در ظل لواء دولتش بشهر درآمده
بودند ، بمجلس همایون دعوت فرمود ، و بمواعظ و نصایح و ارشاد متصدیان امور
ملک و دین مجلس را مزین فرمود ، و چون بمسامع علیه شکایت از خیانت
قضاة و متولیان امور شرعیه آنجا رسیده بود قضاة را تخویفی بلیغ کرد ، و بعد از
چند روز مجموع را معزول ساخت ، و یکی از موالی ترک بتعریف این بنده و
تقویت و تزیین صدور عظام، بحکومت شرعیات متعین گشت، و تخفیف عظیم در جهات
دیوانی که بر سرکان آن بلده و ولایات در زمان پادشاه سعید و سلاطین سابقه مقرر
بود فرمود، و نشان واجب‌الاذعان منشیان دیوان اعلی بانشاء و املاء شکسته و بسته

این حقیر اصدار فرمودند چون نماز عید گزارده شد بآلوس همایون پیوست (۱).
دهخدا نوشته:

آق قویونلو نام طائفه از امرای ترکمان رقبای قره قویونلو که از ۷۸۰ تا ۹۰۷ هـ در آذربایجان و دیاربکر حکمرانی داشتند و شاه اسماعیل صفوی در ۹۰۸ هـ در جنگ شرورتان را مغلوب و منقرض کرد، قرايولق عثمان، حمزه، جهانگیر، اوزون حسن، خلیل، یعقوب، بایسنقر، رستم، احمد، مراد، الوند، مراد بار دوم نام امراء این طایفه است (۲).

دهخدا در جای دیگر مینویسد:

آق قویونلو: در ۸۷۲ هـ. جهانشاه بدست اوزون حسن کشته شد، با آنکه حسینعلی درویش پسر اسکندر و پس از او حسنعلی پسر دیوانه جهانشاه به تخت تبریز نشستند و مورد حمایت ابوسعید تیموری واقع شدند، اوزون حسن در ۸۷۳ هـ. تبریز را متصرف شد، و پایتخت خود قرار داد حسن در ۸۸۲ هـ. درگذشت و در مدرسه نصریه که خود ساخته بود مدفون گشت (۳).

ادوارد برون مینویسد:

سلسله آق قویونلو: دیاربکر مرکز اصلی فعالیت طائفه آق قویونلو یا ترکمانهای بایندریه است، اولین امیر معروف این طائفه بهاءالدین قره عثمان ملقب به قرایلوک

(۱) تلخیص از کتاب دیاربکر ص ۵۲۲-۵۲۴، روضة الصفا ج ۶ ص ۸۵۵-۸۵۶، حبیب السیر ج ۴ ص ۴۲۹ و به تاریخ تبریز و تاریخ جهان آرا مراجعه شود

(۲) لغت نامه دهخدا ج ۱ ص ۱۴۱

(۳) لغت نامه دهخدا ماده تبریز ص ۳۲۰

(زالوی سیاه) مییاشد که از فرط خونخواری این لقب را باو نهاده بودند، وی نام و شهرت حاصل نموده، بعد از آنکه رقیب خود قرا یوسف قرا قویونلو را شکست داد، در اثر حسادت برادران نالایقتر از خود احمد و پیر علی فرار کرده بخدمت قاضی بهاءالدین به سیواس شتافت، در سال ۸۰۰ ه. به میزبان خود غدّر کرده او را کشته و لایتش را بکف آورد.

لکن چون از حمله اردوی عثمانی آگاه شد به خدمت امیر تیمور پیوست و در پاداش حکومت دیاربکر را امیر بدو تفویض فرموده، پس از اندکی قرا یوسف از زندان مصر آزادگشته بآذربایجان بازگشت، و با قرا عثمان آغاز جنگ کرد و در سال ۸۲۳ ه. (۱۳۲۰ م) مرد، و پسرش اسکندر جانشین او شد، قرا عثمان هم در سال ۸۳۸ ه. (۱۴۳۴ م) بمرد و پسرش علی بیگ بجایش نشست، پسر دیگرش حمزه بربرادر بشورید و علی بیگ به سلطان مراد خان دوم سلطان عثمانی پناه برد، پس از علی بیگ پسرش جهانگیر جانشین وی شد، ولی در سال ۸۵۷ ه. (۱۴۵۳ م) برادر وی اوزون حسن نبیره دیگر قرا عثمان که از برادر بعزم ولیاقت برتری داشت بر او چیره گردید. اوزون حسن قویترین و معروفترین افراد سلاله آق‌قویونلو است وی در قلعه آمد در دیاربکر، در سال فوق ۸۵۷ ه. (۱۴۵۳ م) یعنی همان سال که محمد فاتح قسطنطنیه را بگرفت، بسلطنت نشست، رعب و دهشتی که در سراسر اروپا مخصوصاً ایتالیا از بروز نیرو و شجاعت عثمانیان پدید آمده بود، باعث شد که سفرای متوالی از ونیز به ایران گسیل داشته، و کوشش کنند که اوزون حسن را برضد ترکها با خود متحد سازند، بامید آنکه از سمت مشرق اسباب نگرانی سلطان عثمانی را فراهم آورند، و او را از ادامه فتح و لشکرکشی در جهت مغرب باز دارند، بدین منوال مسأله شرقیه که بعد از اعزام سفراء روم بدربار مغول در قرا قوروم بهمین مقصود مدتی مسکوت مانده بود، اهمیتی

از نو گرفته از آن پس جلب قلب پادشاهان ایران منظور نظر دول معظم اروپای گردید (۱).

این سفیران و نیزی شرحی از مسافرت‌های خود به ایران باقی گذاشته‌اند و در آن مملکت را در ضمن حوادث مسافرت خود توصیف نموده‌اند، بطوریکه آثار ایشان شعاع نوری بر اوضاع تاریک تاریخ آن دوره میافکند، از جمله اخلاق و آداب اوزون حسن را توصیف می‌کنند، یکی از آنها موسوم به رموزیو در مقدمه‌ای که به مسافرت نامه کاترینوزینو نگاشته، اوزون حسن را بجلالت قدر ستوده و حتی میگوید که در میان شاهان مشرق زمین از زمانی که سلطنت از ایرانیان بدست یونانیها افتاد، هیچیک از آنها در شکوه و جلال برابر دارای هخامنشی داریوشی هیتاسب و اوزون حسن نبوده‌اند، سپس اضافه می‌کنند که محل تأسف است بعضی از سلاطین مشرق زمین که بقوت و عقل ممتاز بوده‌اند متورخانی نداشته‌اند که اعمال شجاعانه آنها را بنگارند و حال آنکه هم مابین سلاطین مصر و هم در میان پادشاهان ایران مردانی بوجود آمده‌اند که در کار آمدی، و لشکر کشی نه تنها از همه پادشاهان خونریز قدیم برتر بوده بلکه بر سرداران صاحب نام یونانی و رومی نیز در فنون رزم و جنگ سبقت گرفته‌اند.

بعد از آن به تحسین و تمجید اوزون حسن زبان گشاده میگوید: اوزون حسن که خانی فقیر بود و از دیگر برادرانش در مرتبه و مقام ضعیف‌تر، بیش از سی سوار و قلعه‌ای کوچک نداشت، بشجاعت و لیاقت کارش بجای رسید که با خاندان عثمانی که در زمان سلطنت سلطان محمد دوم ۸۵۱ هـ (۱۴۴۱ م) موجب ترس ممالک مشرق بود بر سر سلطنت آسیا بمنازعت و رقابت برخیزد (۲).

(۱) تاریخ ادبی ایران از سعدی تا جامی ج ۳ ص ۵۷۱-۵۷۳

(۲) تاریخ ادبی ایران از سعدی تا جامی ج ۳ ص ۵۷۴

وصف گانترینی و نیزی از اوزون حسن

گانترینی و نیزی که در سال ۱۴۷۴ م. نزد اوزون حسن بوده میگوید که وی باطعام خود شراب مینوشد و ظاهراً آدمی خوش مشربی است، و از مصاحبت و ضیافت ما بر سر سفره خود مسرور میشود و دائماً جمعی از نوازندگان و مطربان در نزد او حاضر و مطابق میل او میخوانند و مینوازند، و وی بسرور و شادی درمیآید، وی مردی لاغر اندام بلند بالائی است و از جبهه او اندک قیافه ناتاری نمودار، بشره‌ای گندم‌گون دارد، چون شراب مینوشد دست او میلرزد، ظاهراً هفتاد ساله بنظر میآید، مایل به عیش و نشاط بطرزی بی‌تکلف است، لیکن وقتی که مستی وی از حد زیاد شود، خیلی خطرناک میگردد، روی هم رفته امیری خوش طبع میباشد (۱).

وصف منجم باشی از اوزون حسن

منجم باشی هم در کتاب خود صحایف الاخبار وصفی از او کرده که ذیلاً نکاشته میشود. وی سلطان عادل و شجاع و متقی و دیندار و دوست اهل علم و صلاح بود، به اعمال خیر و کارهای عام المنفعه راغب، و عمارات بسیار به نیت مقاصد مذهبی بنیاد نهاد، چنانکه ذکر شد، با لشکری اندک دو پادشاه بزرگ را ملانند جهان‌شاه و ابوسعید مغلوب ساخت، و از گرجستان باج و خراج دریافت کرد.

بر سراسر ممالک آذربایجان و عراقین و کرمان و فارس و دیاربکر و کردستان و ارمنستان حکومت میفرمود (۱).

همان مورخ در باب حمایت اوزون حسن از علماء و ادبا میگوید :
وی تبریز را تختگاه خود قرارداد از ممالک مجاور و دیار اطراف بسیاری از دانشمندان را در آنجا جمع آورد ، و مورد عنایت و حرمت خاص خود قرار داد ، و یکی از معروفترین آن رجال دانش و ادب که از دست وی پاداش و نیکی بسیار یافتند مولانا علی قوشچی است که چون از مسافرت مکه بر میگشت عبور او بکشور وی افتاد (۲).

هنگامیکه اوزون حسن هنوز در اوان شباب بود و امارات دیاربکر داشت زنی بازدواج خود در آورد ، که دسپینا (ملکه دسپینا) خاتون دختر کالوژان که آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان ، و بخانواده کامنی منسوب است ، از این زن حسن را يك پسر و سه دختر بوجود آمد ، یکی از آنها موسوم به مارتا خاتون بعقد مزاجت شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل اول صفوی در آمد (۳).

حسن الطویل (۸۸۳ هـ ۱۴۷۸ م)

حسن بن علی بک بن قرایلک المعروف بالطویل : ملک العراقین .
کان حازماً کثیر الحیل و الخداع اقامته فی آمد . انتزع ملک العراقین من اخیه جهانگیر بحیل غریبه و قتل عمه الشیخ حسن بن قرایلک و انقضت دوله بنی ایوب علی یده و ملک تبریز و تحرش بآل عثمان ملوک الترک فهزموه

(۱) تاریخ ادبی ایران ج ۳ ص ۵۷۵

(۲) صحایف الاخبار منجم باشی ج ۳ ص ۱۶۵

(۳) تاریخ ادبی ایران ج ۳ ص ۵۷۶

وكان الاشرف قايتباي يخشى سطوته وجرت بينهما امور كثيرة ومات الطويل في ايامه فعد هذا من سعد قايتباي (۱) .

بازدید سفراء از ایران

رعب و وحشتی که در سراسر اروپا مخصوصاً در ایتالیا از توسعه قدرت روزافزون دولت عثمانی پدید آمده بود باعث شد که سفرای (یعنی کانرینوزیو ، یوسافا باربارو ، امورسی کنتارینی (۲)) پیاسی از ونیز به ایران آمده ، و دولت ونیز کوشش کند که اوزون حسن را برضد ترکها با خود متحد بسازد، بامید آنکه از جانب مشرق اسباب نگرانی سلاطین عثمانی را فراهم آورند و ایشان را از ادامه فتح و لشکرکشی در جهت مغرب باز دارند ، و همان سیاستی گذشته را که در سابق در زمان وحشت از فتوحات روزافزون اسلامی در غرب با علم کردن معاویه در مقابل علی (ع) (۳) .

و در عهد بنی عباس با برقرار کردن کلیسا ارتباط سیاسی با مغول (۴) توانسته بودند از آن فتوحات جلوگیری بکنند، در عهد آق قویونلو آن سیاست را اعاده کردند اوزون حسن را در مقابل سلطان محمد فاتح علم نموده، توجه آن سلطان را از غرب به درگیری در داخل مسلمانان توانستند منصرف بنمایند، این سفیران ونیزی درباره ایران و دربار اوزون حسن سفرنامه‌های نوشته و در توصیف قدرت

(۱) الاعلام ج ۲ ص ۲۲۲

(۲) تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز ص ۲۳۸

(۳) فتوح البلدان ص ۱۵۸

(۴) سفیر پاپ در دربار مغول

وی مبالغه کرده‌اند، ولی در عین حال از جهت اخلاقیات هر چه توانسته‌اند او را غیر اسلامی معرفی نموده‌اند، از این راه خواسته‌اند در حالیکه به هدف خود نائل میشوند، وی را هم تضعیف بکنند (ولی مورخان اسلامی اوزون حسن بیگ را برخلاف اروپائیه‌ها متدین و عدالت‌پرور توصیف کرده‌اند، یکی از آنان بنام رموزیو در مقدمه‌ای که بر سفرنامه کاترینوزینو نوشته. اوزون حسن را به جلالت و قدرت ستوده و حتی میگوید که در میان پادشاهان مشرق زمین از زمانی که سلطنت از ایرانیان بدست یونیان افتاده (هیچ يك از آنان در شکوه و جلال برابر داریوش بزرگ و اوزون حسن نبوده).

و کونتارینی ونیزی که در سال ۱۴۷۴ میلادی بحضور اوزون حسن رسیده او را مشروب خوار و در حال مستی خطرناک معرفی میکند. بازرگان ونیزی مینویسد اسام بی (اوزون حسن بیگ) چنان مرد ممتاز و فعالی بود که در آن ایام در ایران تالی نداشت و مینویسد. اوزون حسن در ایام جوانی که امارت دیاربکر را داشت زنی مسیحی را به ازدواج خود درآورد، که به یونانی کورا کاترینا نام داشت و به ترکی دسپینا نام یافت وی دختر کالویوانس آخرین امپراطور مسیحی طرابوزان و به خانواده کومنی منسوب بود، کالویوانس از این نظر که اوزون حسن حامی او، در مقابل سلطان محمد فاتح است، با ازدواج دخترش با وی موافقت کرده بود.

بر اثر سقوط قسطنطنیه در ۱۴۵۳ م (۸۵۷ هـ) بدست سلطان محمد فاتح عثمانی باز در اروپا رؤیا و خیال جنگهای صلیبی تجلی کرد، در سال ۱۴۵۶ م. پاب کالیکست سوم، یکی از راهبان فرانسیسکانی را که لودویکودابولونیا نام داشت به طرابوزان و گرجستان فرستاد، تا امیران آن نواحی را بر ضد ترکان تحریک کند، سپس این راهب در سال ۱۴۵۹ م (۸۶۳ هـ) بحضور اوزون حسن

رسیده و موافقت همه گرجستان و طرابوزن و ملل قفقاز و آناتولی را با قیام برخند سلطان عثمانی بیان داشت و کمک او را خواستار شد، چون همه آنان سفرای برای اعزام به حضور پاپ و دربارهای اروپای تعیین کرده بودند. اوزون حسن نیز سفیرانی برای گسیل داشتن به دربارهای اروپای تعیین نمود، این سفیران با لباسهای عجیب خود وارد شهر روم شدند، نماینده اوزون حسن بیش از سایر سفرا جلب توجه کرد، آنان در ماه مه ۱۴۶۱ م (۸۶۵/۶ هـ) به خدمت دوک بورکوند شرفیاب شده و به بیوس دوم اطمینان دادند، که از جانب مشرق لشکری به جنگ عثمانی‌ها خواهند فرستاد، بشرط آنکه همزمان با این لشگرکشی ممالک اروپای نیز از طرف مغرب، به دولت عثمانی حمله نمایند (این اولین معاهده حاکم مسلمان با حاکم کفر بر ضد دولت مسلمان است که منعقد میشود بعد از معاهده معاویه با کفار غرب بر علیه امیر المومنین علی (ع)) (دربارهای فرانسه و بورکوند از اینکه «سلطان بین‌النهرین» (ایران) نیز سفیری فرستاده همه غرق حیرت بودند و اوزون حسن را که او برخلاف سلطان محمد دوم فاتح که ترک‌کبیر خوانده میشد ترک‌صغیر نامیدند، این سفر با وجود پذیرای‌های گرمی که از آنان در اروپا شد دریافتند که پادشاهان اروپای خود در اختلافند و همت برپا کردن یک جنگ صلیبی بزرگ علیه ترکان ندارند، از این جهت بمشرق زمین بازگشتند، در مقابل دولت عظیم عثمانی جز فکر اتحادیه سه‌گانه طرابوزان، گرجستان ایران باقی نمانده داوید پادشاه طرابوزان برادرزن اوزون حسن از او درخواست میکند که از سلطان محمد بخواهد که از مطالبه خراج از وی چشم‌پوشد، و اوزون حسن هیئتی باین هدف بریاست مرادیگ برادرزاده خود به کشور عثمانی فرستاد، مرادیگ در سال ۱۴۵۹ م (۸۶۳/۴ هـ) به استانبول وارد شد و از سلطان نه تنها درخواست عدم مطالبه باج از شاه طرابوزان کرد بلکه خودداری از مطالبه مالیات معوقه خود

اوزون حسن را که از عهد سلطان بایزید بر عهد آق قویونلو بود درخواست میکند، و باز از سلطان میخواهد که ایالت کابادوکیه را که جهیزیه زن اوزون حسن بود و سلطان تسخیر کرده بود، مسترد بنماید. سلطان بهمه این درخواستها جواب منفی بلکه تهدید امیز (خودم شخصاً خواهم آمد و مسئله باج را حل میکنم) داد.

اوزون حسن پس از این، قراردادی با متحدان اروپای خود باکسیل سفیری بنام حاج محمد که در ایتالیا (ازبما اومت) شهرت یافت میبندد، و از جمهوری و نیز اسلحه جنگی از توپ و تفنگ و غیره و توپچی خریداری میکند، این وسایل جنگی بوسیله کشتی جنگی ۱۴۷۳ میلادی به سواحل جنوبی اناتولی میرسد دربار و نیز شاهزاده‌ای محترم، بنام کاترینوزینو به سفارت به نزد پادشاه ایران اعزام داشت، این سفیر در بیستم آوریل ۱۴۷۱ م به تبریز رسید، چون اوزون حسن از جمهوری و نیز طلب مهمات جنگی و مربیان نظامی کرده بود در آوریل ۱۴۷۴ م جیوزفت باربارو پس از مدتها انتظار به همراهی یک دسته دوست نفر از تفنگداران و افسران با شش عراده توپ و ششصد قبضه تفنگ و مقدار زیاد اسلحه و مهمات وارد تبریز شد، مربیان و نیز ایرانیان را به اسلحه آتشین آشنا کرده فنون نظامی اروپای را به سپاهیان اوزون حسن بیاموختند (۱).

(۱) از حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی ص ۴۳ - ۸۵ برداشت

اولین جنگ ایران و عثمانی

سرانجام اولین جنگ بین ایران و عثمانی در سال ۸۷۷ هـ (۱۴۷۲ م) آغاز و در سال ۸۷۸ هـ (۱۴۷۴ م) خاتمه مییابد در آغاز پیروزی از آن ایرانیان میشود، ولی در آخر ترکان غالب و اوزون حسن شکست یافت و پسرش زینل بقتل رسید، سلطان محمد دوم متوجه استانبول شد، حسن پادشاه نیز پس از این شکست به آذربایجان آمد و در تبریز اجلال نزول کرد (۱).

اوزون حسن برای تادیب حکام گرجستان که بلافاصله پس از شکست او از سلطان محمد فاتح سر به نافرمانی برداشته بودند بایست هزارتن سوار و شش هزار عقبه‌دار از تبریز بطرف شمال غرب براه افتاد و پس از شکست و گوشمالی مخالفان شاه قسطنطین سوم را با نیروی اشغالی ترکمن در تفلیس گذاشت و به تبریز بازگشت ۸۸۲ هـ. در حالیکه پنج هزار تن اسیر با خود داشت، اوزون حسن پس از فتح تفلیس به تبریز بازگشت و در آخر رمضان و شب عید فطر سال ۸۸۲ هـ. درگذشت جسد او را در مدرسه نصیریّه که از بناهای خود وی بود بخاک سپردند.

(شعر)

بهر تاریخ وفاتش همه کس «شه دین پرور عادل» گفتند (۲)

(۱) احسن التواریخ روملوا

(۲) دیاربکر طهرانی

اوزون حسن بزرگ علما و مشایخ عنایت خاص داشت

روملو مینویسد :

در سال ۸۸۲ هـ . حسن پادشاه به غزای گرجستان رفته ، از سادات و هرکس که از اهل سیورغال (نیول) بود همراه برده ولایت گرجستان را مسخر کرده اسیر بسیار گرفت ، هر يك از سادات و مشایخ را نصیبی داده مراجعت نموده و در شب عید فطر از دست ساقی اجل جرعه فنا نوشید و در باغ نصیری که از تعمیرات اوست مدفون شد ، ایام عمرش پنجاه سال بود مادرش سرای خانم است پادشاه صاحب شوکت و با عدالت بود ، و با علماء مجالست مینمود ، و از حدیث و تفسیر در مجلس او میگذشت ، مدت سلطنتش یازده سال و کسری بود مملکتش دیار بکر و آذربایجان و عراق عرب و عراق عجم و فارس و کرمان بود .

یکی از معارف بزرگ ایران در قرن نهم که به خدمت اوزون حسن رسید، علاءالدین علی بن محمد بن قوشچی متکلم و ادیب و منجم سمرقندی بود، و یکی دیگر از بزرگان قرن نهم که به خدمت وی رسید ، مولانا نورالدین عبدالرحمان جامی است (۸۱۷ هـ ۸۹۸ هـ) که با اعزاز تمام در تبریز بحضور اوزون حسن وارد شد و از او مهربانی فراوان دید اوزون حسن گذشته از علما به مشایخ صوفیه نیز عنایت داشته، چنانکه دهه عمر آیدینی مشهور بروشنی که از صوفیه بزرگ قرن نهم در آناطولی بود، به تبریز فراخواند، و به خواهش همسرش سلجوق خاتون در حق او ملاطفت بسیار کرد ، سلجوق خاتون قطعه عمارت و زمینی را در اختیار شیخ گذارد که از ابنیه زن جهانشاه در تبریز بود، شیخ تا آخر عمر در تبریز بود

و در سال ۸۹۲ در آن شهر درگذشت (۱).

و بابا عبدالرحمن مجذوب که از عرفای قرن نهم اسلام است اوزون حسن او را از شام به تبریز آورد و دولتخانه کهنه را در محله ششگیلان بوی داد و قبر وی نیز در همانجا است (۲).

و دیگر از این طائفه سلطان جنید است وقتی که مورد بد مظنه جهان‌شاه واقع شد با اشاره وی ترك وطن کرده بدیاربکر شتافته، و ابونصر حسن بیگ (اوزون حسن) که والی دیاربکر بود و از جهان‌شاه اطاعت نمی نمود از ورود سلطان جنید مسرور گشته، و مقدم او را گرامی داشته، و همشیره اعیانیه خود خدیجه بیگم را تبرکاً در عقد ازدواج وی درآورد، و ثمره این ازدواج سلطان حیدر پسر شاه اسماعیل بود، و حسن پادشاه (اوزون حسن) پس از آنکه بجهان‌شاه غالب آمد و برمسند فرمانروائی تمکن یافت سلسله پیوند خود را استحکام داده صبیبه خود حلیمه بیگم آغا مشهور بعلم شاه بیگم (عالم شاه بیگم) را بحباله نکاح سلطان حیدر همشیره زاده خود آورده، و سلطان علی و ابراهیم و شاه اسماعیل و سایر اولاد سلطان حیدر ثمره این وصلت میباشند (۳).

(۱) روضات الجنان ج ۱ ص ۲۷۲-۲۷۷ و ۶۰۱-۶۰۲

(۲) روضات الجنان ج ۱ ص ۴۷۰

(۳) تلخیص از عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۱۸-۱۹

اوزون حسن تبریز را آباد میکند

شهر تبریز در زمان اوزون حسن بسیار آباد شد، و با ورود سیاهان و بازرگانان بآن شهر مشهور آفاق گشت، اوزون حسن آق قویونلو در آبادانی تبریز سعی وافیه مبذول داشت و از خود آثار و ابنیه خیریه عام المنفعه باقی گذاشت، متأسفانه جز نام از آنها در صفحات تاریخ باقی نمانده است، آن بناها که یکصد و شصت و دو سال بعد از بناء مسجد جامع تاج الدین علی شاه ساخته شده از این قرار است مدرسه نصیریّه و مسجد بسیار معظم که در باغ صاحب آباد منسوب به صاحب دیوان خواجه شمس الدین محمد جوینی واقع بود.

روملو در احسن التواریخ نوشته :

از آثارش مسجدی است در تبریز چنان که هیچیک از پادشاهان عمارتی بدینگونه پرفیض بر سطح مرکزی خاک طرح نکرده اند، طشت زرین مهر از افعال طشت زرنگار دیوارش هر صبح، سرخ بر آید، و رنگ فیروزه سپهر، از شک فیروزی لاجوردی کاشی اش، به کبودی میل نماید، دو منار پرکار بریمین و یسار این مسجد سراز سپهر دوار کشیده است در زمان حسن پادشاه از جزویات مأکول و ملبوس و غیرها در بقعه (همه چیز) حاصل و مهیا بود.

اما در این زمان که تاریخ هجری به نهصد و هشتاد رسیده است رونق مسجد برعکس زمان حسن پادشاه است، دیگر از آثارش فیصریه ای است که معماران مهارت شعار و بنایان خبرت آثار قایلند که تلغایت، عمارتی بدین زیبایی و پرکاری

و استحضار بنده شده است (۱).

از اولیاء چلبی نقل شده که در وصف این مسجد مینویسد :

این مسجد به جامع سلطان حسن موسوم است ، و قبرش در نزدیک این جامع است ، و محراب و منبر این مسجد بسیار زیبا ساخته شده و نمونه ای از صنایع ظریفه است ، قبه های این مسجد کاشی کاری شده و روزنه های آن که به چهار طرف باز میشود از صنایع ظریفه آهنگری است و با سنگهای نجفی مزین و آراسته شده است ، در اطراف اربعه این مسجد اشکال گوناگون و نقشه های اسلیمی و کتیبه های تریجی منقش و گل بوته های از گچ بری و کاشی کاری هست که استادان و هنرمندان چیره دست ، در نقش و نگار آنها مهارت خود را نشان داده اند ، بالای این درها و روزنه ها کتیبه های است ، که تماماً با خط ثلث ، شبیه خط یاقوت مستعصمی نوشته شده است ، در طرفین محراب این مسجد دو قطعه ستون سنگی زرد رنگ است که هر یک از آنها برابر باج و خراج ایران و توران است و گویا از کهر با است و نظیر این ستونها در عالم وجود ندارد ، بنای این عمارت را با سنگ و سرب نهاده اند و بطرز جوامع سلاطین آل عثمان در استانبول مزین و آراسته است (۲) .

کاتب چلبی که در ۹۴۵-۹۴۶ با سلطان مراد به تبریز آمده و ناظر خرابکاریهای قشون عثمانی بوده در تاریخ جهان نما مسجد اوزون حسن را چنین تعریف میکند .
(جامع سلطان حسن که از بناهای اوزون حسن پادشاه آق قویونلو میباشد)
بطرز جوامع سلاطین با سنگ تراش و سرب ساخته شده و بنای متین و باشکوهی

(۱) احسن التواریخ ص ۵۶۷-۵۶۸

(۲) سیاحتنامه اولیاء چلبی ص ۲۲۹ ، روشدات الجنان ج ۲ ص ۶۱۳-۶۱۴

است درکنار صفه محراب يك قطعه مرمر بلغمی بزرگ بطول و عرض چند زارع بدیوار نصب شده و جامع را رونق بخشیده است ، سنگ مرمر مزبور از نوادر دهر بشمار میرود ، و در جوامع دیگر نیز نظیر آن دیده نشده است ، اسماء چهار یار که در سر درب آن حک شده بود ، از طرف قیزیل باشها پاک و فقط نام علی (ع) ابقاء گردیده است ، قسمت جنوب جامع میدان وسیعی است که اکثر محلات و بازارهای شهر در قسمت جنوبی و شرقی آن قرار گرفته اند ، در قسمت شرقی میدان متصل بجامع سلطان حسن مسجد مزین دیگری وجود داشت که چون بنایش از شاه طهماسب بود عساکر عثمانی جابجا خرابش کردند (۱) .

طباطبائی در تاریخ الاولاد الاطهار نوشته :

مسجد دیگر در محله شتر بانان حسن پادشاه بن مرحوم علی بیگ بن قرا عثمان آق قویونلو ساخته بوده است در غایت تکلف و زینت و استحکام و مدرسه در جنب آن ساخته و موقوفات بسیار از قنات و غیره وقف نموده بود (۲) .

و باز طباطبائی نوشته :

حسن پادشاه مرحوم با اولادش سلطان یعقوب پادشاه و رستم پادشاه و گوده احمد پادشاه محمدی پادشاه و بایسنقر پادشاه در مسجد حسن پادشاه در یکجا مدفونند (۳) .

(۱) تاریخ تبریز ص ۸۸

(۲) تاریخ الاولاد الاطهار ص ۱۴۰

(۳) تاریخ الاولاد الاطهار ص ۱۴۲

نادر میرزا در تاریخ دارالسلطنة تبریز مینویسد :

حسن پادشاه در میدان صاحب آباد ، مسجد و مدرسه و خانقاهی عظیم بنا کرده بود همه با سنگ رخام و کاشی‌های معرق و به چند مرتبه بزرگتر از مسجد جهانشاه بود ، اکنون مسجدی است آنجا با چوپ مسقف و مدرسه کوچک و ویران و باندازه يك كف دست اینجا آجر و سنگ نباشد (۱) .

والعز هینتس مینویسد :

امرای آق قویونلو در صاحب آباد دربار و دستگاهی داشتند این ناحیه بقول بازرگان ونیزی توسط نهری از خود شهر تبریز جدا میشد ، طبق گفته او در آنجا بنائی وجود داشته که از نظر عظمت و شکوه ممتاز بوده است مسجد اوزون حسن در يك میدان بسیار بزرگ واقع بود ، اطافهای بسیار داشت که همه با کج‌بری و رنگ آمیزی‌های آبی طلائی آراسته بود ، بقول صاحب عالم آرای عباسی ص ۱۱۸ در سال ۹۴۱ هـ . شاه طهماسب دستور داد تا دو تن جنایتکار را در يك قفس آهنین در فاصله بین دو مناره این مسجد بیاویزند و بسوزانند ، در لشکرکشی‌ها و خرابیهای سلطان مراد چهارم در ۱۶۳۵ میلادی فقط مسجد اوزون حسن سالم و دست نخورده باقی ماند ، در جانب مغرب میدان وسیع ، دروازه بزرگ سفیدرنگی بود و طاق بر روی آن زده بودند که باغ شاه در پس آن واقع بود ، و با گذشتن از آن به قصر پادشاهی راه میشد یافت ، به مسجد اوزون حسن ، مدرسه‌ای عالی برای طلاب علوم دین ضمیمه بود که اوزون حسن را در صحن باغ آن دفن کردند . این بنا نیز از

آثار او است و مدرسه نصریه نامیده میشود، به نوشته شرف نامه بدلیسی در نزدیکی این مدرسه مسجد دیگری بنام مقصودیه واقع بود که در دوره مقصود فرزند دسپینا خاتم ساخته شده بود بنا بنوشته فضل الله روزبهان در عالم آرای امینی، سلطان یعقوب در تبریز هم مسجدی ساخته که نصریه نامیده میشده اما این وجه تسمیه موجب ظن میشود و ما را به یاد مدرسه نصریه اوزون حسن که ذکر آن در بالا گذشت میاندازد شاید این بنا همان مسجد نصریه پدرش بوده که سلطان یعقوب آن را به اتمام رسانیده است.

در میدان صاحب آباد جزیرك قصر كوچك تر که پادشاهان آق قویونلو مسابقات و بازیها را تماشا میکردند و یا سفیران خارجی را در آنجا به حضور میپذیرفتند يك بیمارستان بزرگ هم وجود داشت، که فقط يك دیوار حد فاصل آن و مسجد اوزون حسن بود، مقدم بر این بیمارستان سکوی تعبیه کرده بودند و سراسر آنرا زنجیر محکمی از آهن کشیده بودند، بطوریکه هیچ آسبی نمیداد به بیمارستان و نه حتی به دیوار آن میتوانست نزدیک شود.

بنا به شهادت بازرگان و نیزی در زمان اوزون حسن و یعقوب پیش از هزار مستمند در این بیمارستان که اطافهای وسیعش با قالی فروش بود بسر میبردند، تزئینات داخلی این بیمارستان بهتر از تزئینات مسجد بوده است در سفره خانه مجاور که به فقرا اختصاص داشت، به هزینه دربار به تهیدستان غذا داده میشد، متأسفانه این تأسیسات که برای ایران تازگی داشت، پس از یعقوب برچیده شد، بقول شاردن در تبریز بازار زیبائی بنام قیصریه از آثار اوزون حسن بصورت هشت گوشه وجود داشت که بسیار وسیع بود و در آنجا کالاهای گران بها مانند جواهر، پارچه های

قیمتی و غیره فروخته میشد (۱).

جملی کاری ایتالیای که در سال ۱۱۰۵ هـ. در فرمان شاه سلیمان صفوی به ایران آمده و در مراسم تاجگذاری سلطان حسین شرکت کرده در حفر نامه خود مینویسد:

همچنین مسجد حسن پاشا را که گویا از طرف عثمانیها در این شهر بنا شده و از صرف وقت و هزینه برای بنای آن مضایقه نکرده اند دیدم، این مسجد جلونخان زیبایی دارد که کاشی کاری آن در نهایت ظرافت و هنرمندی بعمل آمده است، از ابرو و اطراف درب آن از مرمر خوش رنگی حجاری شده و در آن مرغها و گلها و بوته های بهم آمیخته، که بی شباهت به اسلوب ایتالیای نیست، تعبیه گردیده است. درب سنگی این مسجد مرمر یکپارچه ضخیم چهره ای رنگ است که حجاری آن نیز ظرافت و عظمتی دارا میباشد، این درب به دالانی باز میشود که راهی به حیاط مربع وسیعی دارد، و میتوان با گذشتن از زیر سه طاق بزرگ وارد مسجد شد. در قسمت جلوی مسجد، دو برج مزین به کاشی گرفته، و داخل مسجد در قسمت وسط، گنبد وسیع و بلندی دارد، که از پارچه های مرمر سفید حجاری شده و طلا و لاجوردی مرصع است، ظریفترین و قشنگترین نقشه های عربی (خطوطی کوفی) مزین است محراب زیبا و مجللی دارد که مردم هنگام نماز رو به آن میایستند، در اطراف درهائی وجود دارند، که به حجره های متعدد متصل اند ایوان یا رواقی در دور تا دور طبقه فوقانی تعبیه شده که هر طرف سه ستون زیبای سنگی دارد، ولی معلوم نیست چرا این ستونها باهم برابر نیستند، و ستونهایی که در طرف مغرب

(۱) حکومت آق قویونلو و ظهور دولت صفوی ص ۱۳۹ - ۱۴۴ نقل از تاریخ

و مشرق قرار گرفته‌اند متساوی و کوتاه‌تر از شش ستون دیگر شمالی و جنوبی میباشند، دیوارهای مسجد از مرمر کبود بسیار نفیس و قیمتی پوشیده شده منبر ۱۵ پله‌ای مسجد از چوپ‌گردو ساخته شده و منبت‌کاری ظریفی دارد، کف این مسجد عالی را که این همه وسایل و لوازم قیمتی در بنای آن صرف شده یکپارچه حصیر مندرس پوشیده مفروش میکند چه مسلمانهای ایران به این مسجد که توسط پیروان عمر بنا شده بنظر حقارت مینگرند.

در قسمت جنوبی این مسجد بازباغ بزرگ مشجری وجود دارد، در جوار این مسجد يك بنای دیگری نیز هست که معاصر و از حیث معماری شبیه همین مسجد است و فعلاً رو به خرابی میرود، میگفتند اینجا مقبره و غسل‌خانه است، بین مسلمانان رسم است که مرده‌های خود را در کنار مسجد غسل میدهند (در بین مسلمانها چنین رسمی وجود ندارد)، در این نزدیکیها آثار کلیسای مخروبه‌ای نیز وجود دارد، میان آرامنه مشهور است که سنت هلم يك قسمت از صلیب عیسی را به این معبد فرستاده است، در میدان مشرف به این مسجد، و روبه روی آن، قصر زیبایی از طرف ترکها هنگام حکمرانی در تبریز بنا شده هر روز هنگام غروب در یکی از ایوانهای آن يك کنسرت مطبوع شیپور (نقاره‌خانه) بگوش میرسد (۱).

باید گفته شود که بوسیله ترکان عثمان در تبریز مسجدی ساخته نشده است بلکه برعکس به وسیله ترکان عثمانی مساجد بسیار تبریز ویران شده است، و باز باید معلوم بشود مسجدی که جملی کاری از آن دیدن کرده و توصیف میکند نباید مسجد حسن پادشاه آق‌قویونلو بوده باشد، اولاً محل آنرا کاری معین نکرده

و ثانیاً مسجدی ابونصر حسن پادشاه در مجاورت مدرسه حسن پادشاه که بناء خود او بوده قرار داشت و کاری از مدرسه یادی نکرده است و ثالثاً در نزدیکی مسجد حسن پادشاه آق‌قویونلو هیچ مورخ و جهانگرد از کلیسا نامی نبرده‌اند با این قرائن و علائم بنظر میرسد مسجدی که کاری تعریف از آن کرده باید مسجد حسن پادشاه کوچک چوپانی بوده باشد، که در نزدیکی کلیسا واقع شده است و فعلاً بمسجد استاد و شاگرد معروف است، در سابق در تعیین محل مسجد امیر حسن چوپانی تشکیک نمودیم بآنجا مراجعه شود.

از روضات الجنان استفاده میشود که مسجد حسن پادشاه و مدرسه و خانقاه منسوب به ابونصر اوزون حسن، بعد از فوت وی بنا بصیت او با تصدی قاسم بن عمر از سادات عباسی، از اولاد عباس عم پیغمبر اسلام ساخته شده

کربلائی در روضات الجنان نوشته :

در آن وقت که مرض بر ذات عدیم‌المثال سلطان حسن مستولی شده، و از حیات خود مأیوس گشته در پیش عیالات خود درویش قاسم را طلبیده گفت، سهوی عظیمی از من واقع شده، که از برای خود مقبره و زاویه و مسجدی نساختم، و بغیر از تو بر هیچ کس اعتماد ندارم، و التماس مینمایم که بعد از من ترک ملازمت نمای و بر سر قبر من نشینی و در حوالی قبر من مسجدی و زاویه بنیاد کنی و دائم‌الاقوات مرا بخیر و احسان یار نمائی، چون سلطان معدلت شعار رخت از این سرای فانی بر میندد، پسر وی سلطان خلیل بجای وی مینشیند، درویش مشارالیه اجازت طلبیده بوصایای سلطان مغفرت دستگاه قیام و اقدام مینماید، باندك روزی میان سلطان خلیل و برادرش سلطان یعقوب غبار فتنه و عداوت انگیزته میگردد مومی‌الیه بخدمت سلطان یعقوب آمده وصیت سلطان جنت مکان

و نیت خود را دروادی برواحسان معروض میدارد ، یعقوب پادشاه لطف بی نهایت و شفقت بغایت درباره درویش نموده، میفرمایند هر چه گوئی و هر چه فرمائی بجان و چنان منت میدارم، تا درسۀ اثنین و ثمانین و ثمانمائۀ بسیار از سادات و مشایخ و علما و حکما و منجمان جمع ساخته ، ساعت اختیار مینمایند و سمت قبله را تعیین فرموده بنیاد طرح عمارت نصریه را میاندازند و در هر مملکتی و ولایتی که استادکاران و معماران حاذق بی بدل میباشند طلب میکنند و بعمارت مشغول میگردند، بعرض هفت سال دو هزار تومان تحویل و کلای درویش مومی الیه کرده بوده اند، چون مستوفیان بمغروغ ساختن محاسبه مشغول میگردند، دو هزار تومان سوای آنچه بعمارت خرج شده بود باملاک نفیسه داده بوده اند ، و هزار و ششصد جفت گاو در آنجاها بسته مییابند، بعرض پادشاه میرسانند، پادشاه انعامات بشمار و تنسوقات بسیار نسبت بآن امیر عالی مقدار بجای میآورند که باعث رشک اغیار و حسد اعدای نابکار میگردد، در آن روزی که قالیه های مسجد جامع را میاندازد دعوت عظیم میکنند قریب به پانصدگوسفند آن روز باطعام سادات و قضاة و علما و زهاد و عباد و فقراء و جمیع خواص و عوام صرف مینمایند، پادشاه آن روز خلعت های نفیس که از حسن پادشاه مانده بود، از سرتاپای بوی میپوشاند و نوازش بسیار نسبت بوی بجای میآورد (۱) .

این مطلب روضات باید درست باشد، باعتبار اینکه اکثر مورخان نوشته اند که اوزون حسن را در باغ نصریه دفن کردند، ظاهر این است که در موقع دفن، باغ بوده بعداً ساختمان از مدرسه، و خانقاه، و مسجد، و بیمارستان (که در هر روز بهزار نفر مریض در آنجا رسیدگی میشد) شده است و مضافاً بر این، مورخان و سیاحان

معاصر با اوزون حسن از عمارت یاد نکرده‌اند، و از جمله آنها ابابکر طهرانی در کتاب دیاربکر از این عمارت خیریه یاد نکرده، در حالیکه با تمام وجودش ثناگوی ومداح اوزون حسن بوده است، ومورخان وسياحان که درازمنه متأخره از این مجتمع دیدن کرده باعتبار آنکه این عمارت بطبق وصیت اوزون حسن بنا گردیده بوی نسبت داده‌اند.

اوزون حسن در سال ۸۸۲ هـ (۱۴۷۷ م) فوت کرد و پسرش سلطان خلیل بجای او نشست وی نیز بیش از شش ماه سلطنت ننموده، برادرش یعقوب بر او تاخته در نزدیکی خوی وی را شکسته داده، بقتل رسانید (۱).

قاضی قزوینی نوشته :

(حسن بیگ در مراجعت از فتح‌گرستان) اثر ضعیفی در او پیدا شده مریض گشت چون مرض اشتداد یافت، سلجوق‌شاه بیگم مادر سلطان خلیل مسرعی بر جناح استعجال بشیراز فرستاده او را بتبریز آورد، و پدر او را دیده شرط وصیت بجای آورد و هم در آن ایام خبر قتل اغرلو محمد در روم بتبریز رسیده و حسن بیگ در شب عید رمضان سنه اثنی وثمانین و ثمانمائه ۸۸۲ وفات یافت، ولادتش در ثمان و عشرين و ثمانمائه ۸۲۸ مادرش سرای خانم و او بغایت عادل و ساینس و برعایا مشفق بود، در باغ نصریه که محدثات اوست مدفون شد، سلطان خلیل بن حسن بیگ بعد از پدر بیادشاهی نشسته در مرتبه اول برادرش مقصود بیگ (۲) را که بانی مقصودیه تبریز بود بقتل رسانید (مقصود بیگ پسر حسن بیگ از ملکه دسپینا

(۱) تاریخ ادبی ایران از سعدی تا جامی ج ۳ ص ۵۸۸

(۲) کلمه بیگ که مخفف بیوک است از عهد آق‌قویونلو مستعمل است

بجرم همکاری با او غرلو محمد پسر بزرگ حسن بیگ در پناهنده شدنش بسلطان محمد فاتح عثمانی در حیات حسن بیگ زندانی بود، و محله مقصودیه تبریز و مسجد مقصودیه منسوب باو است) و این معنی موجب توحش دیگر برادران سیما یعقوب بیگ شده، رخصت الکای دیاربکر که در وجه اقطاع او مقرر بود حاصل کرد، و سلطان بزعم آنکه مبدا مادرش بدستور ایام پدر مسلط باشد همراه پسر بدیاربکر فرستاد، و چون مراد بیگ بن جهانگیر برادرزاده حسن بیگ در صفر سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه ۸۸۳ هـ. از ساوه بر سلطان خروج کرد وی منصور بیگ پیر ناک را بمدافعه فرستاده بود، او در سلطانیه بدو فایق آمده سلطان بالشکرها تامیانه آمد و اردوی مراد بیگ از آن خبر، ویران شده (متفرق شده) بغیر و زکوه نزد امیر حسین کیا جلاوی رفت، و او مراد بیگ را بفرستادگان سلطان سپرده در چهاردهم ربیع اول او و اتباع بقتل آمدند، و سرهای ایشان را دریلاق خرقان پیش او آوردند و یعقوب بیگ در همین بهار در دیاربکر بر برادر خروج کرده امرای اطراف بدو پیوستند و این خبر در خرقان بسطان رسید، به آذربایجان رفت در کنار رودخانه خوی در وقت چاشت، چهارشنبه چهاردهم سنه ثلاث و ثمانین و ثمانمائه (۸۸۳ هـ) بین الاخوین جنگ شده اول شکست بر یعقوبیه افتاد عثمان بیگ میرانشاهی که از امرای سلطان بود، در اردوی یعقوب بیگ در خانه بایندر بیگ نزول نمود آنرا سونک کرد و بسلام بیگم رفت، بیک بار قضیه منعکس شده سلطان را در بالای اسب پاره پاره کردند و ظفر نصیب یعقوب بیگ شد (۱).

مورخین و جهانگردان از سلطان خلیل بناء خیریه و اثری نقل نکرده‌اند پس از کشته شدن سلطان خلیل برادر او سلطان یعقوب بن حسن بیگ در سال

۸۸۳ هـ . بر تخت سلطنت نشسته .

پس از آنکه این شاهزاده پادشاه شد قریب سیزده سال سلطنت کرد، سلطان یعقوب در خلال این مدت شیخ حیدر پسر شیخ جنید صفوی را که قدرت و شوکت روزافزون او وی را بوحشت انداخته بود در ۸۹۳ بکمک شیروانشه پدرزن خود بقتل رسانید و پسران وی را که یکی از آنجمله اسماعیل مؤسس و بانی خاندان صفویه است (با مادر آنها حلیمه بیگم که خواهر خود سلطان یعقوب بود) دستگیر نموده و در قلعه اصطخر فارس محبوس ساخت (۱).

و سر شیخ حیدر را از شروان بنزد سلطان یعقوب فرستادند، و در ماه اوت سال ۱۴۸۸م (۸۹۳ هـ) بفرمان سلطان یعقوب در کوچه‌های تبریز گردانیدند و با بی حرمتی تمام از موضعی آویختند و کسی از پیران شاه اسماعیل آنرا ربود و پنهان ساخت، و بعد به‌حضور آن پادشاه تقدیم کرد و پاداش خوبی دریافت کرد (۲).

کاترینوزینو نوشته :

سر شیخ حیدر را بر نیزه کرده به تبریز فرستادند و در حلاله عام در معرض تماشای مردم نهادند و پس از جشنی که بافتخار این فتح برپا کردند، سر شیخ را نزد انداخته، خبر به اردبیل رسید زن حیدر (که خواهر یعقوب بود) و فرزندانش که در آنجا بودند ماتم گرفتند تا این حال سکوت را برگزیده غم خود را پنهان کرده بودند، تا بهانه‌ای بدست یعقوب ندهند و خشم او را بر نه انگیزند (۳).

(۱) تاریخ ادبی ایران از سعدی تا جامی ص ۵۸۹

(۲) تلخیص از حکومت آق قویونلو ص ۱۰۸-۱۰۹، حبیب‌السیر ج ۲ ص ۳۳۶

(۳) سفرنامه کاترینوزینو ص ۲۴۵

روملو مینویسد :

که سلیمان بیجن (بیژن) سر مبارک آن حضرت را جدا کرده نزد سلطان یعقوب فرستاد و وی امر کرد که آن سر را در میدان تبریز آویختند . شخصی سر آن حضرت را دزدیده و نگاهداشت و در سال ۹۰۷ که خاقان اسکندر شان (شاه اسماعیل) تبریز را گرفت آن شخص آن سر را نزد آن حضرت آورد ، نفع تمام یافت (۱) .

قاضی غفاری قزوینی نوشته :

سلطان یعقوب در سنه ۸۸۸ هـ . طرح بهشت انداخته مادرش در ۲۸ ذی الحجه ۸۹۵ فوت شد و برادرش یوسف شب جمعه عاشورا مرده و یعقوب بیگ در عصر پنجشنبه یازدهم صفر سنه ۸۹۶ وفات کرد (۲) .

تاجر ونیزی مرگ سلطان یعقوب را مستند میکند بسم دادن زنش بوی ، و حسن روملو مینویسد سبب فوتش آن بود که مادرش سلجوق شاه بیگم اراده نمود ، که مسیح میرزا پسر حسن پادشاه را مسموم گرداند ، به این قصد در ظرفی که قیسی در آب کرده بود سم داخل کرد یعقوب پادشاه از حمام بیرون آمده باتفاق برادرش یوسف بیگ تناول نمودند ، در این اثنا سلجوق شاه خانم نیز خبردار گشته از روی اعراض او نیز از آن قیسی تناول نمود بعد از آن پهلوی بر بستر ناتوانی نهادند ، یوسف بیگ و سلجوق شاه خانم فوت شدند در یازدهم شهر صفر ۸۹۶

(۱) احسن التواریخ ج ۱۱ ص ۶۱۸

(۲) ملخص از تاریخ جهان آرا ص ۲۵۲

یعقوب پادشاه نیز از این جهان انتقال نمود مدت عمرش بیست و هشت سال و ایام سلطنتش دوازده سال و دو ماه بود .

درباره وفات سلطان یعقوب

از تاریخ عالم آرای امینی درباره وفات سلطان یعقوب نقل کرده‌اند (که در یازدهم شهر صفر ۸۹۶ از دارفنا انتقال به داربقا فرمود بعد از رعایت وظایف تجهیز و تکفین در منزل قرآچاج جسد آن حضرت را دفن کردند و پس از زمانی از آن منزل به دارالسلطنة تبریز نقل نمودند ، و در فضای مسجد نصریه دفن نمودند بعد از مدتی مدید طایفه طاغیه یاغیه (صفویه) او را از قبر بیرون آوردند و به آتش ظلم و تعدی سوختند و از جهت اوأجر و از برای خود وزر انداختند (۱) .

سلطان یعقوب در عهد خود قصر هشت بهشت را بناء کرد

حافظ کربلائی نوشته :

بابا عبدالرحمن مجذوب در محله ششگیلان، موضعی است مشهور به دولتخانه کهنه ، آنجا مدفون است گویا سلاطینی که پیش از جهانشاه، پادشاه بوده‌اند آنجا منزل داشته‌اند، جهانشاه دولتخانه را اینجا آورده، این باغی بوده موسوم به صاحب آباد

(۱) حواشی روضات الجنان ص ۱۵۶ آن هم نقل کرده از تاریخ عالم آرای امینی

منسوب به صاحب سعید شهید شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان ممالک (۱).
 محشی فاضل از عالم آرای امینی تألیف فضل الله بن جمال الدین روزبهان
 خنجی اصفهانی ملقب به امین نقل کرده است ، غره محرم این سال فرخنده مآل
 موکب مسرت انگیز در دارالسلطنة تبریز بود ، جهان از فتنه آرامیده و ایام و
 حوادث باخیر انجامیده و در این سال عمارت قصر هشت بهشت که در باغ صاحب آباد
 بنیاد افکنده بودند ، مکمل گشته بود ، و آن عمارتی است در وسط باغ همچو
 اورنگ فیروزه بر افراخته و رفعت شرفايش سنگ حرمان بجانب خورنق و هرمان
 انداخته و صنع بنایش بر صورت مثنی ، و محاذی هر ضلع از خارج ، صفه و طاقی
 دلفریب همچو ابروی محبوبان نظر گاه مردم صاحب کمال و مزین سطح مینو همچو
 صورت هلال .

(شعر)

تبارک الله از این طاق دلفریب که هست نظر که همه مردم چو ابروی خوبان
 رسیده پایه قدرش بقبسه مینا گذشته رفعت سقفش ز گنبد کیوان
 ز عکس هر گل نقش که ساخت نفاشش ستاره ایست در آئینه فلک تابان (۲)

قاضی محب الدین محمد بن ابی بکر دمشقی در ۹۴۹هـ (۱۰۱۶هـ) در نهمصد و نود و سه
 به تبریز آمده کتابی بنام رحلة تبریزیه نوشته در آنجا میگوید ، که چون عثمان
 پاشا تبریز را گشاد خواست قلعه سازد باغ قصر شاه را از هر جهت مناسب یافت
 فرمود در اندک وقتی قلعه محکمی در آنجا ساختند قصر شاهی را نیز داخل قلعه
 قرار دادند .

(۱) روضات الجنان ج ۱ ص ۴۷۰

(۲) روضات الجنان ج ۱ ص ۵۹۸-۵۹۹

(واما القصر المذكور فهو حسن المباني، لطيف المعاني، لا يوجد له مثل في سائر البلاد و لاعمر نظيره و لامن عهد عاد، احكم واضعه بنائه النفيس، و اتقن صانعه في شكله المسدس اشكال التأسيس وهو في الحقيقة كما كتب علي بابه: كمل هذا القصر المعلى، والصرح الممرد المحلى الذى لم يوضع مثله في الجنان و لم يخطر مثاله للجنان و تاريخه سنة تسع و ثمانين و ثمانمائة و لعمرى انه المعنى بقول القائل قصر عليه تحية و سلام خلعت عليه جمالها الايام (۱).

متأسفانه قاضی محل این قصر را مشخص نکرده است اما روزبهان ولو اینکه محل قصر هشت بهشت را باغ صاحب آباد تعیین کرده است، الا اینکه اولاً محل خود باغ صاحب آباد منسوب بصاحب دیوان معلوم نیست و ثانیاً معلوم نیست قصر شاهی که قاضی توصیف میکند، همان قصر هشت بهشت است یا اینکه قصر دیگر است. منجم باشی نوشته: وی قصر تابستانی هشت بهشت را در بیرون تبریز ساخت (۲).

تصریح منجم باشی به بناء هشت بهشت در بیرون شهر تبریز فی الجمله بعضی از شبهات را رفع میکند تحقیق این مطلب انشاءالله بعداً ذکر خواهد شد.

توصیف مسجد جامع علیشاه

تاجر ونیزی که تقریباً در سومین سال سلطنت سلطان یعقوب آق‌قویونلو (۸۸۶ هـ) از تبریز دیدن کرده مسجد جامع علیشاه را چنین توصیف میکند:

جامع علیشاه بلندترین بناهای تبریز و دارای صحن بزرگی است، درمیان صحن حوضی دارد که چهارگوش است درازا و پهنای آن، هر کدام باندازه صد قدم

(۱) حواشی روضات الجنان ج ۱ ص ۵۹۹

(۲) منجم باشی صحایف الاخبار ج ۳ ص ۵۵۷ نقل از تاریخ تبریز تا پایان قرن

و ژرفایش شش پاست و پلکانی از کنار استخر به ایوان آن منتهی میشود ، مسجد را بعدی زیبا ساخته اند که زبان من از وصف آن عاجز است اما به هر حال میکوشم تا با چند جمله حق مطلب را ادا کنم: این مسجد بنای به غایت بزرگی است که وسط آن هرگز سرپوشیده نبوده است ، در آن سمتی که معمولاً مسلمانان به نماز میایستند شبستانی ساخته اند ، که طاقی دارد بسیار بلند ، چنان که اگر کمانکشی تیری در کمان مناسبی قرار دهد و رها کند هرگز به طاق آن شبستان نمیرسد ، اما این بنا را تمام نکرده اند، اما دور آن را با سنگهای نفیسی طاق بندی کرده اند و طاق بر روی ستونهای از مرمر قرار دارد و مرمر به اندازه ای ظریف و شفاف است که به بلور نفیس میماند، تمامی این ستونها به يك اندازه و يك ارتفاع و ضخامت است بلندی هر ستونی نزدیک به پنج یا شش گام است، این مسجد سه در دارد که از آنها فقط دوتا به کار میرود، هر دری طاقی دارد به عرض نزدیک چهارپا و بلندی بیست پا، ستونهای دوسوی درها از سنگ مرمر نیست بلکه از سنگهای به الوان گوناگون ساخته شده است ، بقیه طاق با گچ مقرنس کاری و تزیین شده است . در هر درگاه لوحه مرمرین شفافی نصب گردیده که از مسافت يك میل به چشم میخورد. دری که باز و بسته میشود سه یارد عرض و پنج یارد بلندی دارد و از الوار بزرگ تهیه شده و روی آن قطعات برتر صیقلی و مطلقاً کوبیده شده است (۱) .

تاجر ونیزی گمنام که پس از گذشت یکصد و هفتاد سال تقریباً از بناء مسجد

(۱) آثار باستان آذربایجان ص ۲۴۵-۲۴۸ ، تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری ص ۵۱۰ عین عبارت بازرگان ونیزی در تحت عنوان مسجد جامع علিশاه در دوره صفویه ذکر خواهد شد

جامع تاج‌الدین علিশاه، از آن دیدن و توصیف کرده است، معلوم میشود در آن وقت این جامع عظیم اسلامی مثل روزهای اول آباد و ویرانی به آن راه نیافته بود و هر چهار طرف صحن بزرگش که ضریب ۲۵۰ گز در ۲۰۰ گز مساحت داشته دارای شبستانی و طاقهای رفیع بوده است و از سه جانب شمال و شرق و غرب درهای بزرگ دارای طاقهای بلند با ارتفاع بیست پا داشته، منتهی از آن درها دو تا مورد استفاده بوده و عادتاً باید از جانب جنوب و قبله در نداشته باشد باعتبار قرار گرفتن شبستان نماز و مدرسه و خانقاه و مقبره طاووسیه، در آنجانب و بنا بر توصیف تاجر و نیز مسجد جامع علিশاه در عهد آق‌قویونلو آباد بوده است و زیبایی و عظمت خود را از دست نداده بود، در سال ۸۹۶ هـ. بعد از فوت سلطان یعقوب پسر او بایسنقر که ده سال بیشتر نداشت با کمک صوفی خلیل و امراء موصلو باریکه سلطنت تکیه زد، ولی جمعی از امراء ترکمن باین امر راضی نشده، مسیح میرزا پسر حسن بیگ را به سلطنت برداشتند و میان ایشان و بایسنقر در حدود قرا باغ جنگ پیوست، بایسنقر غالب و مسیح میرزا با اکثر امرا کشته شدند و بایسنقر به تبریز آمد در آن حال محمود پسر اغرلو محمد فرزند حسن بیگ با حمایت مخالفان بایسنقر رو به تبریز نهاد و جنگ سخت میان آنها واقع شد، محمود شکست خورده فرار کرد و در همان نزدیکی دستگیر شده و با دستور بایسنقر خفه اش کردند، و پس از آن رستم بیگ که در واقعه محمود گرفتار گشته و در قلعه النجق زندانی بود، با همیاری سلطان بایندر و لشکر قاجار از زندان خلاص شده، با اعتضاد جمعی از تراکمه قصد بایسنقر کرد، پس از مقاتله امرای بایسنقر راه بی وفائی پیموده، بر رستم بیگ پیوستند و بایسنقر بطرف

شیروان به پیش جدش شروان شاه فرار کرد ، شروان شاه تهیه لشکر کرده باهمراهی او به جنگ رستم بیگ گسیل داشت ، از این طرف رستم بیگ باصواب دید امرا فرزندان سلطان حیدر که بادستور سلطان یعقوب پدر بایسنقر در اصطخر زندانی بودند، بجهت جلب حمایت طرفداران آنها از زندان استخلاص کرده، به پیش خود خوانده و نوازش نموده، سلطانعلی را که اکبر اولاد سلطان حیدر بود بچنگ بایسنقر از برای گرفتن انتقام پدر روانه کرد ، بایسنقر دوباره، راه فرار پیش گرفته بشروان مراجعت نمود، باز دیگر تجهیز لشکر کرده بطرف آذربایجان روی آورد در اهر رستم بیگ یاری سلطانعلی پسر سلطان حیدر بر بایسنقر پیروز شده و وی مقتول گردید حکمرانی بایسنقر یکسال هشت ماه بود(۱) .

در سال ۸۹۷ هـ. که رستم بیگ در تبریز بتخت حکمرانی نشسته بود و در سال ۸۹۸ هـ. بایسنقر گشته شد، رستم بیگ از نفوذ سلطانعلی برادر شاه اسماعیل در میان مردم متوهم گشته در سال ۸۹۸ هـ. وی را در میان اردبیل و تبریز بدست ایبه سلطان بقتل رسانید و شاه اسماعیل پس از چند روز اختفاء بگیلان پناه برد، و رستم بیگ دوباره حکمرانی بود، تا اینکه سال نهصد و سه بحکم گوده احمد پادشاه گشته شد. گوده احمد پادشاه پسر اغرلو محمد فرزند حسن بیگ و نوه دختری سلطان محمد فاتح عثمانی در ۹۰۲ هـ. ازروم بجهت تسخیر ملک موردی خود بر رستم بیگ خروج نموده متوجه ایران شد و دومرتبه میانه او و رستم بیگ جنگ واقع شد، بواسطه نفاق امراء رستم بیگ بالخصوص حسن بیگ علیخانی که شوهر خواهر گوده احمد

(۱) تلخیص از حبیب السیر ج ۴ ص ۴۳۶ - ۴۴۲ ، مرات البلدان ص ۴۰۲ ،

پادشاه بود، رستم بیگ گزفتارگشته و او را به پیش گوده احمد پادشاه بردند و بدستور وی بقتل آوردند. و تاریخ مرگش (قبض) است، و گوده احمد با استقلال بهادرالسلطنة تبریز وارد شده و تخت سلطنت نشست و چیزی نگذشت که اییه سلطان و قاسم بیگ که از امرای بزرگ بودند از وی مقوم گشته، بنای مخالفت گذاشته با او محاربه نمودند، و گوده احمد در اثناء جنگ کشته شد، مدت حکمرانیش شش ماه بود (۱).

(بیت)

کلم روم که سلطان جهانش کردند فصل دی آمد و در خاکه نهانش کردند
 میرزا محمد بن یوسف بیگ پسر حسن بیگ، هنگامی که احمد پادشاه کشته شد وی بولایت یزد رفته باتفاق دو سه نفر از امرا قدم برمسند حکمرانی نهاد، و در اندک زمانی در تمام عراق فرمان او نافذ شد، با اییه سلطان و سلطان مراد مقاتله کرده برایشان غالب شد، اییه سلطان کشته گردید، آنگاه به تبریز آمده با عزت بر سریر سلطنت نشست در سال نهصد و چهار در جنگ سلطان مراد مقتول گردید حکمرانیش یازده ماه شد (۲).

الوند میرزا فرزند یوسف بیگ و قتیکه گوده احمد پادشاه کشته شد وی بدیار بکر رفته و در آنجا با اعتضاد جمعی از امرائی تراکمه پای بر سریر حکمرانی نهاده متوجه آذربایجان گردید، میرزا محمد ابن یوسف بیگ از توجه وی خبر یافت مقاومت نیاورده از تبریز بسلطانیه شتافت و الوند میرزا آذربایجان را مسخر

(۱) تلخیص از حبیب السیر ج ۴ ص ۴۴۳، مرات البلدان ص ۴۰۲ - ۴۰۳،

تاریخ جهان آرا ص ۲۵۵-۲۵۶

(۲) تلخیص از تاریخ جهان آرا ص ۲۵۶، مرات البلدان ص ۴۰۳، حبیب السیر ج ۴

کرده و با سلطان مراد پسر عم خود مصالحه کرد و در همین حال رأیت دولت شاه اسماعیل پدیدار شد وی در ۹۰۸ هـ. با شاه اسماعیل در شرور فخرجوان جنگ کرد و بیست هزار قشون الوند میرزا و اکثر امرای آق قویونلو در این جنگ بقتل رسیدند والوند میرزا ناچار آذربایجان را ترک گفته، بارزنجان گریخت و چند وقت فتنه برانگیخت عاقبت در سال ۹۱۰ هـ. در دیاربکر راه عدم پیمود (۱).

سلطان مراد پسر یعقوب که حاکم عراقین و فارس بود لشکر کشیده در نواحی همدان با هفتاد هزار سوار با شاه اسماعیل صفوی جنگ کرد، در روز چهارم ذیحجه سنه ثمان و تسعمائة شکست یافته به شیراز رفت، و از آنجا به دزفول و از آنجا به بغداد و قریب بینج سال ونیم سمت سلطنت داشت آخر در سال ۹۱۴ هـ. از توجه لشکر قزل باش هراسان شده با باریک بیک پیر ناک که سالها حاکم مطلق العنان عراق عرب بود، بدیاربکر بنزد علاءالدوله پادشاه مرغش شتافت، بعد از انقراض دولت او نزد سلطان سلیم رفته تقرب تمام یافت، و در حمله سلطان سلیم به ایران در جنگ چالدران همراه وی بود، در مراجعت، به تسخیر دیاربکر مأمور گردیده، در عرفه در جنگ دورمش بیک قورچی باشی شاملو کشته شد، و سر او را در دوازدهم شوال ۹۲۰ به تبریز به پیش شاه اسماعیل آوردند، و باهلاک وی سلطنت آق قویونلو منقرض شد (۲).

(۱) تلخیص از تاریخ جهان آرا ص ۲۵۶، مرات البلدان ص ۴۰۳، حبیب السیر

ج ۴ ص ۴۲۶، روضات الجنان ج ۱ ص ۵۲۶

(۲) روضات الجنان ج ۱ ص ۵۲۷، مرات البلدان ص ۳۰۳، حبیب السیر ج ۴

ص ۴۲۶، تاریخ جهان آرا ص ۲۵۷

کربلائی در روضات الجنان آورده :

مزارات و مدفن اینها اکثراً در تبریز در نصریه و مقصودیه و خیابان است و در حصن کیف که بلده‌ایست از بلاد دیاربکر (۱) .

مسجد جامع علیشاه تا به اوان انقراض آق‌قویونلو که در سال ۹۲۰ هـ . واقع شده و ۲۰۴ سال تقریباً از آغاز ساختمانش میگذشته به همین نام آباد و معمور و مشهور بوده است ، و در طول این مدت در هیچ تاریخ و سیاحتنامه از نام ارک خبری نیست ، بلکه استعمال این (ارک) لفظ را در این مدت ولو بعمارت دیگر هم باشد در شهر تبریز در کتابهای مورخین و جهانگردان نمیتوانیم پیدا کنیم و میتوان با جرأت تمام گفت که اطلاق این کلمه به مسجد جامع علیشاه از مستحدثات عهد قاجاریه است، پس از آنکه عثمانیها در عهد صفویه این مسجد جامع را تخریب و در جای آن قلعه‌ای در داخل قلعه محیط بتمام شهر بنا کردند و در زمان قاجاریه آنجا را قورخانه و پادگان قرار دادند، آنرا ارک نامیدند و رفته رفته اسم مسجد جامع به فراموشی سپرده شد و لفظ ارک مشهور گشته توضیح این مطلب انشاءالله بعداً ذکر خواهد شد .

(۱) روضات الجنان ج ۱ ص ۵۲۷ ، مرات البلدان ص ۳۰۳ ، حبیب السیر ج ۴

ص ۲۲۶ ، تاریخ جهان آرا ص ۲۵۷

بخش نهم

مسجد جامع
تاج‌الدین علিশاه در دوره
صفویه

مسجد جامع تاج‌الدین علیشاه در دوره صفویه

شاه اسماعیل صفوی ابن حیدر ابن جنید ابن ابراهیم ابن علی ابن موسی ابن صفی‌الدین اسحق ابن جبرائیل ابن صالح ابن رشید ابن عوض الخواص ابن فیروز شاه زرین کلاه ابن ابراهیم ابن جعفر ابن محمد ابن اسماعیل ابن احمد ابن محمد اعرابی ابن محمد ابن حمزه ابن الامام موسی الکاظم (ع).

شاه اسماعیل با بیست واسطه نسبش به حضرت موسی ابن جعفر (ع) امام هفتم شیعیان میرسد، همه اجداد وی تا به شیخ جنید مسند نشینان ارشاد و هدایت بوده‌اند، شیخ صفی‌الدین معاصر با تاج‌الدین علیشاه جیلانی بوده و یازده سال پس از فوت علیشاه ۷۳۵ هـ. دنیا را وداع گفته شیخ جنید جد شاه اسماعیل که جانشین پدر خود ابراهیم معروف به شیخ شاه بود، عموی وی جعفر بن علی با او در سر اشغال مسند ارشاد، باتحریر جهان شاه بمقام معارضه برخواسته، و حمایت جهان‌شاه از شیخ جعفر باعث گشته که شیخ جنید مهاجرت بکند، ابتداء به آناتولی رفته و از آنجا عازم قره مان شده و در زاویه، قونیه رحل اقامت انداخته، پس از اندکی بعزت حسادت شیخ عبدالطیف رئیس زاویه، مجبور بترك زاویه قونیه گردید و به سوی کوهستانهای کیلیکیه حرکت نمود و از آنجا به سوریه رفته در جبل ارسوس مسکن گزید و مریدان تازه باطرافش جمع شدند، و کثرت آنها، شیوخ متعصب را بوحشت انداخته، سلطان مصر چقمق را به علیه او تحریش کردند و شیخ جنید ناچار در مقام دفاع از خود و عقیده حقه خود قرار گرفته، مریدهای خود را سازمان داده، در حلب وارد جنگ میشود و شکست خورده وارد طرابلس

شده و در آنجا شکست خود را با پیروزی بکفار طرابوزان جبران میکنند، و این پیروزی وی را متوجه قدرت و توانی خیش کرده و از آنجا متوجه دیاربکر کشته و اوزون حسن از او با گرمی استقبال میکند و خواهر اعیانه خود خدیجه بیگم را بعقد وی میآورد و شیخ حیدر نعره گرانمایه این ازدواج است، شیخ جنید پس از سه سال اقامت در آمد بهوب اردبیل متوجه گردیده و لکن آتش کینه و مخالفت دوباره او ج گرفته باز ملزم به هاجرت بدیاربکر میشود، باز در این مهاجرت بعضی پیروزیها نصیب وی شده و احساس قدرت در خود موجب میگردد، تا اینکه عازم جهاد با کفار گرجستان بشود و مریدهای خود را سازمان داده بسوی گرجستان حرکت کرده، این اظهار قدرت شیخ جنید موجب وحشت شروان شاه شده راه را بر وی میگیرد و مقابله آغاز میشود در ۸۶۰ در قبه کوه پایانه شروان بشهادت نایل آمد (۱).

پس از شهادت شیخ جنید پسر وی شیخ حیدر خواهرزاده اوزون حسن بیگ در جای پدر بر مسند ارشاد نشست و مورد ارادت اوزون حسن بیگ و زن وی سلجوق شاه قرار گرفت و دختر خودشان حلیمه بیگم معروف به علمشاه را بعقد وی آوردند، و روز بروز به اعزاز و اکرام او افزودند، که علی و ابراهیم و اسماعیل نتیجه این ازدواج است.

ارادتمندان خاندان صفویه که در عهد شیخ جنید در خود توانائی تشکیل دولت واحد اسلامی را سراغ داشتند، اطراف شیخ حیدر را محوروار گرفتند، و او را رهبر معنوی و سیاسی خود انتخاب کردند و وی را وادار بعزم جهاد با جبرکسها

(۱) تاریخ جهان آرا ص ۲۶۱، احسن التواریخ ج ۱۱ ص ۴۰۷ - ۴۰۹،

تشکیل دولت ملی در ایران ص ۱۷ - ۵۳

نمودند ، و شیخ حیدر بامریدان و سرسپردگان خود ، بسوی شیروان بحرکت آمد ، فرخ یسار پدرزن سلطان یعقوب آق قویونلو که حاکم آن سامان بود ، از داماد خود استمداد کرد ، و سلطان یعقوب فوراً جواب مثبت داده جمعی از جیش خود را با فرماندهی سلیمان بیجن (بیژن) به کمک فرخ یسار اعزام داشت ، در ۸۹۳ هـ . در میان فریقین دروایت تبرسران تلاقی واقع شد ، شیخ حیدر بقتل رسید و سر او را از تن جدا کرده ، به تبریز فرستادند ، و با دستور سلطان یعقوب در میدان آویختند ، و سلطان یعقوب اولاد شیخ حیدر (سلطانعلی و سید ابراهیم و شاه اسماعیل) و زن او علمشاه بیگم را که خواهرتنی خود سلطان یعقوب بود ، در قلعه اصطخر فارس زندانی کرد (۱) .

تزدیک به چهار سال و نیم در آنجا بودند ، در سال ۸۹۸ هـ . بعد از فوت سلطان یعقوب آنها آزاد شدند باردییل آمدند ، سپس با درخواست رستم بیگ فرزند مقصود بیگ برادرزاده سلطان یعقوب در قشلاق خوی باردوی وی روی آوردند ، و سلطانعلی پسر بزرگ شیخ حیدر با دستور رستم بیگ بجنک بایسنقر فرزند سلطان یعقوب رفته و او را در تزدیکی اهر شکست داد ، پس از پیروزی باردوی رستم بیگ بازگشت ، باینکه رستم بیگ با کمک سلطانعلی به پیروزی نائل شده بود ، از نفوذ روزافزون وی در مردم باعتبار موقعیت معنوی که در میان توده مردم داشت ، از آئنده روشن خانواده صفوی متوهم شده ، در پشت پرده بهد از بین بردن اولاد شیخ حیدر آمده ، و از این طرف سلطانعلی از فکر شیطانی و ناجوانمردانه او آگاهی یافته ، خواست خود و سایر فرزندان صفوی را از ورطه نکبت بار نجات بدهد ، با جمعی از مریدان فداکار مخفیانه بدون تحصیل رخصت از رستم بیگ

(۱) تلخیص از تاریخ جهان آرا ص ۲۶۲ ، احسن التواریخ ج ۱۱ ص ۶۱۵-۶۱۹

عازم اردبیل گشت و رستم بیگ از قضیه مطلع شده، لشکری با سرپرستی سلطان آیه و حسین بیگ به تعقیب سلطانعلی و همراهان وی اعزام کرد و سلطانعلی با پیش بینی دقیق در حضور حامیان و ارادتمندان خاندان صفوی از قزلباشها شاه اسماعیل برادر کوچک خود را بجاننشینی خود در مسند مرشدی معرفی کرد و تاج حیدری را از سر خود برداشت بسر وی نهاد و او را با خانواده صفوی جلوتر از غازیان قزلباش روانه اردبیل کرد، تا اینکه در صورت وقوع حادثه آنها از معرکه جان سالم بدر ببرند، و سلطان آیه با لشکری که در زیر فرمان او بود در يك فرسخی اردبیل بسلطانعلی و قزلباشهای همراه او رسید، در ۸۹۸ هـ. در قریه باروق تلاقی حاصل شد و سلطانعلی پس از ابراز رشادتها از خود در آن معرکه بشهادت نائل شد، و نجات یافتگان از آن معرکه از ارادتمندان صفویه شاه اسماعیل کوچک شش ساله را از اردبیل پس از تحمل مشکلات زیاد برداشته برشت رسانیدند و از آنجا به لاهیجان به پیش کیامیرزاعلی که حاکم لاهیجان بود بردند، و کیامیرزاعلی مزبور مدتی شش سال و کسری بوظیفه میزبانی به بهترین وجه قیام کرد (۱).

در این مدت گروهی از قزلباش وفادار و معتقد بخاندان صفویه بدور شاه اسماعیل دوازده یا سیزده ساله گردآمده بفکر خاتمه دادن به سیاست تیمورگرگانی (که تجزیه ایران وسایر ممالك تحت سیطره او و ایجاد ملوک الطوائفی وابسته بجانشینان وی بود و در نتیجه حکومت فرزندان خود را تأمین بنماید) با تشکیل دولت واحد مذهبی افتادند و اسباب جهان بانی و کشورگشائی فراهم آورده.

(۱) تاریخ جهان آرا ص ۲۶۲ - ۲۶۳، احسن التواریخ ج ۱۱ ص ۶۳۲ - ۶۳۵

و ج ۱۲ ص ۱۱ - ۲۲، تشکیل دولت ملی در ایران حکومت آق قویونلو و ظهور دولت

در سال ۹۰۵ هـ . با کسب اجازه از کیا میرزا علی میزبان، وی را وداع گفته، شاه اسماعیل دوازده سال و چهار ماه و پنج روزه را با خود برداشته زمستان را در الکای ارجوان استار قشلاق کرده و به تدابیر و نقشه نجات ایران مشغول شدند و در بهار از آنجا حرکت کرده بزیارت قبور شیوخ صفویه نائل گشته، سپس متوجه قرا باغ گردیدند و از آنجا کوچ کرده وارد چخور سعد شده و از آن ولایت به ثغور آلام رفته و در همان محل بود، که فوجی از قزل باش روملو با سرکردگی قراجه الیاس به ملازمت شاه اسماعیل رسیدند و به اهالی قلعه منتشق کوشمال داده و از راه قافرمان متوجه بیلاق منکوگون که در آن ولایت نشیمن طائفه استاجلو بوده شده و بزرگان آن طایفه با گرمی از آنها استقبال نموده، بوظایف مهمان نوازی قیام کردند، و بعد از چند ماه اقامت در آن ساحان با پیوستن قزل باشهای طایفه استاجلو عازم ساروقیا و ترجان گشتند و از آنجا به ارزنجان رفتند و در همانجا بوده از اطراف و اکناف اصحاب اخلاص از دیاربکر و روم و شام و ذوالقدر و سایر عشایر و ممالک که الحیان بسراغ آنها رفته بودند جمع شده، و لشکری معتنابه از قزل باش تشکیل داده و هدف از این مسافرتها همین بود، که بآن رسیدند، از آنجا عزم یورش بشروان کرده در ۹۰۶ از آب کر گذشته در بالای قلعه گلستان در جنانی با هفتهزار قزلباش با لشکر فرخ یسار که مرکب از بیست هزار سواره و شش هزار پیاده بود مصاف داده، فرخ یسار و اکثر اعیان لشکروی از تیغ انتقام خون شیخ جنید و شیخ حیدر گذاشته و بجزاء اعمال خود نائل شدند، شاه اسماعیل با لشکر خود زمستان را آنسال در محمودآباد قشلاق کرده و در همانجا بود که فرزند شیخ محمد کججی (که از رجال مهم چوپانیان و جلایریان و قره قویونلو و آق قویونلو بود) امیر زکریا که سالها وزارت ترکمان را داشت بخدمت ملازمت رسید، و قدوم او را کلید آذربایجان خواندند و سپس از آن محل عزم تسخیر

قلعه باکو را کرده و در اندک مدتی میسر شده و پس از آن قلعه گلستان را محاصره کرده، در آن اثنا خبر هجوم الوند بیک رسیده از محاصره قلعه گلستان دست کشیده متوجه مقابله با وی گشتند (۱).

در سال ۹۰۷ هـ. از آب کر گذشته متوجه نخجوان گشته در شرور تلاقی با لشکر الوند که سی هزار سواره و پیاده بود روی داد و جنگ عظیم واقع شد، و بزرگان امرای بایندری و قریب به هشت هزار نفر از لشکر الوند بقتل رسیدند و خود الوند بدیاربکر گریخت، و شاه اسماعیل پیر و زمندان در میان استقبال اشراف و اکابر تبریز وارد شهر تبریز گردید و باریکه سلطنت تکیه زد، در حالیکه تقریباً چهارده سال داشت و منصب امیرالامراء را به حسین بیک لاله شاملو و صدارت قاضی القضاتی را به معلم خود شمس الدین جیلانی و مقام وزارت را بامیر زکریا تفویض کرد، در اوایل جلوس امر کرد که خطبای ممالک خطبه ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر خوانند، اشهد ان علیاً ولی الله وحی علی خیر العمل که از وقت آمدن سلطان طغرل بیک بن میکائیل سلجوق (به بغداد) و فرار نمودن بساسیری (از بغداد) که از آن تاریخ تا سنه مذکور پانصد و بیست و هشت سال است، از بلاد اسلام بر طرف شده بود، به ازان ضم کرده بگویند و فرمان همایون شرف نفاذ یافت که در اسواق و هر گس خلاف کند سرش از تن بیاندازند (سر هیچ کس را نیانداختند چون احدی مخالفت نکرد، بلکه همه قبول و موافقت کردند) در آن اوان مردم از مسائل مذهب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت ائمه اثنی عشری اطلاعی نداشتند، زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود (مگر) جلد اول از کتاب قواعد اسلام که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین

(۱) احسن التواریخ ج ۱۲ ص ۴۰-۶۸-۷۶، تاریخ جهان آرا ص ۶۳-۶۵

(بن) مطهر حلی است که شریعت پناه قاضی نصرالله زیتونی داشت ، از روی آن تعلیم و تعلم مسائل دینی مینمودند ، تا اینکه روز به روز آفتاب حقیقت مذهب اثنی عشری ارتفاع پذیرفت و اطراف و اکناف عالم از اشراق لوامع طریق تحقیق از مشارق منور گردید (۱) .

بدستور شاه اسماعیل بانك اذان در مأذنه‌ها و اذان و اقامه نماز پنج وقت با شهادت بولایت امیر المؤمنین علی (ع) و حی علی خیر العمل و منابر و خطبها در روز جمعه و اعیاد و وجوه درهم و دنانیر با سامی ائمه اثنی عشر مزین گشت (۲) .

در سال ۹۰۷ هـ . چند حاکم که هر يك داعیه استقلال داشتند بایران حکومت میکردند ، شاه اسماعیل در آذربایجان و سلطان مراد در اکثر عراق و مراد بیگ بایندر در یزد و رئیس محمد کره در ابرقوه و حسین کیای جلاوی در سمنان و خوار و فیروزکوه و باریک بیگ پیر ناک بن علی بیگ در عراق عرب و قاسم بیگ بن جهانگیر بن علی بیگ در دیاربکر و قاضی محمد به اتفاق مولانا مسعود بیدگلی در کاشان و سلطان حسین میرزا در خراسان و امیر ذوالنون در قندهار و بدیع الزمان میرزا در بلخ و ابوالفتح بیگ بایندر در کرمان (۳) .

شاه اسماعیل پس از آنکه در سال ۹۰۷ هـ (۱۵۰۲ م) تبریز را پایتخت خود قرارداد، بفتح ولایات دیگر ایران قیام نمود و ولایات حکام تیموری و ترکمانان و

(۱) احسن التواریخ ج ۱۲ ص ۸۵-۸۶

(۲) حبیب السیر ج ۴ ص ۴۶۷ ، تاریخ جهان آرا ص ۲۶۶ ، احسن التواریخ ج ۱۲

ص ۸۶ ، خلاصة التواریخ ج ۱ ص ۷۳ ، کامل ابن اثیر ج ۸ ص ۸۳ ، الاعلام ج ۱ ص ۲۷۶

(۳) احسن التواریخ ج ۱۲ ص ۸۷

سایر سلسله‌های کوچک سرعت (در ظرف ۱۲ سال) تحت امر او آمدند و شاه اسماعیل در ظرف چند سال در خراسان پیش رفته تا هرات جلو تاخت (ازبک‌ها را گوشمال داد) و علاوه بر گرفتن ولایات جنوبی ایران حدود متصرفات خود را از جیحون تا خلیج فارس و از فرات تا افغانستان بسط داد (۱).

شاه اسماعیل که در ظرف این مدت بمطیع کردن ملوک الطوائف و مدعیان تاج و تخت و تحکیم بنای سلطنت خود در ایران مشغول بود و حدود مملکت را از طرف مغرب و شمال غربی توسعه کامل داد بشغور دولت ساسانی برسانید و همواره در جنگها به پیروزی میرسید و هیچ‌گاه مغلوب و شکست نخورده بود.

از این پیشرفته‌ها سلاطین عثمانیها بو حشت افتادند، سلاطین عثمانی که از قبائل تُرک مهاجر باسیای صغیر بودند، از قدیم الایام نسبت بفرقه صفویه قزلباشان یعنی سرخ‌کلاهان بدیده عناد مینگریستند، از همان ایام که شیخ جنید و شیخ حیدر با امرای ترکمان و آق‌قویونلو و اعوان و انصار آنان سرگرم نزاع بودند، سلطان بایزید عثمانی که بسال ۸۹۱۸ هـ در گذشته، دشمنان صفویه را تقویت میکرد و فرقه حیدریه یا قزلباشان را از جمله فرقه ضاله میشمرد و واجب القتل میدانست، از وقتی که شاه اسماعیل بفتوحات پیاپی خود نائل گشت و شروان و اران و آذربایجان و عراق و غیر آنها را یکی پس از دیگری بتصرف درآورد، سلطان بایزید خود را در مقابل يك امر واقع شده یافت و ناگزیر شد با پادشاه جنگ آور صفوی از در دوستی و مدارا درآید، پسر و جانشین بایزید یعنی سلطان سلیم برخلاف پدر به شاه اسماعیل بدیده بغض مینگریست و از پیشرفته‌های سریع آن پادشاه جوان در ایران سخت غضبناک بود، هنگامی که شاه اسماعیل بر محمد خان شیبانی غلبه

(۱) طبقات سلاطین اسلام ص ۲۲۸، تاریخ ادبیات ایران ج ۴ ص ۵۸-۷۷

یافت، و فرمان داد پوست سرش را بکنند و آنرا از گاه انباشته و برای سلطان بایزید فرستاد، سلطان سلیم در آن هنگام هنوز بر تخت سلطنت جلوس ننکرده بود، از مشاهده این حال بسیار خشمگین شد، و کینه شاه اسماعیل را در دل گرفت و کمر با انتقام بست.

سلطان سلیم مردی متعصب و سفاک و خونریز بود، برادران و برادرزادگان خود را کشت و پدرش را که مجبور به کناره گیری از سلطنت کرده بود، مسموم ساخت در شجاعت و بی باکی و آراستن سپاه و لشکرکشی نیز سرآمد بود، و با این صفات وقتی زمام امور را در دست گرفت آماده نبرد با پادشاه صفوی گردید، از این عوامل که بگذریم سلطان عثمانی از وجود يك دولت زورمند در همسایگی خود بیم داشت و میدانست که این دولت زورمند دیر یا زود مزاحم او خواهد گشت، تمام سلاطین عثمانی با همین نظر بدولت صفوی مینگریستند و جنگهای متمادی بین این دو سلسله و دو دولت قوی پنجه بهمین نظر و معلول همین ترس بوده است. سلطان سلیم نخستین کاری که برای مقابله با پادشاه صفوی کرد، از میان بردن شیعیانی بود که در خاک عثمانی و در سرحدات ایران بسر میبردند و بعضی از آنان از جمله پیروان خاندان صفوی بودند، سلطان سلیم در این عمل جنون آمیز خود، بیش از چهل هزار نفر شیعیان را کشت و یا بنواحی دور دست امپراطوری عثمانی تبعید کرد، در آغاز سال ۹۲۰ ه. که شاه اسماعیل باوج اقتدار خود رسیده بود، سلطان سلیم مجلسی در اردنه ترتیب داد و در آنجا نسبت به وجوب جهاد (بازناده قزلباشیه) از علماء اسلام فتوی گرفت، بدین ترتیب سپاهیان عثمانی که قسمتی از آنها بتوپخانه و تفنگ سر فتیله ای مجهز بودند، برای جنگ با ایرانیان براه افتادند و عنوان این جنگ را (جهاد با فرقه ضاله قزلباشیه) نهادند و سلطان سلیم هنگام حرکت برای جنگ با شاه اسماعیل نامه ای به عبیدالله خان ازبک نوشت

و او را بگرفتند و اختتام خون‌پدر تحریک کرد (۱).

در سال ۹۲۰ هـ. سلطان سلیم پادشاه روم (که از سال ۹۱۸ هـ. تا سال ۹۴۶ هـ. سلطنت کرده) با دویست هزار سرباز جرار به حدود آذربایجان هجوم آورده و شاه اسماعیل از بیلاقه همدان بالشکر مرکب از بیست هزار بمقابله وی شتافت، در چالدران تلافی فریقین واقع شد، سه هزار نفر از رومیان و دو هزار نفر از قزلباشها بقتل رسیدند که از آن جمله امیر عبدالباقی و میرسید شریف و امیر سید محمد کمونه بودند، شاه اسماعیل پس از اظهار رشادتهای دلیرانه هزیمت نمود و بدر جزین (در کزین) رفت و سلطان سلیم با استقبال گرمی، جمعی از اشراف و اهالی بازار، پیر و زمندان و ارد تبریز شد (این اولین ورود عثمانیها به تبریز است) اول بمسجد نصریه که از مستحدثات پادشاه حسن بیگ بود رفته در آنجا نماز گزارد، پس از هشت روز اقامت در تبریز بمسلکت خود مراجعت کرد، و شاه اسماعیل هم بعد از مراجعت وی به تبریز برگشت و مورد استقبال سادات و فضات و اکابر گردید و زمستان آن سال در آنجا با آخر رسانید (۲).

و با بازگرفتن ولایات جنوبی ایران حدود متصرفات خود را از جیحون تا

خلیج فارس از فرات تا افغانستان بسط داد (۳).

(۱) تلخیص از دلیران جانباز ص ۳۸۶، تاریخ ایران سرجان مالکم ترجمه میرزا حیرت

ص ۲۳۳-۲۳۸، خلاصه التواریخ ج ۱ از صفحه اول تا ص ۱۲۹، احسن التواریخ ج ۱۲ ص ۱۸۷-۱۹۵

(۲) حبیب السیر ج ۴ ص ۵۲۸، خلاصه التواریخ ج ۱ ص ۱۳۲، احسن التواریخ

ج ۱۲ ص ۱۹۵، تاریخ جهان آرا ص ۲۷۷، تاریخ عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۴۲-۴۳، تاریخ ادبیات ایران ج ۴ ص ۷۷

(۳) طبقات سلاطین اسلام ص ۲۲۸، تاریخ ادبیات ایران ج ۴ ص ۵۸-۷۷

شاه اسماعیل در ظرف این مدت که بمطیع کردن ملوک الطوائف و مدعیان تاج و تخت و تحکیم مبانی سلطنت خود در ایران مشغول بود و حدود مملکت را از طرف غرب و شمال غربی توسعه کامل داده بشغور دولت ساسانیان برسانید همواره در تمامی جنگها پیروز بود و هیچ گاه مغلوب نشده این پیشرفتها سلطان سلیم عثمانی را بوحشت انداخت، بانحریک جاسان جلیف، و پسرش شاخ کولی مجسمی از علماء اهل سنت ساخت و از آنها فتوای به مهدورالدم بودن شیعه ها دریافت نمود و بعضی فتوی دادند به اینکه کشتن يك نفر شیعه برابر است در ثواب با کشتن هفت نفر کافر دست بقتل عام شیعیان تابع دولت عثمانی زد (که در قلمرو حکومت وی بودند). نیکولو کیوسی کیان در ۱۷ اکتبر ۱۵۱۱ م شاهد قضیه بوده است بنا بحساب سعدالدین سلاک زاده و علی ابی الفضل بن ادریس بتلیسی شماره کشته شده گان به ۴۰۰۰۰ نفر بالغ میگردد، تفصیلات دقیق که علی ابی الفضل شرح داده و فون هامر اصل اشعار فارسی او را بخط لاتینی درآورده از این قرار است :

فرستاد سلطان دانا رسوم	دیران دانا بهر مرزبوم
که اتباع این قوم را قسم قسم	در آورد بنوک قلم اسم اسم
ز هفت و ز هفتاد ساله بنام	بیارد بدیوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل حساب	عدد چهل هزار آمد از شیخ و شاب
پس آنکه بحکام هر کشوری	رساندند فرمانبران دفتری
بهر جا که رفته قدم در قلم	نهد تیغ بران قدم بر قدم
شد اعداد این کشته های دیار	فزون از حساب قلم چهل هزار

یونس پاشا فرمان داد که در بلاد آسیای صغیر بجستجوی متابعان مذهب ایران شتافتند و اشخاص را که در شورش اخیر اسلحه برداشته بودند، امر داد بدترین سیاستی مقتول ساختند و بقیة السیف را با آهن سرخی در پیشانی نشان

کنند تا بعدها شناخته شوند و آنها را با اقوام فراریان و همراهان شاه قلی وورته مقتولین باروپاکوچ داد و دربلاد مقدونیه و ایروس وپلو بوتر متفرق ساختند(۱).

مرات البلدان نوشته :

سلطان سلیم خان عثمانی در سنه نهصد و بیست هجری مطابق هزار و پانصد و چهارده مسیحی بعد از جنگ چالدران تبریز را فتح کرد ولی اقامتش در این شهر امتداد نیافت بعد از غارت کردن شهر و نهب اموال زیاد و مهاجرت دادن سه هزار خانواده از ارامنه و مسلمان صنعتگران تبریز باسلامبول، خود نیز بتعجیل باسلامبول راند و از رفتن او چندان نگذشت که اهالی تبریز شوریده تمام قشون عثمانی را که ساخلوی شهر بودند، مقتول و شهر را بتصرف لشکریان ایران دادند، سلطان سلیم خان خود حسرت انتقام او را بگور برد(۲).

گنج دانش آورده :

سلیم خان عثمانی بعد از جنگ چالدران در ۹۲۰ هـ. که تبریز را فتح نمود اقامتی چندان در تبریز نشد بعد از غارت و نهب اموال زیاد و مهاجرت دادن سه هزار خانوار ارامنه و مسلمان صنعتگر تبریز باسلامبول، خود نیز به تعجیل برگشت و از رفتنش چندان نگذاشت که اهالی تبریز شوریده، تمام لشکر غالب عثمانی را که ساخلوی شهر و غیره بودند مقتول و شهر را خود ضبط نموده، بدست لشکر اسلام ایران دادند، سلطان سلیم خان خود حسرت انتقام و تلافی خون چندین

(۱) تاریخ ادبیات ایران ج ۴ ص ۷۲-۷۴

(۲) مرات البلدان ص ۳۵۹، گنج دانش ص ۱۹۳

هوار سپاه و صاحب منصب و سردار را بگور برد و بقول تبریز بها عثمانیان خود پیش از وقت خون لشکرشان را و قیمت خون سپاهشان را نقد و جنس بیغمنی گرفتند (۱).

در دائرة المعارف الاسلامیه آمده :

فتحت معركة جالدران التي وقعت في الثاني من رجب سنة ٩٢٠ هجرى و ١٢ اغسطس سنة ١٥١٤ للمعتمانيين طريقا الى تبريز فبعد تسعة ايام احتل المدنيه الوزير دوغكن اوغلو ودفتر دارپیری، وفي اليوم السادس من ستمبر دخلها السلطان سليم دخول الظافر المنتصر، وسائر الترك في المدينه سيرا رفيقا معتدلا ولكنهم استولوا على الكنوز التي كان قد جمعها ملوك الفرس و نقلوا الفامن مهرة الصناع الى القسطنطنيه و قضى السلطان اسبوعا واحد فقط في تبريز لانه اضطر للعودة الى بلاده من جراء رفض الانكشارية الاستمرار في الحرب (۲).

ترجمه: جنگ چالدران که در دوم رجب ۹۲۰ هجرى و ۱۲ اگوست ۱۵۱۴ م واقع شد راه عثمانیان را به تبریز باز کرد (۳).

بعد از نه روز وزیر دوغکین اوغلو و دفتر دارپیری در تبریز فرود آمدند، و در ششم سپتامبر سلطان سلیم باقهر و غلبه وارد شهر شد، و قارقان در شهر ملایم و معتدل بود، اما خزائن شاهان ایران را بتصرف آوردند و هزار نفر از صنعتگران ماهر شهر را، بقسطنطنیه کوچاندند و چون قشون بنی چری حاضر بادامه جنگ نبود، لذا سلطان پس از يك هفته توقف در تبریز، مجبور بمراجعت و عقب نشینی شد.

(۱) گنج دانش ص ۱۹۳

(۲) دائرة المعارف الاسلامیه ج ۴ ص ۵۵۱

(۳) این جنگ دوم عثمانیها با ایرانیها و اول ورود عثمانیها به تبریز است

آیا سلطان سلیم و لشکر عثمانیها وقتی که فاتحانه به تبریز مهد تشیع وارد شدند دست به قتل و غارت نزدند؟! و با مردم شیعه بارفق و قانون انسانی رفتار کردند؟! فقط قناعت کردند به بردن خزائن دولتی و کوچ دادن هزار نفر از استادان و صنعتگران بنحوی که براون و سیاحان خارجی نوشته اند که گذشت، یا اینکه بایستخت تشیع را ویران و اموال مردم را غارت و خود آنها را بقتل و اسارت گرفتند، و در بازارهایی برده فروشی آن زمان، بفروش رسانیدند، بنحوی که دیگران نوشته اند، عادتاً بعید بنظر می آید سلطان سلیم با مردم شیعه با رحمت و رعت رفتار بکند، در حالیکه قبل از هجوم بایران در روم انجمنی از واعظ السلاطین و علماء زمان خود که ۷۳ (هفتاد و سه) نفر بودند تشکیل داده و از آنها فتوی بمهد و رالدم بودن شیعه اخذ کرده و معتقد بود که شیعه فرقه ضاله است و خون و مال آنها حلال است، بعد از این اعتقاد و فتاوی چطور متصور است، با مردم تبریز بارفق و مدارا رفتار بکند.

ادوار براون نوشته :

عثمانیها مناره ای از کله های دشمنان در میدان جنگ برپا ساختند، و در قریه ساهیلان يك روز قبل از ورود به تبریز، خالد بیگ و (یکصد و پنجاه) ۱۵۰ نفر از قزلباشان همراه او را از دم شمشیر گذرانیدند (۱).

شکست چالدران در ضمیر شاه اسماعیل چنان نقش بست که بقیة العمر کسی وی را خندان ندید، بعد از چندی ۹۲۶ هـ. سلطان سلیم فوت شد، شاه اسماعیل از ارس گذشته گرجستان را تسخیر نمود، و این آخرین فتوحات وی بود چندی بعد جهت زیارت مقبره والد خود باردیبل رفته، در مراجعت از اردیبل در قریه منقوطای

سراب بعالم دیگر در دوشننه نوزدهم رجب ۹۳۰ هـ. شتافت، و چهار پسر و پنج دختر از وی ماندند نام پسران وی طهماسب میرزا و سام میرزا و بهرام میرزا و القاص میرزا بود و طهماسب در سن ده سالگی بحکم وراثت بر جای پدر نشست (۱). شاه اسماعیل در سن ۳۸ سالگی پس از ۲۴ سال سلطنت در قریه منقوطای از محال سراب بمرض سل درگذشت و در اردبیل در جوار آب‌اء و اجداد دفن شد (۲).

شاه اسماعیل خدمات ارزنده‌ای بایران و ملت شریف ایران انجام داد از آن جمله تشکیل حکومت واحده در ایران بجای ملوک الطوائفی بود، چون تیمور گرگانی که به نیروی شمشیر و تدبیر و تزویر از کنار دریای مدیترانه تا مرزهای چین و از مسکو تا دهلی حکومت عظیمی تشکیل داده و در هر منطقه از این مملکت پهناور دست نشاندۀ از طرف خود نصب کرده و در همه این مناطق سکه و خطبه با اسم تیمور گرگانی بود، از جمله این مناطق ایران کهن بود، که در میان چند طائفه تقسیم گشته و در نتیجه به ایران، ملوک الطوائف حکومت میکرد، شاه اسماعیل چهارده ساله این ملوک الطوائف را در زمان اندکی برانداخت و جایش حکومت واحد مذهبی تشکیل داد، قبایلی که از شاه اسماعیل پشتیبانی کردند عبارت بودند از قبیله شاملو - روملو - استاجلو - نکلو - ذوالقدر - افشار - قاجار (۳).

بلافاصله پس از تاجگذاری مطابق مسطورات احسن التواریخ شاه اسماعیل

(۱) تاریخ ایران تألیف سرجان مالکم ترجمه میرزا حیرت ج ۱ ص ۲۳۸-۲۳۹

(۲) تاریخ عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۲۴، احسن التواریخ ج ۱۲ ص ۲۳۷،

تاریخ جهان آرا ص ۱۸۱

(۳) تاریخ ادبیات ایران ج ۴ ص ۵۷

خطبای (و مؤذنه‌های) مملکت را مأمور ساخت که شهادت مخصوص شیعه یعنی اشهد انّ علیاً ولی الله و حی علی خیر العمل را در اذان و اقامه (و اسماء ائمه را در خطبه‌ها) وارد نمایند عبارت مذکور از زمانی که طغرل بیگ سلجوقی، بساسیری را منهزم و مقتول ساخت، یعنی پانصد و بیست و هشت سال قبل (ای قبل از احسن التواریخ) در طاق نسیان مانده بود و در اجرای این هدف هیچ کس صدمه ندید زیرا کسی مخالفت نکرد تا صدمه باو وارد بشود (۱) .

نام علی بن ابیطالب در اذان

از روز ورود شاه اسماعیل به تبریز اطلاع نداریم، ولی میدانیم که در سال ۹۰۷ هـ. ق وارد تبریز شد، یک روز بعد از این که شاه اسماعیل وارد تبریز گردید واقعه‌ای در آن شهر اتفاق افتاد، که امروز شاید بدون اهمیت جلوه کند، ولی در آن تاریخ با توجه به طرز فکر و روحیه مردم خیلی اهمیت داشت، واقعه مذکور این بود: که در آن روز چند مؤذن که هنگام نماز ظهر در مساجد اذان میگفتند نام علی بن ابیطالب (ع) امام اول شیعیان را بر زبان آوردند، از پانصد و بیست و هشت سال قبل از آن تاریخ تا آن روز هیچ کس در تبریز نام علی (ع) را در اذان نشینده بود، گرچه شیعیان مقیم تبریز هنگام نماز خواندن نام علی (ع) را در اذان ذکر میکردند، اما هرگز آن نام با صدای بلند در اذان بر زبان آورده نمیشد. قبل از سال سیصد و هفتاد و نه هـ. ق شیعیان در آذربایجان و تبریز به آزادی نام علی (ع) را در اذان ذکر میکردند.

(۱) تاریخ ادبیات ایران ج ۴ ص ۵۹ این مطلب در سابق از احسن التواریخ گذشت

در آن سال طغرل بیگ بن میکائیل بن سلجوق از پادشاهان سلجوقی به سلطنت رسید و قدغن کرد که در قلمرو سلطنت او نباید اسم علی (ع) در اذان بر زبان آورده شود. از آن به بعد در تمام ولایاتی که جزو حوزه سلطنت طغرل بیگ بن میکائیل بود بردن نام علی (ع) در اذان ممنوع شد و مؤذن میدانست که اگر نام علی (ع) را در اذان ببرد به قتل خواهد رسید و طغرل بیگ بن میکائیل هر کس را که نظاره به شیعه بودن میکرد میکشت و در تمام قلمرو سلطنت او شیعیان مجبور شدند که تقیه بکنند و آنهایی که نمیتوانستند تقیه کنند، بقتل رسیدند، یا اینکه جلای وطن اختیار کردند و بجای رفتند که جزو قلمرو سلطنت آن مرد نباشد، قبل از اینکه شاه اسماعیل وارد تبریز شود در مراکز شیعه نشین مثل اردبیل و گیلان و قزوین و مازندران و غیره مردم با صدای بلند نام علی (ع) را در اذان بر زبان میآوردند، اما در سایر نقاط که اکثریت با شیعیان نبود آنها تقیه میکردند، بهمین جهت وقتی مردم تبریز، از دهان مؤذن نام علی (ع) شنیدند خیلی حیرت زده شدند و سالخورده گان با تجربه دریافتند که در آذربایجان يك دوره جدید آغاز گردیده است. در بعضی از تواریخ دیده شده که بعد از ورود شاه اسماعیل به تبریز و آزاد شدن مذهب شیعه دوازده امامی، چون شیعیان هیچ کتاب مذهبی نداشتند، شاه اسماعیل عده ای از علمای مذهب شیعه را وادار کرد، که برای شیعیان کتاب بنویسند. این روایت صحیح نیست به دلیل اینکه در آن موقع در مراکز شیعه نشین ایران مثل اردبیل و گیلان کتب علمای شیعه که در قرن چهارم ه. نوشته بودند وجود داشت، و شیعیان از آن کتابها استفاده میکردند، کتاب (الکافی) تألیف دانشمند معروف شیعه ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در دسترس تمام شیعیان باسواد بود کتاب (من لایحضره الفقیه) تألیف ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی در دسترس هر شیعه ای بود که میتواند آن را بخواند و مطالبش را بفهمد، کتاب (استبصار)

تألیف شیخ ابو جعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی در تمام مراکز شیعه نشین ایران وجود داشت، از این جهت نام این کتابها را بردیم که نزد شیعیان این کتابها بعد از قرآن و حدیث‌های پیغمبر (ص) و ائمه دوازده گانه علیهم السلام مقدس ترین کتابهای کتب مذهبی است و شیعیان در همان موقع کتب دیگری داشته اند که در درجه دوم از اهمیت برخوردار بوده است.

روایت مربوط به نبودن کتب شیعه را فقط در مورد تبریز میتوان پذیرفت و شاید در آنجا شیعیان دارای کتاب نبوده اند و شاه اسماعیل دستور داد که برای آنها کتاب بنویسند یا اینکه از کتب موجود استنساخ نمایند و در دسترس شیعیان تبریز قرار بدهند، در خارج از این حدود روایت مربوط به نبودن کتاب مذهبی بین شیعیان و این که شاه اسماعیل عده ای از علمای شیعه را گماشت تا این که برای شیعیان کتاب بنویسند صحت ندارد (۱).

مورخین مطلبی که راجع به کتب شیعه در تبریز نوشته اند، مربوط به کتب فتوی است این کتابها که در اینجا از آنها نام برده شده است کتب حدیث است و مشتمل با حدیث پیغمبر و ائمه هدی است و باز مورخین هم ننوشته اند که در تبریز اصلاً کتب فتاوی شیعه نبود بلکه برعکس آن نوشته اند، قواعد علامه حلی را از بعضی کتابخانه ها بیرون آوردند و بآن عمل کردند.

مجتمع خواجه علیشاه در ۹۳۰ هـ معمور و دائر بوده است

مجتمع خواجه تاج الدین علیشاه از مدرسه و مسجد و خانقاه و مقبره طاووسیه تا سال ۹۳۰ هـ بنوشته خواند امیر و بازرگان و نیزی معمور و دایر بوده و مورد استفاده مسلمانان بوده است در مدرسه تاج الدین علیشاه محصلین علوم دینی

مشغول بتحصيل علوم دینیّه بوده اند و استادیدمبر^۲ ز هم بآنها در آنجا دروس اسلامیّه تدریس میکردند و در مسجد جامع وی نماز و وعظ و ارشاد همه روزه بنحو متعارف دایر بود ، خواند امیر در ذکر طائفه سادات و علماء و اشراف (عهد شاه اسماعیل) آورده .

مولانا عبدالصمد بحدوث ذهن و حدت طبع سرآمد فضلاء آذربایجان است و بواسطه سعت مشرب احیاناً بشرب ماء العنب (آب انگور) اشتغال مینماید تدریس يك صفة در مدرسه متبرکه که نصریّه تعلق بدانجناب میدارد ، و در مدرسه^۳ خواجه علیشاه جیلان نیز شرایط افاده بجای میآورد (۱) .

وصف بازرگان و نیزی از مسجد جامع علیشاه

بازرگان و نیزی که در زمان اوزون حسن به ایران آمده و مدت هشت سال و هشت ماه در مشرق زمین اقامت داشته تا اینکه در سال ۹۱۲ هـ (۹۱۳) (۱۵۰۷ م) در جنگ شاه اسماعیل با علاءالدوله اتفاقاً در لشکر او بوده است (تقریباً بعد از گذشت دوست سال و اند از ساختمان مسجد جامع تاج الدین علیشاه میباشد) مسجد جامع علیشاه را در بخش هفتم از سفرنامه خود چنین توصیف میکند :

درون کاخهای شاهان گذشته را بنحوی شکفتانگیر آراسته و از بیرون با زر و رنگهای گوناگون پوشانده اند ، و هر کاخی را مسجدی و گرما بهای جداگانه است که آنها را نیز زر اندود کرده و با طرحهای ظریف و زیبا زینت داده اند ، هر فرد تبریزی درون اطاق خود را سراپا گچبری کرده و به طرحهای گوناگون باشکرف آراسته است ، بسیاری از مسجدها را نیز چنان ساخته اند که تحسین

بینندگان را بر میانگیزد، از جمله مسجدی است که در وسط شهر چنان خوب ساخته‌اند که نمیدانم چگونه به شرح و توصیف آن میپردازم، اما در هر حال میکوشم که بنحوی این کار را انجام دهم. این مسجد (عمارت عالی قاپو) نامیده میشود و بسیار بزرگ است، اما هرگز قسمت میانه آن را نپوشانده‌اند، در قسمتی که مسلمانان به عبادت میپردازند محراب یا طاقی است چنان بزرگ که اگر تیری پرتاب کنند به سقف آن نمیرسد، اما این قسمت ناتمام مانده است و همه محوطه اطراف آن دارای طاقهای است که از سنگهای اعلا ساخته‌اند و این طاقها بر ستونهای مرمر قرار دارد، مرمرهای چنان اعلا و شفاف که به بلور میماند، و همه این ستونها از حیث بلندی و پهنی یکسان و ارتفاعشان پنج و شش قدم است. این مسجد سه در دارد که تنها دو تا از آنها باز است و قسمت بالای درها قوسی شکل است، هر دری را ستونی است سنگی، که از مرمر نساخته‌اند، بلکه از سنگهای به رنگهای گوناگون بنا کرده‌اند، و بقیه طاق را از طبقات گچ‌بری ساخته‌اند نه از سنگ مرمر، در مدخل هر در لوحه‌ای از مرمر شفاف نصب کرده‌اند، چنان صاف و اعلا که هر کسی میتواند عکس روی خود را در آن ببیند.

این مسجد را از روستاهای پیرامون شهر میتوان دید، حتی از مسافت يك ميل میتوان این الواح را که پهنای هر کدامشان سه یارد است بخوبی مشاهده کرد، درهای که باز و بسته میشود عرضشان سه یارد و ارتفاعشان پنج یارد است و آنها را از تیرهای بزرگی که به قطعات و باریکه‌های مختلفی تقسیم شده است ساخته‌اند، و این درها از صفحات برتزی بزرگی ساخته شده است که صیقل داده و زرا اندود کرده‌اند، در برابر در بزرگ مسجد، نهری از زیر طاقهای سنگی جریان دارد، در میان این ساختمان چشمه بزرگی دیده میشود که از زمین نمی‌جوشد بلکه چشمه‌ای است مصنوعی زیر آب چشمه را موافق دلخواه از يك لوله جاری و از لوله دیگر

خللی میکنند. طول چشمه صد قدم و عرض آن همین اندازه و عمقش در وسط شش پا (فوت) است، و در این قطعه سکوئی پرروی شش ستون یلبایه از صافترین مرمرها ساخته و قسمت داخلی و خارجی آنها را کنده کاری کرده اند. این بنا بسیار کهن است. اما سکو را تازه ساخته و پلی برای عبور از کنار چشمه به سکو بنا کرده اند، در این چشمه زورقی زیبا به شکل دیوسنتور^(۱) دیده میشود که سلطان شیخ اسماعیل به هنگام کودکی با چهار پنج تن از امیران سوار آن میشد (هنوز هم این کار را میکند) و در چشمه به پارو زدن میپرداخت، بیش از این در این بلده سخن نمیکویم و به ذکر دو درخت تناور و تارون میپردازیم که در زیر هر کدام يك صد و پنجاه تن میتوانند بایستند و در آنجا مردم جمع میشوند و به وعظ و خطابه و اعلام و طرح مسائل دینی مربوط به آئین جدید صفویان میپردازند^(۲).

واعظان عبارتند از دو تن از مجتهدان این مذهب که یکی از ایشان چنانکه بسیاری از مردم میگویند مسائل دینی را به سلطان شیخ اسماعیل تعلیم داده است، و دیگری در محل حاضر میشد و بدقت مراقب مجلس وعظ است و مردم را به کیش نو در میآورد^(۳).

نفر چهارم از سیاهان که از مسجد جامع قاجالدین علیشاه قبل از ویرانی آن دیدن کرده این بازرگان ونیزی است که در دوره شاه اسماعیل در فاصله ۹۱۳-۹۳۰ هـ.

(۱) سرزورق را گویند که نیمی از آن به شکل انسان و نیمی به شکل گاو نر ساخته باشند.

(۲) مترجم میگوید در اینجا مترجم انگلیسی گری اشاره مختصری به اصول عقاید شیعه میکند که چون برای خوانندگان فارسی زبان کمترین سودی ندارد از ترجمه اش چشم پوشیدم.

(۳) سفرنامه بازرگان ونیزی در ایران ص ۳۸۳

این مسجد جامع را دیده و آن را توصیف کرده و مستفاد از توصیف او مطالب ذیلی میباشند .

۱- این مسجد باعتبار مجاور بودنش به عمارت عالی قاپو با اسم آن نامیده میشود (عمارت عالی قاپو در آن اوان گویا در محله چرنداب بوده است بنحوی که از تذکره شاه طهماسب و از تواریخ دیگر استفاده میشود).

۲- بسیار بزرگ است (باید هم بزرگ باشد چون بنا به تحدید حمدالله مستوفی فقط مساحت صحن آن بغیر از شبستانها و مدرسه و زاویه و مقبره طاووسیه مجاور آن، ۶۵۰۰۰ متر مربع بوده).

۳- قسمت وسط آن اصلاً مسقف نبوده (مثل مسجد کوفه و مسجد سهله).

۴- محراب و طاق آن بسیار بلند و ارتفاع داشته بنحوی که اگر تیری بطرف آن انداخته میشد بآن نمیرسید .

۵- همان قسمت محراب ناتمام بوده (یا اینکه تمام بوده ولیکن بعداً بعلت تعجیل در ساختمان سقف پائین آمده بطوری که حمدالله مستوفی نوشته).

۶- همه اطراف صحن طاق داشته .

۷- طاقهای اطراف بر روی ستونهای مرمر اعلا قرار گرفته بود.

۸- و همه این ستونها از حیث ارتفاع و ضخامت یکسان است .

۹- ارتفاع ستونهای مزبور پنج یا شش قدم است .

۱۰- مسجد سه در دارد (عادتاً باید درها بطرف مغرب و مشرق و شمال

صحن مسجد بوده است).

۱۱- از این سه در دو تا مورد استفاده بود .

۱۲- بالای درها طاق قوسی شکل بود و در روی پایه های سنگی از سنگهای

گونگون فراوان دایماند و قسمت بالای آنها از سنگ ساخته نشده بلکه از آجر بنا

شده و روی آنرا گچ‌بری کرده‌اند .

۱۳- دیوارهای مسجد بسیار بلند است که از روستاهای اطراف شهر میتوان دید .

۱۴- در بالای هر درکتیبه از سنگ مرمر شفاف نصب کرده‌اند .

۱۵- پهنای هر لوحه سه یارد است و میتوان بخوبی از فاصله يك ميل آنها را مشاهده کرد .

۱۶- درهایی که باز و بسته میشود عرضشان سه یارد و ارتفاعشان پنج یارد است و آنها را از تیرهای بزرگ که به قطعات و باریکه‌های مختلفی تقسیم شده ساخته‌اند .

۱۷- اصل درها (یعنی آن قسمت که ثابت است باز و بسته نمیشود مثل درکاروانسراهای قدیم از صفحات برنز بزرگی ساخته شده است که صیقل داده‌اند و زر اندود کردند .

۱۸- یکی از این سه در بزرگتر از دو تای دیگر بوده و عادتاً باید در وسطی باشد .

۱۹- در برابر در بزرگ مسجد نهری از زیرطاقهای سنگی جریان دارد.

۲۰- در میان محوطه مسجد استخر بزرگ ساخته‌اند .

۲۱- در وسط استخر سکوی بر روی شش ستون یا پایه از مرمر ساخته‌اند و قسمت داخلی و خارج آنرا کنده‌کاری کرده‌اند .

۲۲- بناء مسجد کهن است (باید هم کهن باشد در موقع بازدید بازرگانی دو یست سال از عمر آن گذشته بود) ولی سکو تازه ساخت است .

۲۳- در استخر شاه اسماعیل با امراء لشکر خود قایق‌رانی میکنند .

۲۴- در صحن مسجد دو درخت تناور نارون است که سایه هریکی از آنها

وسعت صدوپنجاه نفر را کفایت میکند .

۲۵- از برای گوش دادن بموعظه و یادگرفتن مسائل دینی مردم در صحن مسجد جمع میشوند .

۲۶- دو نفر مجتهد در آنجا متصدی وعظ و ارشاد مردم است .

اینکه بازرگان ونیزی نوشته: (هر کاخی را مسجد و گرمابه جداگانه است) در سابق گذشت که هریکی از سلاطین سابق به صفویه در شهر تبریز مجتمعی از عمارات ساخته بوده اند که شامل بدولتخانه و مسجد و زاویه و مدرسه و مقبره و غیره بوده است .

شاه طهماسب جانشین شاه اسماعیل

پس از درگذشت شاه اسماعیل، پسر ارشد وی شاه طهماسب یازده ساله در ۱۹ رجب سنه ۹۳۰ هـ. جانشین وی شد، در دوره شاه طهماسب ایران در میان دودشمن قوی و متحد در سیاست واقع شده بود، یعنی ترکان عثمانی از جانب غرب و ترکمان ازبکیه از سوی شرق و سیاست عثمانی در آن زمان چنان بود که همواره ازبکیه و ترکمان و سایر طوائف سنی را دعوت میکرد که در موقع حرکت و هجوم قشون ترک از سوی غرب به ایران آنها را از جانب شرق بر قزلباش حمله ور شوند، از مکاتب سیاسیه که از عهد سلیمان و پدرش سلطان سلیم مانده است بخوبی روش مزبور معلوم و استنباط میگردد (۱) .

مرات البلدان نوشته :

سلطان سلیم خان عثمانی در سنه نهصد و بیست هجری مطابق هزار و پانصد و چهارده مسیحی بعد از جنگ چالدران تبریز را فتح کرد، ولی اقامتش در این شهر امتدادی نیافت، بعد از غارت کردن شهر و نهب اموال زیاد و مهاجرت دادن سه هزار خانواده از ارامنه و مسلمان صنعتگر تبریز، باسلامبوله خود نیز بتعجیل باسلامبوله راند و از رفتن او چندان نگذشت که اهالی تبریز شوریده تمام قشون عثمانی را که ساخلوی شهر بودند مقتول و شهر را بتصرف لشکریان ایران دادند، سلطان سلیم خان خود حسرت انتقام را بگور برد.

اما سلطان سلیمان خان که بعد از او بتخت سلطنت نشست، ابراهیم پاشا را که سردار کل او بود بتسخیر تبریز مأمور ساخت و او در نهصد و چهل و یک هجری (۹۴۱) مطابق هزار و پانصد و سی و پنج مسیحی تبریز را مفتوح نمود و خود سلطان سلیمان خان ۹۴۲ هـ. به تبریز آمده، قلعه‌ای در یک سمت شهر بنا کرد و سیصد و پنجاه عراده توپ با چهار هزار نفر سپاهی در آن قلعه گذاشت، باوجود این قلعه محکم و توپ زیاد، بعد از رفتن سلطان سلیمان خان بلافاصله اهالی تبریز شورشی نموده، قلعه را ویران و قلعه‌کیان را بقتل رسانیدند، سلطان سلیمان ثانیاً ابراهیم پاشا را بتسخیر تبریز و تنبیه اشرار آن فرستاده و بعد از سه سال مجادله، در سنه ۹۵۵ هـ. تبریز بدست ابراهیم پاشا مفتوح گردید، قشون عثمانی آنچه لازمه خلاف انسانیت و مدنیت بود از قتل و نهب نمودند، عمارت سلطنتی تبریز را خاصه عمارت شاه طهماسب را، باغلب ابنیه عالیّه شهر معدوم ساختند، مدتی شهر تبریز در تصرف قشون عثمانی ماند، تا در زمان سلطنت سلطان مراد خان دفعه ثالث تبریزیان شوریده، قشون عثمانی ساخلوی شهر را که زیاده از ده هزار نفر بودند

بکشتند، سلطان مراد خان از جرأت تبریزیان ترسیده قشون زیادی تجهیز کرد و به سرداری عثمان پاشا همدرا عظم خود به تبریز فرستاد که شهر را ویران و سکنه آنرا تماماً بقتل رسانند.

شهر تبریز در نهصد و نود و چهار مفتوح عثمان پاشا شده قتل عام نمود، حاجی خلیفه که یکی از مورخین عثمانی است در تاریخ خود چنین ضبط کرده که فرهاد پاشا سرعسکر در ذیحجه ۹۹۴ هـ. شهر تبریز را فتح و قزلباش را از آنجا بیرون کرد و بعد از تصرف شهر قلعه محکمی بنا کرد، و این در زمان سلطان مراد سیم بود و تا زمان سلطنت شاه عباس بزرگ تبریز در تصرف عثمانی بود، در هزار و دوازده هجری مطابق هزار و شصت و سه مسیحی شاه عباس بزرگ شهر تبریز را از تصرف عثمانیها خارج کرد، و تفصیل آن اینست که بعد از آنکه هیجده سال از فتح فرهاد پاشا گذشت، شاه عباس بزرگ با معدودی از جنود خود در نزدیکی شهر تبریز اردو زد و قشون مختصری که همراه داشت بیچند دسته منقسم نموده، از دروازه‌های علی الغفلة وارد و مستحفظین دروازه‌ها را بگشت و پانصد نفر از عساکر خود را با لباس بازرگان ملبس نموده بوسط شهر فرستاد و بآنها تعلیم کرد، که باهالی شهر بگویند که کاروانان از عقب، فردا خواهند رسید و ما برای تعیین منزل گاه يك منزل جلو آمده‌ایم، و شاه عباس خود بپا شش هزار نفر سوار منتظر وصول این پانصد نفر در مرکز شهر بود، همین که یقین کرد که پانصد نفر قشون او بچهار سوی شهر رسیده‌اند، در عقب آنها تاخته شهر را غفلتاً بحیاطه تصرف درآورد، قشون عثمانی بدون اینکه اسلحه حربی استعمال نمایند تسلیم شاه عباس شدند، در تواریخ ضبط است که يك دسته از قشون شاه عباس در آن یورش مسلح به تفنگ بودند و قبل از آن وقت استعمال این سلاح در ایران متداول نشده بود فایده‌ای که شاه عباس از استعمال این سلاح برد سبب شد که قسمت عمده قشون خود را مسلح

بتفنگ نمود (١).

و كانت حوادث سنة ١٥١٢ نذير شئوم على الفرس
ففى عهد طهماسب الاول نقلت العاصمة الى جهة اكثر بعداً شرقى بحرالخرز، و يقول السفير
البندقى الساندرى ان طهماسب لم يكن محبوباً فى عاصمة الاق قويونلو القديمة لبخله و
احتلت تبريز كتائب سليمان الاول تحت امرة الوزير ابراهيم پاشا بمشورة علماء (الامه)
قبيلة تکه التركمانية و كان ذلك عام ٩٤١ هـ (١٣ يوليو ١٥٣٢) ثم ذهبت هذه الكتائب
الى المعسكر الصيفى فى اسدآباد (سعيد آباد) وشرع ابراهيم پاشا فى بناء حصن عند شام
غازان و القى بمقائيد الحكم فى آذربايجان الى العلماء الذين (الامه) قاموا بمثل
ذلك الامر فى عهد طهماسب، و فى ٢٧ سبتمبر وصل السلطان سليمان نفسه الى تبريز ثم
انطلق الى سلطانيه واحتل بغداد و لما عاد الى تبريز قضى اربعة عشر يوماً فى شئون الادارة
واجبر البرد الجيش التركى على التراجع فتقدمت الكتائب الفارسية حتى وصلت مدينة وان
و فى عام ٩٥٥ هـ (٢٨ يوليو ١٥٢٨ م) احتل سليمان تبريز مرة اخرى باغراء القاص
ميرزا اخى الشاه طهماسب و مكث بها خمسة ايام وكانت فنون الحرب الفارسية تقضى باتلاف
وسائل تموين الجيش المهاجم، فاضطر الجوع الترك الى التقهقر ثانية، وجاء (فى هفت اقليم)
ان السلطان سليمان حرم سلب المدينة المهزومة مدة ثلاثة ايام ولكن على الرغم من ذلك
استمر سكانها يذبحون الترك خفية . و رفض سليمان اقتراح القاص ميرزا بان يقتل اهل
المدينة جميعاً اوباً سرهم ، و لقد كان دارامون سفير فرنسيس الاول شاهد عيان لاحتلال
تبريز و هو يشهد بجهود سليمان فى حمايتها و فى عام ٩٦٢ هـ (٢٩ مايو ١٥٥٥ م)
وقع فى اماسية اول معاهدة بين تركية وفارس، وظلت هذه المعاهدة قائمة حوالى ثلاثين عاماً
و فى عام ٩٩٣ هـ (١٥٨٥ م) شرع اوزدميرزاده عثمان
پاشا وهو الصدر الاعظم لمراد الثالث فى الاستيلاء على تبريز مرة اخرى وكان يقود اربعين
الف مقاتل و اشترك معه جفله زاده الوالى على وان بسته الاف و وصل الترك امام شام
غازان متخذين جالديران و صوفيان طريقهم اليها، وفى اثناء الليل تقهقر الحاكم الفارسى
عليقلى خان بعد دفاع مجيد قتل فيه من جنود جفله زاده ثلاثة الاف و فى سبتمبر احتل

الترك تبريز و استمروا ثلاثة ايام ينهبون اهلها ويقتلونهم عقابا لهم على قتلهم عدد كبيراً من الجنود الترك، ولكن حمزه ميرزا كبير وزراء الفرس كبدا الكتاب التركية خسائر فادحة في مناوشاته التي قام بها حول المدينة كلما أتته الفرصة و قدشيد عثمان باشا زاده قلعة مربعة تقوم بالدفاع عن تبريز وكان طول جدرانها ١٢٧٠٠ ذراعاً (معمارى مكة ارشنى) و بنيت هذه القلعة في ٣٦ يوماً و كانت تقع في داخل المدينة في مكان دولتخانه القديمة كماورد في عالم آرا (دولتخانه شاه طهماسب التي كانت في محلة چرنداب) و حول خيابان الشاه كماورد في كتاب اولياء و كانت حاميتها مكونة من ٢٥٠٠٠ رجل و عين النصى جعفر باشا حاكماً على تبريز، و في ٢٩ اكتوبر عام ١٥٨٥ توفي عثمان باشا و كان قد عين وهو على فراش الموت جفله زاده قائداً للكتائب التركية و نجح جفله زاده في الانتصار على الفرس، و لكنهم سرعان ما تمكنوا من محاصرة الترك داخل المدينة و بعد ثمان و اربعين معركة انصرف فرهاد باشا عن حصار الحامية نهائياً و تخلى شاه عباس بمقتضى صلح عام ٩٩٨ هـ (١٥٩٠ م) المشثوم للعثمانيين عما فتحه الفرس في بلاد القفقاس و في غرب فارس و من ثم رسخت اقدام الترك في تبريز بالفعل و عدد اوليا مبانيهم و خاصة تلك التي شيدها جعفر باشا في تبريز و ما جاورها و لكن الفرس لم تغمض عيونهم عن حاضرتهم القديمة، اظهرت الفتن التي قام بها السباهي اوائل عام ١٦٠٣ م ضعف السلطان محمد الثالث ففي الخريف ترك الشاه عباس اصفهان فجعة و دخل تبريز بعد اثني عشر يوماً و هزم على باشا عند حاجي حرامى على بعد فرسخين من المدينة ثم سلمت القلعة بعد تلك الهزيمة و تفرق عامل الشاه عباس في معاملة عدوه المنهزم و اكرمه

(انظر شهادة التتندار الذي كان في تبريز وقتذاك) و لكن اهل المدينة انفسهم، و قد اعماهم التعصب الشيعي ، فتكوا بعدد كبير من الترك في المدينة و ما جاورها و لم يراعوا حرمة القرابة او الصداقة التي توثقت عراها بينهم في العشرين عاماً التي احتل الترك فيها تبريز ، و دعا عباس الاول قومه لمحو كل اثر من اثار الحكم العثماني (و في ايام قلال اصبحت القلعة التي شيدها) كما اصبحت ابنتهم و منازلهم و مساكنهم اثراً بعد عين كما محوا اثر الخان المعد للتجار و الحوانيت و الحمامات الخ) .

و في عام ١٠١٩ هـ (١٦١٠ م) اى في عهد السلطان الضعيف احمد الثالث حاول

الترك ان يعاودوا الهجوم ، فظهر الصدر الاعظم مراد باشا

و معه جيشه على حين غرة امام تبريز ، و لكن عباس الاول كان عنده من الوقت ما ياتيه له

الاستعداد فناط امر الدفاع عن المدينة بحاكمها بيربداق خان، في حين جعل الشاه قاعدته شمالي السرخاب و لم يحدث قتال، الا ان الترك عانوا كثيراً لحاجتهم الى الزاد في ذلك الاقليم الذي خربه الفرس ، و بعد خمسة ايام عاد الجيش التركي على اعقابه في حين ظل الشاه عباس و مراد باشا يتبادلان الوفود. وكان الغزو التركي باعثاً على التعجيل بتشديد حصن جديد لمدينة تبريز و لم يجد الفرس مكن القلعة التركية صالحاً للغرض لتعرضه لفيضات مهران رود و بنى الحصن الجديد بالقرب من سرخاب في حى ربيع رشيدى، وأخذت مواد بنائه من الخرائب القديمة و على الاخص في شام غازان وادت غزوة مراد باشا الخائبة من ناحية اخرى الى ابرام معاهدة عام ١٠٢٢ هـ (١٦١٢ م) التي مكنت الفرس من اعادة الحال الى ما كانت عليه في عهد الشاه طهماسب و السلطان سليمان

..... غير ان قامت عقبات اعترضت التحديد الحالى

و فى سنة ١٠٢٧ هـ (١٦١٨ م) غزت آذربايجان فجأة كتائب وان التركية البالغ عددها ٦٠٠٠٠ رجل وذلك بتعريض بعض رؤساء التتر فى القديم واخلى الفرس بتبريز و اردبيل ومون الاتراك انفسهم مرة اخرى عند تبريز اذ كانوا فى حاجة شديدة الى المؤن ثم تقدموا الى سرخاب حيث انتصر عليهم قرچقاى خان سپاه سالار تبريز أنتصاراً باهراً و أبرمت معاهدة أخرى ايدت شروط معاهدة سنة ١٠٢٢ هـ .

و بعد وفاة عباس الاول اشتد النزاع بين الاتراك و الفرس فى عهد خلفه الشاه صفى غزا مراد الرابع آذربايجان فى سنة ١٠٤٥ هـ (١٦٣٥ م) و دخل تبريز فى ١٢ سبتمبر من السنة نفسها و كانت هذه الغزوة ترمى الى التخريب اكثر مما ترمى الى الفتح فقد امر مراد جنوده ان يدمروا المدينة، وبهذه الطريقة وصلت تبريز الى الحضيض ، و اسرع مراد بالرجوع الى وان لقرب حلول فصل الشتاء و لم يمكث فى تبريز غير ثلاثة ايام ، و فى الربيع الثانى عاد الفرس الى الاستيلاء على ممتلكاتهم حتى اتروان و بمقتضى معاهدة عام ١٠٤٩ هـ (١٦٣٩ م) ضمن الفرس لانفسهم حدودهم التى مازالت الى الان ، ويقول حاجى خليفة الذى شهد بعينه وقعة عام ١٠٤٥ هجرى ان الحصون القديمة قد اخضعت تماماً بعد التخريب الذى قام به مراد الرابع و ما كان يرى غير اثار من ابنية قديمة مبعثرة هنا وهناك وكذلك لم تنج شام غازان نفسها من التخريب و الشى الوحيد الذى لم يمس هو مسجد اوژون بل ان الجنود حاولوا اقتلاع اشجار الفاكهة و لكنهم لم يمكنوا الا من انتزاع عشرها نظراً لقلّة عددهم ، و هكذا كانت حال المدينة وقتذاك،

و لما زارها رهط من الجوابين بعد سنوات قليلة من هذه الحوادث قالوا انها ازدهرت و تقدمت ، و في عهد عباس الثاني عام ١٠٥٧ هـ (١٦٤٧ م) اورد اوليا چلبى احصاءات مفصلة عن تبريز فهو يقول انه كان بها ٤٧ مدرسة و ٤٠٠ مكتبا و ٢٠٠ خان لاىواء التجار و ١٠٧٠ منزلا للعظماء و ١٦٠ تكية للدر اويش و ٤٧٠٠٠ بستانا و بها منازة مهمة. و يقول تافرييه في الوقت نفسه انه على الرغم من التخريب الذى قام به مراد الرابع (فان المدينة قد اعيد بناؤها على اتم حال) و في عام ١٦٧٣ اى فى ايام الشاه سليمان الاول يقول جردين انه كان بمدينة تبريز ٥٥٠٠٠٠ من السكان و يلوح ان هذا العدد مبالغ فيه و ١٥٠٠٠ منزل و ١٥٠٠٠ حانوت و المحق انها كانت مدينة كبيرة مهمة فيها الكثير من ضروريات الحياة حتى ان الانسان يستطيع ان يعيش فيها عيشة راضية بالقليل من الثقة و كان يوجد بهادير للكانولييك و كان الحكام يشملونه بالعطف ، و كان خانية قارص و ارمينية و مراغة و اردبيل و عشرون من السلاطين اى الحكام المحليين ، يرزحون تحت سلطان البكركبك و نفوذهم فى تبريز .

نهاية الصفويين و نادر

كان مآل غزوة الافغان على فارس الى الفوضى التامة، فقد وصل الى تبريز وارث العرش طهماسب الذى كان قد فر من اصفهان و هناك فى تبريز نودى به ملكا عام ١١٣٥ هجرى (١٧٢٢) و لما تخلى طهماسب الثانى عن بلاد الخزر لروسيا بمقتضى معاهدة ١٤ سبتمبر عام ١٧٢٣ اعلنت تركية انها مضطرة لاحتلال الحدود بين تبريز و اريوان و ذلك على سبيل الحيطه والحذر، و بعد سقوط اريوان و تقجوان و مرند وصل الترك امام تبريز فى خريف عام ١١٣٧ هجرى (١٧٢٤ م) و كانوا تحت قيادة السر عسكر عبدالله باشا كوپريللى و احتل الترك حى دودهچى و سرخاب فى الموضع الذى عسكر فيه سليم الاول و جعل الفرس من شام غازان قاعدة حربية لهم و قاوموا الغزو التركى ، و احرز الترك بعض النجاح ، ولكن قدوم فصل الشتاء اضطرهم للانسحاب قبل نهاية الشهر و فى الربيع التالى عاد كوپريللى على رأس ٧٠٠٠٠ رجل و لم يستمر الحصار غير اربعة ايام ، بيد انهم كانوا يقاتلون قتال الياس و فقد الفرس ٣٠٠٠٠ رجل و فقد الترك ٢٠٠٠٠ و انسحبت بسرعة الى اردبيل

بقية الحامية الفارسية ولم يبق منها سوى ٢٠٠٠ رجل فقط

آثار تبريز : يرجع تاريخ اقدم الآثار في تبريز الى عهد المغل من القرن الرابع عشر بيد انه لا توجد دراسة منظمة لها و يرجع السبب في اختفاء هذه الآثار الى عاملين مهمين اولهما الزلازل و ثانيهما عدم اهتمام الشيعة بما شيده اسلافهم و خصوصهم من اهل السنة ولو ان آثاراً من تلك الآثار ما زالت قائمة الى الان، وقد اختفت ابنية غازان الفخمة التي كانت مقامة في قرية شنب شام (شام غازان) (وهي الان ضاحية قره ملك) و في عام ١٦١١ م نجد الشاه عباس يستعمل انقاض شام غازان لبنى بها حصناً و قد كان زلزال ٥ فبراير عام ١٦٤١ سبباً في تخريب المدينة و تدميرها Arhelof Tadriz ص ٤٩٦ ويذكر اولياء جلبي ج ٢ ص ٢٦٥ انه مازال يرى خرائب البرج الضريحي قائمة وهي تذكره ببرج غلطة (لبرج في استامبول) و قد ابدت هذه الملاحظة نفسها في جهان نما و قد زارت ايضاً السيد ديولافوي و معها سار التل الذي كان عبارة عن بقايا شام غازان و مازال يوجد هناك بعض الاواني الخزفية .

و وصف ذلك البناء العجيب بدر الدين العيني المتوفى عام ٨٣٥ هـ (١٤٣١ م) في كتابه عقد الجمان و قد استفاد من البيان الذي و ضعته سفارة مملوك سلطان الناصري في عهده الايلخان ابي سعيد (و قد ترجم النص البارون ليسنهاوزن ج ١ عام ١٨٨٦ ص ١١٤ - ١١٨ و قيل ان المسجد قد شيد لينافس قصر خسرو في طيسفون ويقول حمد الله (١٣٤٠ م) ان المسجد بنى في عجلة شديدة ادت الى انهياره (فروغ آمد) و يتكلم التاجر البندقي عام ١٥١٤ في حماسة عن اطلاله و لكن جردين ج ٢ ص ٢٢٣ وجد الجز الاسفل فقط (وجدد) وكذلك البرج ، و يطلق اسم طاق عليشاه في الوقت الحاضر على البناء العظيم المتهدم المبني باللبن و القائم وسط المدينة عند مدخل حي مهادمهين القديم او ميرمير و من المحتمل ان يكون هناك بعض اللبس (١) بين المسجد القديم الذي اختف الان و بين القلعة المجاورة له التي يتفق وصفها مع ما نعلمه من وصف المسجد ولا يعرف شي (٢) دقيق عن تاريخ الايوان (او الحصن) فقد يكون هو بنفسه دولتخانه الفسيحة التي يتكلم عنها Glavi و المذكورة في عالم آرا انظر ما ذكر انفاً و قد حول عباس ميرزا هذا الايوان الى مصنع للأسلحة و مازال اعظم الابنية و أروعها في تبريز (٣)

- (١) ليس هنا اي لبس بل القاء لبس و تليس كما هو دأبهم و الافوجود المحراب شاهد عدل على كون البناء مسجداً لا غير ، و من الغريب ان يشتهر للعامل العالم القلعة بالمسجد (٢) حمد الله مستوفى قد بين و اوضح التاريخ للمسجد بالدقة لا يتصور فوقها الدقة (٣) دائرة المعارف الاسلامية ج ٤ ص ٥٦١

مسجد جامع علিশاه قلعه میشود

پس از گذشت دوست و اند سال تقریباً از آغاز ساخت مسجد جامع علিশاه مقدمات ارک شدن آن با دست جانیان تاریخ فراهم میگردد .

آقای پرفسور ولادیمیر مینورسکی در این باره میگوید :

جنگ چالدران که در دوم ماه رجب ۹۲۰ هـ مطابق ۱۲ اگوست سال ۱۵۱۴ م. واقع شده، راه رومیها را به تبریز باز کرد ، بعد از نه روز وزیر دوغکین اوغلو و دفتر دارپیری تبریز را اشغال کردند ، و در ششم سپتامبر خود سلطان سلیم خان پیروزمندانه شهر وارد شد ، و رفتار رومیان با اهل و سکنه شهر با ملایمت و معتدل و مدارا بود، ولی تمام خزائن که سلاطین ایران در سالهای متمادی اندوخته بودند بدست رومیها افتاد و از صنعتگران ماهر شهر هزار نفر بقسطنطنیه کوچاندند، و چون ینکیچریها از قشون رومیان حاضر بادامه جنگ نبوده اند ، لذا سلطان سلیم خان نتوانست بیشتر از يك هفته در شهر تبریز توقف بنماید مجبور به مراجعت و عقب نشینی شد .

حوادث شوم سال ۱۵۱۴ م. باعث شد ایرانیان در عهد شاه طهماسب پایتخت را از تبریز به نقطه دور دست شرقی بحر خزر انتقال دهند (یعنی قزوین) .

سفیر ونیزی آلساندري میگوید :

شاه طهماسب بعلت بخلی که داشت در پایتخت قدیم آق قویونلو محبوبیتی چندانی نداشت .

در سال ۹۴۱ هـ. مطابق (۱۳ ژوئیه ۱۵۳۴ م) تیپ‌هائی از ارتش سلطان سلیمان خان اول بفرماندهی وزیر ابراهیم پاشا باخیراندیشی الامه (۱) از قبیله تکه ترکمانی بلکه با تحریک وی شهر تبریز را اشغال کردند ، سپس در فصل تابستان پیادگان ییلاقی اسدآباد (سعیدآباد) رفتند، و ابراهیم پاشا در نزدیکی شام غازان بناء قلعه‌ای شروع کرد و حکومت و استانداری آذربایجان را به الامه که در زمان شاه طهماسب هم عهده‌دار آن بود سپرد، در ۲۷ سپتامبر سلطان سلیمان خان شخصاً وارد تبریز شد ، سپس از آنجا بطرف سلطانیه حرکت نمود ، و بدون درنگ از سلطانیه به بغداد هجوم برد ، پس از اشغال بغداد به تبریز مراجعت کرد و تنها چهارده روز بجهت تنظیم امور ادارات و ترتیب آنها توانست در شهر تبریز توقف بنماید و شدت سرما مهلت بوی نداد، تا اینکه ناچار با قشون خود بازگشت کرد ، و قشون ایران از این فرصت استفاده کرده تا بشهر وان پیشروی کردند .

در سال ۹۵۵ هـ. مطابق (۲۸ ژوئیه ۱۵۴۸ م) سلطان سلیمان خان با تحریک القاص میرزا برادر شاه طهماسب باردیگر به شهر تبریز ، قشون کشی کرده و شهر را اشغال نمود ولی فقط پنج روز در آنجا توقف کرد، چون روش و تاکتیک جنگی ایرانیان که عبارت بود از اتلاف مایحتاج و آذوقه قشون مهاجم درمابین شهرها و راهها و روبرو کردن مهاجمین بگرسنگی ، سلیمان خان و سپاهیان او را وادار به عقب‌نشینی کرد ، دوباره دشمن مهاجم پس از تحمل مشاق و عناء و گرسنگی و دادن تلفات بسیار مراجعت نمود .

(۱) الامه که یکی از فرماندهان شاه طهماسب بود وزمانی هم از طرف شاه طهماسب حکومت تبریز را داشت بعداً بعللی از شاه طهماسب روگردان شده به پیش سلطان سلیمان خان رفت و وی را در تهاجم بایران ترغیب کرد الامه را مینورسکی اشتباهاً العلماء ضبط کرده است

در هفت اقلیم آمده است :

سلطان سلیمان قتل سکنه و غارت شهر مغلوب را بمدت سه روز که در میان سلاطین ارومیان متعارف و معمول بود در باره شهر تبریز و اهالی آن قدغن کرد اما برغم این همه ملایمت و ملاطفت ، اهالی تبریز عمل چریکی را بر علیه قشون رومیان آغاز نموده ، در کنار و گوشه از کشتار آنها مضایقه نمیکردند ، القاص میرزا سلطان سلیمان خان را بقتل عام سکنه تبریز و باسارت گرفتن زنان و اطفال ترغیب مینمود ، اما سلطان سلیمان پیشنهاد وی را نپذیرفت .

مسئودارامون سفیر فرانسوای اول که در زمان اشغال سپاهیان ارومیان شهر تبریز را در آنجا حضور داشت و خود قضایا را مشاهده کرده است گواهی میدهد که سلطان سلیمان خان غایت مساعی در حفظ و حمایت سکنه آن مبذول میداشت .

در سال ۹۶۲ هـ (۲۹ مه ۱۵۵۵ م) در آمارسیه نخستین معاهده صلح بین ایران و ارومیان (عثمانیها) منعقد شد ، و قریب سی سال دوام یافت .

در سال ۹۹۳ هـ (۱۵۸۵ م) اوزد میرزاده عثمان پاشا صدراعظم سلطان مراد خان سوم تصمیم به تسخیر شهر تبریز گرفت ، با چهل هزار مرد جنگی در تحت فرماندهی خود بتبریز هجوم برد ، در اثناء راه جغالهزاده حاکم وان با شش هزار نفر رزمجو بدو ملحق شد ، از راه چالدران و صوفیان گذشته در مقابل شام غازان ناگهان صف آرای کردند ، علیقلی خان حاکم ایرانی شهر تبریز قهرمانانه از شهر دفاع نموده و از سپاهیان جغالهزاده سه هزار نفر هلاک کرد ، اما بعللی شبانگاه عقب نشینی کرد (و شهر تبریز در مقابل دشمن مهاجم بی دفاع ماند) در ماه

سپتامبر قشون ارومیان (عثمانیها) شهر را اشغال کردند و چون اهالی تبریز عده زیادی از عساکر ارومیان را کشته بودند عساکر ارومیان به مقام انتقام آمده شهر سه روز مورد قتل و غارت قرار گرفت، اما حمزه میرزا (ولی عهد ایران در حومه شهر گروههای چریکی تشکیل داده منتظر فرصت بود و با حملات ناگهانی خود خسارتهائی بعساکر روم (عثمانی) وارد میکرد و آنی آنها را راحت نمیکذاشت) عثمان پاشا برای دفاع از شهر تبریز به بنای قلعه‌ای مربعی آغاز کرد طول باروهای آن ۲۷۰۰ زراع (آرشین معماری مکّه) بود، و بنای آن در سی و شش روز پایان یافت و محل این قلعه را عالم آرا در داخل شهر جای دولتخانه قدیم اولیای چلبی در حوالی خیابان شاه نوشته است، و محافظین این قلعه و ساخلوی آن مرکب ۴۵۰۰۰ مرد جنگجو بودند و جعفر پاشا آخته را بحکومت شهر معین کرد، و در سال ۲۹ اکتبر ۱۵۸۵ عثمان پاشا فوت کرد، در بستر بیماری مرگ جفاله زاده را جانشین خود و فرمانده عساکر ارومیان تعیین کرد، و جفاله زاده در غلبه با ایرانیها پیروز شد، و لکن ایرانیان بزودی از محاصره ارومیان در داخل شهر تبریز متمکن شدند (مرگ حمزه میرزا و آشوب و اغتشاشات داخلی که موجب ضعف و ناتوانی ایران شده کاملاً بنفع سرداران تجاوز کار سلطان مراد خان سوم بود).

مذاکرات برای عقد يك متارکه بوسیله (شاه محمد) خدا بنده بعمل آمده بود ولی چون تُرکان تقاضای استرداد قره باغ را نموده بودند و تقاضای آنها رد شده بود، بسرعت مخاصمت آغاز شده و در ۹۹۵ هـ (۱۵۸۷ م) در نزدیکی بغداد جنگی بین دو دولت بوقوع پیوست، و فرهاد پاشا يك سپاه ایران را که بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر بودند پس از کشمکش و جنگ مأیوسانه‌ای که سه روز طول کشید غافلگیر نموده و مغلوب ساخت، در دنباله این موفقیت و تصرف شهر تبریز تُرکان

ولایات غربی ایران را که شامل قسمت بزرگی از عراق عجم و لرستان و خوزستان بود ضمیمه خاک خود نمود.

در سال ۹۹۶ هـ (۱۵۸۸ م) فرهادپاشا نیروهای خود را بنیروی حاکم شیروان ملحق نمود و به قره باغ حمله برد و گنجه را متصرف شده و بعجله حصاری در اطراف شهر کشید و يك عده ۳۰۰ نفری در آنجا متحفظ گذاشت و بدین طریق شهر را مستحکم ساخت (۱).

و فرهادپاشا پس از چهل و هشت جنگ و گریز در آخر امر دست از محاصره محافظین شهر برداشت و شاه عباس بنا به معاهده شوم صلح سال ۹۹۸ هـ (۱۵۹۰ م) از شهرهای که ایرانیان در منطقه قفقاز و غرب ایران بدست آورده بودند عقب نشینی کرد و به همین جهت پای ارومیان (ترکها) در شهر تبریز استوار شد، و اولیای چلبی آمار و آثار و مبانی عثمانیها مخصوصاً بناهایی را که جعفر پاشا در شهر تبریز و جومه آن برپا ساخته بود در سیاحت نامه خود یادآوری کرده است، با همه این احوال ایرانیها از پایتخت قدیم خود چشم پوشی نکردند، بی نظمی و آشوبی که سپاهیان رومیه (ینی چری) در اوایل ۱۶۰۳ م. راه انداختند ضعف سلطان محمد سوم را آشکار ساخت.

در فصل پائیز شاه عباس بطور ناگهانی اصفهان را ترك کرده و دوازده روز بعد وارد تبریز گردید، علی پاشا را در حوالی حاجی حرامی در دوفرسخی تبریز شکست داد، و پس از این شکست، قلعه (قلعه‌ای که عثمان پاشا بنا کرده بود و ساخلوی رومیان در آنجا بود) تسلیم شد و عوامل شاه عباس در حق دشمن شکست خورده با تمام رفق و اکرام رفتار کردند (بشهادت تکتند که آن وقت

در تبریز بود) اما اهالی تبریز که تعصب تشیع چشم آنها را گرفته بود، حرمت قرابت و صداقت را که در مدت بیست سال توقف عساکر عثمانی، بین آنان مؤکد و ریشه‌دار گشته بود نادیده گرفته و رعایت نکردند، و در داخل شهر و خارج آن عده زیادی از تُرکان را بخاک و خون کشیدند، و شاه عباس اول مردم را بتخریب و امحاء آثار حکومت رومیّه (عثمانی) دعوت کرد.

و در ظرف چند روز، قلعه‌ای که عثمانیها برپا ساخته بودند مانند منازل و مساکن ایشان نابود گردید همچنان که کاروانسراها و داکین و گرمابه‌ها و غیره همه را تخریب و بکلی از بین بردند.

و در سال ۱۰۱۹ هـ (۱۶۱۰ م) یعنی در عهد سلطان ضعیف احمد سوم تُرکها دوباره قصد تهاجم به تبریز نمودند، قشون تُرک بفرماندهی صدراعظم مرادپاشا ناگهان در جلو تبریز پیدا شد، اما شاه عباس اول فرصتی داشت که خود را آماده دفاع از شهر بنماید، اما با این حال دفاع از شهر را بعهده استاندار شهر قرار داد و خود در پادگان شمالی کوه سرخاب موضع گرفت جنگی اتفاق نه افتاد، و تُرکها بعلت کمی آذوقه بجهت تاکتیک جنگی ایرانیها از بین رفته بود بزحمت افتادند، و بعد از پنج روز قشون عثمانیها عقب‌نشینی کردند، و این در حالی بود که در بین شاه عباس و مراد پاشا پیکهائی رد و بدل میشد، نتیجه این هجوم تُرکها آن گشت، که ایرانیها بسرعت قلعه محکمی در تبریز ساختند و چون جای قلعه قدیم تُرکها را بجهت ترسی از طغیان آب مهران رود مناسب ندیدند، قلعه جدید در نزدیکی کوه سرخاب در ربع رشیدی بنا گردید، و مصالح ساختمانی آن از ویرانه‌های قدیمی بخصوص از شام غازان بدست آورده شد.

از طرف دیگر نتیجه این جنگ بی‌هوده مراد پاشا معاهده سال ۱۰۲۲ هـ (۱۶۱۲ م) در مابین دولت عثمانی و دولت ایران گردید، که موجب شد ایران بتواند

وضع را بآنچه در زمان شاه طهماسب و سلطان سلیمان بود بازگرداند .
 اما در باره تعیین خطوط مرزی مشکلات پیش آمد در سال ۱۰۲۷ هـ (۱۶۱۸ م) قشون تُرک که در ساخلوی وان بالغ بر شصت هزار بودند با تحریک یکی از رؤساء تاتار کریمه بطور ناگهانی بآذربایجان هجوم آوردند ، ایرانیها ، تبریز و اردبیل را تخلیه کردند تُرکها که از حیث آذوقه در مضیقه بودند پس از تهیه آذوقه در تبریز تا سراب پیشروی کردند ، قرچقای خان سپهسالار تبریز تُرکها را در سراب شکست سختی داد و در نتیجه قرار داد صلح دیگری منعقد شد ، که شرایط قرارداد صلح سال ۱۰۲۲ هـ . را تأیید نمود .

پس از درگذشت شاه عباس اول نزاع بین تُرکها و ایران شدت یافت ، و در عهد شاه صفی جانشین شاه عباس در سال ۱۰۴۵ هـ (۱۶۳۵ م) سلطان مراد خان چهارم بآذربایجان قشون کشی کرد ، و در ۱۲ سپتامبر همان سال وارد تبریز شد هدف از این جنگ بیشتر تخریب بود تا فتح ، پس سلطان مراد خان قشون خود را بتخریب شهر فرمان داد و بدین طریق شهر تبریز ویران و با خاک یکسان گردید ، چون فصل زمستان نزدیک بود ، لذا پیش از سه روز در تبریز توقف نکرده با شتاب تمام بسوی وان بازگشت ، و در بهار آینده ایرانیها برای دست یافتن بسرزمینهای خود دوباره تا ایروان پیشروی کردند ، و در سال ۱۰۴۹ هـ (۱۶۳۹ م) بموجب معاهده ای خطوط مرز ایران و عثمانی که تاکنون باقی است تضمین شد .

حاجی خلیفه واقعه سال ۱۰۴۵ هـ . را با چشم خود دیده و میگوید :

بعد از تخریبی که سلطان مراد خان چهارم بدان دست زد ، باروهای قدیم شهر بکلی نابود شد ، فقط نشانه هایی از ابنیه قدیمه ویران شده در اینجا و آنجا بچشم میخورد (جهان نما ص ۳۸۱) .

و همچنین شام غازان هم از تخریب مصون نماند ، و یگانه جائی که دست نخورد همان مسجد اوزون حسن بود حتی سربازان بریشه کن ساختن درختان میوه نیز اقدام کردند و بعلت کمی عده شان بقلع بیش از عشر درختان موفق نگردیدند . در آن هنگام حال شهر چنین بود ، اما چند سال بعد که عده ای از جهانگردان آنرا دیده اند ، نوشته اند که شهر از نو آباد شده و پیشرفت کرده است .

در عهد شاه عباس ثانی سال ۱۰۵۷ هـ (۱۶۴۷ م) اولیای چلبی آمار مفصلی از تبریز ذکر نموده میگوید :

در شهر تبریز ۴۷ مدرسه و ۴۰۰ مکتب و ۲۰۰ کاروانسرا بجهت اسکان تجار ۱۰۷۰ باب از منازل اعیان ۱۶۰ تکیه برای درویش ۴۷۰۰۰ باغ وجود داشت و در آنجا گردشگاههای مهم بود .

تاوانیه در همان وقت مینویسد :

علیرغم تخریب سلطان مراد خان چهارم شهر از نو کاملاً آباد شده است . در سال ۱۶۷۳ م یعنی در زمان شاه سلیمان اول ، شاردن (ج ۲ ص ۳۲۸) میگوید :

تبریز ۵۵۰۰۰۰ سکنه (در این عده مبالغه ظاهر است) و ۱۵۰۰۰ خانه و ۱۵۰۰۰ مغازه داشت و شهر مهم بزرگی بود اکثر ضروریات زندگی در آن پیدا میشد و انسان میتوانست با خرج اندک بخوشی و راحت زندگی کند ، و کاتولیکها در آنجا دیری داشتند که مورد توجه و حمایت حکام بود و خوانین قارص و ارمنیه و مراغه و اردبیل بیست سلطان یعنی حکام محلی از بیکلریبکی تبریز فرمان میبردند .

پایان صفویه و نادر

هجوم افغانها در ایران آشوب بزرگی برپا ساخت، طهماسب وارث تخت و تاج ایران که از اصفهان گریخته بود، بسال ۱۱۳۵ هـ. (۱۷۲۲ م) در تبریز پادشاهی خود را اعلام کرد، هنگامی که طهماسب دوم بموجب معاهده ۱۷۲۳ م ولایات بحر خزر را بروسه وا گذاشت، دولت تُرک اظهار کرد که من باب احتیاط ناچار است سرزمینهای مرزی بین تبریز و ایروان را اشغال کند، قشون تُرک پس از سقوط ایروان و نخجوان و مرند در پائیز ۱۱۳۷ هـ. به تبریز رسید، فرماندهی قشون با سرعسکر عبدالله پاشا کوپرلی بود، ترکان محله‌های دوه‌چی و سرخاب را که قبلاً اردوگاه سلیم اول بود اشغال کردند، و ایرانیان در شام‌غازان موضع گرفته مقاومت نمودند، ترکان بعضی پیروزیها بدست آوردند، ولی بعلت فرارسیدن زمستان ناچار يك ماه تمام نشده عقب نشینی کردند و در بهار آینده کوپرلی بفرماندهی ۷۰۰۰۰ نفر بازگشت و بیشتر از چهار روز بمحاصره شهر پرداختند، بعلت اینکه ایرانیها با ناامیدی دفاع می‌کردند و تلفات ایرانیها ۳۰۰۰۰ نفر و تلفات تُرکان ۲۰۰۰۰ نفر بود و بقیة السیف ایرانیها که عبارت بود از ۷۰۰۰ نفر رزمنده سرعت بسوی اردبیل عقب نشینی کردند (۱).

علت ویرانی مسجد جامع علیشاه

آثار تبریز :

قدیمیترین آثار تبریز مربوط به آغاز قرن چهاردهم میلادی یعنی دوره مغول میباشد، تاکنون درباره آنها مطالعه منظم و دقیق بعمل نیامده است، از بین رفتن آثار تاریخی تبریز دو عامل مهم داشت، یکی وقوع زمین لرزه های شدید و دیگری اهمیت ندادن شیعه به آثاری که بدست پیشینیان و دشمنان سنی مذهب ایشان بنا گردیده، گرچه هنوز بعضی از این آثار بریاست، ساختمانهای باشکوه غازان که در قریه شام شنب (قره ملک کنونی (۱)) بنا شده بود بکلی از بین رفته است.

در سال ۱۶۱۱ م. شاه عباس را می بینیم که مصالح ساختمان شام غازان را برای بنای قلعه ای بکار میبرد، زمین لرزه پنجم فوریه ۱۶۴۱ م نیز باعث ویرانی شهر و هلاک مردم بوده است.

اولیای چلبی میگوید :

هنوز ویرانه برج مقبره ای که برج غلظه (۲) را بیاد میآورد دیده میشود، این مطلب در جهان نما نیز آمده، مادام دیولافوی تلی را که عبارت از بقایای شام غازان بوده دیده اند، و باز نمونه های از کاشی در آنجا پیدا میشود.

(۱) شام غازان غیر از قره ملک است و در مجاور هم هستند

(۲) برج غلظه در استانبول ترکیه است

تعریف از مسجد جامع علیشاه

بدرالدین العینی (متوفی بسال ۸۳۵ هـ (۱۴۳۱ م) در کتاب عقدالجهان با استفاده از گزارش سفارت سلطان الناصر مملوک در زمان ابوسعید ایلخان این بنای عجیب را وصف میکند .

(این متن را بارون نیسنهاوزن ترجمه کرده) گویند این مسجد باشکوه با کاخ کسری در تیسفون ، برابری میکرد ، بگفته حمدالله چون مسجد با عجله ساخته شد ، لذا زود فرود آمد ، تاجر ویزی در حدود (۱۵۱۴ م) از خرابه‌های آن بحث کرده ، اما شاردن تعمیر شده قسمت زیرین مسجد و همچنین برج را دیده ، اکنون این ساختمان بزرگ فرو ریخته را که در وسط شهر ، نزدیک دروازه قدیم محله مهادهمین (میارمیار) واقع شده ارک علیشاه گویند ، شاید میان مسجد از بین رفته و ارک مجاور آن اشتباهی شده است ، و از تاریخ ایوان یا قلعه که کلاویخو با عبارت دولتخانه وسیع از آن یاد کرده چیزی در دست نیست بآنچه در پیش (اشاره شد) عباس میرزا این ارک را مبدل به قورخانه کرده و هنوز بزرگترین و بلندترین ساختمان تبریز است ، در حدود (۱۹۲۵ م) در پای ارک يك باغ ملی احداث شد و اکنون از خرده شکسته‌های آثار گذشته چیزی نمایان نیست (۱) .

دولتخانه صفویه در تبریز

شاه اسماعیل : بعد از اینکه تبریز را پایتخت خود کرد دستور داد که ارک سلاطین آق قویونلو را ویران نمایند و بجای آن ارک دیگر بسازند زیرا سلاطین آق قویونلو پدر و برادر او را کشته بودند و هر بار که آن ارک را میدید به یاد کشته شدن پدر و برادر میافتاد دیگر اینکه مرشد خانقاه اردبیل عمارت ارک تبریز را نمی‌پسندید و میل داشت که يك ارک جدید بسازد که نقشه بنای آن مطابق میل و ذوق او باشد و معماری با اسم خلیل مراغه‌ای که سواد نداشته نقشه ارک جدید را کشید و به شاه اسماعیل ارائه داد و مرشد خانقاه اردبیل آن نقشه را پسندید، و امر کرد که عمارت جدید ارک را مطابق آن نقشه بسازند، بمناسبت بی‌سواد بودن خلیل مراغه‌ای روایتی را از نظر خوانندگان می‌گذاریم که خلاصه آن این است :

وقتی میخواستند کلیسای بزرگ (نوتردام) را در پاریس پایتخت فرانسه بسازند معماری که نقشه آن کلیسا را کشیده بود نزد اسقف پاریس، پیشوای روحانی پایتخت فرانسه رفت و نقشه را بنظر او رساند ، اسقف با دقت نقشه را از نظر گذرانید و بعد سر برداشت و از معمار پرسید آیا شما در دانشگاه پادو تحصیل کرده‌اید ؟ معمار گفت نه عالی‌جناب .

اسقف اظهار کرد بدون تردید در دانشگاه «والادولید» در اسپانیا تحصیل کرده‌اید؟ معمار گفت عالی‌جناب من سواد خواندن و نوشتن را ندارم، تا چه رسد باینکه در دانشگاه تحصیل کرده باشم. این روایت يك نقطه ضعف دارد و آن اینست که ساختن کلیسای (نوتردام) در پاریس در سال ۱۱۶۳ میلادی شروع شد و دانشگاه

پادو در سال ۱۲۳۰ میلادی تأسیس گردید یعنی دانشگاه پادو شصت و هفت سال بعد از آغاز ساختمان کلیسای نوتردام تأسیس گردید .

لذا وقتی معمار کلیسای نوتردام نقشه خود را بنظر اسقف پاریس رسانید ، دانشگاه پادو وجود نداشت تا اینکه اسقف از معمار پرسید که آیا در دانشگاه پادو تحصیل کرده است ، همچنین دانشگاه والادولید واقع در اسپانیا هنوز تأسیس نشده بود .

اما کسانی که این روایت را نقل میکنند منظورشان این است که بفهمانند که بعضی از معماران قدیم که عماراتی بزرگ ساختند و نقشه آنها را خود کشیدند سواد نداشتند .

میگویند در نقشه ساختمان ارکه تبریز يك دهلیز زیرزمین در نظر گرفته شد که از ارکه به قسمتی از شهر منتهی میگردد و آن دهلیز زیرزمینی را ساختند که اگر روزی ارکه محاصره شد و کاربر محصورین سخت گردید، بتوانند از آن راه پنهانی خود را نجات بدهند. عمارت دیگر که از طرف شاه اسماعیل در تبریز ساخته شد عمارت جبه خانه بود و آن عمارت را در خارج از شهر تبریز ساختند و دو قسمت مجزی در آن بوجود آوردند، یکی برای ساختن شمخال و ریختن گلوله های آن، و دیگری برای باروت کوبی و از این جهت قسمت باروت کوبی را از قسمت دیگر مجزی کردند، که اگر باروت، محترقی شد آسیبی به کارگران قسمت شمخال سازی و گلوله ریزی وارد نیاید (۱) .

(۱) عارف دیهیم دار ج ۱ ص ۱۹۶ - ۱۹۸ لفظ ارکه که در کتاب عارف دیهیم دار

استعمال شده است احتمال قوی است از مترجم محترم باشد

اسکندر بیگ ترکمان در عالم آرای عباسی نوشته :

در زمان دولت همایون شاه جم قدرملایک سپاه (طهماسب) سلطان سلیمان پادشاه روم باغوا و افساد مفسدان شقاوت لزوم ، چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشید ، با شاه جمجاه جنت مکان منازعه آغاز نهاد، مرتبه اول در سال ۹۳۹ هـ . بتحریرك الامه تكلو ، کیفیت این ماجرا بر سبیل اجمال آنکه الامه تكلو در زمان حضرت خاقان سلیمان شأن ، در سلک یساوولان انتظام داشت ، رفته رفته مراتب نوکری طی کرده بحسن خدمات سپاهیان برشته امارت ترقی کرد، و در زمان اقتدار و اختیار جوجه سلطان امیر الامراء آذربایجان شده بود، بعد از کشته شدن جوجه سلطان بخارونخوت وغرور بکاخ دماغ اومتصاعدگشته، اراده نمود که بجای جوجه سلطان وکیل صاحب قدرت ، و مؤسس مراتب امور دولت باشد ، چون مقصودش بحصول نیوست چنانچه مذکور شد ، تربیت این دودمان را بر طاق نسیان نهاده ، روی از این دولت ابد قرین بر تافته بروم رفته، و در آنجا انگیز فتنه کرده، خواندکار را به تسخیر ولایت عجم سرگرم بساخت .

خواندکار در اول حال فیل پاشا را با پنجاه هزار کس بدین صوب فرستاد ، شرف خان روزکی کُرد حاکم بتلیس از تابعان این دودمان سعادت تأسیس بود ، فیل پاشا اول بر سر او رفته ، او را از آن ولایت بیرون کرد ، و اراده داشت که لشکر بر سر خطه وان کشد ، شاه جنت مکان با فوجی از اقواج قاهره بر سر او ایلغار نمودند ، فیل پاشا از شکوه و هیبت شهریار گردون حشمت تاب مقاومت نیاورد توپها را انداخته گریخت ، بعد از فرار او که رایات نصرت آیات جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک بجانب خراسان در حرکت آمده از دارالسلطنه هرات

عازم ماوراءالنهر بودند .

الامه متواتراً ایلچیان بخدمت خواندکار فرستاد عرض کرد ، که پادشاه قزلباش از خراسان لشکر بماوراءالنهر کشیده با جنود اوزبک در پیکار ، و در آن دیار مشغول محاربه مغول و تاتار است ، و آذربایجان و عراق خالی است ، سلطان سلیمان بسخن او از استانبول با لشکر بیکران بصوب آذربایجان نهضت نمود ، ابراهیم پاشا وزیر اعظم را با هشتاد هزار کس منقلای گردانیده ، خود متعاقب در حرکت آمد ، ابراهیم پاشا با الامه پیوسته او را بجانب اردبیل و دیگر پاشایان بیلاذآذربایجان ارسال نموده ، اکثر محال را بحیطه تصرف درآوردند ، این خبر در النک نشین شهریار کیخسرو امین رسیده ، ترک یورش ماوراءالنهر کرده ، بطریق ایلغار از خراسان متوجه عراق شد ، به بیست و یک کوچ بکبودگنبد ری آمدند چون خبر معاودت موکب همایون شاهی بابراهیم پاشا رسید ، با وجود کثرت لشکر و وفور جنود تزلزل باحوالش راه یافته ، سلطان سلیمان پیغام داد ، که پادشاه قزلباش از خراسان به بیست و یک کوچ بری آمده ، بر سر من ایلغار میآورد نوکر را تاب شکوه پادشاهان نیست .

(بیت)

مگر هم تو آئی بناورد او بمیدان تو باش هماورد او

سلطان سلیمان بسرعت تمام بتبریز رسیده بابراهیم پاشا ملحق گشت ، و از شدت ایلغار اکثر اسبهای غازیان از کار افتاد ، چون از یساق خراسان بازگشته بودند و بی سامانی در میان لشکر واقع بود ، غازیان بجهت سامان و سرانجام یساق آذربایجان وساختگی حرب رومیان بمنازل خود متفرق شدند ، چنانچه در قزوین زیاده از هفت هزار کس در موکب همایون نبود ، بهرام میرزا و القاص میرزا با حسینخان شاملو و بعضی امراء منقلای سپاه گردانیده بجانب تبریز فرستادند و رایات

نصرت آیات متعاقب روانه شده ، با بهر رسیدند ، خبر آمد که خواندکار از تبریز متوجه جانب عراق است و میانه بهرام میرزا و امراء ابراهیم پاشا که منقلای لشکر روم بود ، این طرف آب قرل اوزن حرب واقع شده ، بهرام میرزا و امراء جنگ کنان خود را بکوه کشیدند ، و لشکر نامعدود روم هجوم آورده کوچ بر کوچ میآیند از ورود این اخبار تزلزل بسیار در معسکر ظفر شعار پدید آمد .

ارباب اخلاص را بنیروی اقبال این دولت بی زوال دل قوی بود ، اما اهل بفاق و اصحاب تذبذب دل دگرگون کرده بودند ، در این اثنا الوند خان افشار حاکم کوه کیلویه با سپاه جرار رسیده ، قشون آراسته بنظر اشرف رسانید ، و جمعی از هر طرف باردوی همایون ملحق گشته ، شاه جنت مکان اراده نمودند که بمدد بهرام میرزا و امراء ایلفار نمایند که خبر رسید ، که سلطان سلیمان با سپاه بیکران از میابج گذشته بسطانیه رسید ، بهرام میرزا و امراء باز گشته باردوی همایون ملحق شدند (۱).

محمد خان روی گردان میشود

در این اثنا محمد خان ذوالقدر اوغلی پسر گور شاهروخ ولد علاءالدوله ذوالقدر که در خدمت اشرف تربیت یافته سمت فرزندی داشت ، عناد باطنی خود را ظاهر ساخته بجهت واقعه پدر که با قزلباش داشت ، با حسینخان ولد بورون سلطان تکلو و جمعی دیگر روی گردان شده بمخالفان پیوستند ، شاه جنت مکان بر سایر امراء نفاق سرشت که مکرراً اعمال زشت از ایشان مشاهده شده بود ، مثل حسینخان شاملو و غازیخوان تکلو و ملک بیگ جوینی بی اعتماد بودند ، لهذا چند روزی

جنگ را تا جمعیت مبارزان جان سپار در حیز تاخیر انداخته ، تا اینکه سر
(ولله جنود السموات والارض) ظهور یافته ، جنود غیبی بدفع صولت سپاه روم
پرداخت ، در سیزدهم عقرب در سلطانیه برف عظیم بارید ، همچنانکه کمال اسماعیل گفته:
(بیت)

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است اجرام کوههاست نهان در میان برف
در آنجا اجرام خیام لشکر روم در میان برف نهان گردید ، خلق بسیار از
جنود رومیه در میان برف مانده از سورت سرما هلاک شدند ، یکی از شعراء در آن
واقعه گفته :

(بیت)

رفتم چو بسلطانیه آن طرفه چمن دیدم دوهزار مرده بی‌گور و کفن
گفتم که بکشت اینهمه عثمانی را ؟ باد سحر از میانه برخاست که من

سلطان سلیمان را مجال توقف در عراق (عراق عجم) نماند ، چون معاودت
از راه آذربایجان بجهت قلت آذوقه متعذر بود ، از راه شهر زور که آبادان بود
روانه شد ، که در این زمستان در حدود موصل قشلاق کند و الامه را با ذوالقدر
بجانب تبریز فرستاد شاه جنت مکان بر سر ایشان ایلغار نمود ، غازی خان تکلو
نیز حرام نمکی کرده از اردوی همایون گریخته به تبریز رفت ، و الامه و رفقا را
از ایلغار شهریار کامکار خبردار گردانید ، و ایشان جانب وان گریخته در قلعه وان
متحصن شدند و شاه جنت مکان حسینخان شاملو را که بدوستی سام میرزا متهم
بود ، بار بد مظنه بودند و در این وقت اراده فرار داشت بقتل آورده ، بطرف وان
نهضت نمودند و ایشان را در قلعه وان محاصره نمودند (۱) .

این بار هم تبریز قهرمان از تسلط رومیه مثل زمان سلطان سلیم خلاص شد.

آمدن سلطان سلیمان در مرتبه ثانی

سال دیگر که سنه احدی و اربعین و تسعمائه بود، سلطان سلیمان نوبت ثانی از بغداد لشکر بدیار عجم کشید، قدم بملك عراق نهاده تا در جزین (۱) آمد و شاه جنت مکان بدین جهت از پای قلعه وان کوچ کرده، متوجه تبریز گردید و در آنجا ملک بیگ جوینی نیز که در سلک امراء معتبر و بقیه اهل نفاق بود بقتل رسید، و از آنجا با لشکر پر خاشجوی بطرف معسکر رومیان در حرکت آمدند، چرخچیان لشکر ظفر شعار در حدود در جزین بمنقلای سپاه خواندگار رسیده جنگ کرده غالب آمدند، سلطان سلیمان چون از غلبه جنود قزلباش و انهزام رومیان آگاه گردید برآشفته، امراء خود را سرزنش کرد، که هرگاه از فوج قلیل چرخچی و قراول مغلوب شدید بپادشاه قزلباش چگونه پر خاش خواهید کرد، از این غصه ترک مقابله و مقاتله کرده از در جزین کوچ کرده، عنان عزیمت بجانب روم منعطف گردانید (۲).

این دفعه هم تبریز از تجاوز و تعدی رومیان نجات یافت.

(۱) در معجم البلدان و مرصدا لاطلاع در کز مابین همدان و رفسنجان ذکر شده است

(۲) عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۶۹

آمدن سلطان خواندگار روم در مرتبه سیم

الامه نکلوشاهد مملکت عجم را بنوعی در نظر خوااهش سلطان روم آراسته و پیراسته بود، که هیچ روز خالی از آن آرزو نبود و هیچ شب بی خیال هم آغوشی آن نمی غنود، تا آنکه شهزاده نادان حق ناشناس القاص از کوتاه خردی باغواي چند نفر نادانتر از او اسباب دولت و سعادت دارين خود را اندارس داده، روی از خدمت چنان برادر مهربان که بزرگ کرده دادار جهان آفرين بود، بر تافته، بروم رفت.

سلطان سلیمان وجود او را مغتنم و سرمایه تسخیر ملک عجم دانسته، بدین خیال محال و سخنان روی اندود سرخیل جهان بدین صوب در حرکت آمد، و کیفیت این واقعه آنکه القاص میرزا بغزای چرکس رفت، اما بعد از مراجعت امراء در شیروان سکه و خطبه بنام خود کرده، بیشتر مخالفت و عصیان بظهور آورد، شاه جنت مکان بعد از مراجعت از غزای گرجستان، که از خلف ایمان و سوءادب آن سست پیمان اطلاع یافتند، تنبیه و گوشمال او بر ذمت همت، لازم گشته هنوز او در چرکس بود که ابراهیم خان ذوالقدر و کوکجه سلطان قاجار و شاهویردی سلطان وزیاد اوغلی را با جمعی از جنود ظفر ورود بایلغار به شیروان فرستادند که آن ولایت را متصرف شده قلعه گلستان را محاصره نمودند، القاص میرزا این خبر را شنیده از ولایت چرکس بازگشته بدر بند آمد و دو مرتبه لشکر

بر سر او کشیده، هر مرتبه امراء بر لشکر او غالب آمده جمعی کثیر از مفسدان و بدآموزان قزلباش در این معارکه کشته شدند.

و چون این مقدمات بعرض اشرف رسید، بعضی از امراء را بمدد فرستادند و امراء عظام بر سر او ایلغار کردند، رایات ظفر آیات نیز بدان صوب در حرکت آمد و از آوازه ورود موکب همایون شاهی و رسیدن امراء نامدار خبردار گشته، با خوف و هراس بیشمار بجانب خیالگریخت، و مردم او فوج فوج از او جدا شده بمعسکر ظفر اثر ملحق میشدند، و امراء او را تعاقب نموده در کنار آب سمور باو رسیدند، و او چنان سراسیمه شد، که فرصت موزه پوشیدن نیافته با چهل و پنجاه نفری بطرف داغستان نزد قرم شمخال رفته، از آنجا بکشتی نشسته بکفه رفت و از کفه روانه استانبول گشت و بخدمت سلطان سلیمان پیوست

چون القاص میرزا روزی چند در استانبول اقامت نمود، بسخنان کاذبه و اقاویل باطله شور افزای دماغ خواش سلطان سلیمان گردیده، در سنه خمس و خمسين و تسعمائة (۹۵۵ هـ) گروهی انبوه و لشگری کوه شکوه از ممالک روم و شام و مصر و بلاد قرامان و دیار ربیعہ و عراق عرب جمع آورده، با توپ و عرابه و ضربه زن بسیار و ینکچریان بیشمار از استانبول بیرون آمده، روی توجه بولایت عجم آورد، شاه عالیجاه نیز از دارالسلطنه تبریز بعزم ستیز بیرون آمده، یک ماه جهت جمعیت سپاه در شنب غازان اقامت فرموده، در آنجا اسمعیل میرزا بالشکر شیروان و سایر امراء و حکام از اطراف و جوانب رسیده باردوی همایون ملحق شدند، و شاه و الاجاه مردم کار آگاه فرستاده، سر راه مخالفان را از تبریز تا سرحد روم آتش زده از غله و گیاه اثر نگذاشتند، مردم تبریز قنوات را چنان مسدود ساخته بودند که آب بجهت آشامیدن نایاب بود، مأکولات علی هذا القیاس، از امراء عظام عبدالله خان استاجلو را باتفاق بدرخان استاجلو و حسین خان سلطان روم

و شاهویردی سلطان زیاد اوغلی و غیر هم منقلای سپاه گردانیده، بطرف مرند فرستادند، و موکب ظفر قرین به ییلاق تنکیز توجه فرموده، علفزارهای آن ییلاق محل نزول شهریار آفاق گردید، چون سلطان روم بدین مرز وبوم رسید، الامه تکلو را با جمعی از جنود رومیه بمحاصره قلعه وان فرستاد، و از خوی القاص میرزا را با بعضی از پاشایان و سنجق بیگیان تا موازی چهل هزار کس بر سر امراء منقلای بمرند ارسال داشت، و خود با بقیه سپاه رزم خواه بجانب تبریز در حرکت آمد، امراء عظام که بمرند رفته بودند، زیاد اوغلی را با جمعی از مبارزان جنود اقبال بقراولی فرستاده بودند، بمقدمه الجیش رومیان رسیده، میانه ایشان جنگ عظیم و برد قوی اتفاق افتاده، از زیاد اوغلی در آن جنگ مردانگیها بظهور آمد، و امراء که در چمن مرند اقامت داشتند، از کثرت جنود روم، که فوج فوج میرسیدند، احتیاط ورزیده خود را بطرف کوه کشیدند، و جمعی را بجهت خبرگیری در مرند گذاشته بودند.

القاص میرزا و رومیان که بمرند رسیدند، دلاوران قزلباش که بخبرگیری مانده بودند، بعزم دست برد خود را بدیشان نموده، طرح جنگ انداختند و عنان کشیده، سپاهیان جنگ میکردند، رومیان بملاحظه آنکه آن فوج قلیل مبادا کمک کثیر در کمین داشته باشند بجنگ دلیری نمیکردند.

بالاخره فیما بین حربی صعب و پیکاری قوی بوقوع پیوسته، و رومیان از جلادت و مردانگی آن فئه قلیل اندیشیدند، چون عبدالله خان و امراء قزلباش از چمن مرند رفته بودند، ایشان نیز صلاح در مراجعت دانسته از آنجا بازگشته در چرنداب تبریز بسطان سلیمان ملحق شدند و عبدالله خان و امراء نیز در ییلاق اشکنیز بموکب همایون پیوستند، حضرت شاه و الاجاه جنت بارگاه، مبارزان جنود اقبال را باطراف و جوانب معسکر رومیان تعیین نموده، دستبردهای نمایان کرده شب

و روز مخالفان را آسوده نمیگذاشتند، و هر روز جمعی را بدست آورده بقتل میرسانیدند، چنانچه رومیه بطلب آذوقه از اردوی خود قدم بیرون نمیتوانستند نهاد، آذوقه و علیق الدواب در اردوی رومیه حکم عنقا گرفته، غنی و فقیر از فقدان نان نگران بودند، و رومیان از استیلاي جوع شروع در غارت شهر کردند، اما از جنس مأكول چیزی بدست ایشان در نیامد و در عرض چهار روز که سلطان سلیمان در شهر تبریز اقامت داشت چندین هزار اسب و استراز بیقوتی از قوت افتاده بچراگاه عدم شتافتند.

سلطان سلیمان از این نهضت پشیمان گشته چاره بجز مراجعت نجست و در شبی که اردوی همایون از اشنکیز کلیه کوچ کرده، خبر قرب وصول لشکر قزلباش در اردوی رومیه شایع شد، سلطان سلیمان طبل ارتحال کوفته، احمال و اطفال پیش فرستاده، خود تا صبح بر سر اسب ایستاده صبحی راهی شد، اجامره و اوباش تبریز دست بقتل و غارت رومیان بر آورده، جمعی کثیر از زخم خنجر نیز اجامره و اوباش خون ریز تبریز راه عدم پیمودند، از غرائب حالات در آن چند روز که رومی در چرنداب بود، از شدت صاعقه و تندباد چنان گرد و غبار انگیخته شد و هوا تیره و تاریک شد که دیده اولوالبصار و انظار دیده دورین روزگار روز روشن از شب تاریک فرقی نمیکردند، بعد از رفتن رومیان ظلمت و تیرگی انجلا یافته هوا اعتدال پذیرفت و جیوش دریا خروش خسرو ایران حسب فرمان قضا جریان بتعاقب رومیان در حرکت آمده، در هر مرحله دستبردهای نمایان میکردند (۱).

این بار سوم هم تبریز قهرمان پرور بعد از تحمل ناملایمت از تسلط رومیان خلاص یافت.

مسجد جامع علیشاه بدست عثمانیها قلعه می شود

عثمانیها در شهر تبریز دو قلعه بنا نموده‌اند، یکی از آنها را ابراهیم پاشا در عهد سلطان سلیمان در سال ۹۴۱ هـ. در شام غازان تبریز ساخت، و دیگری را عثمان پاشا در عهد سلطان مرادخان سوم بسال ۹۹۳ هـ. در داخل شهر در محل دولتخانه یا در نزد خیابان شاه ساخت.

این قلعه بشکل مربع بنا شده و طول باروهای آن دوازده هزار و هفتصد ذراع بود که هر ضلع آن مساوی با ۳۱۷۵ ذراع است، این قلعه عظیم در ۳۵ روز با تمام رسید و ۴۵۰۰۰ نفر با جهازات لازم بر حفاظت آن گماشته شد و مسجد جامع علیشاه و مدرسه و زاویه وی با سایر تأسیسات از حمام و غیره در ضلع جنوبی این قلعه واقع گشت، قرائن بدست آمده که از نوشته‌های مؤرخان و سیاحان نقل خواهد شد، شاهد صدقی است بر این مدعا، و هم اکنون نیز آثار گلوله‌های توپ که در آن تاریخ بدیوار کوه پیکر مسجد وارد شده باقی است.

مسجد جامع علیشاه (ارک) یا هشت بهشت

کاتب چلبی در جهان نما مینویسد :

عثمان پاشا به وزارت عظمی منصوب شده و بولایت عجم سردار گردید و در سال نهصد و نود و سه به شهر تبریز داخل گشته و قلعه هشت بهشت را در آن سمت

بنا نمود (۱).

مسجد جامع علیشاه در سنه ۹۹۳ هجری ینگی قلعه میشود

هدایت در جلد هشتم (ملحقات) تاریخ روضة الصفاى ناصرى نوشته :

سپاه رومیه باتوپخانه و ازدحام روی به تبریز نهادند و کوچ بر کوچ بحوالی شوراب آمده نزول گزیدند بی مقابله و مقاتله لشکر قزلباش تبریز محصور آن جنود و فوراً آمد، و سیه بندی با وجود آن جیوش دریا جوش بمثابه خس و خاری در معبر سیل جاری نیز نبود، بضرب توپهای تنین تن خاره شکن پاره فکن بمیدان صاحب آباد در آمدند و تبریز را صاحب، و اموال صاحبان شهر را ناهب شدند، حسینقلی خان و برغیب خان از خوانین قزلباشیه که در تبریز بودند، شباهنگام سر خود گرفته از شهر بدر آمده باردوی شاه سلطان محمد پیوستند، و علماء و فضلاء و سادات و قادات شهر تبریز بنزد عثمان پاشا رفته اظهار انقیاد و اطاعت نمودند، عثمان نیز ایشان را اطمینان داده باز فرستاده چون شجاعت و مردانگی اهالی تبریز گوش زد پاشا شده بود، برایشان سخت نگرفته بمدارا و مداهنه میگذرانید، اما تبریزیان در هنگام فرصت مال و عیال خود را برداشته از شهر فرار مینمودند و در موقع خاص آحاد عساکر رومیه را کشته بچاهها می انباشتند و عثمان پاشا بطرف چرنداب رفته طرح قلعه متین در انداخت .

(۱) عبارت جهان نما بزبان ترکی سنه طقوز یوز طقسان بیرده فرهاد پاشا قلعه اروانی تجدید ایدوب و عثمان پاشا وزارت عظمی منصبی ایله عجمه سردار اولدی سنه طقوز یوز طقسان اوچده تبریزه داخل اولدوقده اوسمتنده هشت بهشت قلعه سنی بنا ایدوب جهان نما ص ۶۹۲

و بزودی بساخت، و در این مدت چهل روز که رومیان قلعه همتی ساختند، ایرانیان در قلعه کوه سرخاب بابط سرخاب زای و بت سرخاب سای همتی پرداختند، بعد از اتمام قلعه آذوقه و توپ و سپاهی نامتناهی در ینگی قلعه آماده کردند و جعفر پاشای آخته که از خصیان بی مایه و خواجگان بی خایه و طواش دولت روم بود، حاکم آن بوم شد، مردان مرد، گرفتار آن زن صفت شدند، وقتی معلوم شد که تبریزیان رومیه را کشته دربار کین و منجلاب کرمسابها غسل میدهند، پاشا حکم بقتل تبریزیان داد، جمعی کثیر قتل شدند و بسیاری فرار نمودند.

روزی از صبح الی شام در آن شهر شهب نشان جویهای خون روان بود، و عیال و صبیان تبریز اسیر ینکچریان شدند، آخر بتوسط بعضی حکم امان داده شد، هر که باقی بود پراکنده گردید و چون اموال و ائقال در خانهها مخزون و مدفون کرده بودند، عساکر رومیه تمام خانهها را بطمع اسباب و اثاث البیت خراب ساختند، و سراسر آن عمارات عالیه و بیوت را اهُون من نسج العنکوبت نمودند، و این ظلم فاحش را خدای رحیم عادل روا نداشته، از تأثیر دعای فقیران شب خیز تبریز باندک وقتی بنیاد آن ظالم بر افتاد

علی الصباح جفال اوغلی که سردار جدید رومیه بود، حکم بکوچیدن سپاه داد و جعفر پاشا با استعداد از آذوقه و سپاه و توپهای آشوب جهان فلک کوب در ینگی قلعه توقف کرد و محقق شد، که عثمان پاشا را دست اجل گلوگیر کرده بمرض خنق در گذشته و اکنون جسد او را حرکت میدهند و اردو بر سر کوچ است، جفال اوغلی قراول و چنداول در پیش و پس سپاه معین کرده مانند دریای عمان بتموج در آمدند، و روان شدند، سپاه قزلباشیه بعزم رزم از جای در آمدند و چرخچیان از چرنداب پیش تاخته در شنب غازان یعنی گنبد و طاق غازان خان برومیه دچار شدند، دست بر گشادند و تیر و نیزه بیکدیگر در آویختند ...

مع القصة در هر منزلی که فرصت میکرده جمعی از رومیه را اسیر و قتل میساختند و در موضع مایان رزمی شایان روی داد

وقا طسوج رومیه را تعاقب نمودند، اما طسوجی بر کار ایران نیفزود آخر مراجعت کرده بفکر محاصره ینگی قلعه (مسجد جامع علیشاه جزئی از آن بود) که جعفر پاشای آخته در آن بود پرداختند، تبریزی دیدند خراب خانها کنده و ریخته و طاقها شکسته و گسیخته درب و پنجره ها سوخته و خاکستر شده، اشجار بسانین و حدایق مقطوع و اجساد اساطین و اعظم بیروح کچوچه ها از اجسام با غفوت قرین و کشتگان بی تفصیل و بی تکفین چاهها بینباشه و راهها مسدود گشته، بحکم پادشاهی میر جعفر محتسب قرب هفته اجساد قتیلان تبریز را کفن و دفن کرده، لاشه ستوران مردار را از راهگذارها برداشته بخارج شهر نقل کرد، خانه آباد در آن شهر یافته نمیشد که شبی یا روزی کسی در آن بیاساید، بلکه ساعتی سکونت را شاید، بوم شوم نیز از بیداد لشکر روم در آن خراب آباد منزل نپذیرفتی الا تعال و ارانب و کلاب و ذئاب، در آن بیوئات خراب چیزی دیده نمیشد، بالجملة برگرد حصار و قلعه تازه احداث رومیه سیبها پیش بردند و از قلعت سپاه قزلباشیه دوسوی قلعه خالی بماند، بجهت آیندگان موهوم از بلاد فارس و عراق منظور کردند.

در این محاصره نیز شاهرخ خان مهربار گرفتار شد و پیری بیگک ایشک آقاسی و چند تن معروف کشته شدند، منصب مهرباری به اسلمس خان ولد شاهرخ موقوف شد، و رضاقلی بیگک ولد پیری بیگک که جوانی صاحب جمال بود ایشک آقاسی حضور سلطان حمزه شد و توپ کله گوش که پاتزده من تبریز گلوله میانداخت آورده بر قلعه بستند و تهی کردند، غی المجله تزلزلی و تخلخلی در قلعه واقع شده تفنگچیان و توپچیان رومیه بنیاد آتشبازی کردند، مستحفظین توپ راه دور نموده فوجی از قلعه بزر آورده ریسمانها بر حلقه توپ افکنده کشیدند، و بقلعه رسانیدند

و بر خار جیان قلعه بستند، و سیبهای ایشان را آسیب رسانیده درهم شکستند، توپچیان اردوی پادشاهی بعد از سه ماه توپی دیگر ریختند و چون نهی کردند فرو شکسته شد، پس از پنجاه روز توپچی باشی توپی بزرگ ریخت که بیست و پنج من سنگ و گلوله میبرد آنرا بسیه و لیه پادشاه ایران آورده بر قلعه بستند، و نقابان مقنع پیشه نقبها را بحوالی قلعه رسانیدند که در وقتی معین بالاتفاق بزدن توپ و آتشبازی نقوب پردازند و قلعه را مفتوح و مفلوح سازند، تنی چند از قزلباشیه بجهات چند که مایه آن نفاق و شقاق امر خواهد بود، از خارج گریخته بقلعه عثمانیه رفتند و قصه نقب را مفصلاً بجعفر پاشا باز نمودند و رومیه از راه نقب بمسجد حسن پادشاه تاختند، و ولوله در آن سیه در انداختند، نیز این تدبیر نیز از اقتضای تقدیر خطا شد، آری العبدید بر والرب یقدر

در این ایام فرهاد پاشا بمعاونت جعفر پاشا آمده بدو ملحق شد، دیگر باره تبریزیان از شهر برآمده متفرق شدند، فرهاد پاشا آذوقه و ذخیره بجعفر پاشا داده مستحفظین قلعه را تبدیل نموده، خاطر از مهمات قلعه داری فادغ کرده مراجعت گزید (۱).

در این جنگ فرماده قشون ایران شاه زاده حمزه میرزا بود، متأسفانه در همان روزها با دست خیانت کشته شد.

فقرال سرپرسی سلیکس نوشته :

مرگ حمزه میرزا و آشوب و اغتشاشات داخلی که موجب ضعف و ناتوانی ایران شده کاملاً بنفع سرداران تجاوزکار سلطان بود، مذاکرات برای عقد يك

متارکه بوسیله خدا بنده بعمل آمده بود، ولی چون تُرکان تقاضای استرداد قره باغ را نموده بودند و تقاضای آنها رد شده بود، بسرعت مخاصمت آغاز شده.

و در سال ۹۹۵ هـ (۱۵۸۷ م) در نزدیکی بغداد جنگی بین دو دولت بوقوع پیوست، و فرهاد پاشا بیگ ارتش ایران را که بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر بودند پس از کشمکش و جنگ مایوسانه‌ای که سه روز طول کشید غافل گیر نموده و مغلوب ساخت، در دنباله این موفقیت و تصرف شهر تبریز، تُرکان ولایات غربی ایران را که شامل قسمت بزرگی از عراق عجم لُرستان و خوزستان بود ضمیمه خاک خود نمودند. در سال ۹۹۶ هـ (۱۵۸۸ م) فرهاد پاشا نیروهای خود را بنیروی حاکم شیروان ملحق نمود و بقراباغ حمله برد و گنجه را متصرف شده و بعجله حصاری در اطراف شهر کشید و يك عده ۳۰۰ نفری را در آنجا مستحفظ گذاشت و بدین طریق شهر را مستحکم ساخت (۱).

نقب مذکور در روضة الصفا که قزلباشیه آنرا از طرف مسجد حسن پادشاه بطرف ینگی قلعه (مسجد علیشاه) زده بودند و تفصیل آن را عالم آرای عباسی بیان کرده و در صفحات سابق هم بدان اشاره شد همان نقبی است، که در افواه مردم عامی شهر تبریز بصورت افسانه‌ای درآمده و متداول شده است و بعضی نویسندگان خوش بساور هم آنرا ذکر کرده‌اند و آن نقب را از حیث کمیت و کیفیت بنحو غیر قابل باوری نقل میکنند، لیکن در واقع و حقیقت امر همان است که عالم آرا و روضة الصفا نوشته‌اند.

عالم آرای عباسی در سال ۹۹۳ مینویسد :

عثمان پاشا به شهر تبریز از شوراب هجوم نموده بحوالی کوچه بند شهر نزدیک دولتخانه آمدند و از این طرف بمدافعه مشغول گشتند، فیما بین آندو محاربه بوقوع پیوست ، رومیه غالب آمد

امراء و قزلباش شبانه شهر را ترك كردند ، و اهل تبریز از مدد قزلباش مأیوس گشته ، بجهت حفظ اهل و عیال ، قاضی شهر کامران بیگ اوحدی را با شیخ الاسلام ومفتی شهر مولانا محمد علی باستغاثه نزد عثمان پاشا فرستاده ، اظهار اطاعت و انقیاد كردند ، عثمان پاشا در اول اگر چه عتاب و خطاب چند بایشان کرده بود ، اما چون از جلادت اهل تبریز آگاه بود استمالت نموده ، مقرر کرد که اهل تبریز بحال خود بوده و تفرقه بخاطر نرسانند ، که من بعد رعیت لشکر خواندگارند ، قاضی و شیخ الاسلام بشهر معاودت نموده ، آنچه دیده و شنیده بودند باهل تبریز تفریر کردند .

و عثمان پاشا بفر اقبال داخل شهر شده ، دولتخانه تبریز را جهت قلعه مناسب یافته ، و از شوراب کوچ کرده و بجانب چرنداب که طرف قبله تبریز است رفته نزول کرد ، و طرح قلعه انداخت و بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار کردند ، در عرض چهل روز که رومیه بتعمیر قلعه مشغول بودند ، اگر چه غازیان قزلباش که کوه سرخاب را پناه خود ساخته بودند ، اکثر اوقات خود را بحوالی اردوی رومیه رسانیده دستبردهای نمایان میکردند ، و لشکر رومیه بکار قلعه همچنان پرداخته حسب المدعی باتمام رسانیدند ، و ذخیره فراوان که در شهر بدست آورده بودند ، وتوپ و ضربه زن و یراق قلعه داری بقلعه کشیده و جعفر پاشای آخته را بحراست قلعه داری و حکومت تبریز نصب نمودند ، عثمان پاشا تجویز

قتل عام نمود

این اعمال ناپسندیده بر عثمان پاشا مبارک نیامده مورد غضب الهی گشته
بی آنکه بیماری عارض باشد بمرض خناق گرفتار شده وخت هستی بیاد فنا داده ،
و قسمتی از سپاه رومیه متصدی حمل جنازه عثمان پاشا کشته و قسمت دیگری از
آنها با سرداری جعفر پاشای آخته مأمور بحفاظت قلعه گردید، و قزلباش با سرکردگی
حمزه میرزا شاهزاده ، متصدیان حمل جسد عثمان پاشا را تا قصبه طسوج تعقیب
نموده و مزاحمتی بر آنها ایجاد میکردند، ولی چون رومیه بمرز مملکت خود
ترویک شدند قزلباش از تعقیب آنها دست برداشته به تبریز ویران شده بازگشتند،
و بعزم تسخیر قلعه مشغول شدند ، ابتداء در ظاهر شهر در حوالی شنب غلزان
اردوی زدند ، و گزارش امر را بسلطان محمد غازی معروض داشتند و نوآب حمزه
میرزا نیز بآردوی اغرق و کمردره بینی کوچ کرده بشهر آمدند و منازل میراسدالله
شوشتری صدر جهت دولخانه قرار یافته در آنجا تروک کردند ، چون دولخانه
اصلی را رومیه ها گرفته بودند و هریکی از امراء و ارکان دولت در یکی از
منازل خراب آباد آن شهر مسکن گرفتند .

اسکندر بیگ مینویسد :

که من در اردوی مطی بودم روزی که بشهر آمدم جمیع خانه ها که بطلا
و لاجورد تزئین یافته بود خراب شده ، درها و پنجره های نقاشی کنده شده ، بجای
همه سوخته شده بود ، و درختان و باغها و باغچه ها قطع شده همه سالیانه بقلعه
کشیده بودند ، و از چندین هزار خانه دلشین يك خانه سالم نمانده بود ، و جمیع
دکاکین و خانای کاشی کار دو طبقه و حمامات ویران شده ، اجساد قتیلان تبریزی
همچنان در کوچه ها و خانه ها و بازارها افتاده بود ، حمزه میرزا نوآب میر جعفر

ولد میر راستی محتسب المملک را مأمور تکفین و تجهیز کشته شدگان نمود، و کوجهها و محلات را از لوٹ روٹ و لاشه ستوران که از فقدان علق سقط شده بر روی یکدیگر ریخته بود پلک کردند^(۱)

بالجمله چون اردوی قزلباش در تبریز نزول نمود، امراء عظام اطراف و جوانب قلعه را (که سپاه رومیه با فرماندهی جعفر پاشا در آن قرار گرفته بودند) بنظر احتیاط در آورده در اطراف آن چند جاسیه و سنگر بندی تعیین کردند، جانب شرقی که طرف میدان صاحب آباد و مسجد حسن پادشاه است سیه و سنگر بجهت حمزه میرزا و ملازمان و خواص ایشان و جماعات تبریز قرار یافت، در جانب قبلی که طرف محله سحاران ده تجویه است یک سنگر و سیه بقورچی باشی و قورچیان و بعضی امراء تعلق گرفت، و یک سیه بشاهرخ خان و طلقه ذوالقدر متعلق گشت، محسبی خان تخماق و تاینیان امام قلی خان قاجار و مردم قرا باغ نیز متعهد یکسیه (سنگر) شدند، توپی که بکنه گوش مشهور بود و پانزده من سنگ میانداخت و از توپهای شاه طهماسب در یکی از قلاع مانده بود پای قلعہ آورده بمبرجی از برج جانب قبلی نصب نموده میانداختند، و تا نصف برج از صدمه گلوله آن ریخته بود رومیه میان روز بسیه (سنگر و خالکریز) ریخته مردم را بضرب تفنگ پراکنده کرده ریسمانها بر حلقه های توپ انداختند و تا جمع شدن مردم هجوم نموده توپ را پای دیوار کشیدند و از آنجا بقلعه رسانیدند (۲).

امداد و طرف قلعه که جانب غربی و شمالی بود به جهت قلت لشکر محاصره نشده و خالی مانده بود. . . . در میان مدرسه حسن پادشاه نقبی اختیار کردند، که بمیان قلعه

(۱) تلخیص از عالم آرای عباسی ص ۳۰۹ - ۳۱۹ ضمناً از کلام شاهرخ استفاده

میشود که قلعه رومیه در وسط شهر تبریز بوده است

زده شود و نقب چنان آهین جنگ شروع در حفر نقب نمودند ... و نقب پیشرفته مردم صاحب وقوف از روی تخمین و قیاس تشخیص دادند، که بقلعه رسیده، شبی موازی سیصد کس از جوانان کار آمدنی تعیین نموده بنقب فرستادند که نقب را سوراخ کرده بقلعه در آیند، و کره‌ها نواخته چون آوازه کره‌ها برآمد از سیبها همه جا یورش نمایند، چون دلاورانی زود سوراخ نقب را گشودند، در تخمین و قیاس غلط شده از شیر حاجی بسر بر آورد و چند روز دیگر کار میبایست کرد که بدرون قلعه رسد، حسب الامر سوراخ را گرفته بوقت خود موقوف داشتند.

در این اثنا قلی بیگ قورچی باشی که از اعظم ارکان دولت بود و جبّار قلی بیگ برادرزاده اوبعللی از اردوی نوآب حمزه میرزا فرار نمودند و خودشان را پیاپی قلعه رسانیدند، تاجهای خود را از سر برداشته، بخندقی (که در اطراف قلعه رومیه تعبیه شده بود) انداختند و میان که از بالای قلعه شاهد اینحال نمودند درگشودند و ایشان را بقلعه در آوردند ... و جبّار قلی بیگ در قلعه بر سر نقب رفته، رومیه را از نقب زدن آگاه کرد و سوراخ نقب را که بمیان شیر حاجی رسیده بود بایشان نشان داد، رومیه سر نقب را گشوده بضرب تفنگ از کارکنان خیالی کرده و از راه نقب **علی الغفلة** بمدرسه حسن پادشاه درآمدند، شورش عظیم در آن سیه (سنگر و خالکریز) واقع شد، چون خبر بنوآب حمزه میرزا و علیقلی خان رسید از اطراف و جوانب هجوم کردند و فیما بین جنگ عظیم بوقوع پیوست، از جانبین جمعی ضایع شدند و رومیان نقب را مایه استظهار خود ساخته از همان نقب تفنگ انداخته اهل سیه را (سنگر) متضرر میساختند، لا علاج نقب را چند جا سوراخ کرده گاه ریخته گاه دود کردند و آب بمیان نقب بسته انباشته گردانیدند و آن راه مسدود گشته، و زحمتی که دو سه ماه در حفر نقب کشیده بودند و محتمل بود که از آن ممر فتح قلعه میسر گردد، ضایع و عبث مطلق شد.

احداث قلعه در تبریز بعد از تخریب قلعه رومیان

اسکندر بیگ نوشته :

و در حین که قلعه تبریز مسخر اولیای دولت قاهره گشت، رای جهان آرای حضرت اعلی (شاه عباس) اقتضا فرمود که چون در زمان شاه جنت مکان علین آشیان در تبریز قلعه نبوده و قلعه را که رومیان ترتیب داده و در آنجا عمارت عالیّه ساخته بودند قلع و قمع نمایند، که آثار ابنیه رومیه در آن شهر بساقی نماند، بنابراین آن قلعه و عمارات را تخریب و اثری از آثار آن باقی نگذاشتند، در این اوقات چنین معلوم شد که در میان رومیان و اکراد، مذکور میگردد، که اگر طبقه قزلباش را در این دیار علاقه میبود قلعه تبریز را خراب نمیکردند، و معموره چنین را ویران نمیساختند و مقصود از این حرکت جز قلع و قمع و ویرانی نیست و خراب کردن ایروان و نخجوان و فرستادن رعایای آنجا بولایت عراق دلالت بر صدق این مقال مینماید، و از ظهور اینحال و گفتگوی ارباب ضلال ترزل باحوال سکنه آن ملک راه یافته، خاطر اهل تبریز اطمینان تام نمییافت، بر این مقدمه رای عقده گشای اشرف (شاه عباس) اقتضای آن کرد، که بمصلحت جمهور قلعه تبریز را مجدداً تعمیر نموده و استحکام دهند، که هم موجب نسخ عقیده ارباب خلاف و هم باعث اطمینان و ایتراف مردم شهر تبریز و نواحی گردد، منجمان دقیقه شناس، ساعتی سعد، جهت بنای قلعه تعیین کردند و روز بیست و هشتم شهر ذی الحجة الحرام سال اربع عشر و الف حضرت اعلی بنفس نفیس متوجه آن کار شگرف گشته، طول و عرض قلعه و بلندی و پهنای جدار را قرار داده چهار دروازه تعیین فرمودند، و اطراف اربعه آنرا بذراع درآورده بر امراء و اعیان سپاه و

غلامان و قورچیان و سایر عساکر ظفر شعار و مردم شهر و نواحی قسمت نمودند ، فرمان بران پذیرای فرمان فرمانده زمان گشته ، شروع در کار کردند و امراء نامدار و ارکان دولت سپهر مدار که به تعمیر و ترتیب قلعه مأمور بودند ، الحق در آن کار یدبضا نموده ، در عرض بیست روز قلعه با اتمام رسید ، که تا معماران قضا، و مهندسان قدر، بنای قلعه نه رواق سپهر نهاده، و بروج مشیده گردون را، بکنگره های ماه و مهر آرایش، و استحکام داده اند، قلعه باین متانت و رضانت، بدین زودی اتمام نیافته، و خندق عمیق، مانند فکر دقیق عقلا، حفر نموده، آذوقه دوسه ساله، از توپ و تفنگ، و سرب و باروط و هیمه و نفط و غنه و امثال ذلک، تعیین فرمودند ، و الحق این تدبیری صائب و رای ثاقب بود، و برومیان و امراء اکراد و مردم دور و نزدیک ظاهر شد، که جنود قزلباش دلبستگی بآن ملک دارند و آسان دست از آن برنمیدارند (۱).

در سال (۱۰۱۸ هـ) که رای جهان آرای اشرف اعلی بدین قرار گرفت که در بلده تبریز قلعه ترتیب دهند ، چون رومیان در امور قلعه سازی و قلعه داری مهارتی دارند و عثمان پاشا که مرد مدبر کازدان بود و در زمان سلطان مرادخان بتسخیر تبریز آمد، چنانچه در جلد اول عالم آرای این مطلب بتحریر پیوسته، اطراف و جوانب شهر را احتیاط کرده، دولتخانه قدیم چوپانیان را مناسب یافته، آنجا قلعه کرده بود، و از باب خرد و تدبیر همانجا را مصلحت میدیدند، حضرت اعلی نیز موافقت جمهور نموده در آنجا قلعه ترتیب دادند ، اما همیشه میفرمودند که آب رودخانه مهران رود که از محل مرتفع بشهر جاریست و از حریم قلعه میگذرد بر قلعه مشرف است و اگر درپیش رودخانه سدی بسته شود آب رودخانه بلندگشته ، بقلعه میریزد، و احتمال

مضرت و ویرانی قلعه را دارد و اکثر اوقات بر زبان گهر فشان میگذشت، که چندان وثوق و اعتمادی بر این قلعه نیست و در دامن کوه سرخاب ربع رشیدی را مناسب قلعه یافته بودند، اما بنا بر آوازه وصول لشکر روم فرصت تخریب قلعه سابق و ترتیب قلعه جدید ولایق نمیشد.

در این وقت که مرادپاشا بقاعده که گذشت عود نمود، آن اراده از خاطر خطیر سرزد، منوچهر بیگ ایشک آقاسی غلام شاه طهماسب جنت مکان را که مرد کار دیده و کلردان بود، به سرکاری عمارت قلعه تعیین فرموده، مقرر داشتند که تا اول بهار مصالح و ضروریات از عمارات منهدمه تبریز، خصوصاً شنب‌غازان که ویرانی بآن راه یافته بود، بر ربع رشیدی کشیده، در وقت بهار که هوا روی باعتدال آرد، شروع در عمارت قلعه نمایند، و احکام مطاعه بصدور پیوست، که استادان بنا و سنگتراش و عمله و فعله عمارت، از عراق و هر طرف به تبریز آمده، بزودی عمارت قلعه را با تمام رسانند، و مومی‌الیه حسب فرمان قضا جریان بترتیب قلعه و برجهای بلند اساس و آب انبار عالی پرداخت، در اندک زمانی آنچنان حصن حصین ساخته و پرداخته شد، که در متانت و رضانت با قلعه بلند ارکان سپهر برابری مینمود، حاکم و اهل تبریز بالطوع و الرغبة شرط معاونت و همراهی بظهور آوردند، و در میان قلعه بلند، حمام و عمارات دلگشا ترتیب یافته، حاکم تبریز با آنجا نقل مکان نموده بعد از اتمام قلعه جدید، قلعه عتیق انهدام پذیرفت، و حضرت اعلی شاهی بعد از فراغ از سان لشکر و تسق تعمیر قلعه، موکب جهانکشا بصوب عراق در حرکت آورده از راه اهر متوجه دارالارشاد اردبیل شدند (۱).

و چون قلعه جدید تبریز که در ربع رشیدی بنا شده بود، حکم بتخریب

قلعه سابق صادر شد ، اطراف و جوانب اربعه آنرا بر طبقات خدم و خشم قسمت فرموده در عرض دو روز قلعه بدان متانت و ارتفاع بسی غازیان انهدام پذیرفته صفت قاعاً صفصفا گرفت ، و آب رودخانه را بمیان قلعه بسته سوای عمارت دولتخانه قدیم (چوپانیان) از سایر ابنیه و عمارات و منازل که در این چند سال تریب یافته بود آثاری نماند ، ارباب مناصب دیوان اعلی را امر شد که بدارالسلطنه اصفهان رفته بانجام علوفه و مرسومات لشکر پردازند (۱) .

قبل از سنه ۱۰۱۹ هجری نه تنها از مجتمع مسجد جامع علیشاه بعنوان قلعه استفاده میشد . بلکه از مجتمع عمارات غازان خان در شنب غازان هم بجای قلعه استفاده میکردند ، در عالم آرای عباسی آورده :

بالجمله چون آمدن سردار (مراد پاشا) از راه سلماس و طسوج بتبریز محقق گشت و چنین سرعت پیش آمدن منافی مقدمات صلح بود، امراء عظام و عساکر منصوره را که در مرند اقامت داشتند طلب فرموده، (یعنی شاه عباس) و کس باحضار محمد خان زیاده اوغلی و امراء قرا باغ و امیرگونه خان و لشکر چخور سعد فرستادند، که قلعه را بمعتمدان کار دیده سپرده بموکب همایون پیوندند و متوجه استحکام قلعه تبریز و انجام ضروریات آن گشته ، تمامی غازیان ترکمان و تکلو که در موکب ظفر قرین بودند ، خواه قورچیان عظام و خواه غیر آن برفاقت و همراهی پیربوداق خان حاکم تبریز بقلعه درآمده ، بلوازم قلعه داری قیام نمودند و جمعی از تفنگچیان قدرانداز رکاب اشرف نیز بدین خدمت مأمور شدند و آن جماعت همگی پذیرای فرمان گشته مسرور و شادمان نقد جان بر کف بقلعه درآمده مستعد قلعه داری گشتند، چون عمارت شنب غازان تبریز که ساخته و پرداخته معمار

همت پادشاه سلطان غازان خان است و مدارس و خوانق بردورگنبد مقبره پادشاه مرحوم (غازان خان) که در رفعت و بلندی مشهور جهان و از غایت ارتفاع ثانی گنبد هرمان است ساخته شده، جای مستحکم است، بخاطر انور رسید که مبادا رومیه آنرا مقابل قلعه کوب قلعه تبریز گردانیده، بذخایر و براق و حارس نگهبان استحکام داده بازگردند و تسخیر آن بهسولت دست ندهد، بآنجا نیز توپ و تفنگ و آذوقه و براق کشیده فوجی از تفنگچیان قدرانداز اعتمادی را بحر است آن تعیین کردند (۱).

در سال ۱۰۲۲ هجری مصالحه بر نهج شرایط زمان شاه طهماسب و سلطان سلیمان درمابین نمایندگان شاه عباس و سلطان احمد بسته شد ولی در تعیین خطوط مرزی طرف غرب و جنوب غربی مشکلات و موانع پیش آمد، که مصالحه به نتیجه مطلوب نرسید (۲).

در سال ۱۰۲۷ هجری بعد از فوت سلطان احمد عثمانی و خلع سلطان مصطفی و نصب سلطان سلیمان عثمانی ابن سلطان احمد به سلطنت روم، خلیل پاشا وزیر اعظم عثمانی بدون هیچ انگیزه با سپاه شصت هزار نفری به آذربایجان هجوم آورده، از تبریز گذشته، در نزدیکی سفنسرای از محال سراب با قزلباش با سپهسالاری قوچقای خان مصاف رزم آراسته، پس از دادن پانزده هزار کشته، راه هزیمت اختیار کرده و در نتیجه در سال ۱۰۲۸ بمصالحه ۱۰۲۲ با همان شرایط حاضر گشته آن معاهده بامضای طرفین مؤکد گردید (۳).

(۱) عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۸۲۳

(۲) عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۸۶۴

(۳) ملخص از عالم آرای عباسی ج ۲ ص ۹۳۰ - ۹۳۸

بعد از فوت شاه عباس اول در میان دولت عثمانی و ایران مخاصمت شد یافته و در سال ۱۰۴۵ هجری در عهد شاه صفی سلطان مراد خان چهارم بآذربایجان حمله کرده به تبریز داخل شد و هدف از این حمله و تجاوز غیر از غارت و تخریب تبریز قهرمان چیزی دیگر نبود، بهمین جهت سه‌ورز در تبریز نشیمن کرده بسپاه خود دستور تخریب شهر را صادر کرد، همه شهر و مساجد آنرا بجز مسجد حسن پادشاه با خاک یکسان کردند، کاتب چلبی که همراه سلطان مراد خان چهارم عثمانی بوده خودش ناظر تخریب مسجد جامع علیشاه بود و میگوید از آن مسجد بجز کمر طاقی چیزی دیگر باقی نگذاشته همه آنرا خراب کردند.

از نوشته‌های اسکندر بیگ و همچنین از نوشته‌های مورخین دیگر استفاده میشود، قلعه که عثمانیها در تبریز احداث کرده بودند و قزلباشها از مدرسه حسن پادشاه بطرف آن قلعه نقب زده بودند و بعدها شاه عباس ویران کرد و دوباره آنرا بجهت جلوگیری از شایعه رومیها و کُردها تعمیر نمود و باز پس از احداث قلعه در ربع رشیدی دستور تخریب آنرا داد، و اطرافش را تقسیم به سران و دولتیان از برای ساختن خانه بخودشان نمود، همان قلعه‌ای بوده است، که بمسجد جامع تاج‌الدین علیشاه مشتمل بوده و بعدها آن خانه‌های ساخته شده در آن محل، با مسجد جامع علیشاه در تهاجم سلطان مراد خان رابع به تبریز با دست قشون عثمانیها ویران شده و حاج خلیفه خود بعینه آن ویرانی و تخریب را مشاهده کرده و در کتاب جهان نما ضبط نموده و باز همان محل و بقایای مسجد جامع است که در عهد قاجاریه بجهت احداث قورخانه و سایر کارخانجات نظامی و کاخ ولیعهد با اسم ارک نامیده میشود.

جغرافیای تبریز

در سال ۱۰۰۴ هزار چهار هجری سید مجدالدین محمد بن ابی طالب حسینی حایری متخلص به مجدی که کتاب *زینة المجالس* خود را تألیف کرده است، در تحت عنوان (ذکر بلاد آذربایجان) نوشته است و آن (یعنی آذربایجان سه بلوک است و بیست و هفت پاره شهر هوای اکثر آن بلاد، بسردی مایل است، و حدودش بولایت عراق عجم و موغان و گرجستان و ارمن و کُردستان پیوسته است، طولش از بادکوبه تا خلخال نود و پنج فرسخ و عرض از ماجر و آن تا کوه سینا پنجاه و پنج فرسنگ، دارالملک آذربایجان در مقابل مراغه بوده است و اکنون تبریز است، لکن تبریز در سنه ۹۹۲ هجری بسبب استیلای رومیه بکلی ویران شده است و قلعه آن طائفه در آنجا ساخته اند و جمعی از سپاهیان در آنجا ساکن گردانیده اند تا بمحافظت آن ولایت قیام نمایند و معمور است، و جمعی قلیل از اهل تبریز در نواحی آن قلعه ساکنند و آن جماعت را نیز از ظم آن طبقه، کار بجان و کارد باستخوان رسیده است، اهل تبریز بعضی بهنگام فتح شهر کشته شدند و برخی را بعزت اسیری بردند، و جمهور ایشان در اطراف بلاد عراق متفرق و پراکنده گشتند، و حقوق دیوانی آذربایجان در زمان سلجوقیان و اتابکان ششصد و پنجاه هزار تومان این زمان بوده است، بلوک تبریز سه شهر است، اما تبریز از اقلیم چهارم است و قبه اسلام ایران بود، طولش از جزایر خالدات مدع و عرض از خط استوا الجمع زبیده خاتون زوجه هارون الرشید ساخته فی سنه ۱۹۹ هجری و بعد از شصت و نه سال در زمان متوکل عباسی بزلزله خراب شده قاضی رکن الدین جوئی در مجمع *ارباب الممالک* آورده، که در آنوقت ابوطاهر شیرازی منجم در

تبریز بود حکم کرد، که در آن شب شهر بزلزله خراب گردد و حکام بالزام مردم را بصحرا رانند تا در زیر خاک هلاک نشوند و آن حکم موافق آمده آن شهر در همان شب بکلی خراب شد و قرب چهار هزار کس که در شهر باقی مانده بودند هلاک گشتند، و یکی از امرای او که قبل از القائم بالله عباسی حاکم تبریز بود، باختیار منجم مذکور بطالع عقرب بنیاد عمارت تبریز نهاد و مذکور نمود که تبریز را از زلزله آفتی نرسد مگر سیلاب، دور باروی شهرش هزار کام بوده و ده دروازه داشته، و چون در عهد مغول دارالملک گشت، ازدحام تمام در آنجا روی نموده بر ظاهر شهر عمارت کردند، چنانچه عمارات ظاهر شهر ده برابر بلده بود، غازان خان خواست که تبریز را حصار گند چنانچه تمامت باغات و عمارت و لیان کوه و سنجاران داخل شهر گردد.

اما بجهت وفات او باتمام نرسید و غازان خان در زیر شهر در موضعی که آن را شام می گفتند شهر چه بجهت مقبره خود ساخته است و در آنجا عمارت عالیه کرده و بشنب غازان مشهور است و وزیر سعید خواجه رشیدالدین بموضع و لیان کوه شهر چه دیگر ساخته و آن را ربع رشیدی نام کرده و در او عمارات بی نظیر ساخته خواجه تاج الدین علیشاه تبریزی در خارج محله سامیان (میارمیار) مسجد جامعی بزرگ ساخته صحنش دویست و پنجاه گز در دویست و پنجاه گز، و طاق بزرگ از طاق کسری عالی تر باتمام رسانید، اما چون در عماراتش تعجیل نمود، آن طاق فرود آمده و در آن مسجد انواع تکلیفات بتقدیم رسانیده و سنگ مرمر بی قیاس بکار برده، و شیخ حسن چوپانی عماراتی عالی که بآن زینت و استحکام پیش از آن در تبریز عمارتی نساخته بودند باتمام رسانیده و اکنون باستاد شاگرد مشهور است.

و جهانشاه (پسر) قرا یوسف ترکمان مسجد جامعی در تبریز ساخته اند که

مثل آن عمارتی در ربع مسکون نیست، (یعنی مسجد کبود) و همچنین حسن بیگ بن علی بن قرا عثمان ترکمان مسجدی دیگر در نهایت تکلف ترتیب داده (یعنی مسجد حسن پادشاه).

حضرت خاقان مغفور (یعنی شاه طهماسب نیز مسجد نظیف در کمال زینت و استحکام ساخته بود اما رومیه بسبب عداوتی که با دودمان ولایت نشان) داشتند مسجد را بکلی ویران و سوختند و شهر تبریز باغستان بسیار داشت و آب مهراورد که از کوه سهند می‌آید و نهصد و چند کاریز که ارباب ثروت احداث کرده بودند در آن باغات صرف میشد، اکنون بشناعت رومیان یک درخت و یک برگ سبز در آن دیار نمانده است و مضمون آیه کریمه (ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض) بظهور پیوسته امید که عنقریب این مضمون بیت شیخ نظامی درباره آن طایفه به‌تحقق پیوندد.

(بیت)

درخت افکن بود کم زندگانی بدرویشی کشد نخجیر بانی

مسود اوراق از ثقه‌ای استماع نموده که رومیه از تبریز اولاد صغار و سادات عظام اسیر کرده بولایت مصر و شام برده فروختند، از آن جمله رومی سید زاده را در معرض بیع آورده بود، و مشتری در قیمت آن مضایقه داشت رومی بر زبان آورد که این پسر از نسل پیغمبر است او را بیهای اعلا باید خرید، مشتری از او سؤال نمود، که این معنی از کجا بر تو ظاهر شده جواب داد که پدرش را من کشتم و گیسوانش را گرفته سر او را نزد دار بردم، بالجمله فسادى که در آن بلده بظهور رسیده در هیچ تاریخی کس نشان نداده (۱).

قلعه‌ای که رومیان بنا کرده بودند ، همین مسجد جامع تاج‌الدین خواجه
علیشاه بوده است ، بشهادت حاج خلیفه که خودش حاضر تخریب مسجد بوده است
و در سابق گذشت .

راز جمله آثار خواجه علیشاه بلووه سلماش است، در زینة‌المجالس آمده
است ، سلماش از اقلیم چهارم است ، خواجه علیشاه وزیر حصارگرد، دوربارویش
هشت هزار کلم است و هوایش سردی مایل است و آبش از جبال کُردستان برمیخیزد
و باغ بسیل دارد و انگورش خوب می‌آید و مردم اش پاك سنی اند (۱) .

حاجی خلیفه (کاتب چلبی) که در سال ۱۰۴۵ هجری و بهنگام تخریب تبریز
بدست سلطان مراد خان چهارم عثمانی بهمرام اردوی سلطان بوده مینویسد :

وزیر خواجه تاج‌الدین علیشاه دخی طشروده شهرک غرب و جنوب طرفنده
میارمیار محله‌سندہ بیرعظیم جامع بنا اتدی که صحنی ایکی یوزاللی ذراع اییدی
وایوان کسری دن بیوک بیر صفه‌سی واریدی ، حمدالله نزهده وجه مشروع اوزره
احوال قدیمه سنی تحریر اتدی، اما ایندی بو ذکر اولنان اوصاف اوزره دگلدور
بیکه فوق بش سندہ مرحوم سلطان مراد خان ایله واروب اوچ گون اتوروب
تخریب اولندقدمگورد و کمز اوزره وصفی بودر که اول بارولر یقلوب اثری قالمشددور
نهایت بیر بیر عظیم بنالر خراب اولوب، اثری که قالمشددور بیر عالی طاق کمری که غالباً
خواجه علیشاه جامعی صفه سنگ ایوانی در (۲) .

کاتب چلبی ابتداء اوصاف گذشته مسجد جامع را با تحریفاتی مغل از کتاب
نزهةالقلوب حمدالله مستوفی نقل نموده میگوید :

(۱) زینة‌المجالس فصل دوم از جزوه نهم در بیان ممالک جهان ص ۷۸۱

(۲) جهان نما ص ۳۸۰ - ۳۸۱

وزیرخواجه تاج‌الدین علیشاه در جنوب غربی شهر در خارج محله میارمیار مسجد جامع بزرگی ساخته ، که مساحت صحن آن دو‌یست و پنجاه ذراع بود ، (مستوفی مساحت صحن را دو‌یست و پنجاه گز در دو‌یست و پنجاه گز یاد کرده) و صفه‌ای بزرگتر از ایوان کسری داشت ، در کتاب *نزهة القلوب* خصوصیات سابق این مسجد بطور مشروح نگاشته شده ، ولی اکنون بآن اوصاف که وی یاد کرده نیست . من در سال هزار و چهل و پنج با مرحوم سلطان مراد خان بودم که مدت سه روز دستور تخریب داد ، و دیدنیهای من از پی این دستور بدین قرار بود که در اول امر باروها را یکی پس از دیگری فرو ریختند و از مسجد جامع بزرگ علیشاه تنها کمر طاق بجای ماند ، از نوشته‌های کاتب چلبی که حدود ۳۵۰ سال پس از حمدالله مستوفی از مسجد جامع علیشاه دیدن کرده استفاده میشود که باروهای بلند مسجد جامع علیشاه و ساختمانهای عظیم اطراف نیز از گزند لشکریان سلطان مراد خان در امان نمانده و در ظرف سه روزی که دستور تخریب تبریز قهرمان را صادر نموده ، لشکر رومیه از تمامی آن بنای عظیم جز کمر طاق صفه (ایوان) اثری نگذاشته‌اند .

تاریخ تبریز وصف کاتب چلبی از تبریز را چنان نقل کرده :

در يك هزار و چهل و پنج هجری (۱۰۴۵) در التزام رکاب مرحوم سلطان مراد سه روز ناظر تخریب جامع علیشاه بودم ، اکنون باروهای شهر خراب شده و اثری از آن باقی نیست ، ولی از بناهای بزرگ خراب شده کمر يك طاق عالی که گویا صفه جامع علیشاه است هنوز بجاست (۱) .

نخجوانی نوشته :

کاتب چلبی معروف به حاجی خلیفه که در تاریخ ۱۰۴۵ هجری به تبریز آمد، در کتاب جهان نمای خود مینویسد :

وزیر خواجه تاج‌الدین علیشاه در طرف جنوب غربی شهر تبریز در محله میارمیار مسجد جامع عظیمی پیا کرده که بزرگتر از ایوان کسری است ، صفه‌ای دارد و حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب شرح این جامع را مفصلاً نوشته ، لیکن حالا بهمان اوصاف مذکوره نیست ، در سنه ۱۰۴۵ هجری با مرحوم سلطان مراد خان (رابع) سه روز متوالی در آنجا بودیم، درحالیکه آنجا را خراب میکردند برای العین دیدیم، باروها و حصارهای بنا بکلی خراب و اثری از آنها باقی نیست، تنها يك قسمت از بقیه بنای خراب شده که عبارت از يك طاق عالی مسجد جامع علیشاه و صفه آن باقی مانده است(۱) .

مسجد جامع علیشاه تخریب میشود

متأسفانه مسجد جامع علیشاه با دست جانیان تاریخ در سال ۱۰۴۵ هجری تخریب میشود، تاوانیه که در سالهای ۱۶۳۲-۱۶۶۸ م. برابر تقریبی با سالهای ۱۰۱۲-۱۰۴۸ هجری بایران مسافرت نموده در سفرنامه خود مینویسد :

در میدان بزرگ تبریز و مجاور آن يك مسجد عالی و مدرسه و قصری دیده میشود که همه خراب شده و در شرف انهدام هستند ، همه این بناهای عالی

متروک مانده‌اند ، برای آنکه پیروان عمر ... آنها را ایجاد کرده‌اند ، نزدیک همان میدان کلیسایی هم متعلق به آرامنه هست که خراب شده و میگویند سنت هلنا یکپارچه از چوپ اصل صلیب را با آنجا فرستاده بود (۱) .

ذکر کلیسا در کنار میدان بزرگ و مسجد میتواند قرینه‌ای باشد که مراد ناواریه از مسجد مزبور مسجد جامع علیشاه است ، گرچه تصریح باسم آن ننموده است .

غار تبرز بدست سلطان سلیم عثمانی

شاردن در سیاحتنامه آورده :

در سال هشتصد و نود و شش (۸۹۶) هجری مطابق هزار و چهارصد و نود (۱۴۹۰) میلادی پادشاهان صفوی اسباط شیخ صفی پس از استیلاء بر ایران تخت سلطنت را از وطن خود اردبیل به تبریز آوردند ، سلطان سلیم بسال هزار و پانصد و چهارده میلادی مطابق نهصد و بیست هجری دوسال بعد از انتقال پایتخت به قزوین (۲) که در نتیجه عدم اطمینان شاهنشاه بموقعیت تبریز صورت گرفت ، این شهر را بطریقی مصالحت بدست آورد (۳) .

سلیم اندکی در تبریز توقف کرد ، ولی غنایم گرانبها و سه هزار خانواده صنعتگر ، که غالبشان ارمنی بودند بغارت برد ، و آنها را در قسطنطنیه (استانبول) سکونت بخشید .

(۱) سفرنامه ناواریه ص ۶۹

(۲) انتقال پایتخت به قزوین در عصر شاه طهماسب بود نه در عهد شاه اسماعیل

(۳) این اشتباه است بلکه بعد از جنگ چالدران با قهر و غلبه وارد تبریز شدند

قیام تبریزیان

کمی بعد از حرکت سلطان (عثمانی) مردم تبریز قیام کردند و بطور غیر مترقب ناگهان بكمك يك لشكر ایرانی بر تُرکها (ای عثمانیها) حمله کردند و دشمنان خویش را بطرز عجیبی قتل عام نمودند و اختیار شهر را بدست خود گرفتند، سلیم بتصرف مجدد تبریز توفیق نیافت و جهان را بدرود گفت، ولی جانشین وی سلیمان کبیر، بدست ابراهیم پاشا سپهسالار اردوی خویش این شهر را از نو تسخیر کرد.

قیام مجدد تبریزیان

سلیمان (عثمانی) صاحب این شهر مقتدر گشت و دستور داد قلعه عظیمی در آن بنا کردند، که بقول موثقین مجهز بصد و پنجاه ارابه توپ و دارای يك ساخلو (۱) چهار هزار نفری بود، ولی هیچیک از این تدارکات و تجهیزات مانع قیام مردم تبریز، بعد از خروج وی نگردید، ابراهیم پاشای مذکور بعد از سه سال یعنی نهمصد و پنجاه و پنج هجری مطابق هزار و پانصد و هشتاد و چهار میلادی مأمور انتقام از تبریز گشت، سردار تُرک با يك روش وحشیانه این شهر را بگشود و پس از تسخیر آن با تهاجمات متوالی، به افراد قشون خویش فرمان غارت صادر کرد، سپاه عثمانی مرتکب فجایع بسیار شنیع خلاف انسانی و وحشیگریهای بیشرمانه‌ای در تبریز میشدند که نظایر آن بگوش آدمی نرسیده است.

خلاصه با آهن و آتش انواع و اقسام سببیت و سختگیری که ممکن است، نسبت باهالی روا داشتند، کاخ شاه طهماسب و کلیه عمارات عالیه با خاک یکسان شدند

قیام سوم تبریز

با وجود همه اینها شهر تبریز باز هم در آغاز سلطنت آمورات (سلطان مراد عثمانی) قیام کرد و بکمک اندک قوای ایرانی، ده هزار از سپاهیان تُرک را که مأمور حراست و حفاظت بلده بودند، از دم تیغ گذرانید، مراد که از شجاعت و جسارت تبریزیان سخت در وحشت افتاده بود، قشون نیرومندی به سرداری عثمان پاشا، صدراعظم خویش برای انهدام و اسارات کامل مردم آن اعزام داشت، قشون تُرکان عثمانی وارد تبریز شد و بقتل عام پرداخت، این حادثه هائله بسال نهصد و نود و چهار هجری (۹۹۴ هـ) مطابق سنه هزار و پانصد و هشتاد و پنج میلادی (۱۵۸۵ م) اتفاق افتاد، آنگاه بتعمیر کلیه استحکامات و قلاعی که سابقاً بدست تُرکها ساخته شده بود اقدام شد.

شاهکار سوق الجیشی شاه عباس کبیر

هیجده سال بعد از لشکر کشی تُرکان عثمانی یعنی سال هزار و ششصد و سه میلادی (۱۶۰۳ م) مطابق هزار و دوازده هجری (۱۰۱۲ هـ) شاه عباس کبیر با یک مهارت و سرعت و شجاعت غیر قابل تصویری با اندک قوا تبریز را از تُرکها باز گرفت، اوشجاعترین سربازان خود را چندین دسته کرد، این دلاوران گشتیها و نگهبانان نظامی تُرک را در خیابانهای خارج شهر دستگیر کرده آنها را با چنان

سرعتی بقتل رسانیدند، که هیچکس را در شهر از این حادثه خبری نشد در دنبال دسته‌های كوچك مزبور، يك گروه عظیم پانصد نفری از جنگ آوران بالباس بازرگانی وارد شهر شدند، اینها مدعی بودند که کاروان تجارتی ایشان بفاصله يك روزه راه تبریز میباشد و آنها جلو تاخته زود آمده‌اند، مأمورین ترك این دعوا را یقین پنداشتند چون رسم کاروانها اینست که، در مجاورت شهرهای بزرگ بازرگانان پیش‌تاز بداخل بلده می‌روند، بعلاوه تصور میکردند که هویت این گروه در نظر مأمورین نظامی و نگهبانان جنگی محقق و مسلم شده است.

استعمال تفنگ در سپاه ایران

شاه عباس این گروه و دستجات را از نزدیک تعقیب میکرد، و بمحض مشاهده ورود آنان بداخل بلده با شش هزار سپاهی شهر هجوم آورد، دو نفر از سرداران وی نیز بهمین ترتیب هریك از طرف دیگر بتهاجم پرداختند، تركهای عثمانی که غافلگیر شده بودند، فقط بشرط حفظ جان تسلیم گشتند، در تاریخ آمده است که بفرمان این پادشاه بزرگ فوج تحت فرماندهی وی برای نخستین بار مجهز به تفنگ بود، و نظر به نتایج حاصله از این تجهیزات تازه دستور فرمود، يك قسمت از سپاهیان همیشه مسلح باسلحه گرم باشند ایرانیان تا آن ایام بهیچوجه در جنگ از تفنگ استفاده نکرده بودند (۱).

(۱) سیاحتنامه شاردن ج ۲ ص ۴۱۷ - ۴۲۰، متداول بودن اسلحه گرم از عهد

شاه عباس اساس ندارد بلکه این اسلحه از زمان اوزون حسن در ایران متداول بود

در ضمایم و تعلیقات ج ۲ سیاحتنامه شاردن آورده :

در سال هزار و دوازده هجری (۱۰۱۲ هـ) شاه عباس تبریز را تسخیر کرد ، در همین سال سلطان احمد خان عثمانی پس از مرگ پدرش سلطان محمد خان بتخت سلطنت عثمانی جلوس کرد واستعمال تنباکو (توتون) در قسطنطنیه (استانبول) پایتخت ترکیه عثمانی پدیدار گشت .

لانگلس میافزاید :

همان شهر تبریز از نو بسال هزار و هفتصد و بیست و پنج میلادی (۱۷۲۵ م) بدست تُرکان توسط عثمان پاشا گشوده گشت ، پنج روز تمام قتل عام مردم تبریز بدست عساکر ترکیه دوام داشت، و بیش از دویست هزار نفر از سکنه شهر بنحاک هلاکت افتادند(۱) .

شاردن که چهار سال پس از تخریب مسجد جامع علিশاه توسط عثمانیها(که در سال ۱۶۷۱ م مطابق ۱۰۴۹ هجری و در سال ۱۶۷۷ م مطابق ۱۰۵۵ هجری) از آن مسجد دیدن کرده چنین نوشته است .

مسجد علিশاه

تعداد مساجد تبریز دویست و پنجاه است ، در اینجا من وارد خصوصیات فرد فرد این معابد نخواهم شد ، چون ساختمان آنها با مساجد عالیه پایتخت

امپراطوری (اصفهان) که مفصلاً به تعریف و توصیف آنها خواهیم پرداخت بهیچوجه فرقی ندارند ، مسجد جامع علیشاه تقریباً بساتمام مخروبه و منهدم شده است ، قسمتهای سفلی که بگزاردن نماز افراد مردم اختصاص دارد و مناره آنرا که بسیار رفیع و بلند است مرمت کرده‌اند، هنگام ورود از ایروان نخستین اثری که از تبریز مشاهده میشود همین مناره است ، چهارصد سال میشود که این مسجد را خواجه علیشاه بنا کرده است ، مشارالیه صدراعظم (۱) غازان خان شاهنشاه ایران که مقر سلطنتش تبریز و در همانجا بخاک سپرده شده بوده است، هنوز هم مقبره وی در يك مناره مخروبه عظیمی که بنام مناره خان غازان نامیده میشود مشهود است (۲) .

جملی کاری در سال ۱۱۰۵ از تبریز دیدن کرده و میگوید :

دو معبد دیگر را نیز دیدم به نام استاد و شاگرد که کوچه کم عرض آنها را از همدیگر جدا میسازد ، معبد دست چپ کوچکتر و به شکل مربع است، این بنا دو در بزرگ و سی روزنه کوچک دارد ، و سقف آن که حتماً وقتی گنبدی بوده فرو ریخته است ، معبد دست راست که تقریباً شبیه بنای نخستین است ، در سمتی که به آت میدانی (میدان اسبفرشان) مشرف است قرار گرفته و نزدیک این بنا آثار خرابی يك و دو ستون بلند سنگی دیده میشود، مثل اینکه این ستونها سقفی ثالثی را نگهداری میکرد و شاید این دو بنا را به همدیگر اتصال میداده است ، در ساختمان خارج این دو بنا سنگهای الوان بکار برده شده و بنای آنها قدیمی بنظر میرسد ، تقریباً در دو تیررس فاصله از این دو معبد بنای قدیمی بزرگی از دور نمایان است ، در مدخل این بنا هم قطعه‌ای از مرمرهای مقدسی که گویا رد پای

(۱) علیشاه صدراعظم اولجایتو خدا بنده و ابوسعید بود نه غازان خان

(۲) سیاحتنامه شاردن ج ۲ ص ۴۰۴ - ۴۰۵ ترجمه محمد عباسی

(مدح سالم) میباید وجود دارد، این مدخل وارد باغ دلکشاد و وسیعی پر از درختهای گوناگون و گلهای رنگارنگ میشویم، در آخر باغ بقای بنای بلند سقف فروریخته‌ای موسوم به (علیشا یون طاقی) یعنی (طاق‌علیشاه) قرار گرفته است کمی دورتر میدان وسیعی با دیوارهای آجری محکم وجود دارد که مراسم اعیاد مذهبی و عمومی در آن برگزار میگردد (۱).

دولتخانه: محل سکونت شاه اسماعیل و شاه طهماسب در محله چرن‌داب بوده است.

اسکندر بیک ترکمان در عالم‌آرای عباسی نوشته:

زمان امر و کالت بقبضه اقتدار دیو سلطان روملو (مفوض گردید) (باعتبار صفر سن شاه طهماسب) چون یکسال گذشت کپک سلطان چون معظم امراء درگاه و سرخیل سپاه بود، در باب و کالت و قطع و فصل (امور سلطنت) با او گفتگو در آمده (در میان آنها کدورتی حاصل شد) در این اثنا خبر هجوم کوجم خان و عبید خان بخراسان در اردو شیوع یافت، دیو سلطان بمصلحت وقت برفق و رضای کپک سلطان و کالت را باو گذاشته رفتن خراسان و دفع فتنه اوزبکان را بهانه کرده، روانه آن صوب شد و فرامین بامراء عظام فارس و عراق ارسال کرده که با فرماندهی دیو سلطان بدفع مهاجمین پردازند، و او دریلاق لار اقامت نموده در اندک زمان امراء نامدار با جنود بیشمار بدور او جمع شدند، و او همه عظماء لشکر را با احسان و هدایا با خود هماهنگ ساخته و در انتزاع منصب و کالت از کپک سلطان

(۱) سفرنامه کاری ص ۳۰ - ۳۱ جملی کاری در اواخر دوران صفویه در سال

از آنها استعانت جسته و از آنها در این خصوص عهد و پیمان گرفت ، و چون نهاجم ازبکان بعنایت سبحانی دفع شده بود ، دیو سلطان با آن لشکر آماده و مهیا شده . متوجه تبریز گردید و از این طرف امراء و اعیان استاجلو هر چه از کپک سلطان درخواست کردند که بدفع دیو سلطان و موافقانش قیام کنند قبولی نکرد ، بلکه خواست آتش فتنه را با تدبیر حکیمانه فرونشاند ، رضاجوی خاطر دیو سلطان گشته از تبریز تا ترکمان کندی باستقبال او آمده بایکدیگر دوستانه ملاقات کردند و باتفاق روانه درگاه معلی گشته در چرنداب تبریز بشرف سجده شهریار کامکار کامیاب مشرف شدند و امر و کالت را بدیو سلطان گذاشت (۱) .

و قبلاً هم گذشت که تسمیه مجتمع ساختمانهای تاج الدین علیشاه بعمارت عالی قاپو در کلام بازرگان و نیزی باعتبار نزدیکی آن مجتمع بدولتخانه صفویه بوده است ، و این مطلب بعداً هم خواهد آمد .

اسکندر بیگ ترکمان نوشته :

عثمان پاشا بفراغ بال داخل شهر شده دولتخانه تبریز را جهت قلعه مناسب یافت و از شوراب کوچ کرده بجانب چرنداب که طرف قبلی تبریز است ، رفته نزول کرد و طرح قلعه انداخت و بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار کردند و در عرض چهل روز که رومیه بتعمیر قلعه مشغول بودند ، اگر چه غازیان قزلباش که کوه سرخاب را پناهگاه ساخته بودند ، اکثر اوقات شبها و روزها خود را بحوالی اردوی رومیه رسانیده ، دستبردهای نمایان میکردند (۲) .

(۱) ملخص از عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۴۶ - ۴۷ ، احسن التواریخ ج ۱۲

(۲) عالم آرای عباسی ج ۱ ص ۳۱۰

سیاحان و جهانگردان و خیانت آنها

سیاحان و بیگانگان که این بناها را دیده‌اند با خرد کوتاه‌خود، تعبیراتی عجیب از آن کرده‌اند، از آن جمله است (تاواریه) سیاح که بایستی حقاً او را سر حلقه دزدان آسیا نامید چه اینها کسانی بوده‌اند که نخست برای غارت بلاد مشرق اساس یغما و چپاول هستی ما را نهادند.

تاواریه این بناها را مسجد‌های میدان‌ده که چون پیروان عمر آنها را ساخته‌اند ایرانیان که پیروان علی هستند بنظر نفرت نگریسته بحال خود گذاشته‌اند تاویران گردد، این ابله نمیدانسته است، که مسجد پیروی علی و عمر ندارد، و از هر دسته و طبقه باشد برای مسلمان محترم و دستور (انما یعمر مساجد الله) برای همه طبقات اسلام، یکسان و روشن است، علی و عمر یا پیروان آنها را مدخلی در آن نیست..... این سیاحان یا با اصطلاح واقعی تر دزدان آرامش و آسایش ملل شرق برای پر کردن کیسه‌های تهی و بی انتهای خود کلیه رسوم اخلاقی و سنن دیرین عرفانی و فلسفه مشرق را درهم شکسته و تمام منکرات و ناشایست‌ها را میان ایشان مرسوم و معمول داشتند، شرق نزدیک و میانه در سر راه ایشان مخزن ثروتهای سرشار مدنیت‌های قدیم بود، این اندوخته‌ها از مادی و معنوی پس افکنده‌ای مدنیت‌های قدیم مشرق و جمع آورده‌ای دوسه هزار ساله امپراطوریهای یونان و روم و ایران و عرب بود، توده‌های طلا و جواهر در این ممالك اندوخته و متراکم گشته، مانند مثل معروف: خم سیم خواهی و زرینه تشمت بخاک عراقت نباید گذشت این خارجیان گرسنه ابتداء در مراکز فرمانروائی و دربارهای بزرگ و کوچک رخنه کرده، بانواع وسایط و وسائل بیریدن رشته اتفاق و اتحاد در میان

آنان همت گماشتند ، استانبول و اصفهان هدف بزرگ این یغماگران بود ، دربار آل عثمان و عالی قاپو پراز جاسوس و کارشکن شد ، نقاط ضعف ملتهای این مناطق را یافته هر چه بمنظورشان کمک میکرد ، انتخاب مینمودند ، ایرانیان را بمسئله رقص و تبرا متوجه ساخته ، برای دامن زدن بآتش کینه و عداوت میان مسلمانان محرماته پولها خرج میکردند ، همین که ایرانیان را به... .. رفض وادار میکردند عثمانلو را متوجه ساخته به آنان خبر میدادند و ضمناً راه جنگ و جدال را هم نشان داده دلاّلی اسلحه و خرید و حمل توپ و شمشال را نیز خود عهده دار میشدند ، پول میکردند و توپ میفروختند ، تا با آن مردم این سرزمینها یکدیگر را نابود ساخته ، منابع روی زمین و زیر زمین مال خالص و ملک طلق ایشان و اخلافشان گردد ، از این تاریخ (قرن یازدهم هجری است) رشوه خواری فتنه گری جاسوسی آلوده کردن حرمخانه ها و شکستن اساس اجاق و خانواده ، و واداشتن سرداران و خدمتگزاران دولتها بخیانت و یاغیگری وامثال آن در ایران و عثمانی رایج بازار و معمول عهد و زمان واقع گردید ، و راه برای نابودی این دو دولت و ربودن منقول و غیر منقول شان باز شد .

عامل این اعمال ناشایست همان سیاحان و سیاحتنامه نویسان بودند که يك بنوعی مشرق زمین را برای هموطنان خود شرح دادند ، که اولاً منبع جواهر و طلا باشد ، ضمناً هم مردمش را گول و احمق و زیر دست آدم کشان و خونخواران جلوه دهند ، تا سربازان اروپای حاضر بشوند ، برای نجات بشریت و مراجعت با جیبهای پر طلا و اندامهای پر جواهر بصحراهای (جاوه) و (سوماترا) و (بنگاله) هزیمت نمایند ، خوشبختانه این سیاحان از شدت ولع و شتابزدگی فرصت نداشته اند ، پرده ای هم روی اعمال قبیح و زشت خود بکشند و هر يك سعی داشته اند سایر اهل فرنگ را بد ، و خودشان را تربیت شده و کامل جلوه دهند ، انگلیسی بر ضد هلندی و

پرتقالی برخلاف اسپانیولی و روسی بدشمنی فرانسوی برخاسته و هر طبقه دسته دیگر را خائن و پست جلوه گر ساخته است (۱).

هدفی که از گسیل و رو آوردن سیاحان و جهانگردان و مستشرقین غربی به ممالک اسلامی جناب آقای سخنیار یادآوری کرده ادوارد برون تأیید میکند، و با اینکه او هم از آن قماش است، الاً اینکه او به هدف شیطانی این مستشرقین و سیاحان تصریح کرده و نوشته:

جهانگیر اوزون حسن، وی در قلعه آمد در دیاربکر در سال فوق، یعنی همان سال که محمد فاتح، قسطنطنیه را بگرفت، بسلطنت نشست رعب و دهشتی که در سراسر اروپا مخصوصاً در ایتالیا از بروز نیرو و شجاعت عثمانیان پدید آمده بود باعث شد که سفرای متوالی از ونیز به ایران گسیل داشته، کوشش کنند که اوزون حسن را بر ضد ترکها با خود متحد سازند، بامید آنکه از سمت مشرق اسباب نگرانی سلطان عثمانی را فراهم آورند و او را از ادامه فتح و لشکرکشی در جهت مغرب باز دارند، بدین منوال مسأله شرقیه که بعد از اعزام سفراء روم بدربار مغول در قراقوروم بهمین مقصود مدتی مسکوت مانده بود، اهمیتی از نو گرفته از آن پس جلب قلب پادشاهان ایران منظور نظر دول معظم اروپائی گردید، این سفیران ونیزی شرحی از مسافرتهاى خود به ایران باقی گذاشته اند و آن مملکت را در ضمن حوادث مسافرت خود توصیف نموده اند (۲).

این سران راه زنان انسانیت و فرهنگ ملل و امم که در عهد آق قویونلو بایران سرازیر شده بودند، متأسفانه تا به عهد صفویه در ایران مانده بودند و از

(۱) ده نفر قزلباش ج ۳ ص ۶ - ۸

(۲) تاریخ ادبیات ایران ج ۳ ص ۵۷۲ - ۵۷۳

هیچ افترا و بهتان و بازی با حیثیت ملت شریف و نجیب ایران مضایقه نکرده‌اند و سفرنامه‌های آنها مملو از تناقضات و یاوه‌سرائی است، دربارهٔ مردان و زنان، این احمق‌ها خیال کرده‌اند که با چند روز ماندن در ممالك اسلامی توانسته‌اند به عمق فرهنگ اصیل ایرانی برسند، و از روی غرض‌ورزی خواسته‌اند همهٔ مزایای اخلاقی این ملت را بتلاش‌های اروپائیان برگردانند، حتی صادر شاه اسماعیل را مسیحی با اسم مادران آن معرفی، و خود شاه اسماعیل را تربیت شده يك نفر کشیش معرفی کرده‌اند.

این کوردلان، تاریخ و وقایع‌نویس نیستند، بلکه تاریخ‌ساز و جاهل وقایع هستند، و این جهانگردان باینش ناقص خود در ابتداء امر در حقایق و واقعیات احتمال خنده‌آور القاء میکنند، و بعداً همان احتمال را اساس و زیربنا قرار داده و روی آن اهداف شیطانی خود را بنا مینمایند، این اختصاص ندارد بقضایاء تاریخیه بلکه در مطالب فلسفی و جهان بینی هم همان اعمال را انجام میدهند، و همین روش را دارند و بعضی از مسلمانان خوشبین یا مزدور هم مطالب فاسد آنها را نشخوار میکنند، بلکه از آنها میدزدند و بخود نسبت میدهند و خودشان را روشن فکر معرفی میکنند.



فهرست مسانید

فهرست مسانید

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تألیف یا چاپ محل انتشار

(الف)

۱- القرآن

۲- آثار باستانی آذربایجان - عبدالعلی کارنگ ، ۱۳۵۱ ، چاپ شفق تبریز

آثار و ابنیه تاریخی شهرستان تبریز

۳- اعیان الشیعه - السید محسن الامین ، الطبعة الثانية ، طهران

۴- احسن التواریخ - حسن روملو ، ۱۳۴۹ ، بنگاه نشر کتاب کتابخانه سنائی

۵- الاعلام - خیرالدین الزرکلی ، الطبعة الثانية

۶- ایران عصر صفویه - راجر سیوری ، ترجمه احمد صبا ، ۱۳۶۳ ، کتاب تهران

۷- ایران امروز - اوژن اوبن ، ۱۹۰۷-۱۹۰۶ ، ترجمه و حواشی و توضیحات از

علی اصغر سعیدی ، چاپ اول ، ۱۳۶۲ ، نقش جهان

۸- ایران قدیم - ناصر نجمی ، ۱۳۶۲ ، انتشارات جاتراده

۹- اسرار سقوط احمد شاه - رحیم زاده صفوی ، ۱۳۶۲ ، کتابفروشی زوار تهران

۱۰- ایران دربرخورد با استعمارگران - دکتر سید تقی نصر ، ۱۳۶۳ ، خورشیدی

۱۱- از آغاز قاجاریه تا مشروطیت

۱۲- ایران در جنگ بزرگ - مورخ الدولة سپهر ، ۱۳۶۲ ، چاپ طوفان

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تالیف یا چاپ محل انتشار

(الف)

- ۱۳- ارشادالاذهان - العلامة الحلی، چاپ سپهر
 ۱۴- از صبا تا نیما - آراین پور یحیی
 ۱۵- احسن التقاسیم - ابو عبدالله محمد بن، قرن چهارم هجری، کاویان
 فی معرفة الاقالیم - احمد مقدسی، ۱۳۶۱

(ب)

- ۱۶- باز تکرار عصر طلائی - خواجه نوری
 ۱۷- بررسیهای تاریخی (مجله) - شماره ۵، سال دوم، نشریه ستاد بزرگ ارتشتاران
 ۱۸- بررسیهای تاریخی (مجله) - شماره ۶، سال پنجم، اداره سوم چاپ ارتش

(پ)

- ۱۹- پیدایش دولت صفوی - میشل م. مزای، ۱۳۶۳، نشر گستره تهران
 ترجمه یعقوب آژند
 ۲۰- پرونده ارکه - اداره ارشاد
 ۲۱- تاریخ آل چوپان - دکتر ابوالفضل، ۱۳۵۲، امروز تهران
 ۲۲- تیمور جهانگشا - امیر اسمعیل، ۱۳۶۳، انتشارات شقایق
 ۲۳- تبریز قدیم - منصور خاندو، ۱۳۶۴، انتشارات تلاش
 از کهن ترین ایام تا کنون

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تألیف یا چاپ محل انتشار

(ت)

۲۴- تاریخ هنر اسلامی - کریستین پرایس ، ۱۳۴۷ ، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

ترجمه مسعود رجب نیا

۲۵- تاریخ روسیه شوروی - ترجمه ح - کامرانی ، ۱۳۶۱ ، چاپ سایه

۲۶- تجربه الاحرار و تسلیة الابرار - عبدالرزاق بیگ دنبلی ، ۱۳۴۹ ،

انتشارات سلسله متون فارسی

۲۷- تاریخ مغول - عباس اقبال آشتیانی ، طبع چهارم ، تهران

۲۸- تاریخ تبریز - پروفیسور و. مینورسکی ، ترجمه عبدالعلی کارنگ ، ۱۳۳۷ ، تبریز

۲۹- تاریخ و جغرافی - نادر میرزا ، افست ، تبریز

دارالسلطنه تبریز

۳۰- تعلیقه برروضات الجنان و جنان الروضات - جعفر سلطان القراء ، تبریز

۳۱- تکملة الرجال - الشیخ عبدالنبی الکاظمی ، تبریز

۳۲- تاریخ گزیده - حمداله مستوفی ، تهران دنیا کتاب

۳۳- تاریخ مشروطه - کسروی ، تهران

۳۴- تاریخ هجده ساله آذربایجان - کسروی ، تهران

۳۵- تاریخ یزد - جعفر بن محمد بن حسن جعفری ، انتشارات بنگاه و نشر کتاب

۳۶- تاریخ تبریز - محمد جواد مشکور ، سلسله انتشارات انجمن ملی

۳۷- تاریخ ایران - ترجمه سید محمد تقی فخر داعی گیلانی ، تهران

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تالیف یا چاپ محل انتشار

(ت)

- ۳۸- تاریخ ادبی ایران - ادوارد برون ، ۱۳۵۵ ، چاپ سپهر تهران
از سعدی تا جامی - ترجمه علی اصغر حکمت
- ۳۹- تبریز و پیرامون - شفیع جوادی ، ۱۳۵۰ ، چاپ چهر تهران
- ۴۰- تاریخ ایران - ترجمه کیخسرو کشاورزی ، چاپ سوم ، ۱۳۶۱ ، پیام تهران
از زمان باستان تا امروز
- ۴۱- تاریخ ایران - ترجمه کریم کشاورز ، ۱۳۵۴ ، تهران
از دوران باستانی تا پایان سده هجدهم
- ۴۲- تاریخ جهان آراء - قاضی احمد غفاری قزوینی ، ۱۳۴۳ ، کتابفروشی حافظ
- ۴۳- تشکیل دولت ملی در ایران حکومت - والتر هینتس ،
آق قویونلو و ظهور دولت صفوی - ترجمه کیکاوس جهاننداری ، ۱۳۵۲ ،
بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- ۴۴- تبریز از دیدگاه سیاحان خارجی - اکرم تهرانی ، ۱۳۵۶ ، انتشارات وحید
در قرن هفدهم ، دماوندی
- ۴۵- تاریخ ادبیات ایران - ادوارد براون ، ترجمه رشید یاسمی ، ۱۳۱۶
- ۴۶- تاریخ ابن الوردی - زین الدین عمر بن مظفر الشهیر بابن الوردی المتوفی ۷۴۹ ،
۱۳۸۹ هـ ، الطبعة الثانية ، المطبعة الحیدریه
- ۴۷- تاریخ ایران - سرجان مالکم ، ترجمه میرزا حیرت ، ۱۳۶۲ ، چاپ دوهزار

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تألیف یا چاپ محل انتشار

(ت)

۴۸- تذکره جغرافیای تاریخی ایران - و . بارتولد ، ۱۳۵۸ ، تهران

ترجمه حمزه سردادور

۴۹- تاریخ معاصر حیات یحیی - یحیی دولت آبادی ، ۱۳۶۱ ، تهران

۵۰- تاریخ بیست ساله ایران - حسین مکی ، ۱۳۶۲ ، تهران

۵۱- تاریخ نو شامل حوادث دوره قاجاریه - جهانگیر میرزا ، ۱۳۲۷ شمسی

از سال ۱۲۴۰-۱۲۶۷ قمری

۵۲- تاریخ پنجاه ساله نیروی زمینی - بنگارش سپهبد محمد کاظمی ، ۲۵۳۵

شاهنشاهی ایران

۵۳- تاریخ رضا شاه کبیر - محمد علی کرامی ، ۲۵۳۵

۵۴- تذکره شاه طهماسب - به قلم شاه طهماسب ابن اسماعیل بن حیدری صفوی ،

چاپ دوم ، ۱۳۶۳ ، رشیدیه

۵۵- تاریخ نهضت‌های فکری ایران - عبدالرفیع حقیقت رفیع ، ۱۳۶۱ ، چاپ کاویان

۵۶- تاریخ مختصر احزاب سیاسی - ملک الشعراء ، ۱۳۵۷ چاپ دوم تهران

ایران انقراض قاجاریه

۵۷- تاریخ کیتی گشاء با دوزیل - میرزا محمد صادق موسوی نائینی اصفهانی ، ۱۳۶۳

۵۸- توضیح المسائل - جمعی از مراجع ، ۱۳۶۱ ، تهران

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تالیف یا چاپ محل انتشار

(ت)

- ۵۹- تاریخ گزیده - ابوسعید عبدالحیی بن ، ۴۴۲-۴۴۳ ، ارمغان
تاریخ گردیزی - ضحاک ابن محمود گردیزی ، طبع ۱۳۶۳
۶۰- تاریخ نگارستان - قاضی احمد بن محمد ، چاپ اول ، چاپ فرهنگ
غفاری کاشانی مولود ۹۰۰ و متوفی ۹۷۵ ، ۱۴۰۴ هجری
۶۱- تاریخ آذربایجان - پژوهشی از انستیتوی تاریخ آگادمی علوم جمهوری
سوسیالیستی آذربایجان
ترجمه دکتر نصراله اسحق بیات ، ۱۳۶۰

(ج)

- ۶۲- جهان نما - اولیاء چلبی حاج خلیفه ، استانبول
۶۳- جامع التواریخ - فضل الله رشیدالدین ، ۱۹۵۷ ، باکو
۶۴- جهان اسلام - عمادزاده ، از انتشارات کتابفروشی فردوسی
اسلام در جهان
۶۵- جواهر الکلام - الشیخ محمد حسن
۶۶- جامع المقاصد - المحقق الثانی

(چ)

- ۶۷- چهل مقاله - حسین نخجوانی ، ۱۳۴۳ ، چاپ خورشید تبریز

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تألیف یا چاپ محل انتشار

(ج)

- ۶۸- حبیب السیر - خواند امیر ، طبع جدید ، تهران
 ۶۹- الحدایق الناظره - الشیخ یوسف بحرانی ، طبع حجر ، تهران
 ۷۰- حرمین شریفین - دکتر حسین قره چانلو ، ۱۳۶۲ ، انتشارات امیرکبیر

(خ)

- ۷۱- خلاصة التواریخ - قاضی احمد بن شرف الدین الحسینی الحسنی القمی ، ۱۳۵۹ ، انتشارات دانشگاه تهران
 ۷۲- خاطرات - لیدی شیل ، ترجمه حسن ابوترابیان ، ۱۳۶۲ ، شرکت سهامی نشر نو
 ۷۳- خاطرات و خطرات - مخبر السلطنه ، مهدی قلی هدایت ، ۱۳۶۱ ، تهران
 ۷۴- خاطرات و سفرنامه - موسیوب نیکتین ، کنسول سابق روس در ایران ، ترجمه علیمحمد فره وشی ، (مترجم همایون) ، ۲۵۳۶ ، کانون معرفت
 ۷۵- خواجه تاجدار - ژان گوره ، ترجمه ذبیح اله منصوری ، ۱۳۶۱ ، تهران
 ۷۶- الخلاف - الشیخ طوسی ، طبع اول ، ۱۳۶۹ هجری قمری

(د)

- ۷۷- دائرة المعارف - الاسلامیة - لجنة - انتشارات جهان ، افست تهران

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تالیف یا چاپ محل انتشار

(د)

۷۸- الدرر الكامنة فی اعیان المأمة الثامنة - شیخ الاسلام شهاب الدین احمد بن حجر
العسقلانی ، مصر

۷۹- دستورالوزراء - غیاث الدین ابن همام الدین معروف به خواند میر ، تهران

۸۰- دانشمندان آذربایجان - محمد علی تربیت ، بنیاد کتابفروشی فردوسی

۸۱- ده نفر قزلباش - استاد حسین مسرور سخنیار ، ۱۳۳۵ ، سازمان مطبوعات مرجان

۸۲- دلاوران کمنام ایران در جنگ با روسیه تزاری - ژان یونیر فرانسوی ،

ترجمه ذبیح اله منصوری ، ۱۳۶۳ ، چاپ هروی

۸۳- دولت نادر شاه افشار - ک . ز . اشرفیان ، م . ر . آرونوا ، ترجمه حمید امین ،

۲۵۳۶ ، چاپ فاروس ایران

(ذ)

۸۴- ذیل مجمل التواریخ - زین العابدین کوهمره ملقب به امیر در تاریخ زندیه ،

۲۵۳۶ ، دانشگاه تهران

۸۵- الذکری - شهید اول ، طبع اول ، حجری

(ر)

۸۶- الرحلة - ابن بطوطه ، ۷۲۷ ، تهران

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تالیف یا چاپ محل انتشار

(ر)

۸۷- راهنمای آثار تاریخی آذربایجان - اسماعیل دیباج ، ۱۳۴۳ ، چاپ شفق تبریز

۸۸- روضة الاطهار - ملاحشری ، تبریز ، طبع حجری

۸۹- روضة الصفا و ذیل (آن) - میر محمد بن سید برهان الدین معروف به امیر خواند
و ذیل (آن) تألیف رضا قلیخان هدایت ، تهران

۹۰- روضات الجنان و جنات الروضات - حافظ حسین الکر بلائی ، ۱۳۴۹ ، بنگاه
ترجمه و نشر کتاب ، تبریز

۹۱- رقابت روسیه و غرب در ایران - جورج لنزوسکی ، ترجمه اسمعیل رائین ،
۱۳۵۳ ، جاویدان

۹۲- رستم التواریخ - رستم الحکما ، ۱۳۵۲ ، چاپ سپهر

۹۳- روزنامه جمهوری اسلامی ، سال ۱۳۶۰

۹۴- روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی -
عبدالرضا هوشنگ مهدوی ، ۱۳۶۴ ، امیرکبیر

(ز)

۹۵- زندگانی شکفت آور تیمور - ابن عرب شاه ، مترجم محمد علی نجانی ،
۱۳۳۶ ، چاپ بهمن

۹۶- زندگانی شاه عباس اول - نصراله فلسفی ، ۱۳۶۴ ، انتشارات علمی

۹۷- زینت المجالس - مجدالدین محمد الحسینی ، ۱۳۶۲

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تألیف یا چاپ محل انتشار

(س)

- ۹۸- سیاحتنامه شاردن - ترجمه محمد عباسی ، ۱۰۸۴ هـ . ۱۶۷۷ م ، ۱۶۶۵ ،
امیر کبیر
- ۹۹- سفرنامه اوژن فلاند به ایران - ترجمه حسین نور صادقی ، تهران
- ۱۰۰- سفرنامه کلاوینو - ترجمه مسعود رجب نیا ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران
- ۱۰۱- سفرنامه تاوریه - ترجمه دکتر حمید شرافی ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران
- ۱۰۲- سفرنامه دیالافوآ در زمان قاجاریه - ترجمه فروشی، چاپ دوم ، ۱۳۶۱ ،
کتابفروشی خیام ، چاپ سعدی ، تهران
- ۱۰۳- سفرنامه کاری - ترجمه دکتر عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ ، تبریز
- ۱۰۴- سرنوشت انسان در تاریخ ایران - فواد فاروقی ، ۱۳۶۳ ، چاپ اول، چاپ باستان
- ۱۰۵- سفرنامه های وینزیان در ایران - ترجمه دکتر منوچهر امیری ، ۱۳۴۹ ،
انتشارات خوارزمی
- ۱۰۶- سمط‌العالی للحضرت العلیاء در تاریخ قراختانیان کرمان -
ناصرالدین منشی کرمانی ، ۱۳۶۲ ، انتشارات اساطیر
- ۱۰۷- سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم - حسین مکی ، ۱۳۲۷ ، استوان ،
چاپ تابان
- ۱۰۸- سیاستهای استعماری روسیه تزاری - انگلستان و فرانسه در ایران -
دکتر احمد تاجبخش ، ۱۳۶۲ ، چاپ اقبال

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تألیف یا چاپ محل انتشار

(س)

۱۰۹- سلسله النسب صفویة - و در ضمن آن اثر ارزنده از انتشارات ایران شهر ،
 شیخ حسین پسر شیخ ابدال پیرزاده زاهدی در عهد شاه سلیمان صفوی ،
 ۱۳۴۳ ، برلین ، چاپ ایران شهر

۱۱۰- سیاست اروپا در ایران - دکتر محمود افشار یزدی ،
 ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری ، ۱۳۵۸ ، طهران
 ۱۱۱- سلیمان خان قانونی و شاه طهماسب - آلفرد لابی ار ،

ترجمه و اقتباس ذبیح اله منصوری ، ۱۳۶۴ ، چاپ ارژنگ
 ۱۱۲- تذکره تحفه سامی - سام میرزا صفوی ۹۶۹-۹۸۴ ، شرکت سهامی چاپ و
 انتشارات کتب ایران

(ش)

۱۱۳- شذرات الذهب فی اخبار من ذهب - ابی الفلاح عبدالحی بن العماد الحنبلی ،
 مصر

۱۱۴- شاه جنگ ایرانیان - نویسندگان اشتن متر و جون پارک ،
 ترجمه ذبیح اله منصوری ، چاپ سوم ، ۱۳۶۳ ، انتشارات زرین
 ۱۱۵- شاعر لر مجلسی - شاعر لر مجلسین نشریاتی ، اوقتابر - نویابیر . ۱۹۴۵ ،

انجی ایل ، آبان - آذر ، ۱۳۲۴ ، انجی ایل ، شمسی ، نمره ۳-۴

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تالیف یا چاپ محل انتشار

(ش)

- ۱۱۶- شقایق النعمایة - در حاشیه تاریخ ابن خلکان ، تاریخ ابناء الزمان
 ۱۱۷- شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲-۱۳-۱۴ هجری ، طبع ۱۳۵۲

(ص)

- ۱۱۸- صریح الملک و قفنامه مظفریه (مسجد کبود) - فتوکپی خطی در کتابخانه
 اینجانب موجود است

(ض)

- ۱۱۹- الریاض - شهیدالثانی

(ط)

- ۱۲۰- طبقات سلاطین - استاملی لین پول ، ترجمه عباس اقبال ، ۱۳۶۳ ، دنیا کتاب

(ظ)

- ۱۲۱- ظفر نامه - نظام الدین شامی با مقدمه پناهی سمنانی ، چاپ اول ، ۱۳۶۳ ،
 از انتشارات بامداد ، چاپ آشنا

(ع)

- ۱۲۲- عالم آرای عباسی - اسکندر بیگ ، معاصر باشاه عباس ، طبع حجر ، تهران
 ۱۲۳- عارف دیهم دار - جمیز راون ، ترجمه و اقتباس ذبیح اله منصوری ، ۱۳۶۳ ،
 خواندنیها

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تألیف یا چاپ محل انتشار

(ع)

- ۱۲۴- العروة الوثقی - السید کاظم الیزدی
 ۱۲۵- عالم آرای نادری - محمد کاظم مروی وزیر مرو ، ۱۳۶۴ ، چاپ نقش جهان
 ۱۲۶- عالم آرای صفوی - مؤلف مجهول ، ۱۰۸۶ ، انتشارات اطلاعات

(ف)

- ۱۲۷- فرمانهای ترکمانان قراقویونلو و آققویونلو - مدرس طباطبائی ، ۱۳۵۲ ،
 چاپ حکمت قم

(ق)

- ۱۲۸- القواعد - العلامة الحلی
 ۱۲۹- التاريخ القویم - محمد طاهر الکردی ، ۱۳۸۵ هـ ، مکتبة النهضة مکه المکرمة

(ک)

- ۱۳۰- کتاب دیاربکر - ابوبکر طهرانی ، چاپ دوم ، ۱۳۵۶ ، چاپ رشیدیہ

(گ)

- ۱۳۱- گنج دانش - معتمد السلطان محمد تقی خان ، ۱۳۰۵ ، طبع حجر
 ۱۳۲- گیلان در گذرگاه زمان - ابراهیم فخرائی ، ۱۳۵۵

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تألیف یا چاپ محل انتشار

(ک)

۱۳۳- تاریخ گرویزی - ابوسعید عبدالحی ابن ضحاک ابن محمود گرویزی
۴۴۲-۴۴۳ ، طبع ۱۳۶۳
این کتاب در سابق در حرف تا بعنوان تاریخ گزیده اشتباهاً نوشته است

(ل)

۱۳۴- لغت نامه - دهخدا ، طبع ثانی ، تهران
۱۳۵- لب التواریخ - یحیی بن عبداللطیف قزوینی ، ۹۴۸ ، انتشارات کویا و بنیاد

(م)

۱۳۶- معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان - اثر دونالدن . ویلبر ،
ترجمه دکتر عبدالله فریاد
۱۳۷- مرآت البلدان ناصری - صنیع الدولة محمد حسن خان ، غره ربیع الاول ،
۱۲۹۴ ، دارالطباعة دولتی

۱۳۸- مجالس المؤمنین - قاضی نوراله شوشتری ، تهران

۱۳۹- مطلع سعدین و مجمع بحرین - کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی

۱۴۰- مجمل فصیحی - فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی ، چاپ طوس ، مشهد

۱۴۱- مجمل التواریخ - ابوالحسن بن محمد امین گلستانه ، ۲۵۳۶ ،

انتشارات دانشگاه تهران

۱۴۲- مجمع التواریخ - میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی ۷۳۳ ، ۱۳۶۲ ، چاپ احمدی

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تالیف یا چاپ محل انتشار

(م)

۱۴۳- مجمع الانساب - محمد بن علی بن محمد شبانکاره ای، ۱۳۶۳، انتشارات امیرکبیر

۱۴۴- معماری ایران - بقلم ۳۳ پژوهشگر ایران، گردآورنده آسیه جوادی،

۱۳۶۳، ناشر انتشارات حجر، چاپ خوشه

۱۴۵- المفاتیح الشرایع - فیض کاشانی، المتوفی ۱۰۹۱

۱۴۶- مفتاح الکرامه - فی شرح قواعد العلامة السید محمد جواد العاملی

۱۴۷- مجمع الفوائد - المحقق الاردبیلی

۱۴۸- المبسوط - الشیخ طوسی

۱۴۹- مرآة الحرمین - اللواء ابراهیم رفعت پاشا، ۱۳۴۴ ق، القاهرة

۱۵۰- مسالك الافهام - فی شرح شرایع الاسلام، الشهید الثانی، طبع حجر

(ن)

۱۵۱- تذهة القلوب - حمداله مستوفی قزوینی، ۷۴۰

۱۵۲- نسائم الاسحار من لطائف الاخبار - ناصرالدین منشی کرمانی، متوفی ۷۲۵،

انتشارات دانشگاه تهران

۱۵۳- نظام ایالت در دوره صفویه - دهر. برن، ترجمه کیکارس جهانداری، نشریه،

۱۳۵۷، بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۱۵۴- النجوم الزاهرة - جمال الدین ابی المحاسن یوسف بن قفری بردی الانابکی،

۱۳۹۲، مصر

ردیف نام کتاب مؤلف تاریخ تألیف یا چاپ محل انتشار

(ن)

۱۵۵- ناسیخ التواریخ - محمد لسان الملک ، ۱۳۵۳ ، کتابفروشی اسلامیة

۱۵۶- نظم و نظمیه در دوره قاجاریه - مرتضی قمی نفرشی ، چاپ هنر

(ه)

۱۵۷- هنر و مردم - شماره هشتاد و چهارم ، مهر ماه ، ۱۳۴۸

۱۵۸- هنر و مردم - شماره نود و یکم ، اردیبهشت ماه ، ۱۳۴۹

۱۵۹- هنر اسلامی - پروفیسور ارست گونل ، ترجمه مهندس هوشنگ ظاهری ،

۱۳۵۵ ، انتشارات توس

(و)

۱۶۰- وسائل الشیعة - الحر العاملی

(ی)

۱۶۱- یادی از سرزمین آذربایجان - بهروز خاماچی

فهرست اعلام و اماکن

فهرست اعلام و اماکن

(ت)

آذربایجان ۶۷-۷۵-۱۰۱-۱۰۴-
 ۱۰۷-۱۰۸-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۸-
 ۱۱۹-۱۲۲-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-
 ۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-
 ۱۵۰-۱۵۶-۱۶۱-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۰-
 ۱۷۲-۱۷۳-۱۷۸-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۵-
 ۲۰۳-۲۱۱-۲۲۰-۲۲۳-۲۲۶-۲۳۱-
 ۲۳۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۶۲-۲۶۴-۲۶۵-
 ۲۷۳-۲۷۶-۲۸۴-۲۸۶-۲۹۰-۳۰۲-

۳۰۳-۳۰۵-۳۲۵-۳۲۷

آق قویونلو ۱۶۷-۱۷۸-۲۱۸-۲۱۹-
 ۲۲۰-۲۲۳-۲۲۷-۲۳۰-۲۳۴-۲۳۵-
 ۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۹-
 ۲۵۱-۲۵۴-۲۵۵-۲۶۰-۲۶۲-۲۶۵-

۲۸۴-۲۸۹-۳۴۳

آل مظفر ۱۳۶-۱۳۷

آل عثمان ۲۳۵

آلیسن قتلغ ۴۶

آقا خان ۵۹

آغجکی ۱۶۸

آق بوقا ۷۱

آل نسیم ۷۶

آقا افی ۱۹۴

آلاناخ ۱۰۵-۱۱۳

آلساندری ۲۸۹

آلافرنک ۱۱۶

(الف)

الله ۱-۵۳-۷-۶۴

احد ۱

ابراهیم ۹-۳۲-۴۳-۴۸-۷۲-۲۵۸-

۲۵۹-۲۸۹-۲۹۰-۳۰۷-۳۱۱-۳۳۳-

اسماعیل ۹-۲۲۶-۲۴۵-۲۵۲-۲۵۴-

۲۵۸-۲۵۹-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-

۲۶۵-۲۶۶-۲۶۸-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۳-

۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۸-۲۸۰-۲۸۱-

۲۹۹

ایران ۱۶-۶۶-۷۲-۱۰۰-۱۰۴-

۱۰۵-۱۲۸-۱۴۱-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۲-

۱۶۹-۱۷۴-۱۷۹-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۷-

۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۸-۲۳۹-

۲۵۴-۲۵۵-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۴-۲۶۶-

۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۲-۲۷۵-

۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۹-۲۹۰-۲۹۲-

۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۷-۳۱۵-۳۱۶-

۳۲۶-۳۲۷-۳۳۶-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-

۳۴۴

ارک ۱۸-۷۷-۲۸۹-۲۹۹-۳۹۹-

۳۰۰-۳۲۶

ابن یوسف ۱۱۷

ابن جعفر عسقلانی ۱۹

ابن کثیر ۱۹-۳۳-۷۳-۷۵

ابی بکر ۱۹-۳۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-

۷۷-۷۹-۱۳۷-۱۷۱-۱۷۲-۲۱۸-

۳۴۳

ابن عماد ۱۹-۷۳

ابن کربلائی ۲۰-۷۳-۷۹-۹۷

اولجایتو ۲۰-۲۳-۲۵-۲۹-۳۰-۳۲-

۳۳-۳۴-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۲-۴۶-

۴۸-۵۵-۵۷-۶۵-۶۶-۶۹-۷۷-۷۸-

۱۱۴

ابی الحجر المنقري ۲۶-۷۳-۹۵

ابوسعید ۲۷-۲۸-۳۰-۳۳-۳۶-۳۸-

۳۹-۴۰-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-

۵۷-۶۱-۶۷-۶۸-۶۹-۷۳-۷۵-۷۶-

۷۸-۷۹-۹۲-۹۳-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۴-

۱۰۶-۱۱۴-۱۱۳-۱۲۰-۲۲۵-

امیر چویان ۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۸-

۴۰-۴۲-۴۴-۴۵-۴۶-۵۴-۵۹-۶۱-

۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۷-۱۰۰-۱۰۱-

۱۰۶-۱۱۲-۱۱۳-۱۲۳-۱۲۶-

ابرنجین ۳۸-۵۹-۶۸-۶۹

امیرسونج ۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-

امیرزاده محمد ۱۱۷

ایوب انصاری ۱۳۵

اران ۵۸-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۸-۱۱۹-	امیر تیمور ۴۳-۴۸-۱۴۸-۱۴۹-
۱۲۲-۱۳۵-۱۴۰-۱۴۲-۱۴۵-۲۶۵	۱۶۶-۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۸-
امیر حافظ ۱۲۲	۱۷۹-۲۱۸-۲۲۳
ارغون ۶۱-۱۰۴-۱۱۵	امیر سیورغان ۱۱۳-۱۲۳
اویرات ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۶-۱۱۲-۱۱۵	امیر آلیسن ۴۴-۱۱۷
امیر سوغان ۱۱۹	امیر شرف‌الدین ۱۰۱
امیر علی ۱۰۱-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۵-	ازبکان ۱۳۰
۱۲۲-۱۳۴	امیر کردستان ۴۵
امیر شیخ علی ۶۸-۱۳۰	امیر سلطان ۱۰۳
امیر شیخ ابواسحاق ۱۰۱	اوجان ۴۷-۷۳-۷۴-۷۵-۷۹-۱۰۳-
اندراب ۷۰	۱۲۰-۱۳۰-۱۳۱-۱۷۰-۱۷۹-۱۸۰
امیر سونقای ۱۰۴	امیر علی غالب ۱۰۳
ارجیش ۷۰-۱۷۸-۱۷۹	اوشیروان ۱۳۰-۱۳۲-۱۳۳
امیر یعقوب ۱۲۱	ادوارد برون ۴۷-۴۹-۲۷۱
ارمنستان ۷۰-۱۸۴-۲۲۶	اکریخ ۱۱۷
امیر خاتون ۷۰	ابوالقاسم کاشانی ۴۹-۵۷-۶۱-۲۲۱
اخی جوق ۷۱-۱۳۱-۱۳۳-۱۳۴-	اشرف بن تیمور ۱۱۹
۱۳۵-۱۳۶-۱۴۰-۱۴۱	امیر حسین گورگانی ۴۹
امیر حسین ۱۰۴-۱۱۳	امیر توقماق ۵۳
امیر ابوبکر ۷۱-۱۳۱-۱۳۳	امیر ارغون ۷۰
	اشنوی ۱۲۴

استاد شاگرد ۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-

۱۲۸-۱۶۳-۳۲۸-۲۴۱

احمد ۷۱

امیر شیخ حسن ۱۰۱-۱۰۴-۱۰۶-

۱۰۷-۱۰۹-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-

۱۱۶-۱۱۸-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۴-۱۲۷-

۱۲۹-۱۳۳-۱۳۴-۱۴۲-۱۴۳

امیر حاجی بیگ ۱۲۰

اربطة ۷۴

ایراندوخت ۱۲۸

امیر المؤمنین ۷۶-۲۲۹-۲۶۴

امیر محمود ۱۱۳

ابن بطوطه ۹۰-۹۳-۹۵

امیر باغی ۱۲۰-۱۲۹

امیر علاءالدین ۹۰

امیر بیاض ۱۳۰

ابهر ۹۴

امیر قاسم ۱۳۴

ایران کسری ۹۴-۳۳۰-۳۳۱

اویس ۱۳۴-۱۳۶

اریق بوکا ۱۰۰-

امیر ابراهیم ۱۲۲

ارپاگاون ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۴-

۱۰۵-۱۰۶

اوزبیک ۱۰۰-۱۳۰-۱۳۳

ارپاخان ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۴-

اروپا ۲۲۳-۲۲۷-۲۲۹-۲۶۹-۳۴۲-

۳۴۳

ادوارد برون ۳۴۳

اختاجیان ۱۷۹

ارزروم ۲۱۸

ارسوس ۲۵۸

امیر اصفهان ۱۸۰

ارس ۲۰۳-۲۷۱

ارزنجان ۲۱۹-۲۲۰

امینی ۲۳۸-۲۴۷

ابوالمظفر ۱۸۴

احمد بن شمس الدین ۲۱۵

اوزن حسن ۱۸۵-۲۱۸-۲۱۹-

۲۲۰-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-

۲۳۰-۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۷-

۲۳۸-۲۵۹-۲۷۵-۳۴۳

اسکندر ۱۷۲-۱۸۰-۱۸۴-۱۸۲-

۱۸۳

اینجو ۱۳۷

استرآباد ۱۴۹

امیر اعظم شاه ملک بهادر ۱۷۹

۱۷۹

امیر غیاث الدین ۱۵۲

اردبیل ۱۷۰-۱۷۳-۱۸۴-۲۲۰-

۲۴۵-۲۵۲-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۷۱-

۲۷۲-۲۸۶-۲۸۷-۳۳۳

امیر شاه ۱۵۹

استاقطب الدین نائی ۱۶۹

احمد بن شیخ اویس ۱۶۰

استاد حبیب عودی ۱۶۹

اکبر خواجه ۱۶۱

امیر جاکو ۱۶۸

امیر حسن کوچک ۱۶۳

امیر جهان شاه ۱۶۸-۱۷۰-۱۷۲

امیر محمد ۱۶۶

انکج ۱۶۷

انگلیسی ۳۴۲

اناطولی ۲۰۰-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۲-

۲۴۱-۲۴۳-۲۵۸

احمد آباد ۱۹۲

احمد ۲۲۳

امیر زین العارفین ۱۹۴

ایتالیا ۲۲۳-۲۲۷-۲۳۰

اردلان ۱۹۸-۳۴۳

اسنق ۱۹۸

استانبول ۲۲۹-۲۳۱-۲۳۵-۲۶۹-

۲۸۲-۳۰۸-۳۳۳-۳۳۷

اشیق ۱۹۸

احمقیه ۱۹۹-۲۰۲

امورسی کونتارینی ۲۲۷

امیر مبارزالدین ۱۳۵-۱۳۶-۱۳۷-

۱۴۰-۱۴۱

ایلدرم ۱۷۸

اصفهان ۱۳۶-۱۳۷-۱۴۷-۱۸۲-

۱۸۳-۲۱۵-۲۹۳-۲۹۷-۳۲۴-۳۳۸-

۳۴۲

استاد اردشیر ۱۶۹

ابواسحاق ۱۳۷

ارتقشاه ۱۶۸

احمد پادشاه ۲۳۶

امیرزاده ۱۶۸-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲

افغان ۲۸۷

ابونصر ۲۴۱

النجق ۲۵۱

احمد پادشاه ۲۵۲

ایبه سلطان ۲۵۲-۲۵۳

القاص میرزا ۲۷۲-۳۰۳-۳۰۷

الوند میرزا ۲۵۳

ایروان ۲۸۷-۳۲۱-۳۳۸

استاجلو ۲۶۲-۲۷۲-۳۰۸-۳۴۰

امیرزکریا ۲۶۲

الوند بیگ ۲۶۳

الوند ۲۶۳

ابرقوه ۲۶۴

امیرذوالنون ۲۶۴

ابوالفتح بیگ ۲۶۴

امیرگونه خان ۳۲۴

اسفروشان ۳۳۸

ارومیه ۳۱۸

ارومیان ۲۹۱

اولیای چلبی ۲۹۶-۲۹۸

امیر اطوری ۳۳۸-۳۴۱

اسپانیا ۳۰۱

الامه ۳۰۳-۳۰۵-۳۰۷-۳۰۹

ابراهیم پاشا ۳۰۴

اسکندر بیگ ۳۲۱-۳۴۰

ایشک آقاسی ۳۲۳

(ب)

بیت ۹

بیت المقدس ۱۵

بهادرخان ۲۸

بهرام میرزا ۲۷۲

بغداد ۴۵-۴۹-۵۰-۵۴-۵۶-۵۸-۶۰

۶۲-۷۰-۷۷-۹۱-۹۲-۱۰۰-۱۰۴

۱۰۵-۱۰۶-۱۱۳-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸

۱۱۹-۱۲۹-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۴۱

۱۴۲-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۶۱

بوسعید ۷۲	۱۶۷-۱۷۰-۱۷۱-۱۸۰-۲۵۴-۲۶۳
باریک بیگ ۲۶۴	۲۸۴-۲۹۰-۲۹۲-۳۰۶
بدرالدین ۲۸۸-۹۳	بعلم شاه ۲۳۳
باغ ۷۵-۱۵۹-۱۶۹-۱۸۵-۱۹۰	بلوشه ۵۷-۶۴
۱۹۱	بین النهرین ۲۲۹
باغ خلفان ۱۹۳	بلهجان ۲۰۸
باغ ۲۶۴	بازار ۷۶-۷۸-۹۰-۹۲
برزنا ۱۹۳	باسمنج ۲۰۳
بایدوجان ۱۰۱	بابا ۱۴۴
براغوش ۱۹۶	باسنق ۱۹۶
بحرخزر ۲۸۴	بصره ۵۸
بارو و سلماس ۳۳۰	بابا احمد ۱۴۵
(پ)	بهاالدین ۲۱۸
پیامبر ۹	برج ۷۰
پارک ۱۹	بابا خواجه ۱۶۲
پس کوشک ۱۸۸-۱۸۹	بردی بیگ ۷۱
پغمر ۱۵۸-۲۴۱-۲۷۵	باروق ۲۶۱
پاریس ۵۷	باکو ۱۶۸
پول ۷۰	بایزید ۷۱-۱۶۰
پیربوداق ۱۸۰-۱۸۲-۱۸۳-۲۸۶	بایندر ۲۶۴
پل ۷۰	بیگم زن ۱۸۳

پاپ کالیسکست ۲۲۸-۲۲۹

پیر حسین ۱۱۷

پهلوی ۱۲۸

(ت)

تبریز ۴۱-۴۳-۴۴-۴۷-۵۸-۶۰-۶۳

۶۴-۶۶-۶۷-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۵

۷۶-۷۷-۷۹-۸۴-۸۹-۹۲-۹۵-۹۶

۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶

۱۰۷-۱۰۸-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۷-۱۱۸

۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵

۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱

۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۶-۱۴۰-۱۴۱

۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷

۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۶

۱۵۷-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۶

۱۶۷-۱۶۸-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳

۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵

۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۱-۲۰۸

۲۱۵-۲۲۱-۲۲۶-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳

۲۳۴-۲۳۷-۲۳۸-۲۴۳-۲۴۸-۲۴۹

۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴-۲۵۵-۲۶۰

۲۶۴-۲۶۷-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۳

۲۷۴-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴-۲۸۵

۲۸۶-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹

ترکمان ۱۴۶-۱۴۸-۱۴۹-۱۶۷

۱۶۸-۱۷۸-۲۳۱-۲۸۱

ترکمانان ۲۱۸-۲۶۴-۲۶۵

نستر ۶۰

تاجروزی ۹۵-۹۶-۹۷-۲۴۶-۲۴۹

تکلو ۲۷۲-۳۰۷

تیمورتاش ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۷

۱۲۶-۱۲۹-۱۳۱

تیمورگورگانی ۲۶۱-۲۷۲

ترکیه ۲۸۴

تیمورخان ۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۴۴

۱۷۳-۱۷۴-۱۷۸

تفلیس ۲۳۱

تغتو ۱۱۷

توقتمش خان ۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱

تیموریان ۱۶۶-۱۷۳-۱۷۴

تلخ رود ۲۰۲

تاتار ۳۰۳

تست هلنا ۳۳۳

(ج)

جزیره ۱۴۸

جهانشاه ۱۴۵-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۸-

۱۸۹-۱۹۰-۲۰۷-۲۱۶-۲۱۹-۲۲۰-

۲۲۱-۲۳۲-۲۳۳-۲۴۷

جهانگیر ۲۱۹

جهانگشا ۱۷۳-۳۲۳

جهانشاه میرزا ۱۸۱-۲۵۸

جر جان ۱۱۲

جلال الدین عتیقی ۳۲-۶۰

جلال الدین طیری ۵۵

جلال الدین قزوینی ۱۴۰-۱۴۱

جلال بن حران ۶۵

جلالریان ۱۱۹-۱۳۴-۱۴۰

جواهر ۶۹

جمال الدین ۱۰۶-۱۰۷

جانی بیک ۱۳-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-

۱۳۷-۱۴۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۶۳

جفال اوغلی ۳۱۳

جعفر بن محمد ۷۶

جوان مصری ۸۴-۹۵-۹۶

جانی بیگم ۱۸۷

جعفر پاشای ۳۱۴-۳۱۷

جعفر پاشا ۲۸۵-۲۹۲-۲۹۳-۳۶۸-

۳۱۹

جفاله زاده ۲۹۱-۲۹۲

جلال الدین دوانی ۱۸۵

جملی کاری ۲۳۹

جعفر بن علی ۲۵۸

جیحون ۲۶۵

(چ)

چوپان ۶۷-۶۸-۶۹-۷۱-۱۰۶-

۱۱۲-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۷-۱۵۶-۱۶۳-

۲۴۱

چوپانیان ۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۲۹

چرنداب ۹۰-۲۷۹-۳۰۹-۳۱۲

چرکس ۳۰۷

چنگیز خان ۱۰۷

چرخچی ۳۰۶

چین ۲۷۲

چردیان ۲۸۸-۲۸۷
 چلبی ۳۲۶-۳۱۱-۲۸۸-۲۸۷-۲۳۵
 ۳۳۲-۳۳۱-۳۳۰
 چالدران ۲۷۰-۲۶۹-۲۶۷-۲۵۴
 ۲۹۱-۲۸۹-۲۸۴-۲۸۲-۲۷۱
 چقمق حلب ۲۵۸
 چغورسعد ۲۶۲
 (ح)
 حسن بیگ ۱۸۳-۱۸۲-۱۷۳
 ۲۵۲-۲۵۱-۲۴۹-۱۸۴
 حافظ ابرو ۱۰۶-۱۰۲-۶۷-۴۹
 ۱۸۴-۱۵۹
 حله ۵۸
 حلب ۱۷۰
 حمام ۱۶۳-۱۰۰-۹۵-۹۰-۸۳-۸۲
 ۲۱۲-۱۹۱
 حمداله ۲۹۹
 حسن علی ۱۸۲
 حمداله مستوفی ۲۷۹-۹۴-۸۵
 ۳۳۱-۳۳۰
 حبیباله ۱۶۲

حاجی خاتون ۱۰۰
 حلیمه بیگم ۲۴۵-۲۳۳
 حاجی طغای ۱۲۰-۱۱۳-۱۰۴
 ۱۲۳-۱۲۲
 حافظ کربلائی ۱۵۷-۱۲۵-۱۲۴
 ۲۴۷-۱۵۹
 حاجی محمد ۲۳۰
 حاجی میرزا یوسف طباطبائی
 ۱۲۶
 حاجی خلیفه ۳۳۲-۳۳۰-۳۲۶
 حسن چوپائی ۲۴۱-۱۳۰
 حسن کوچک ۱۳۲
 حکم آباد ۱۹۷-۱۹۳-۱۶۲
 حاجی همدانی ۱۸۰
 حمزه ۳۱۸-۳۱۵-۲۹۲-۲۸۵-۱۸۳
 ۳۲۰
 حاجی خلیفه ۲۹۵-۲۸۳
 حسین بیگ ۲۶۳
 حسین خان ۳۰۸
 حسن علی ۱۸۴-۱۸۳
 حلی ۲۷۵

۲۷۵-۱۴۳-۱۴۱-۱۴۰-۱۳۶
 خربندا ۶۵-۶۴-۳۳
 خرو نق ۲۴۸
 خدا بنده ۳۱۶-۱۳۴-۳۶-۳۵-۳۳
 خوافی ۱۲۵-۱۱۷-۱۱۴-۱۰۷
 ۱۴۲-۱۴۱-۱۳۶-۱۳۵-۱۳۲
 خواندکار ۳۰۷-۳۰۳-۳۰۲
 خرقان ۴۵
 خسرو شاه ۲۱۴
 خاتون ۱۰۵-۱۰۴-۱۰۱-۱۰۰-۶۸
 ۱۸۹-۱۸۸-۱۸۷-۱۶۹-۱۲۱-۱۱۶
 ۲۲۱-۲۱۵-۲۰۷-۲۰۶-۱۹۰
 خوانق ۷۴
 خراب آباد ۳۱۸
 خوزستان ۳۱۶-۱۱۷
 خوی ۱۸۳-۱۶۷-۱۵۶-۱۳۳-۱۳۲
 ۳۰۹-۲۶۰-۲۴۳
 خلیج فارس ۲۶۵
 خالد بیگ ۲۷۱
 خدیجه بیگم ۲۵۹-۲۳۳

حسینقلی خان ۳۱۲
 حسن سفریچی ۱۹۴
 حسن بن علی بیگ ۲۲۶
 حسن پاشا ۳۱۶-۳۱۵-۲۴۰-۲۳۹
 حسن پادشاه ۳۱۹-۲۴۲-۲۴۱
 ۳۲۰

(خ)

خدا ۲۰۷-۱۸۹-۶۶-۷-۵-۳-۱
 خریوت ۲۲۰
 خراسان ۱۱۲-۱۰۸-۵۸-۵۷-۴۶
 ۱۸۵-۱۷۳-۱۷۱-۱۶۸-۱۱۹-۱۱۵
 ۲۶۵-۲۶۴
 خمینی ۱۵
 خانقاه ۱۲۵-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۰-۸۲
 ۱۵۹-۱۵۷-۱۵۶-۱۴۳-۱۲۸-۱۲۷
 ۱۸۸-۱۸۷-۱۸۶-۱۷۳-۱۶۳-۱۶۱
 ۲۷۵-۲۵۱-۲۲۱-۲۰۷-۱۹۰-۱۸۹
 خواجه ۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۱۸-۱۵
 ۴۰-۳۷-۳۶-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱
 خواجه سعدالدین ۲۴-۲۳
 خواند میر ۱۰۳-۷۴-۷۳-۲۸-۲۷

(د)

دیر ۵

دوزدوزان ۱۹۶

دیوار دوه چی ۱۸۷

دمده علی ۷۳-۲۲

دربند شروان ۱۴۸

دمشق ۱۰۱-۱۸۹

دشت قبیجان ۱۴۹

داود شاه ۵۵

داریوش ۲۲۸-۲۲۴

دریای خزر ۱۴۰

دجله ۶۹

دمشقیه ۱۷۹-۱۴۸-۱۴۷-۱۴۲

دیوار ۷۰

دولتخانه ۱۶۳-۱۴۷-۱۴۵-۱۴۴

۱۷۰

دزفول ۳۵۴

دونالدن ۷۰

دارالسلطنه ۱۴۵

دربند ۳۰۷-۱۶۸-۱۰۱

دارالشفاء ۲۵۹

دیاربکر ۱۴۸-۱۲۳-۱۲۰-۱۱۹

۲۲۰-۲۱۸-۱۸۶-۱۸۳-۱۸۲-۱۷۹

۲۳۴-۲۳۳-۲۳۲-۲۲۸-۲۲۵-۲۲۳

۲۶۴-۲۶۲-۲۵۵-۲۵۴

دسپینا ۲۳۸-۲۲۸

دوگین اوغلو ۲۸۹-۲۷۰-۲۶۷

دهلیز ۳۰۱

دهلی ۲۷۲

(ذ)

ذی القعدة ۱۵۳

(ز)

رسول ۱۸۶-۱۲۲-۱۰۴-۸۶-۹

رشیدالدین ۳۴-۳۳-۳۰-۲۹-۲۵

۴۷-۴۶-۴۵-۴۲-۴۱-۳۸-۳۷-۳۵

۶۳-۵۹-۵۸-۵۶-۵۴-۵۲-۵۰-۴۸

۷۹-۷۸-۷۷-۷۱-۶۹-۶۷-۶۶-۶۵

۱۶۹-۱۲۴-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۳-۱۰۰

۲۷۴

ربع رشیدی ۱۰۳-۱۰۲-۶۴-۴۳

۲۸۶-۱۷۴-۲۶۹-۱۳۰

رضا خان ۱۲۸-۱۲۷

رشیدالدوله ۶۵-۶۴

زین الدین باستری ۵۵-۵۳	رملو ۳۳۴-۲۷۲-۲۴۶-۲۳۲
زندان ۲۲۳	رکن الدین ۱۱۴
زکریا ۱۰۴	رودقات ۲۱۴
زنبور ۷۹-۶۳	رقاصه ۷۰
زنجان ۱۰۱-۹۴	ریوزیور ۲۲۴
زرد ۱۹۸	روزبھان ۲۴۹-۲۴۸-۲۳۸
زاویه ۱۸۶-۱۸۵-۱۶۳-۱۵۶-۹۴	رب آباد ۱۹۳
(ژ)	رواسجان ۲۰۲-۱۹۹
ژنرال سرپرستی سایکس ۲۷۹-۲۵۸	رودخانه ۱۰۱-۷۰
۳۱۵	رازلیق ۱۹۶
(س)	روم ۱۲۰-۱۱۲-۱۰۴-۱۰۱-۷۳
سرخاب ۳۱۳-۲۹۷	۲۲۳-۱۸۱-۱۷۳-۱۴۸-۱۲۳-۱۲۱
سعد الدین محمد آوجی ۳۴-۲۷	۳۱۳-۳۰۵-۳۰۴-۲۲۸-۲۶۲-۲۲۹
۵۴-۵۳-۵۲-۵۱-۵۰-۴۹-۴۷-۳۵	رباطات ۹۰-۸۹
۷۸-۷۷-۷۵-۷۱-۶۰-۵۶-۵۵	ری ۱۶۸
سعد الملک ۵۴	دستم بیگ ۲۶۱-۲۶۰
سید حمزه ۵۳	رموزیو ۲۲۸
سجاس ۱۰۳-۱۰۱	رومیه ۳۲۰-۳۱۵-۳۱۳-۳۱۲-۳۰۵
سلطانیہ ۱۱۴-۷۸-۷۱-۷۰-۶۸-۶۷	(ز)
۱۴۰-۱۳۲-۱۲۳-۱۱۹-۱۱۸-۱۱۵	زکواہ ۱۷
۳۰۵-۳۰۴-۲۹۰-۲۸۴-۱۷۹	زرقا ۱۳۲

سلطان ادیس ۱۳۵ - ۱۴۰ - ۱۴۱ -

۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۷۸ -

سلطان حسن ۱۴۵ - ۲۳۵ - ۲۳۶ -

۲۴۱

سلطان محمد ۲۲۰ - ۲۲۴ - ۲۲۸ -

۲۳۱ - ۲۸۵ - ۲۹۳ -

سلطان حسین ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۶ -

۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۹ - ۱۷۸ - ۲۶۴ -

سلطان جنید ۲۳۳

سلطان احمد ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ -

۱۵۰ - ۱۵۷ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ -

۱۸۰ - ۳۲۵ -

سلجوقیان ۳۲۷

سلطان برفوق ۱۴۹

سلیم اول ۲۹۷

سلطان چماق ۲۱۹

سلطان حیدر ۲۳۳ - ۲۵۲ -

سلطان ازبک ۱۵۵ - ۱۶۳ -

سلطان مراد ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۵۴ -

۲۶۴ - ۲۸۳ - ۲۹۲ - ۲۹۵ - ۳۳۰ - ۳۳۱ -

۳۳۲ - ۳۳۵ -

سه گنبدان ۱۰۲

سلیمان ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۱ -

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۴۱ -

سلطان سلیمان ۲۹۱ - ۲۹۵ - ۳۰۲ -

۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۸ - ۳۰۹ -

۳۱۰ - ۳۲۵ -

ساوه ۷۰ - ۱۷۹ -

سلماس ۷۰ - ۱۷۲ - ۱۸۱ -

سفیر ۷۲

سوریه ۷۲ - ۲۲۰ - ۲۵۸ -

سانی بیگ ۱۰۱ - ۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۱۴ -

۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۳ -

سیورغان ۱۰۶ - ۱۱۵ - ۱۱۷ -

سهند ۱۲۰ - ۱۶۲ -

سمرقند ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۳۵ - ۱۵۰ -

۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۲ -

سلطان عثمان ۲۲۹

سلدوز ۱۲۶

سلطان جهانشاه ۱۸۷

سلیمانیه ۱۲۶

سنجار ۱۷۸

ساخلو ۳۲۴	سلطان بایزید ۱۵۷-۲۳۰-۲۶۵
سدول ۱۹۳	۲۶۶
سهله ۲۷۹	سوق کاوبازار ۱۶۲
سعید تاج الدین ۱۹۴	سمر خوران ۱۶۲
سراب ۱۹۸-۲۰۲-۲۲۰-۲۷۲	سکبانان ۱۷۹
سهنسالار ۳۳۴	سلطان ملک اشرف ۲۱۸
سمنان ۲۶۴	سلطانعلی ۲۵۲-۲۶۰
سارا خاتون ۲۱۹-۲۲۰	سلطان یعقوب ۲۴۲-۲۴۳-۲۴۵
سیواس ۲۲۳	۲۴۶-۲۴۹-۲۵۱-۲۵۲-۲۶۰
سیاسولی ۲۶۳	سنجاران ۳۲۸
سامانی ۲۶۵	سلطان خلیل ۲۴۳
ساندری ۲۸۴	سلطان خواندگار ۳۰۷
سردویه ۱۷۱	سلطان سلیم ۲۵۴-۲۶۵-۲۶۶
(ش)	۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۸۱
	۲۸۲-۲۸۹-۲۹۰-۳۳۳
شبهستر ۱۷۳	سامیان ۳۲۸
شیراز ۱۴۰-۱۵۶-۱۸۲	سلیمان بیژن ۲۴۶-۲۶۰
شاهویردی ۳۰۹	سلطان محمد غازی ۳۱۸
شیخ کجج ۱۴۰-۱۴۱	سلجوق شاه بیگم ۲۴۳-۲۴۶-۲۵۹
شیخ اویس ۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳	سلطان حمزه ۳۱۴
شاه آباد ۱۴۵-۱۴۶-۱۹۲	سلجوق خاتون ۲۳۲
شاه شجاع ۱۴۷	

شاه عباس ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۹۳ -

۲۹۴ - ۲۹۵ - ۳۲۱ - ۳۳۵

شمس الدین ۱۱۶ - ۱۴۵ - ۱۵۹ -

۱۶۹ - ۲۳۴ - ۲۴۸ - ۲۶۳

شیخ علی ۱۶۲ - ۱۷۹

شیخ الاسلام ۳۱۷

شبلی ۱۶۶

شیخ خسرو شاهی ۱۷۱

شیخ فضل اله ۱۷۴

شاملو ۲۵۴ - ۳۰۴ - ۳۰۵

شاه محمد ۱۸۰ - ۲۹۲

شیخ جمال الدین مطهر حلی ۲۶۴

شیخ طوسی ۲۷۵

شاهروخ ۱۸۱ - ۲۱۸ - ۳۰۴ - ۳۱۴

شیخ جنید ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۲

شنب عتیق ۱۹۳

شیخ صفی الدین ۲۵۸ - ۳۳۳

شمس آباد ۱۹۳

شیخ عبدالطیف ۲۵۸

شیخ ابی زید ۱۹۷

شاخ کولی ۲۶۸

شیخ رکن الدین ۲۰

شیخ حاجی ۱۶۷

شاردن ۸۶ - ۸۷ - ۲۳۸

شیخ کمال الدین خجندی ۱۵۲ -

۱۵۷

شام ۹۰ - ۱۴۸ - ۱۶۱ - ۱۶۷ - ۱۷۰ -

۲۶۲ - ۲۳۳

شیخ محمد کججانی ۱۵۶ - ۱۵۷ -

۱۶۰

شگلان ۱۳۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۲۳۳ -

۲۴۷

شیخ جعفر صفوی ۱۸۴

شنب غازان ۱۳۰ - ۱۴۸ - ۱۷۲ -

۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۹۴ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ -

۳۱۱ - ۳۲۳

شیخ کججی ۱۵۶

شیخ محمد کججی ۱۵۹ - ۱۶۷ -

۲۶۲

شنب حسن ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۱۷ -

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵ - ۱۲۹ - ۱۳۳ - ۱۵۹ -

شیخ دحمد ۱۶۱ - ۱۶۳

شندان ۲۲۰

شیخ حیدر ۲۲۶-۲۴۵-۲۵۹-۲۶۰

۲۲۶

شیعه ۲۷۱-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵-۲۸۸

شاه سلیمان ۲۸۷-۳۳۹

شردان ۲۴۵-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۲

۲۹۳-۳۰۷-۳۱۶

شافلی ۲۶۹

(ص)

صومعه ۵

صدرآباد ۱۹۴

صفویه ۱۶۳-۱۸۰-۲۴۷-۲۵۵

۲۶۵-۳۴۰

صدرالدین اردبیلی ۱۵۶

صاحب قران ۱۴۹

صوفیان ۶۷-۲۹۱-۳۸۴

صدرالدین قیانی ۱۴۰

صريح‌الملک ۲۱۵

صاحب آباد ۱۴۵-۲۲۱-۳۳۴

۲۳۷-۲۳۸-۲۴۸-۲۴۹-۳۱۲

(ض)

ضیاء‌الدین ۶۲

(ط)

طهماسب ۲۷۲-۲۷۹-۲۸۱-۲۸۴

۲۸۵-۲۹۵-۲۹۷-۳۲۳-۳۲۹-۳۳۵

طاووسیه ۲۵۱-۲۷۵-۲۷۹

طاووس ۲۲-۷۳-۸۰-۸۲

طومار ۱۶۱

طهران ۱۵۹

طارمین ۹۴

طاعون ۱۶۸

طغانی‌مور ۱۰۷-۱۰۸-۱۱۲-۱۱۵

۱۱۶-۱۱۷-۱۱۹-۱۲۳

طغرل بیگ ۲۶۳-۲۷۳-۲۷۴

طباطبائی ۱۴۶-۲۳۶

طرابوزان ۲۲۶-۲۲۸-۲۲۹-۲۵۸

۲۵۹

طویلہ ۱۵۰

طسوج ۱۹۲-۳۲۴

(ع)

علیشاه ۱۸-۲۱-۲۴-۲۵-۲۹-۳۴-

۳۵-۳۷-۳۸-۳۹-۴۱-۴۲-۴۴-۴۵-

۴۶-۴۷-۴۹-۵۰-۵۲-۵۳-۵۶-۵۸-

۵۹-۶۰-۶۱-۶۶-۶۷-۶۹-۷۰-۷۱-

۷۲-۷۴-۷۵-۷۷-۷۸-۸۰-۸۲-۸۴-

۸۹-۹۰-۹۵-۹۷-۱۰۰-۱۰۴-۱۰۹-

۱۱۱-۱۱۲-۱۲۵-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۳-

۱۳۷-۱۴۰-۱۴۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-

۱۵۹-۱۶۳-۱۶۶-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-

۱۷۸-۱۸۸-۲۱۸-۲۳۴-۲۴۹-۲۵۱-

۲۵۵-۲۵۸-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۸-۲۸۸-

۲۸۹-۲۹۹-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۴-۳۱۶-

۳۲۶-۳۲۸-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۶-

۳۳۷-۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰

علی ابن ابی بکر تبریزی ۲۶-۲۷

علاالدین ۵۳-۵۴-۵۸-۵۹-۶۲-۹۱-

۹۲-۱۱۲-۱۱۵-۱۲۶-۱۲۸-۱۶۷-

۲۱۸-۲۲۲

علی همدانی ۴۳

عمادالدین ۵۳-۵۴-۵۸-۱۳۱-

عراق ۵۸-۷۴-۹۰-۱۰۵-۱۰۷-

۱۰۸-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-

۱۱۸-۱۱۹-۱۲۲-۱۲۹-۱۳۶-۱۴۱-

۱۴۸-۱۷۰-۱۷۳-۱۸۲-۲۲۰-۲۳۲-

۲۵۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۹۳-۳۰۳-۳۰۴-

۳۰۵-۳۰۸-۳۱۴-۳۱۶-۳۲۱-۳۲۳-

۳۲۷-۳۳۹

عبدالعزیز ۷۲

عبدالقادر ۷۶-۱۴۷

علاالدوله ۱۷۹-۲۷۶-۳۰۴

عطار ۶۴

عباس اول ۲۸۵-۳۲۶-۳۲۴

علی بیگ ۲۱۹

علی پادشاه ۱۰۱-۱۱۲

عبیداله خان ازبک ۲۶۶-۳۰۲

عزت ملک ۱۲۱

عقیلی خان ۲۸۴-۳۲۰

عباس ۱۳۷-۳۲۸

علی ۲۲۶-۲۲۷-۲۵۹-۲۷۳-۲۷۴-

۳۴۱

عبداله خان ۳۰۸

(غ)

غازان ۲۲-۶۰-۶۴-۶۵-۹۰-۹۱-

۹۲-۱۲۴

غیاث الدین محمد ۳۹-۶۶-۱۰۰-

۱۰۱-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۲۱۴-۱۱۷-

۱۲۳-۱۶۲

(ف)

فردوس ۵۰

فضاله ۵۵-۷۹-۱۰۵-۱۶۱-۲۳۸-

۲۴۸

فارس ۵۸-۱۱۹-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۷-

۱۷۰-۱۸۵-۲۲۰-۲۲۶-۲۳۲-۲۴۵-

۲۵۴-۲۶۰-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۷-۳۱۴-

۳۳۹

فهرج ۷۶

فرهاد پاشا ۲۸۳-۳۱۶

فرهاد ۲۹۲

فحول ۷۷

فصیح احمد ۷۹-۸۰

فصیحی ۱۲۴-۱۲۵

فخرالدین احمد ۱۲۴

عالی پیلتن ۱۴۰-۱۴۱

عثمان پاشا ۲۴۸-۲۸۳-۲۸۵-۲۹۱-

۳۱۱-۳۱۲-۳۱۷-۳۱۸-۳۴۰

عبدالرحمن ۱۴۴

علی بن ابی الفضل بن ادریس ۲۶۸

عباس میرزا ۱۲۶-۲۸۸-۲۹۹-

۲۳۶-۳۳۷

عبدالرحیم بن عبدالمن ۱۶۱

عالی قاپو ۲۷۷-۲۷۹-۳۴۰-۳۴۲

عز آباد ۱۶۲-۱۹۷

عزالدین ۵۸-۶۲-۷۲

علی پاشا ۲۸۵

عادل آقا ۱۶۶

عمر شیخ بهادر ۱۶۸

عبدالمؤمن ۱۶۹

عثمانیان ۳۴۳

علمشاه ۲۶۰

عماد بن محمود ۱۳۲

عبدالرزاق ۱۲۴-۱۵۰

عُمر ۳۳۳-۳۴۱

عبداله صیرفی ۱۲۶

قرا بسطام ۱۶۸	فتحعلی شاه ۱۲۶-۱۲۷
قاضی قزوینی ۱۸۰-۲۴۳	فخرآزاد ۱۸۸-۱۹۰-۲۰۰-۲۱۲
قزل آغاج ۱۸۲	فیل پاشا ۳۰۲
قرا جغای خان ۲۹۵-۳۲۵	فرنسیس ۲۸۴
قاسم بیگ ۱۸۳-۲۵۳	فتحاله بهشتی ۱۹۴
قلفچیان ۱۸۴	فرانسه ۲۲۹
قرا قورم ۲۲۳	فرخ یسیار ۲۶۰-۲۶۲
قرا مانلو ۱۸۴	فیروزکوه ۲۶۴
قباد ۱۸۵	فرات ۲۶۵
قاضی حسین میبدی ۱۸۶-۱۸۷	(ق)
قرآن ۱۸۸	قاجاریه ۱۸
قاضی عبدالملک ۲۰۲	قاضی محمد ۴۵-۴۶-۱۵۶
قسنطنیه ۲۲۳-۲۲۸-۲۳۱-۲۶۷	قزوین ۹۴-۴۶-۱۱۵-۱۱۸
۲۷۰-۲۸۹-۳۳۳-۳۴۳	۱۷۹-۲۱۵-۲۸۹-۳۰۳-۳۳۳
قاسم بن عمر ۲۴۱	قرا عثمان ۲۱۸-۲۱۹-۲۲۳
قلی بیگ ۳۲۰	قاضی بغداد ۱۵۰
قاضی غفاری ۲۴۶	قاضی احمد بن علی المکی ۲۱۶
قرم شمه خال ۳۰۸	قراقویونلو ۱۶۷-۱۷۸-۲۱۸-۲۱۹
قاضی حبالدین ۲۴۸	۲۲۰-۲۲۳
قاجار ۲۷۲	قاضی بهالدین ۲۲۳
قورچی باشی ۲۵۴ - ۲۳۰ - ۳۱۹	قاضی شیخ علی ۱۶۷

۳۲۴-۳۱۶-۲۹۲	قرمان ۳۰۸-۲۵۸
قورچی ۷۱	قزل باش ۳۰۴-۳۰۳-۲۶۲-۲۶۱
قہستان ۲۷۴	۳۴۰-۳۲۱-۳۱۲-۳۰۹-۳۰۸-۳۰۶
قرآن ۸۶	قافرمان ۲۶۲
قرا یوسف ۱۵۷-۱۴۹-۱۴۸-۱۴۶	قواجه الیاس ۲۶۲
۱۸۰-۱۷۹-۱۷۸-۱۷۲-۱۶۷-۱۶۶	قندھار ۲۶۴
۳۲۸-۲۲۳-۲۱۸-۱۸۴	قزلباشان ۲۸۱-۲۷۱-۲۶۵
قبقاق ۱۵۵-۱۰۱	قرا محمد ۱۷۸-۱۶۸-۱۶۷-۱۴۶
قنادیل ۵۴	قشلاقمشی ۵۹-۴۹
قاهرہ ۲۱۹-۱۲۲-۱۱۲	قازون ۵۸
(ک)	قوج حسین ۱۲۹
کیکک سلطان ۳۴۰-۳۳۹	قریہ ۱۱۷-۷۷-۶۷
کرمان ۲۲۶-۲۲۰-۱۸۵-۱۸۳-۵۸	قراجری ۱۱۵-۱۱۴-۱۱۳
۲۶۴-۲۳۲	قوزمیشی ۶۹-۶۸-۶۷
کانرمر ۴۷	قتلغ ۲۱۸-۱۱۷
کعبہ ۹	قتلغشاہ ۶۸
کاشان ۲۱۵	قرا حسن ۱۲۰
کجاآباد ۱۹۹	قشلاق ۲۶۰-۱۸۳-۱۸۱-۱۴۲-۷۱
کجوجانی ۱۳۰	قرا باغ ۲۶۲-۱۷۳-۱۴۲-۱۳۵-۷۱

کوفه ۲۷۹-۵۸

کالویوانس ۲۲۸

کیسلیکیه ۲۵۸

کانونیوزنیو ۲۴۵-۲۳۸-۲۲۷-۲۲۴

کانترینی ونیزی ۲۲۵

کاخ ۱۴۴-۱۴۳

کربلائی ۲۵۵-۲۴۱-۱۴۴

کلینی ۲۷۴

کلاب ۱۵۱

کمال الدین عبدالحمی الفغالی ۱۶۲

کوتارینی ۲۲۸

کججانی ۱۹۲

(گ)

گورستان ۲۲۵-۱۴۸-۱۳۴-۱۵

گوی مسجد ۱۸۶-۱۸۵

گرجستان ۱۷۰-۱۲۲-۱۱۸-۱۱۳

۲۴۳-۲۳۲-۲۳۱-۲۲۹-۲۲۸-۱۸۲

۴۷۱

کلیایکن ۱۴۷-۱۳۵

گیلان ۲۷۴ ۲۵۲-۱۵۶

گوهرشاد ۱۷۳

(ج)

لقمان ۵۱

لرستان ۱۳۵

لیلوا ۱۹۱

لودویکورا بولونیا ۲۲۸

له له شاملو ۲۶۳

(م)

مسجد ۱۱-۱۳-۶۶-۷۰-۷۲-۷۳-

۷۹-۷۴-۸۲-۸۴-۸۶-۸۹-۹۰-۹۴-

۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۱۰۰-۱۰۴-۱۰۹-

۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۷-۱۲۸-۱۲۹-

۱۳۲-۱۳۳-۱۳۷-۱۴۰-۱۴۳-۱۴۴-

۱۵۰-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-

۱۵۷-۱۵۹-۱۶۱-۱۶۳-۱۶۶-۱۷۳-

۱۷۴-۱۷۵-۱۷۸-۱۸۵-۱۸۷-۱۸۸-

منگونی‌مور ۱۰۷-۱۰۴
 میر غضبان ۴۳
 مدرسه ۷۶-۸۲-۸۹-۹۰-۱۲۰-
 ۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۷-۱۲۸-۱۴۳-
 ۱۵۶-۱۵۷-۱۵۹-۱۶۱-۱۶۳-۱۶۷-
 ۱۸۵-۱۸۷-۱۹۳-۲۳۱-۲۳۴-۲۳۶-
 ۲۳۸-۲۴۱-۲۴۲-۲۵۱-۲۷۵-۲۸۱-
 ۳۲۰-۳۳۲
 مستوفی ۳۳۱
 میدان ۷۹
 مشکور ۷۸-۷۹
 میارمیار ۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲
 میرانشاه ۴۳-۴۸-۱۴۴-۱۶۸-۱۶۹-
 ۱۷۴-۱۷۵
 محمد فاتح ۳۴۳
 مسیو دارمون ۲۹۱
 مبارکشاه ۵۳-۵۵
 ملا احمد ۱۲۷
 ملک بیگ ۳۰۶

۱۸۹-۱۹۰-۲۰۶-۲۰۷-۲۱۶-۲۱۸-
 ۲۲۱-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۷-۲۴۰-۲۴۱-
 ۲۴۲-۲۵۰-۲۵۵-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-
 ۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۹-۲۹۶-
 ۲۹۹-۳۱۲-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-
 ۳۳۷-۳۳۸-۳۴۱
 محمد خدا بنده ۲۳-۲۷-۳۲-۳۱۶
 محمد ۶۱-۷۱-۱۰۵-۱۰۸-۱۱۲-
 ۱۱۳-۱۱۸-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۲-۱۸۹-
 ۲۲۷
 محمد علی ۱۲۷
 محمد دوائی ۱۶۸
 محمد طباطبائی ۱۴۵
 محمود ۷۱-۱۵۷
 محمود بن محمد ۸۹
 محمود بن چوپان ۱۱۹
 محمود شاه ۱۰۱-۱۰۳
 محمود خلجانی ۱۶۷
 محمد آباد ۱۹۳

۱۵۹-۱۶۲-۱۹۲-۲۸۸-۲۹۹	موغان ۵۸
۲۶۴-۲۲۹ مراد بیگ	میرزا احمد ۱۲۷
۱۷۹-۱۷۸ میرزا ابوبکر	مرند ۶۷-۱۳۲-۱۳۳-۱۶۸-۲۸۷
۱۸۵-۱۸۰-۱۷۱ میرزا شاخ رخ	۳۰۹
۱۸۳ ماکو	مرو ۱۷۳
۱۵۰ محراب	مقبره ۷۰-۷۵-۸۰-۸۲-۹۸-۱۸۵
۱۸۲ میرزا علاالدوله	۱۸۷
۱۵۵ مبارزالدین	ملک اشرف ۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱
۱۸۲ میرزا بایسنقر	۱۳۲-۱۵۶-۲۱۹
۱۶۷ ملک عزالدین	معتضد بالله ۱۳۷
۱۸۳ ملک الخیرات	مصر ۷۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۲۲-۱۳۷
۲۹۴-۱۸۲ مهران رود	۱۴۴-۱۴۹-۱۶۸-۱۷۲-۱۷۸-۱۷۹
۲۴۹-۲۲۵ منجم باشی	۲۱۹-۲۲۰-۲۵۸-۳۰۸
۱۱۹ منصور	موصل ۱۷۸-۲۱۸
۹۸-۹۴ مدائن	مغول ۷۲-۷۸-۸۷-۱۰۰-۱۰۲
۱۱۲-۱۰۵-۱۰۴-۱۰۱ موسی	۱۰۶-۱۰۷-۱۲۲-۲۲۳-۲۲۷-۲۹۸
۱۲۷ ملک الشعراء	۳۰۳
۱۸۳-۱۳۴-۱۱۶-۱۰۱ مراغه	مراد پاشا ۲۹۲-۳۲۳-۳۲۴
۲۹۹-۲۹۶-۲۸۷-۲۰۴	مهادمهین ۷۳-۷۷-۷۹-۸۲-۹۰-۹۸

مولى لطيف ۱۹۷	مراغيان ۱۳۱
مأذنه ۲۶۴	ميرخواند ۱۴۷-۱۳۶-۱۰۲
ماجوج ۳۲۹	ملك شرف الدين ۱۰۳
مهران ۲۱۴-۲۰۳	مظفريه ۱۸۶-۱۸۵-۱۸۴
ميرزا على ۲۶۲-۲۶۱	موقان ۱۷۰-۱۴۰-۱۰۶
ماوراءالنهر	مظفر الدين ۱۳۶-۱۱۹-۱۱۴-۱۰۶
مشكين ۲۰۳	۱۵۷-۱۳۷
ماردين ۲۱۹	مازندران ۲۷۴-۱۵۲-۱۱۹
محمد خان زيا اوغلى ۳۲۴	مسعود شاه ۱۰۱
محمود آباد ۲۶۲	مسكو ۲۷۲
منوچهر بيگ ۳۲۳	ميرزا اسكندر ۱۸۵
مقصوديه ۲۵۵	ميرزا اخى شاه ۲۸۴
مولانا على قوشچى ۲۲۶	معاويه ۲۲۹-۲۲۷
محمد خان شيبانى ۲۶۵	منقوطاى ۲۷۲-۲۷۱
ملكه دسپنيا ۲۲۶	ملك امير ۱۹۱
مسعود بيگدلى ۲۶۴	مولانا عبدالصمد ۲۷۶
مراد پاشا ۳۲۴-۳۲۳	محتسب الممالك ۳۱۹
	ميرزا محمد بن يوسف ۲۵۳
	موسى بن جعفر ۲۵۸

(ن)

نصارا ۵

نوراله قاضی شوشتری ۲۰

ناصرالدین منشی کرمانی ۶۷-۲۵

۹۰-۸۹

ناصر سلطان مصر ۲۷

نخجوان ۶۷-۱۱۳-۱۲۵-۱۶۶

۲۸۷-۲۶۳-۲۵۴-۱۷۹-۱۶۸

نازخاتون ۴۵-۴۶

ناصرالدین یحیی ۵۵

نادر میرزا ۳۳۷-۱۸۵-۹۳

نارمیان ۹۴

نهرکو ۱۰۱

نهرجغاتو ۱۱۶

نجف اشرف ۱۳۴

نون هامر ۲۶۸

نعمتاله بواب ۱۸۶

نارون ۲۸۰

نوخیز ۱۹۱

ناصرالدین عمر ۱۹۳

نومو عمر آباد ۱۹۴

نجمالدین عارف اسکونی ۲۹۵

نوالاناخ ۱۹۴

نویری ۶۸

نقاخانه ۲۴۰

نیکولو کیوسی کیان ۲۶۸

(و)

وان ۲۹۱-۱۴۸

ولادولید ۳۰۱-۳۰۰

واسط ۵۸

وصاف ۶۹

وقنایان ۱۱۴

ولیان کوه ۳۲۸-۱۸۱

ویجویه ۲۱۵-۲۱۲-۱۹۳

وینز ۲۲۷

والترهنتس ۲۳۷

وسام میرزا ۲۷۲

ولادیمیر ۲۸۹

(ی)	(ه)
یهود ۴۸-۶۴	هلاکو خان ۴۵-۵۹-۷۳-۱۰۰
یونان ۳۴۱	۱۰۱-۱۰۴-۱۰۷-۱۱۴-۱۱۷-۱۱۹
یزد ۱۳۷-۷۶	۱۲۸-۱۲۹-۱۶۸-۱۷۰
یولقتلغ ۱۰۷	هلندی ۳۴۲
ییلایقمشی ۴۹	همدان ۴۵-۱۸۴-۲۱۵
یوسف ۲۲۰-۲۴۶	هرمز ۱۸۵
یعقوب آق قویونلو ۹۵	هرات ۱۸۲-۲۶۵
یعقوب پاشا ۲۴۷	هوزه بران ۱۹۳
یشمیت ۱۱۹	هزار محمد ۵۳
یعقوب بهادر خان ۱۸۶	هروجان ۱۹۹
یلمان ۱۹۷	هندوستان ۱۶۹
یاجوج ۳۲۹	هر قلد ۲۰
	هشترود ۱۳۱-۱۶۶-۲۰۴
	هراوج ۲۰۰

تذکر و اہتذار

از برای حفظ امانت و سندیت ، در اقوال و مطالب نقل شده از مورخان و سیاحان و جهانگردان، در این کتاب بقدر امکان هیچگونه تصرف صورت نگرفته بلکه در موارد ضرورت به تلخیص هم ، اہتمام شده کہ عین عبارات کتابهای آنها نقل بشود ، در نتیجہ این کتاب نمایانگر تطورات است کہ در مدت ہفت قرن در ادبیات فارسی از حیث املاء و انشاء واقع شده است، خصوصاً بملاحظہ الفاظ دخیلہ از زبانهای ملل متہاجم بایران از سلجوقیہا و مغولہا و ازبکہا و تاتارہا و ترکمنہا کہ در ادبیات و فرہنگ ایران در ازمنہ گذشتہ رسوخ کردہ و متداول گشتہ است، و این تطورات و خصیصہ در ادبیات فارسی در این مدت مدید ممکن است در درک و دریافت مطلب بنحو سزاوار بہ بعضی از خوانندگان محترم کم بضاعت ایجاد اشکال و دشواری بنماید ، و ما ہم بجهت ضیق مجال در موارد مزبور نتوانستیم توضیحات مقتضی را انجام بدهیم ، لہذا از محضر حضرات کمال معذرت را خواستاریم .

